

(ودة المالك) الآلاف العبية ورأيانه الناسور ومل السين يام في ويرو بهيب النابيماس و من أن السينة كديور ما الم تعزيل السهله وركد كزال مند موجعد ارال مروحا وسروا معارج كزل مندوامد اروابست مه س هستن امری رس و امنی دیگر مدنی است و سب سیست است موافق ما بهث ایمی کرور بات مروایست. الوير برور فن أبت است كم آن منرب على وموره كروروا وكالب العاكريم كي سي آيب الله ومق هردی که محکم رآل عدر در خدعت اعمرار کرد که از معروزج بر آمر ر د در منت مار کرد می آن سور دمه به دنسار له المانت است و از نظر سان عباس ر نسم وی است که آن تغرت م می فرمود ندم مین و مین در مست مید امرم کر این سور و ورول برموم باشد نعی این سوره را باید که برسب، ن به دکن و مرد ابت اسم معود رض ابت است که مرده د ایون ، رقبه می نبسد و فرسیعل سناس می آیا این سور ۱٫۶۰ ست و میانعت مرمی چر و اکراز لمرت بامی آبند میکوید مهم اربن طرنت شارارا و نخوا بهم دا د که این م دمرابر ۱۰ ماحو و دیست ا د۰ و . سازمیخوا ند و اکرا ر لمرت مری آبید ساوی که از بن طرف شار ا دا دنخوا بهم دا د که این م دمرا به زیان بو استنواید و اگر از د است و چیب می آیند مرکویه که از بین و و طرف شار ا را و نخوا بهم و ا و کم مرا و رسید نخو و این م و باد مبدا شب و خسرت امام مدیافرر ص بعد ا زنمازعشا. ر و ، رک بت نفل ا بن موره را مشسه میخوا د ۰ و درجه بیث نزین آمره است کرآن نزت عم قبل از و سه البه این سه در رامیخواند م وكهذا ورحد بث متربت ابن مور ورا ما غمه ومبحيه و واقيه نام كر ١٥٠٠ زيرا كرعذاب فهررا منع أن واز ملزاب **نجات می نبحشد و از** صدیات وایموال قبامت دگاه میدار د و وجه ربطایی مور «بامور «نخریم آن است که رسور «نخریم بيان آواب و سرانط كد خداني است كر مردر ابازنان خو دوايل و جمال خود چرفسم خاند و اري بايد كرد و اكر ايل دجمال

او نوا بهند کم مریکسب معامی شوید و بر ۱ و آنشس دو زخ ر دید و اجب است کر آنهادااز ان د اورتن محافظ د دربن سور و نوازم و قوا عد خدانی و شامنشای مذکور است آنجار با ست یکنی نه مذکور است و انجار یا ست تمام جهان و اساوب ترقی از ا دبی باعلی تفاضامی کند کرا ول را بر ثانی عدم مازند د نمز درا ل موره صفت آنشس دوزخ باین مقمون برمو و دار کروتودها الناس والعجارة علیهاملائمته علا تاشد اد لا یعصون اله ماآمر هم رورين مور دباين مضمون كرانه القوافيه السمعو الهاشه يعارهي ننور ويمر مزكورا سن كسألهم حزنتها الم يأتكم نديره بره ومضمون قريب يكريكر الدوران موره مكوراست كردانداس النبى الى بعض از واحد حديثانلها نباءن بدواظهر والعملية وورين مور ومركور است كرواسروا قولكم اراحهم وابدانه عليم بذات الصدور وران سوره مزکوراست کروان تطاهراهلیه مان الله هو مزلمه وورین سور - فله و لرحمن اسنا به و علیه ترکلما و نیر در ان موره ما کوراست کرمراس خمشنو وی زنان جو و جراحلان کر د و خدار ایرنی و حرا برگر و انیدی و در بن موده هٰ کو راست کم باه شاه-ت حقینی مس بر ای غدا ا - نب پس د رتبه یل احزام او نبعیت، یم الد اید کر ، که کیمر سی نواصه ٔ پاوشا نان است و نداف سکم پاوشان برانی مثنو دی د بکران کر د به مار و اوعلی بنزا الفیاس و ۶ و مه سست ب پار بعداز آمان می مرآید و این مه دره و اسورهٔ ماک از ان جهست ماسیه و آمذ که دریس مهر رمآنیر موت با و شامه ب حشبتی ا ست برای ذات به که حصرت من تما می نابست فرمو ۱۰ اند و آل جند بیر است اول کمرمت خرات و د تور مهام واحسال کمارلنظ مارکه مهوم می شود و و مهموم و رت ما آمکه باحباد او نت اثبه مید د که نیج کسس و ااز باد شایان يسرنبين واين مضمون از لفظ وهوهلي كلشي تديرو لفظ حلن الموت والعيوة بنهوم يثووسوم فردامثن اذاحمال رطيا وابل مناصب وارباب لمك كرازلوارم باوشابت است واراف ليبلو عم ابيكم! حسن عملاواز لنطانه عليم مذات الصدور منهوم مي شووجهارم عابد وعرست وجابكم مناولنط عريز است نحد آمز شس وعنواز جرائم كم از لفظ غنو رست شفاه مي شو د مث شم بلد كرون . . اي عالى براي مسه يال و ما ، مان و عار مان و م علق سبع سموان طباقا است وهم نفاوت كأرول ورميان رهاياكر زاغط ما ترى يحلق ارجمن من تعارت مهوم می شو و است تم مزین ساختی شهرای مملکت خود و آنید شدی و سامان دوست و مستعل حابه کراز لفظ زیداالسه اء الماربا جهصا بيه منهوم مي شود نهم آماده د استن آلات فهرو شمان ازتوب وعاولوو زيران عامه و مريمين كراز لفظ وحعلها ا رجوسا للشياطين واعتد نالهم عداب السعبر وسالهم خزيتها الم ياتكم نذبر مبهوم م شورو م برم أو فيراسباب مرحم وتفصل مردو سستان و فرمان بر واران كم از لغطا ك الله بين يبغشون ردهم بالغرب الى آ - رالاتيه منهوم م، شو و وور أيت عامنتم من في المسداء ان يغسف وكم الارض ما آخرك آيت نيز برو وسنمون واناكيد فرموه والديالدوم نسسخير بانوران ومشي ومع وري قومشني أمركم أز هظ اولهم عدد االى الطير فوقهم صاعات منهوم مي شود وي زوام امن ور ملك وأرزاني مرخها و توسيع ارزاق ومواجب رطيا وسوسلان كرازمهموع ءامنتهمن نعا السهاء آ آثر مل لبوان عة و ونغو رست بينا مي شو و مسير و هم آنگه كسسي را قدرت بكيد است كدرا أ. أين در گ^{وه را}

۴ و جروح ایست کندیا محروم و مطرو داین بار کاور از وزی دستاند و نفتی جست گذوا من مون از اشن هذا اللی هو منداله می منداله مندا

» في في المستقد المستم أنك الرحور الرحوم ال

(تبارك الله ي بيده الملت فل تعي بسيار مرك است من باسد من ست تسرف او است اوشارت آسهان و زمین و ما بینهما در من جاماید ، ایسست که از زیما، حستسره که سستن وقعی ، این به ۱۰ دبیلی و توحید و حم قله وحسب بله وبسله واستعانت و باركه است و ۱ د به مشر بعت مدخ محرفه آنهار ی ۱۰۰ ما است این و که که معارت از تبارك است درمه روومه روا: ترآن تهدو تعشه جماست مهدد، صدر بن سود واعت وتسسيح ورمه مه بغاب موره وحديفت اين ذكر ملاحظه كثرت انعام واسه ن و تماني است ١٠٠٠ مرا ١٠٠٠ وات عالم جلوه گراست ۱۰ وام ۱ استمرار زبرا که در ۱۶۰۰ م بر تنه برد ، سرد است مین دبت میرو د دام آل و اوبزا چیزی را کومصدر خیر ناشد مهار که نمی گویده و حری را که نهه و باراه ان حرب بها و حتوه بهر مبار گ نمی نا سند تا آنکه مصدر فرمستمرد و اسم نبه شد و آخری انست کراصو بعوالم پیرس و به و داند است ملك، ومكاوت ماكك مام عالم اجسام است ادعرش در شروب دم عالم ادراح است زفام امل بآنفس باطند انسانیدد معرف حق اهای در در بردو ماام نسرت شاند و اسرماله باست ست باهاد تعرف طالم ملک اور بداندرک معن دیووداد کرمین کثرت نیروای است برم اکراس علام دور دروز وراز دیاده افروی است و او ساع عجید و ترکیات بادره وم بوم از مکس فوت داستعد او رساله تعایرت دم و زظهور می کنو و با عسار تستخبرهالی میک ت منفسای ارا و و در تسییح کم معی مزید و تعد نسس است وصف فرموه الدور آخرمورهٔ بسروی ولد نصبهان اللی دیلهملکون حل شی زیر ا کم فرج مودهرسس و به کی مناسب طالم ار و اح است و جون ۱ رین کلمه اشار و مآ نارع بسهٔ صنع او نعالی کرو د عالم ماک مشام و محسوسی 1 ست د الدسسه مد امكان در معاع وحو ۱۰ ول شده و از مد حصرو احاطهُ تطرعة لي خارج است ثمام منه بالام يغرما ير كوتصرف وتدميراوايل ماسم رامنسر ورقورموهوازال مديت للكهآنج ورحرامكال واطل امت يمز متعلق قررت اواست (رمرُ علَى كلّ شيُّ فبديرٌ لا) سي د اوم بمرجر تو ا موجود باشد نواه سند وجواه سيّاد باعد خوره نباشد قادر است و از س حهب که صور ایمکامهٔ سرموج دیه سبت ندا ر دِ عران معمور و فه خدرت او را محسی ا مستهائي تواند كروچها بحدور جاي د بكر فرمو د واند + وان من شيء الاعبد تا سزا نمنه و ما فنزاله الابقل و معلوم واین و فور خوا کن جیج با د شاه را منصور سی تو اند شد حالاجید کار خانه ماد شا بست او را بیابل ملاحطه باید کر د که چه آ مار میجید

١١٥ و أسسم أز و سعت باد نما من او در ذين شادر آيدوني البحله معرفتي كه معمم توجها و ساید ۱۰ اول از بهه کار دانجاست کار خابه توع حود را که هیلهای مرکار اید بهور و کر دریابید ا ا قصافر مربکه بوعی را ازموجو واست از حدریت و اعلیار خود ظلی و پور مید دا د و پر بوی از علم و شهور نمو د بوی ارزانی بایه زمو د تا ما دن خو و نششه که و رومه در بت حیرات دا نمه مانیتیار زیر اکزمنی و فات دیگر که مه، د نه ات می توندیای احتیار می شورمش اظا ک و کوا کب و عناصرومعا دن و نبا آت یا ما سار معرف کریکم طبیعت ۱۰ د و و لساسب بهرين خعف اختيار مورومد تح و و م نهي گر دند و حرات آنهااز طبهٔ ، وام واستمرار حالي مي باشد مل - د انات یاور اعتبار خود محبور آندو در حنسور طاده خو و مآمد بی اعتبار آن صوور منل ملایکه و از ۱ اح مدر ۵ لهذه توع شمار ۱ یبد اکر، ویداون قدرست و اختیار و شعور و ۱۰ راک کنی که مصدر ۱۰ بال ۲۰۰۰ لا کنورتوام بدویای ما لمی بواید کرواور انگیمهٔ خود مناحت و اورا اطور خود ش و اگذاشت مزیر ای او سری ایست میمرکه را عید^و او حير و مانع و انه او از نز باشد بسس او آمالي اك البري يأن بأويه د السيو ١٠ س ١٠ ١٠ قدر ١٠ ست م كم يع اكر و حويد راوي يت را أي سبب حيات فاورير اعمال احتيار به شويد سيسه ريت آيار حسن عمل شا طهور كمد بسس بعنا روعات و عث فرو اسل المال و عم آسا است و عد باعث مو و تابع و آثار آن المرال امت و ابن مربع محبب رای آ کرد کی استاد کیم آیسیم آحسن عبد لاط) بعنی آو منحال کید شهار اکر کدام یک از شای ب رو برور است از دوی عمل و سبب شاو ن وربات مسن عمل مرانب شبه شه ما ای دو نقا د سنه پدیر د برهر است علی ریاوه نه د ظهور رکت ا آلهی د ریشها زیاده شووپسس بایس ند بهر تحم برکت رو كاست ترمو والحصدل آن تحم ماحث آماري الرياكر، وكراور مالم آحرت مامدو اين مديير ملا أب بيدمناً تم سرصاحب حراش امیت که سیمواید غرامه نو ، را سرراعت با تجارت افر ون کندور نگی و .نگر سر آر ، و بسته د مگر بدد و فرق این است کم صاحب عر انه درین ند ببرمت نعین و محتاح تغیرخو و می شود ۱۰ قعالی مص شجه و توست نح و را بابعض و پرگرتر کبب داده بن استعاست بغیرعو و این نقسش سسته است و لهد یاو معن آیمه ، ربسس ا بن نقمش سندگان ذوی الاقتمار و الاختيار را نوسيط نر موه واحت و بطور آبهاد اگد است. جري مدي ق سی قرموده انهاهی اعهالکم احصیهاعلمکم. برگر در علمه و عرست از صور را بیافتریم ، که ما سر بیر به له ر م اقتداد وا ساران و مانطرا برور قبه و قدرت خود و روا و هوالوربز) بعی و اوامت ساسه م نی که برنگر ما مد آن عرت در غِرا و متصور بهی تواند نند و اگر اس عرن او بهی بو و این عاد ق را که حاد ۱۰۰۰ و مها نامه است و در نفرف خوو محتّار فرمود و مر ما فر مای و مامرنی نو د مواخذ و عمال نی نواست ک ماید ماد نه ما رو ماچ ن مسی دا بای خود تصب می کنند و محتار می سازید مزاز دابن مسبب را در از سازید مواحد و مواحد بر مام ضیات نحوه نمی تواند موه و ما اینهم عرات و نمایه که و ارد مست و راک مروار که (العنسور ای مروه مروس وآمرزند ۱۰ مست از شعیرات این بند کان مخار خود در می گذر دو عجاب در موای دین نر ماید ما آ ک. سر ۱۰ د ماو

به ست شو ۱۱ جای ا مرزش و مغفر ت مرتبط ای حکست شرایه باتی باند ۱۰ ینجا ، و سوال ۱۰ اس ظامب ا دل آنکه موسدرا زرام جاست اقدم فرموه والدهال آ كدموت الدازحات است حراث الدسسب نيك كرون می در ۱۰ ت موت ست و منطور وربن معامله امتنال حسن ۱۰ منه مداه اع د اسل ملی پسس موت بهریه مغصوره است کرمد ب امریقصو و است و حیات نمیر ر^و سیند اصت که سرام ی است کرو میله است والهدامال تعالم وأسى عالى لوها فل وا فكان الوساء أن تعلم وما من سنى السامة ورب وورب كم موت ود ما ار ما ب و تن است و حماست عرص و و ابي معدم ر عربي است حواب سسوم آن و بهديم موت ازال . و سرم و دوا در که موت سه سالعت و پادنی اطر مه می ماند و موه واران سه مند چهانج ورصه شفر یف ار , است کراکس او درها دم دانمات الموت و پروار ۱ ست د دس العدن عندنسی المعادرو المبلی وائر سر ت ال هلاس من من من امت كم مرادار موت و سورت و سور المعت و الرحبات حبا**ت اخروى و** موت دیون را ^{در سا}ت افروی تقدم رمانی است و آن دیگر حسرین مهمول سبب که مراو ازموت مالت الدهان است و از د مات ميد شه ديوي است و ماليت - من بسر ار مات سدت و مرس تفسير ما مساست ما للمداو کام اله م حدي جمعلا بار و ع تقرم بايد كروكريون الارا ول م وه ما ت بار ريد ولرو 'رسن شررامی باید کم بدا مد له حد رسموت حرال سند کرمون کر ران حیاست و تعویم پیوسند و ماعون مرم ما رومان رانسانی در سران اور کو حشان الدوم استان جود حراز ماه موال ووم آیسه بالرون موست چرسی دارد به اکرموت م روان به سبت ندوار و حرب م آن چراست بدون مانت ميد نيرون آن من من موان زوال لويت من اما و مناس آمه موست وحيات والمرهم و مايد الد زیر این است می سے برسی میں اے اس دیراست الرب آر حرکت از سی مار طرار و شروعی میس و موت عباریت از هم مسی و برات برای است ارآنجه تا جمش و حرک و البیرات بای به با شوان کست که مت مره واست و عام دیکه عدم محص بیست میکه شاسر روح و دارووازی مست که بی خل تهل صور ۔ می گیر دو ہوں اور انا یہ اندوجو، طاعل شد قابل پیدا بئس گامت مثل حبات عمآب و پکرار حسر سال علا تي د من مسول امت كم مرا د - سنب موب وحيات خالت مه ر مثاليه اين هردو امت رير اكم موست د ا د د طالم مثال اهو د ت محوسعد حال د ركم نهاي سيدوسيا دوار د آنري. ١٠ د كرېون مره به ن می گدر ۱۰ وی آن در مشام آن بر میرسدمی ۱۰ و میات را البورت ما و دُاسپ ایانی آخرید والد کم جول مربینی می کذر و بوی آن در مشام آن چرنمبرمد ریده می شوه و از بی است کم و رب بیث صحیح و ا و ش و کم رو ز قیامت مداز دانل سندل مردم در سنست و ، دزخ موست را اصور ته لوسه نمه نر آ و ر و ، ذیم خوا به ند کر و ما دو زخیان راغم برحم افراید و بهشیان را مرور بریر و ره بیر در نصه کم می وانع است کم او حضرت جرئيل عم دا بر فرس اباي سواروم ، بو دوار زيرسي آن سيب زكي دا بردا ئه بمراه خود داشت كوده

لو ما لهُ زُرِ الْدَاخَةُ طُلْسَمِي منافث و اورا معبود قرار داد و ورحد بهث متعد بعث و در ۱ احست که ان حفرست ابن آیت را آاوست فر مووند و چون باین لنطار سیدند کر ایکم احسن عملا ار شاد کردند کر ایکم اسس عقلا وادرع على معادم الله واسرع ني طاعة الله يوم مراوازسن على كرت بوافل ميست بالكه رياست آواب و محافظت نعسس از محر ماسته زیر ا کم عصیان چون باطاعت مخلوط میمود اثر طاعت راضع من مباید مار ورم ریانه عدرات ورمانای عالی اس سلطنت بالی کند و مر ظاهرا ست که بها بین کمال حالم ماک ورپیدایش آسما در ا مت زیر اگم بیخ چرو رعالم و را سنجکام وحسن نظام و مرامات و ایر آن بیست و او نته بی است. (اللِّن حلق سلم مسواب) في آن باوشاه بالقداركم بيداكرد واست العدن آسان رايًّا بواسط مرآسان فیضی خاص و ر حالم نازل فر باید و آن قیص ر امروم آن آسان و بسما، بای آن آسان و در و احد مند. آن آسان نسبت کند و نعل ا آبی . دین پر و ، مسبور و مختنی گرد دیسانج طارست ، د شدان است که فرم حو د را ور چروه و انعال الها کار نو مسور میدارند و جمیع نعمی دنیوی بیست مگر که مه، آن و اسل آل از آسان است وسيكان آسلان در افاخيهُ آن مهمت و اسطه واقع شده آمد دا بن مفهت آسمان راجوا ما اسساليت ما ور رسيد لآن فيض سهانيان احلاف فرسه والعد الع شد ملكه كرا ابد آر مدت را (عِمَامُا) عي عنة يطفه كو بمرآسان محیطآس ن با بین حود است ، بهر فیصی کر از آسان نازل می شود بسسب ا حیار ا بای باسه بی مرور آن فیض بر آسدن پائیس و ملغی حوف**ه مورسه گ**یرو و امزاج نیوض بر ہفت آسان بہت ہے ہر میدیاں منحفق گر ۱۰ و نیز سره و ت ۲ مان را بههم مطابق که نیم گر دانید تا بسب موافقت بعض ما بعض اخدال تضاه ور احکام کوالن و تواسد ۱۰ میابد و این به میرعجیب موجب اتسام کاپیات ۰ فاسدات ، رحب اعمال گرر د ولهذا (مَا تَوْي عَدْ عَلْقِ الدَّحْه أي العي نهي بايي نوور بيدِ البشس طال مام الرحمة بذور عالم عادي مندور مام كون ونساه (مِن تَفاوَية) نعن بين تفاوت در رعاميت حكست وحسن نظام وصده ريا بثر إت مطامه واز مرتبياً آری تفاوتی کر ہست بسب اختلاب صور نوعیدور طیائیع وبسبب احتلات دواعی و اراوا ۔ دروواست الاضيار است وابن نفاوت عن مقرنسای کمت وجها نداری است اگر ای نعادیت می بود آیر محمد به . مرکبات غربه مو دارنمی شد بسس اگر در من امرای شبوند هشای داری و آن نماوت را موجب نماوت ورم عابت تكمت مي دميمي (فأرجع البصر) نعي به بارگر وان بث منه ورانوي عالم و ي ا مسلم به ي ا مسلم به به ب و قاسد ات مان است و مأو تهي كر ، رميد وشي فلل نمي افيه ١٠ ان شي ملل و سوريسب إله لنري س وملود ١٠ آیا م مربینی و را این ماار علوی مسیح سنه محنی کر ولایت بر انساق جل و رساست جمت بلد و اگر بذین بکه رویدن مرا نسنى عالمرطامل نشوه كوئى كم النظرة الأولى حدة ا (ثم أرّ جع البَصَرَ) يعنى ، زير دان بشهم عسنى ح ، را درا توال آنهام (كُوِّ نَتْ) بعني كمرر (يَنْقلِبْ إلينْ الهُصَرُ حَاسِمًا) بعن فو المربر كشت بسوى تونسلر يور الده شده كويا از بمرطرت ولا فم م مست او تعال طالب تصور امرروانه (رهو هسبير») بعي و آن نظر ما نده شده با شدوها عرب شهه بسس ابن امروليل

مع آست. برا مدد و تعالی علمت را در برجر دومت سید رو پستس در عمال استبار به شهاهر بهمان را وومت مدار ، که بر انسان وجود الدواجع شوه که رهیم نوع طلف نگمت و رحدر را بهایند نسووی و این نود انده و ایمال تشد ما ما الم ما تست من المروات لعط رحمن بأنزان مست آوراه م كر ميت بم ست ال بدائش مدرد الراجم ماست وابن العام عام الوصنات وحرصت المدت كالمعرب المست ور ۱۰ یدر است به ۱ مهر از مهر است و در ای تو مه خیا برد د کرد سطور است بسیر خیابی آب و آشی و مداویه ل را نز بر کنت کداز فال چر که از اندین آسر ر ، امر سوان کویب کدار دنان جهر مركب منت والإراز كعب البلاوغيره درارت آرار منت كريس براريه موح آبي منت مهر ايسه در ، آسان ، و مراز مره از ما مستنبه املت ، آسن سيدم ارس است و مادر مرسسر، ست و بينير الاسبيم وسشيرا رده منهم الهابوت سيع بس نادات در در است. الكري و آكر و و آسدي د مرجو المرمينة مراً ، را الليق و سايل و ميمر و من حوله الديل آسون الشبيروق الرست حرار من أطلبور وتتعدير فياب در ربي وورمات واستبيل يبل مي موودو را اشبيب و سب دا السرير و مرز مورو از سار ماست مسه و اشان عمل و ومحارجا نه آیادی عالی مارد سادی که بهر سازی در ۱۰۰۰ ست و سد سعلی لرست تو برکابات و در است است است سرت ته دار بر داست بر در در بر عن در در در برا عن در در بالا ای فره پیوکرو د ای ^{از} د م شهر سند و من سنسن و ای و رون می رسند به سد با حرینی و رسی و رسی در سه فرموه داییم ۱۰ آل می سسن ۱۰ زیمار است ۱۱ ۱۷ میر مست از ۱۰ زیر از کر ۱۰ بهر مول آن کو سکهای فاص نمی ۴ اند کرے وال مزمیر به سن ۴ بیب است کر نم در باب مرزیست و روال سار ب ام مان وام ته الله وسب ست نسدان و به گرباوشان را نبسه با مدر صاله ارشاوی شو (ر هر در سآ السب اللي بأن اس و أسل مازيت و اددا م أسان فراديك راد مين دورا سر مركوزا ميت المعدما دريا بن عرسان نسب کردن می آسان در صدر مدین این سن در اس و زبان و رهم وسشسری د در مشسهم و مربح ۱۷ د برس و آنما ب در پهدارم و زهره و رمسبوم و عدم و روم و شماع این همه وزا هال د در آسهال اسفل جنع مده اور آربست و او ان می نعشد ، آبیع با بدوا مست کم زبیب ۱۱ دن ۱۰ ساید ایساس مو قوت براس من المن الما المان ورال كان موسوع مات ماكه الموس ميست مراه لمرن زينس و و ماكان جراعان مهمی است که مالای اسمی و در شبه ماور طاقهای به ته ویس در معلق است که مالای ورشمام آسمنان منتنزو هاری گرد د و آنگه مه سر را در ارمه من به نامه استعارا شعه آن چر حس به این سکان شود پسی ادیس آیت بوون کو اکب در مسی به سازی مان میل میاف سرف است و در میدن سین مرجمیع انوارکوالب امین آسان دااست مهایان مهاست و مسرح شعاع ایه اگر . بد دهای انتحسوس در نظرزم بان بسبب شها فیب آسمالها بهمین معاوم می شود که ۲ ۲، مه کو کب دربهمین آسمان آند: ورزیت بهان (مرمتبرا سبت که بخسب أطریر، م

باشدنه آنچه وا فعی بو د ولهندا نفیره را زراند دد می کند و ملمع می سازند باد رنظرم بن نماید و کب چراغ را در آبه ا می بیند با جرانقان بی شهار در نظر آبند و زینت ماهیل شو د و تخصیص آسمان دیبا باین ح مت فرمو، ۱۰ در کر آسمان و گلم بمنزلهٔ و ۱۰ ازهٔ طالم طلوی احت که حکم اربکه بادشایی دار دو در دار در ابزیب و زیست کر ۰ ل و حار سان و چو کیدا دان را بر ان منصوب شاهن و توپ و هاوله را بران و بیا داشن موافق نو زک با د شای است و بر و دین تزيبن اشارت است بآئم آدمی و انبرزين می بخشم مرا بی که زباد و از قد د اومی باست مو فی الحال و وروایقت آثمرانب مراتب امرباب فوناني اويند كروروى ظهور بكسديّا آنجه درون بالقو ومودع احت در آل كار بلعاست وظهور آنجام (وَجَعَلْنَاهَا) يعني و گرو ابند بم آن چرا فان را بمنزا فلولهاي نوب كومي شوند (رَجُوسُ ليشَهَا طِينَ) یعن سبب سنگسار کردن شباطی که باراه و وز دی اخبار و جاسوسی ند مبرات عالمه عانوی میروند با آن اخبار و ندم ایت **ما بمره م زمین** رسانند واعمال ابشان را قاسه کشد و خود را از وابت ان عالم انغیب و برزیک مه بیمرات و آتهیه و از سایند و از ابشان عبادت و قرابین و طه انات برای نو د وبرای ، شمنان نو و درخو است کنند د ظریق رسم ست باغین یکواکب آن است کم فرست نُه ن ازاشعه کوا کب که در آسان دیا مجتمع شده اند آتشی بر می فرو زند و آن آتش را دیا ایا بسرت پیش مسه بن المسلمة مبد والله وفقو ميت آسان ويا ازين جهاست من زير آسان باي نوتاني جسسمي رياع كي بهت تنسه بيها الشعبه كواكب باشد موج ونكيست ما إشعه و **ران حسم قابل** ما يثمر نمايكه ومسسن كنيد زيرا كه فرمال مرون قابل موثرتمی تواندشد بخاف آسمان و نیا که زیر او موای لطیف وادخیهٔ مضعده بسیار قابل این کیابت موجود اندو از بس است. كمشعاع آفناب چون بزهين ومسانگ ميرسد كمال تستخبن مبكدو ورا جسام فنكيه بلكه ورطيفات كره بهو اير بصفاي تسنحین او نلا هرنمی مو دید جوبت قصو رفایل بهن اگر گفته نیو و کم زمین و سنگ ر ابشعاع آ مآب فایل اعران و تفبح ماخته ایم باوجود کمال بعداز جرم آئتاب صحیح است و آنی سکما گفته اند که حتیقت شهرب جمین او خدا میز واید بسس منی آن آمت که قابل این تأثیر جمین ا دخته اید که آیکه اختیاج بشعاع کو اکب منیصت یا داشه دا دو افز و کس آن اوخهٔ با آن! مشعه و خان ناهست زیر! کما گرفتطا و خها محمر و بخو دی نو دایسسب وخول و رکره ایار محمرق می ندید لازم بو د که د رنگو و از دیاد می پذیر فلند و بر نظامت گفیم عرکت صاحده می نمو د مدز بر که ترکت آنها دری صورت بمسلمت محیط طبعی می مند حال آیکه اکثر او قایت آن او خد بعمر الاحراق مزول می مدید و کری بیجیب و را مست می وید و حركات تسسريد كم قامر آن اراده مختاري باشد هريج ورابها محسوس ومشاج مي شود بها يحد برابيل تحريد دامهان پومشید ونبست (وَاهْتَكُ فَالْهُمْ) یعی و مهیا كم د وایم ما بر ای این مثباطین برگران و برگر است ب سوای این وزوي إخباركم منصوو ازال اغواي بي آدم است (عَلَالْبَ السَّعِبْرِهُ اللهِ مناسسو: ش بآنشي والثالَّ أَكَ بِهِ الثنان نمزاز آلتفس مخلوق الدبسس ما وه ایتشان را بصورت ایشان مساط میسازیم با تعدیب کبید زیرا که آد فقی که صور ت براً و ومسلط است امرموا في طبيعت است و بون ما و وبر صور بيد مسلط شد الخيلال منه وا نعال لازم آمر حما بح ور مدوث امراض مجرب ومنتحن ام**ت** کم جسب علیه ^دخون واخلاط دیگر مراج بری_{ام م}ی شو د وافعال محل میگردند اگر چراد ^و

ا سته مرا ساو مالی سمت دا در مرجر دوصت مید و بسس در سول استار مرشام مهار دا دوست مه ار د که بر مب وحود مه وادع شو، که به جوع طلف مه و رصدر در بهاید مسووه رای نود بشد د ایمکن ت با ما این است می امردات لعط رحمن را ران است آورده می در بیت کو ت و د يدا ش مر روم ما سده اين المام طام افر صدر حداست كرمدر السن ور ۱ یا سهده در دار آسار ه مرسبه است و د ای و مهار میاب عدر است اسی سای آب سان المال المال كالمال كالمال ۱۰ آسیر و مداوه کارا در ک ت کرار صل پس مرك است وال بركوب الماروعيرور، الاست أست كريس بريس آلي ويت برا سود ، آمهان ، ، د ار م ، او ما ساء مدامت آمان سر ، و سر است قریبر و سر مست و آما ارسید و سشد در معدم ازباتوت سرح بس ۱۰ سر اسد، یک ده ۲۰ ناد رجو، بر مهاد مه أن الهن و سيل و مدر اس حمد الاسال آسون شهيد و في الديب م الله الطبق ونشارية فعال درين و ومناك د المسيمين بيل مي مودو را اشاك، سادا السراي ما ويول از سار ماست مت واتسار عمل و رکار باس آیایی ملی سامه ماوی که سر سام می به مت مست مسا سفالی لومت من رکایات دوم سراست است است سنت و میارید و مسری به است در سهر وع شوه لا بي زمايه کوراي ۱۰ مرمست ، رياستن ۱۰ و ، سيمرر سيان ده پاست و ښوو . ريا در فر سوه و وایم و آن می ساوه سه درا ساید ۱۹۰۰ مرست از و زیال با ساید که ساد سور آن كوسلها فاطاس نمي والمدكسية والي والي والي والمع المناسب كريم الساس ويست وروال ساسان امر مات و امرته الله وسباست مسان و المحرب وشار المبسه نامده صابه ارشاوی می (رسر م السبه الأراس من من ماريب، ودام آمان براه مل مار من به رار من مركوزاميت العامل با ی سر بیان بسید کردیای شن آسهان و رجه برجه میس ایرتر سن در که می و رسی و ره میشروستشری د و مشسه و مرح ۱۱ بر و انتاب ریز درم و زیره ، رمسه می سد و روم و شماع این جمه پر اعل د و آسال معل حو مده ۱۰ در دست و وان می شد میم بایدود مسکر ربب ۱۱۱ ن ۴۰ د ما مان موقوت ال مياسي مر آن مد چرا مان درال مكال موءوع ماست. يكه الهول مست برُمه مر. في رياس الا ما كال مجرا عال مهمین است که ماری امیمی و در شهامه و طافههای سه قیام سر دیمعین که شخص سن حرا مان و رتمام آممان مه شرو ساری گرده را بر می را رزایم ساید ساز میارا شعه آن چرف سال کان شهوا پسی اریس آیت بودن کواکب در مسهل و م^{انو} مدل مات سری مندو در حسوب مین مربیع ابوارکوالب امید، آسهان دااست که مایی به است و مسرح سعاع ایها گر ، د ه طی احسوس در نظر مه مان سه شها فب آسالها بهمین معاوم می شود کر آسمه کو کس در بهماس آسان اید و در پیت بهاس ایر نسراست که بهست و ظروره م

باشدنه آنچه واقعی بو د ولهدا (عبره را زراند دو می کند و ملمع می سازند ناد رنظرم بین نماید و کیب چراغ د اور و به ۳ می بیند نا جرانان بی شار در نظر آبند و زبنت ماصل شو د وتنه چی آسان دیسان هم ست فرمو، داند کر آسمان بمنزلاً و ۱۰ ازهٔ طالم طوی است کر کم اریکه بادشایی دار ، و در و ار ۱۰ را ۴ جب و زیست کر ۰ ن و ۱۰ سان و چو کیدا دان را بر ان منسوب ساهن و توپ و علولر را ان مزیار شن موزی تو زک با دشاسی است و آمر و زین ثریبی اشار به است بآنکه آدمی د اثر زینت می بخشم از در زباد داز دا داومی باستند ^زیا^{ان ل} د در مشته آ نمرانب مراتب او مان نوتانی او بغد که وروی طهور بریکسون سیمه و روی بالتو و مودع احت و رقم ل ۱۲ رانعاست وظهور آنجام (وَحَقَلْمَاهَا) بن و رُرو الله بم آريه النال را بمرز ماوالماي آب كومي شوله (رُحو البِسْمَالُمِين) یعن سبب سنگسار کرد رست اینه که سرن و وز وی اضار و بناسوسی ند میراسه ۱۰ سه مانوی میه و ندما آن اخور و ندیست **رابمرهم زمین رسامه وانهان! ثنان را فایمه اند و خوه را از والث ن ماهم انعیب، رژبک ، مبرا به آنهمه ، از ماهند وا ز** ایسان هبادت و قرامین و ۱۰ نا ندرای نه ورای مشمنان نه و درجو است کنند و مرج درج مرات در هم شدا در المهاک آن است که فرست نه از اسعه کوا کاب که ور آسها به به نتیمع شده ایم آنشی مرمی رو ریا و آن سیمی رو ساست شدید. مب. ق التسميع ميده الله و علوميت آمهان و يا زبل آلات اللت كم زير آسان بهي يوفان مستني رو ايك. سب مستهي النعد يو السابات موه ونابدت ما شعد وران حسم قابل أيرمها ، وسسس أبد رم اكرور ما ويو من موثر مي تواند مديده. حد آسان ، پاكاز بر او دواي لطيب وا دخيه مضعده نسيار قابل اين اياست مو تو دايده ٢٠٠٠ است. که شعاع آنهٔ اب جول بزی_{ن و}مسنگ میرید کهال تسسخین میکند و ورا جههام فیکید میکه وریار بایب که به ایار میا تسسین او نلا برنمی شود سه بست نصور فالل بس اگر گفته نوو کم زمین و سنگ در انشعاع آساب فربل عران « تنبح ما نقه ابم باوجود کمال الداز حرم آ فنات مجیح **است** و آنه نکما گفته اند که حنه شدب مهر_{ها ال}مراتش دا ، ب منی آن است که قابل این تا مرجمین ارحضا ندید آیار الآیاج بشعاع کو اکب میست یا ۱۰۰۰ - ۱۰۱۱ و ۱۱۰۰ -س او خدیا آن است به و طاح مایدت زیرا کم اگر تانهٔ او خدا محمر نه بخوی با نو دایست و سام رکز از مرتبر تر است لا رم بو د کرد رقتمو و از ، یاد می بذیر فتند و بر نظامت غیم عرکت ماهده می سو ، ماز سه سرک آیه در بی مهم ست مسمت معط عليهم من منه طال آلكه اكثر او قات آن ا دحكه بعمر الاحراق مروس من مهمد و السيام والسيام و معمد و حرکات صمسریه که قامرآن اراه و مختاری باشد هریج ورانها محسوس ۱۰۰ مایو ورانها می شده می شده می ماسل تسری در است پوسٹ ید ونیست (واغتلّ فَالْهُمْ) یعنی و مهیا کر د واپیر ما بر ای این شد، لین مرکز، ر د یکر است ر سوای س وزوى احباركم مفعووازال اعوائي بي آدم است (عَدانبَ السعور المناز ماسية من تشمر المناركر معنا نیزاز آتسف مخاوق الدبسس مادهٔ اینشهان را اصورت ایشان مسانه مرسار مرسی سب سد زیر از دو نتی کر صور ت بر ماوه مسلط است امرموانق طبیعت است و چون ماه و بر صورت مساط أن الله والمعال له م مرح وجوجه ور حدوث امرانس میسرب و مهتنی ام**ت** کم بسبب علیه 'حون واخله ط دیگر مراج سر بهر می شود و حص^{ل می}نگرد که اگر جو ماد ه^ا

، ن ارا الاست على ما، وريهامه ^{ال}ن جواب علي وسن آن منت كر زائد ان مورد أن س آست يلكى مرم ب ومده والتهاك خودر البيانه عالب ياد فرمو ويدور برتبت عرا المداب فيمن مهام ه و مدور را در الدیم فاسین و جمال کر و مومکه وری جرا ماوت چرا ماوت آن آن از آبید ای در و ال آست وهما من را ورب و مدكر آن المصاف الشروب سيوري شروع حرموت مرياب وبه اكربون تسم مای باست ما ساس عابست عبیس تیم مربه و که اس علی میران که اس مربه کاری میسه ۱۰ وین آیست سار بی ق که کور دموده از این رست اون کانامت سایل و روسار به سه ساید از این میمانی و مریان و مریان ب سار سے سے مواووشن از ال قرام است کر آوندال مر سے مر رہ می دیات نعری سیده ایب عرود اوباه نامنل است. و ما ده ازعی سب مرت سیری حست کو بعسی منسان و وريا آت و کرکرده او حاصل آنکه رحوما مي در مده در مست در در باان در معدم مي ع ن یا نیا کی وسامیاندا مراد این شیاشی سی به از سیانی می میزده رئیر با جدید را مهاد آمایم ماندی مسرد گر مدر بامان و مرد و سواس را ترسی به در امر به به سر مین ای تیت جند می سم نالین سیار برگر واند واسم است برده و بی برای ندی و بیرو دانم در بی به بیر که مید در د کو سار ۱۰ مای سے بی کے مواسد سور پرواز سرائے میں راور میں ہے ہوتا ہوں کے کام میں موادر میں اس کا موادرہ ما سه و داره و سب وای می شامین ه بی ارا یت نامع او بی به به با را به ها بید بیرات سب يزيست كعرب وردي ونو مع من داور ود مع كرد، وسي ملاات من مدهد من ما مناه من مناه که امع است درم ن دون ن کو دیره مشارم پریرگر سان باید، مرا می به شند بی مود به تحسیری مرد زقوم وشلي و د سريد وعنان وصعو واي معد وي بالداد مين المصرف يرويدا الدريد است آن ورج: بر این سازدات آل میل و بدراز سارس کار دول این میل داری در این میل داری در این میل اساً عن المراسب واست و المعند ميدانيسس ي مراروه زي مردو و عاست است ورج در ن ه مه ال سركوس عرباس نرخ پیشن می آید مر(حا أنگوا دمها اس به بید رست ته رو دمی شوید این محوار برسی اید این ۱۱ ان و من ی مر مگونی استمان و مطرم استین ماشهد می شد کی دوز جرا آو زی بی ست کر و دو مه مه سه ه دازیند بر سالی است کره ای نسسه ته ۱۰ که ساکت و به روسه شو^{و در بو} و آرود رخ زیاد بروش و ا امرید با ما جوشی فر ال پرسه و میر دان میں تو ار ساو فهر مسلمے کے به مسلم و عدر ساو فرومی استینو برکہ بلید ن ا سي لفير أن قدر شسيم من وايد كرا 👄 د بسيس التي يرويات من الله بأر مهار مهار مشووه لا يوي كهار مريمه می العبط ما سی اینی ست تسم زی اکراین مواز مرسر ورده در دورخ در استنم آور دووند مشید به مام ا د نمالی که بر زبان ر مولان بر د این ان در ساه دبو، تو هم خشه ممگن می شد ندویم پیت بنان توه و درمه و آنس نو د

جوش مېر و ند و سب ايني لت د رو فت خشم آن است کو د رغه سب خون و ما بحوش مي آبا و قاهره اح**ت** مون و ش بیکنده به مروحی انرا مرومند ار اد می کشاید د او عسر ایا د مهر به با آیکه رویاب مجنید ن و م مشومه چنه در اور آم شدید ^{به مه} په جموس میشود ساکهان وما دگی آن می در سر مسار می نابی و طعید را نیز سه می کریز یک باد طه زون و مر رنس نروس کشدیم که میرباندانگه ماامه ی دندها فوج) یعی بر روید احد می شود در از دورج فوجها کو میر بات گذاه منهی شده به و ند باو ریک شهرسگ منت است مدید در کیک زیال منافر جمر بکر ، و نه ما و ، روا می یک ب می کننمد واز وضع آن _سے و فریاں اور رگزیت شدوم صدایی مسلم بور رہار بسیار و ران وہ زیر ہیں ہے۔ ماہد م در آندانتن بسس و مشن نواهها کردز را ریسی از ایهاسسنون می میسین ندومهی سسنین بی نیرو مین سین طنفه به نابي الدومس مستق طريه ماله الماد ما يرن آبار كرسامان وزي المرحد و الدامان و أيدو حست مسس ل مان محافظان ۱۰ زیر رسیم ۱۰ ۵۰ و مشاور ۱۰ مرسانی ادارین با ن سرام را در مرمه ۱۰ می است حرار ای ت یانمود مدزمه اکر ما مدر ۱۰۰ ست که اگر از وانی وا ۱۰ ای در حرف تونی می پشده دید ماست از ان مر منحو ف کوش زیا ما به سی سه مهم بی سیست منبخت آن محافظات این سوال آرامست کرج ن ایس این میشد ه مولان کند - تک را مشهم ۱۰۰۰ ۱۰۰ من د منت در ازی نمانیم ۱۶ دران نه نو این نو سوز میه که بری به سوال ممين است ١٠٠١ و ١٠٠ ق. و السرا المنازل ووراماً والأي ملا جاء لا بل يور على لويد مريه الرّ آمرون ، ، پائسس بار سامه دو بنی سینه و دا با در رود در دین شده پیرمار ا می تر ساید نیر کمر ایسهار اواعه بی مه بان و معالی ان است می می از و دو در بر (مداست ان بست و رول گرویم بهمه را عال سیا و محصرت نیر ایم اوالت به بود و محد می را مهای ایر به نیمه با مان او امان کرد وا میت و از ۱۰ ریز ور مرسامد و دیکی وقول مدا ت پر او مالدا مدار است به این و پیمر مرسکر ناز ل برد و ست ما او خورو سه پچرد اسام و نهی و هرووغیا و پهرو تعییب ای دسهای علال که پندی به تعییب تند سرور و که سری که برجد اا قبرا میکنند ۱۰ ی آن مرد م سی گره پدد شوید و معید دینه ۱۰ سب ۱۰ سالرو ، د مستق و نبحور ۱۰ سار و اثبه و قاماد و قال ماد ال دمع گرد ، و مهدا مد كه این امرار خدا هین به سن د پاست كه مرای و در به در ۱۰ ا و می انشیم ونمی موری کوا صرا بستن روسیا بی است به نسب کرد به و در مورد به مرکز در محمرا بیم به مر کو صاد قال ر دروع گویز پر ۱ دیم و ۱۰ مارس و مشای و گونی کا بیم و مین اسد ن را ساید مورس باید ساید نا و الركرويم ساعت مرت يتال از وروع و الرار دهه در و و الوارو كوسوي الموارو و الوارو كوسوي الموارو و و کو سد ادا برماه ما حث نیا سم اید مهجمرات بر صدق او گوئی و او د بووه بر ساره و مدورور و سرم بر سر سو و ب مانی آید ^۱ او نعلیل کا می به به طرد رمی یا فتیمرسسن و صدق آ زیبه خ**را** کرتینمران سما به بدار مدینه بدر و سه ا صحاب السَّعيير») سي من بو، ثم در مدز مان آنشن و د زخ كربر ما بين سنم المريكيد ويون او دانها ساست. الل و د صمعات و عقایات مسرت نوا به مرکه و و بیسی از معدسری نسسمیع را

م ته مد و الله أرام تسريق من منه و مهم نموه و ان كريد ، و راه نمات المروضاً حب كث ب كفته است. كروس ولماع المد سمر تامرادار كماعلى مد قب اهل العلايد اومدهد اصعار الرأى ماكماني حهد لا الالاسام است اعترال وراب الم تسسرورال نفسي مسار كرده كرنمام آن وروس و العدن امت قابل آن و بت كرماناهوى آن م موط شوند بالهجه اس بوفال درال و فست ما فراب الدر وازم ما بعد ن سامه كان حمالى مو و سنس بي اس خووا قر ركرون ا مَاعْتُرَفُو الديسم العي يسال فاغ شدند كأنا وحووكم بالاوح تکه سب، اکار بیشه سرای، و اعلان کر دیم و از دید و لالب سمزنی خیرای قوید عراص ممو دیم و از متینهای عقل نبر بُنیو ۱۰ م لیک موقت مرسسه ن و فی مُل شدن انشان راه ند مخوابد کرد الصیفیالی صدات السونیو «)بعی پس رانو دن مد اماد ن و را بان است ملازمان است را اربحت و ما سی ما اطاف اگهیدور حت ر جما پر سرگرناس تر مسیدن و افرار کردن مجرر حملت نه ش مخوا بدکر و ک^{ران} این را آمر ریش مخوا بدشد آری (إِنَّ اللَّهُ يُن مَنْ عُسولٌ و تَهُم والتَّعَدْ ما سي موى كرا يكه مي ترسد ا برور مارخو و عامار بي يد ن هذا مد و و بي مستندن عری بن مداه و بی مین مرسش مور بروه دی رسوال کی و مها زیکام موت و مهار تاست و می ریدن نفروع هی شو و سرچند مسابب مار شده ت اقلیما بی و مصله ماه م^{را} به سردان م^{را} و در در ایک مسابب از سرکه و دب ترمه بدل واست مه آن فرنس احد از کاب می اشد و راموب می مندوی ایند و ایران می شد (عمر معدویی تعی مرای اش رست نمست سر که از رسی سیست نایا می شدوست ارتیاب اید ایا آن ایساس تعن واحِری است کر سام ل زمسه بو ۱۱۰ ته العمال کمشبه ن چهانجه بر طای و مگر بر موده اید ولمن حادمهام وله مسان و في المانع واحد باكبر وروكار . ال است كرمانا در مد الرواد المراد الم . فانسب مندن ارشه سی و تنی موحب اس و باترسی میشود که اور ااطلاع بر اقوا ل و اممال اسکس، ریا اب سیست بأشد و ات بال النول علام العيوب است السير براز اطلم علم او عائب بست مد يك أث راويلها ل مره ا د یک ماں است رو اسرو اقو لکم ، نعمی و پایاں کمد شحن حوور الا آوا حور والده طابعی یا آست کار دبیانگ مله گونمه آن سسن رابر ۱۰۱۰ م نسو و (الله عالميم علد المالصكُ دُر د * على منع بن ارتو ي واما است . سلرا ب ولی که در و رسسیها سن و تشریمه سر ر و است کر و بد که که دان قریش و رمبایس و می فل خو و ره یا وید گوئی آن ساخت م و فرآن میکرد . آن سرب عم نظر ق و حی والهام بران سنرف می شدند و وندا لها قات آن کا فران در آن و مي مان که سه، قال در در فال تيس، در حل من حماس اسد ما ميس نه و کافران من به باهم نقیه کرد مد که عمل و ماکه بی آن صرحت هم دا مایگ با ساید ب بای گهان که شاید سکسی از هوا ۱۶ اینان شیده می دنیان می رسانت بایی این آست درسهٔ ادو از شاد فرمو در که اس علم ا کهن ا**ست** که در ان نهان و آمشکار ایر ایرا میت به نه برجه در دن مصمرا میت مرحابرا میت واگر شار اید.

مي نهايد محكم بدون قرب وحصور فيسان ا دراك اقوال و افعال أمي تو الذكرو ملي المخصوص آن بجراي را مفهم واربهم واصلا بر زبان نمي آريم چرفسهم ميداند گونيم (اَلَآيْعَلَمُ من حَلَقَ ﴾) سي آيانريدان سيسه - پير ، مرد واریت آن خطرات دیی د اور دلهای شاو آن اقوال و کلات رابر با ۱۷ ی شاو آن عرکات و سکایت د ۱ مِرجِوا مرح شهاد مدیهی است کم سد اکر دن چری مدون دانسین تفاصیل انوال آن بیز میکن نیست *، اگر بگو نید م کم ابن پیرنا دا ما درجو دبید ا میکسیم نه خدا چنانجه معیم ٔ له و قاصعه میگوید * کویتم کرامن قدر نو د ز ، معیز در و فاصعه نبر زم ام ؛ منت كر محرد ات دا علم بامث ياي و اقعه ضروري الدين (وحو النَّاغينية) بعي و او بعالي اطبعيه ترب محمر وابت است کر بوجهی قباق مماه و ندار دیسس این تسسم محرور او نبی از ۱۱ یک نام به منسور الا مرید منسور باست آری توجه و النّمات بأن حفائق نزط استحسار آن منالنّ است و او نعان (المعبسر « ' من نها يت ص م م است كم با حوال برور از درات مالم نوجه مي فرمايه و يحييك داورا د بهول وشالت أربال بي درور مي د جرمار وركار طار ويكر الأمر فا بخاست. و تا بست او تعالى نظر كب كه ا ه و الله ي حدَّل كه ما أذ ر ص فالو ١١ سراو ١١ ي آن ١٠ ثا ٥ فياص آباد ان كار الدب كرُّخ واما واست برائ شور ميين رارام ومستحرو - مار ام. له زسيد اله ان و مرَّر و ارال و انتاع د ار ان درال رین آبا کر د و و هرچور زمین است از کامهاو بست به و قوسته. با میم و حرد ایات کار آمالی م آن و مشروا سب و عرب درا دروست تصرف شی گرد اید و آباستحد ام آبه حرورا ر کا ۲۰۰۱ رس به آریه و زراعات مهویا برو این و جایها و پست مها، اجاری کنیدوعهار سد را برسب مازید (نامشوانی مساکدها) یعی بستن رو ان شوید سرو شهای زمین برای نمرات و آورون جسس بک ملک بیوی مک دیگر و برای سبرونها شاوم ترفت آسدو ۱۰۰ و واص مرمک از کلواسن د فرفط او محودیا از رزن اولعالی کرنسر را ارزمین ار رانی : کمد میسس شاه وین معاشه مز زیر او مان و تهداران شدید که شخو ۱ «شهٔ ۲م از مجاد شیامی بر آیه ایک با اس نهه ۱ متمامطلوب آن است کم حق باد شاه رایم ' دا کروه باشیده نخو ، داران ویگر را کرمه اکیسه مهار و بینی ن و پیکساننده بدست و بریم حسور از تها بیخوابسد بزمجرد م با ادیا ریر ا که آغر بیمد از انتساع ما متاحه دار بی شهرا ازین زمین وازین منابع گذشتن احت (دراکید النسور ساعی وابسوی اواست ز . ه شد در مسد، وار شر عماب جوج خوا بد گرفت، برا مان منه و ق شهر اگرفت و گیه حوا بر شدو بین غرامباشید که ایک رسین میاند. ا سب و زمین رابیلو ره گذاست. و قوح ومنه می ارتم فرمث بگان و ارواح مدیره اید جمه در آسر زمار تسرید را از مامسادت برا ران مال است اگر ملایکه وار واج خوامند که مار ایر گذای ماتبه کید نمی آن به کرو اگری سکم الهي امروريا، أنبيه بايشان بر مد (وامنتم) بعي آياشًا البين ثر وايا وني رسب (من دي السد ، إجن از ان یا د شاه که ظهور ملطنت او وحدام احکام او در آسیان انه باین گمان که از آسیار ۱۰۰۰ کی ماکه در زمینهم کحامی بواید مكم وواين خبال مشامض خبال فامد البيت ايمن مباسبيد (ياً نَ يُحسِّف بِكُمُ الإرْ ض المجين رائك، فروس و ماسما زمین را چنانچر طالابرنستنیرو رام کردن برو د**ش ز**مین مو اربیکو دیدیمی فهمید کم هر که مار ابر زمین سوار کرده است

تر مبس د امر ، مد ارسكند (عادا هي ندور الم) سي دس : كمان آن ر مين عذب الكرا وموج زند الدهموج وويا مدر شار مبی بی مواج او باش باش شده نایت و باید کرد. و اگر بادی و صول این ایل وست سرف وراس . السطنت اداز رمین کوناه داید ماری در برسدم کر انم میشم ف می آسهای عرارام ما المرور المال ووالمال ووالمال المال الرائع أيعا عدامال من آماد سرستديرها ا؛ سانا ر سر مای معرات آسدان ال ارم شکها مار ، به نانجر را تسب می مارد و سه سه پدایش در ن شاور زمین ار واگر الار سرآل باو مشارا و ربانگ ار و (فستغلمون یو ر بر بر کرداید والست دراه زام من سر آبرت محمد مدن پیرا استی و نسید سنت به مین سر اکران بران از توایس يز سريون و دوره و دورو و ميد برحب من زمان ده ديم ، ريه و سير کار وان سيمان نير من واقع نشده الرياس الكرين والمراور مديب لاكورار بالدال مدايات المام الله ورين مايب كرده ا الكانك ببسل ارسال بوروغ ما دروق م الا الرسال بوروغ ما المام الما إس جنسم شا درس رآ به كر عاده ب در رساح السام و نام من من ادرك بسب كانب ويكر حسات شده بسروه ورسیم در با او که در پاکه میه که به سامه باید که امان می امون خودا و را در بر میکند وقوم لوه. الرحمال سنكسسيل مريال رم مادر راسي مرايا گه موس يديد ن اين سهديراير . م ساندن را ما د رئیل مدو کوید کرید مسرط میشید کی م م م م میشی میشید کی م م میشید میشید میشید میشید میشید میشید (اوَلَمُ لِوْ وَ اللهِ الطَّرِ عَوْمَ آمَا بِي سِلْمَ عَلَى اللَّهِ مِنْ الْمَالِمُ اللَّهِ اللَّهِ اللهِ عَلَي وراه، ال سرام نوبر ، رح ت و طار س سرا سرا آر نال مجمد الوقعم) نعی نالی نیز بارن باشند س^ک کب دو دونیات _{درد} برای به مود برب شده در سایند وابریده رفته باشید مارکه اصاب است و ۱۰ سو و مران به ریاد در این به ریاد در این به است واگر توبعد کم این بسبب طاصت برای دیا ، سے کر درہ اللہ میں است میں میک میر کرتم کم ور مالت مر م س کای پر بار م یک نایعد (و حسم س ۲۹) سی مر مر مر سی سر سی سی سی سی می و سی می اوسد و اسس معاوم شد كا يؤيدات من آيد در ١٠ در ١٠ در سائم طبعت به كرمسه بريو سين است ص بندرت خدا است ا ساید میکون الآالر من الایم میدارورد به اآسد در تی که وسوب فی است و دیمانیت اومقاضی العال منابع أنه رأ دما السن و المسابع در طالت واو وبعث است بسس و وسكم آنها را وروا أنا ونداريد آنها و قسم مناخ آن مر د ، س نه لی محت آنهار امی به و مدیم عینی آنهار استه موامیرم ، واژه و میداید و (يَهُو لَهُ مُن اللَّهُ وَمِينَ مِن لِي إِسْرِينَ السب من ع ومضارا وراميدا ما دير مر ملب منابع و درَّج مصارا ورا می آمو درسس در اکاه و مشن ایا جه مرار دید در ما ولل فدر می او تعالی است رسرود و چر زیرا کم حققت خسمت سرتریک حرای رسید سراص وااسد د ماریم نه سساک بر از سمان موقوت است بر مالابرون

اجزای ارضیهٔ متمجرد و نگامدا سٹ آل اخرا ناوتی کم مورست حجمریم را کالها قبول نمایند ما زآنها د ا کر دن ما با نسبای طبیعت خو دمر زمین بنند بلکه اگر آمل کروه شود حال مرحان پر مرد از به برد و چرعبسب مر است ا زیر اکه گر مشیصی فوور ادر کره ماوا حیل کندوپریدن ماندان بوارام سسال اجماع و نماقب ملاحظه نمراید م نشین مان کراز مانب زمین امری بر ناست. سنگ ماران سکه واجرای م^{ین بسیم} به آسین دویه ویی آمد و ، رنسه دن د باریدن سنگ ار آسه ل ایزند ر مرائب نسب زیرا که عرای رمین در برد د مورت بسیمت بالنبي بمرات ميكند بسس مهاوم تدكه ايس البمس بوي و فاترمسيدن از كروب و كبرياد شاه آسان و زمين مدند مرتوبهم عسراواست مك ، نوره امري مذ مداست بس دانيال ما درسيد كر (آمن هدا الذي هوالكاري هو حداكم) یعی آبا کبیت این قسم مصی کرا و ان کریتر، باشد و من و کر ان شور مرای جنگ فرا لفت شو هرو قت رسر شور (مغصر کنم سن دُر نيال مدني م) سي مرو اند مروا عرف ساعل رس شده واگر ايسها ارده حمل وه واني مگویهٔ که آری از معبو ۱۰ به ومشیاطی تو و فیشگری جمع کرو د بهم کرو د وقت باجت مدا ساید به ایر موجود الالید كر ديسس. تين مدال كه (إن الكيم رون آلا مي عنو ود ٢٠) عن مسته إن كاذ ال محر الدارية أي كر. ما به شده الدواساب رامقال سبب سماز أد (امن هداالدي بور منهم) لهي آبا لسن اس نسم منه، دوري ، برشه را (ان آمسك و زفعه م) معي آگريد كيد حن تمال دي څو د را و اساب آيراار ، د ش و ما و آيزو په و ياپ و منه و ابر ۱۰ ظاہر است کرجون بک سبب وزیز کر باراں است ، می دور تنج مسس از در و ۱۰۰۰ ا الإمان بقوياد تمبر عدو آن بندن و رانم يكشاير ، به اسباب و يوجه و مديس معاد م مند كم مسكل مند ريد ما اير حياس والر است ليكي ابها مربطان متمد مات مراهرو غوريي بي مر ، (دل سبه من همو در مهر ، ٢٠) مي اكتراب ميك ما مر مده . د نسرت از بیون ن و حربنت و لامرایس است را از بن را هر سنت را سر ۱۰۰۰ شرخو و را با سیاب سریلیر ووحد واز مسبرب الاسباب فاص مطلوش وبس البيشاريد وسيدكر مهو المني وكمد عد و مدامي آیا بسس کسی کرراه میروروا ژکون قبار برروی فر دکیز در استای سایله دا که زمین و مطاید است. سی ماما (آهنگ بی) بعی راه بیاب قراست (آمن پیدنسی مسَودا) سی با آنید داده بر و دراست ایساو و سسی سب د و وطم و منار و ایمه و به لطرا و این چه پی مرد و حدر ایت نظیر نو و درار مسبب از سیامه و زرو باای ماه خطه (على عيرا طِمسْديم في اللي ناست مدرا مسيم كرامه باندرامه و من آرمه موقال الوفو بزدیک اسباب میداند رمود بیرطا سباب ومهرا رطابت میت باید از رست امور دیست با سیاب می مهاید بی افزوم ان اسساب نما به کسی کرمی سر مسبب دوند و است بدا روره ا فیار مطاق ساده هاخته كوكير في ملمت دا در بيانت و ازجاد في اهذال. مرون رات و الم باين لا بر ب داصح يرا ايشال سينت محادیی ترمه بس را دویگر برای فره ایدن ایشان اختیار کر رقل موالدی ادن که این متری آن مسبب. الاسباب ماست کومید اگرد شمار ااز کنم عدم و دران و قت اسی سببی منسس وجود می در در آیه بهاست است ماب تولد

ع والدين است وبالبد ابهت معاوم است كرجماع والدبن واور انشاى ولدنا ثيري بيست سالها جماع می امد و در آمد وی او لادی باست. ومیسیرنمی شو و و در دادن توی و بعد اکر دان محل قوای تو دا صلا این جماع و ا نامري منهور من دورس او است كنهم آفر رشمار ا (وَجَعَلَ لَكُمُ السَّعَ وَالْأَنْصَارَ و الْأَذْمُونَا طَ) بين وكروانيد م ای شامش و ایروی بهاد و لها کوبسبب این سم میرود مافت اسبای عالم مزوع گردید و بسبب دسن چرک بیت امان و زیر ۱۰ اگراین چرنانمی بود برگرنشدا ساب را استاب می دانسه پس در منتقت اس، دان اسماب ماف الدوالا افعال الهي كي بن گري نده ديرو و إقلبلام تشكرون و) بعنی بسیار کم سنگریکی شدهٔ ریرا کراین بر د و طاسه و دل کر کل عنلی وست و د ارت شا به ای آن واد ديو، كم حقّ بوحيد وراو تفر دبياً نمرا در 11 و اكسد و اسب باب راء "سركمت. الله بابي شما اين المه آلات خرر ما در متناخت اسب سب آنسور فروم وید کماز نومیداد تبایی د انسران نیزان تحروم باندید و اگر با لغوض الدسطرون فيهما بدان ام روم المهاديدوبر الصفاد سيسبت استباب مربت اعراد نمائه بسس طريق ديگروا مُ بَارِدِ رَاهِ قُولَ بَآنُ مُوجِبُ رِاءَ عِيارِ أَن (قَلْ) يعي بِكُو كُرانِيهِ شامبًا. لله سمِيرِ است بس اعمال سما نمر سبب برای شهابات ندزیرا کر (هُوالَدِی فراکم) یعی ادندایی آن قارد است که سار پیدائر ده پر اگد و ساخید است (مِي ٱلْأُرْصِ أَبِعَيْ وَرَوْمِينَ مَا عَيْلُ كُونَ وَرَوْنِ وَرَوْنِ الْهِ مِرْزِيرِ وَالْبِيدُ تَعْشَرُونَ ﴿ حوا بهدسته ماجر ای آن اعمال حود باید بیش اعمال شایر از حراسباب ام اس آنها را براسدان گذار به وازاعمال مد نمی مرسید (ویشولون) بعی د میگوسد، رحواب این الرا) کرمازس سه انه ل دامسطی، یگه ار مه و سه بهت آن و امد نعد نمی و مرم کر آنا و اعلی و امر زبای معلو و نه کام من شور مگر شد و سر د و و رو و و ارم ای جو رآن و آن اعمال مى كندوراً و في كرآل مده را معين كنيو ماكى باور مد اريم (منها مدا الوعد أن كمنتم ساد ضي با) بعي كي وابد منداین و عده اگر از سب مدر است گویان آ، گر سنبر داین این و عده و انبع شو د سدق مشها نا سرگر د د د الاكذب و ، روغ نس من عنو ه و رحواب این حرب اینال (قل) علی حکورا بن وعده را دین تریک پیرزیر ا کرمن نعالی ها دار تعمین آن آن و کار و و منکه مبهم د انشه و تکمت د . ایهام او ایست ریز اگر آن و عرور اقریب بیان کند نظر بقرب مقد مات او کر بعد از موت برکس نشروع مبشود را جل بر کسس را ما، سبین کرو ، رشان ۱ به اکار خابهٔ طالم معطل گردوه بهر کسس را و ب این خو دیر بشان ماروه اگر آن و بیرد اسر مارسی آرائید دونه فرامت است وو دیان کند مردم اس مظلی بهم رساند و حرائت براعمال مرایند ریر اکر حس ان سن کر بوقائع دورار لد مان خود النَّمَات أميكم واز الهانمي مُر عند بسس لهذا ابن علم را ينسس مسهي المرايد قالت تكر ثماده الدبلكه (انتهاالعلم عند الله ج) و سواى اين ماست كر صلم اين واقعد برك الله المركمة من مز وهذا است و فيراو بر ان اطلاع مرار، (زانسا الما ملكية رميين ، العي ونيستهم من مكر ترسانيده وانتح كيد وكبدلال قاطعه وميمرات مصدقه أبهات د قرع آل می نمایم دیاو جو داین دیال و این سجمرات صدق مرامو و ت برین آنوفت و است کال بخردی است ومعهرا

م تبارك الم منو رة الملك و مع بذا دانسان و قات او ۱ د حنی کافرال مسحت مغیر است ۲ مانیه چه ل و ناسه آل و موانو ایر رمسید و کافران ور آنوقت زه و واب شد (والمار أو لا رأسه) سي بس يون نواب بيه آبو ١٠٠٠ ريك آيا و سيت وحود الدان به ا بنان الموم نوايد كرو (و بعله هذا أمل مي كمشتم فعه ند عون ۵) يشي و كور زبير ندايس است آير سهاه رايا كبير طلب مرَبر و مدوا گرای کافران گویند کم اگر آن و اقعه جنائه تریگو بندیرا منت است بس ما شبایمه در آوت على سور كرفنار خواهم مشد و مرمد و اقس ار واح خوابد شد (فل ارَ اينهُ) عي كا م آيه وبديد و ندكر كرويد ا إن اهلكَّنَى الله ومن العن) عن أكر بها كركند مراخد او كسه نكه ايراه من استى مدموت باستفيد 'او في ما بشاء ت سنانا مادر آخرت (اُور - حدالا) على يامه باني كذير مُرَفعدا رموت درج وراحسته أربيب مرير وورَبي والرورة . نگذار ۱۹۰ تفرت از نوبهرات ماه رگذم د بسب میشدر اصف^{ان در}س شدایین بایا به ۱۹۰۰ مه که مهری نه که سری رین به عمراانیه از دن اسمی بسر کرست کرماه و دران الای ادار الدیم ا می زیداند. این به عمراانیه از دن اسمی بسر کرماه و دران الای ادار الدیم ا می زیداند. س مگوی در مست و تر که کروه دام محس مروی ملاحظه ایمرین کروه امروا من نیست که در در ب ، أو سام زيرا أوا هوالتر خسل المن المأمالي كم المحمد الني بس الزيرت والمداراف ومسدونون من أيدانه تركه بالفروها الم ورحب اورا المسب مدل ما مراسو والراوياتر وفي بدور الما المراد العب نی در در است سه موه مرکز ده و در ما مرزیات او بی صرفگی شمانیم و از من ۱۷۰۰ بی یک و از موجو و مدیت ز المَسَّادة من إيا آور وايم ماه (وَعَلَمَة مُرَكُلُهُ أَ) تعي ومن روونها كرووا عم واستي مدب ريار مساسات ناح من اليم المستَّعُ لَمُوْن من مُوفَى ملاَل منسن في العن إلى من من من من من المست كركس و المن الم یا شاداگر گوید که گرای خاهرایت همدنگدشها قابل بعجل سای بده الی استیاب کار کری واید شاور آیکه جمیع سے مساوی بلاونسی ڈکار می آید آپ اے بے یا کے بعور سان کے پری سے من مهاه چامها و ۱ ربایای شه فرو ره نه در زمین آیج آلیه ای به آمر ، سی کارگری ، (شهرید، مدیرید معمود ۱۰) ن بسس کیست کربیار و بشس سهآب طاری را کربیاد را که بینهم ۱۰ عه شدد از آ ۲۰ آب ۲۰ می ایسانه به و قت و رکار این و برن اساب مروی و ارای و رئیسل این او طراری دی کاران از ساب میاسد ایم ويكن يمطل اساليداسوم منه ل ارت كركن اذ نابهان مام آل مسدر الشد و الأرار المسلم مدن افكر وركامداو سابها آسد اير آريمني النورآب سبه داطرين ورديد وربسس و آواری از میب مشید کردول آب سرباه را از چسم و رو رین و سرب سید کرد در این در سربادر ا آب جاه و صدرار آمروه رمایت سرب آمره است کرد کری آست در سار بر برگر به اند ما در در و هو د^{ن انعابه من باق}ی ما مدور نفستر این موره چند موان کواهل عرب مین امرار و ریاب امراک را اول آن المهم به أنتُهم لله بلد الدّريان فريث تكن مل فرموه وويد وقل ما يواريد لا إرارا إمال و درّ من أر وبيست مود و

پدر و می سروم و سر ایک بگر اند و رتعا و ت این لعظ چه مکتر باشد ح اب این موال در انعان سبوطی مه کور ا سے و آر سن سے بروی و راستول ایں و مجی مادیو و اناد و راصل منی و آل فرق بجدو صراست و بیابی مروحهٔ است به رسی الع است تصدیلی و تطویل میز، اید کم ازمو سوح ایس تعمسیر خادج است و ماری لرور و رس سے است آر است کواٹیاں وراسٹ بی ممیسه و بر مسوب و مندر و محصد معروو سن ميم، و ما كن مديد راستياى محموسية واحد بالفعل سن أو است والهداني المهم، راوروما وسر بروء مدر ما ايال مروم و ايد دهل يعطرون الاان دميد الله ديد لل من الغمام و بال الديم بي داكر من من ين و في محال أو الدسه ملها مح كور واء وبلك و سك صدام عده سراب متمرود ا أ يسد ين يرد والدامرالد فلا تسمع علودوه المعود من را يسد عدم كردما عاديم امريا و ها عبر اسماب رس آن تا ادر س طائكه اعد مام دشادشدكر آب شمان يون محسوس ما يم منسوس مده دريام ني نه به ۱۰ ورمر اکرار ام صمت مین در مانو دوه ربی من مرتبع میار ۱۹۱۰ در س ۱۰ رحیال برای مشهر ه شد ب د دور حدا وهضمت کهاه لفط محل آور د مد نعی ، بر و محسومی بست بارسی ۱۰ در د ۱۰ وست به ۵ و ا کیر دسم وموريرة المرق است استهالي كرورسور فامريم وانع نره حداه عن الملال مراب الله عليه يأاد بالي مل ما دی می العا ماله وأتك و آدور ورود و مرس و قرشده ام ما هم ماله يا معمد ارسن و من است كوالميران السبق ما ما ان ما ست لفط شدراً المراسيم ورد مي كاموم وما كران ماي آن سان مي ممايد هنديه دون علم بآن ما كمم است سيست ما دون أنام والساوة ي دا عرب ما ما ما ما وموده بركر في هو العامر هني ال ينعب علم على والى فوقهم و من أسعب الرحليم و ووالتي سرا ب سيًّا لا وا م عذا ب و و في من م سام رع مندم من م السماء ال لاست كم الأوس فرمو ١٠٠٠ أرشا و بر ١٥٠٠ منتم من وی السراء ان ارسل سامنه الماسد و روسه و تراطم جمعت تو آساس بوال س است کرد و موده انمام ما بن ارس كرة ب الديرة است كرده و العاهر و في عداد مو درسل عدد مرح الله سس اول ما -وفون ١٦٠١ رون ساسب ش ١٠٠٠ س و ١٠٠ س ، ن آيس گدست سن كر مو لدى حال لم الارس فاولامامشوا معدا كمها وكاوامن ورقه سن الراب الماني راكر الرسوب رمين سالان موون السب كشيف مرم آيد صادات و تقليس بروو الكوانع شده مدارطم كاران رامرواد مراسم فالر آورون و بال و گر را حد نعام مسار هد سب سال بر است تصديس و يعدس مر مو و مدوما فات و ة إبسات جراار شادنه د · تواسن آن است كم طهران در بهوا مانوست أو ري · د آب است · امل ودين بر ، كاركما ول المراب وسط آبها اسب ، حرى مسطح آب و ، وا آمان شودو قس المراب و دس مروو دال ظاری است بر ای حموم و استرانیت طبیعت ما فوت حدید بید اشو دمامیر شاهجیبان رو ۱۰ و دیگر حیوامات ورو و ت حریت و طد د و صدر اسد فامل و لالت مربوت و دوام باکند و حدد تعالیه مسار عید مرحد و ث تهر دی بسس

محویا چنین از شاد شد که مرطان و در دو اسمیه نده صفت زره می ماث مدبر بای جود دا کشاده و محله و گاه قبض به آن پر بار ابر ای اعانت پر کشادن ما ندست اور ان آب و مدون تینه صرحه سر در مال این شاوت مغهر نمی گلیسے جمارم آنکہ ابن مورہ را بدنعو میت است کا رہا اے کو ریان نے سے حوالیث آئے۔ مذا ہے کور بيت شربسب، احتمادی مراه و علی التحدوس غفاست از از مرس اعرل ، ورگورور ألم ، يأت منام از ما به و تطع بالسات و بركم ابن مود در المسينه بالهم مسي عن الدور العين مام حاصل من والمراه ما المرات وزرس اعلى شد في است رير اكر حلف الموت والعيسوة ليبلوكم ايكم حسب عمالاً من ال ورالت والروار وأمر من م مباند مآنکه مکسو بات عدور و محمیات نصس من بمد نزوم و روکار من ظاہراست کروا، روا دولد، رو دروا دله فلا عدم دل ان الصل وريس لسب علم مابن اطاع في المجهد موات ما فيرس مكذ ما وروال المرس كريد عی گر و و و نیز و را و حاوال مندر صورتاً که میراهد بسیاست شعط د انتهار زمین می میده که باره و است. دروي تلامرمه، ومر عار المطاب خووز بريز ميهاز ووبلاوت عاميتهم من في العبياء الابيست ومم الأرض قادًا هي نموراين حوت بمريشد نصب العين مالي فو اجربوه و موصب و سرة عا ، أدان الدين به شور ، يبهم بالغمب لهم مغدر الدر كبسر سنتن عنو و سورت مي گرووه ست آهي او كراب عديم ما ليكم در راهه ي والنكم مهاع معین و آیت و ستانی او که ایمن بهشی مکما علی و حمد اعلی یا امن بهشی سویا علی صراطمسدیم برور_{ان م}ات ما سابت قومه دارید ۴۰۶ بعد از نام بوت بدوسی مایده آ<mark>بت هوایدی حعل لکم الادس فه لولا</mark> نر ۱ را ۳-ی. ۱۰ ن جود ۱۰ صی راصت د را صرا ست و دریس مور ۱۰ مرار ۱ پگر دم و روفع عذاب الله مودع است. کم این مفام شمل یان آن میریت اینقدر اشاره کر دم می شود کم ورلنظ بار کی کم اشار دیده ام خسی بیاری و است می معامه انتسان والعام بعد ازموت می ما د نال باید مو د و نیزد ر مه رکردن اسرن شاویل نور ان سه تارید و بع " شيالين از نوال آن بسبب شعاع آنها اسار و' سريح است بآمكه كرزرت آسهايده ، شرموجب مورد و د ، ، ط ماندن ارمزظام سه قیده شوبشس شبه لین خوا ، گسب به یکه ، گر نامل امعا یی گرد و شو و ظاہر گر و ، که بعدا به و حو ن و د قیمر طبنه یا لای زمین در حن متبود کیم آسهان د نباید دمی کند و مصابلح به است کر ادر اح بور به ایناو دو لما است. و در آن طبعه اسعه ٔ و درا من مشرمهٔ خته آمر مربن اربت و در دوجع سیاطین از مره م پائیس ادر و می فرد مه د جنانجر آسان و بارا کی اشعه ٔ غیربه بورا نه کو دنیه کاست نست این کهار روی رمین استان سطح بو دایی زامین حرک به اشعهٔ هیه و گ یو رایه نو فالیه میگرد و ب بت اسا کنان مشکم زمین آمری ملامت اعر بسید سام عالب سیسی منتر در است ۱۰۰ سان من ميشو و رزقنا الله الامن مر كل مكر و و دي اللاله در دي السبريوم البعدوالمسور

(حوز بخلون) اول این سوره باه شبه کی است و می آبات اواف سارت کی است برای آباس این سوره ملاطات مناه است و مع الاضاما من بنجاه و دو و سر برزول این سور ده آن ده که جمر سرست ای بکرد مضرت علی و سفرت زیدمد بای از عیسب آموخی در آنحضرت عم اظهار دس س شروع کرد ، و نظرت عدی سرست ای بکرد مضرت علی و سفرت زیدمد بای عم وام ایمن فادر ٔ آنحفرت عم ایمان آور و دونهازگر اردن دوایا قریست آنحفرت هم رای شد واینحرکات أقر ه كما الل مُدمِّج من بديده و ميان آنشهر نقل بمرمجاسس شدى فران گفت. كرفناني ديو اله شده است و تمام حاله و خو در ا دیو اسد ماخه است آن حضرت هم د ایث نیدن این کلما سه ایدو بهناگی بهم رسید حق قهایی ایم پر در درا.فرمساو ه د و مو گسرو ر دوار شاه مود که تو دیوار نیمسی بانکه حتل تو برعقل جمیع حلائق رحجان ۱۰ د و وجه ربط این موره بامه ره و معد ملک آن است کر آن مه در دار اکثر کار خانجات با د شامت حقیقی حق نما لی مشتمل است اول کنرت خرات دوم عموم قدرت کربانسی النابت رسید وو با<mark>حیاو اماشت انجامید وسوم خرد اربودن از اعمال مرومان تابجهری کم</mark> ا بر درسی مان البنهان است نیزد را تحفور پوسشیده بایست جهار م نابه بحیم منفرت و آمرز ش باوج و قدرت ت المرابي مان براي مدام خود و فتم تفاوت مكرون درميان رعالوث تر زيت و آراب تركي شوزاي مملكت نوو به به آماد کی اسباب قهربراعداد همروفوراس باب رحمت بردوستان یز دهم امن و داز دهم ارزان کرون بهم آماد کی مر نها سه به بهم ن قدرت مناطق مناكنان از آنكه وشمهان را تماست تو اربر كر ديا محروبان اين ورگه و را ورق . نو ایند دا دیمهین کار خانجات عدد است کر برجمع آمدی آند کار میسکست قوت میرگیرو باقی ماندیک کا رخانه عمد و کوتهام این کارغانجاست و ابسیه ماوی اند که مذکور آن در ان سور دنشه با چار بیشر بین شم. د رین سور ۴ بیآن اشار ۴ فرمو ۴ ه وسآن ا رخانه الهل علم و متعديان و فاتر است بس اين موره كويايان وجود تطي ممسكت است باجمع مور خابجات حنائج سورهٔ الماكت بيان و جود خارجي بادشانت است ماتميع كار جانجات و وجو دخطي ظل و جو وخار جي است و في با بينهما علاقة حجابيت و بحكى هنه متحقق بابر آن كم مرته ظل منا خراز مربه اصل است آنكار فابحات دا درين سوره كم بعدازان موره است بيان فرموده انديّا اشاره باشد بيناوت اصليت و ظلّمت ولهذا اين كزر طاندرا در ان مور ه با و گرگار طاعات و رج کرو ه میکانیا و روند و مهند ا میاست و رمنیامین متعرقهٔ این برو و سور ه متحقق ا ست د وانجاز مود ۱۰ ليملوكم ايكم احسن عملاو در منحا فرمو و ۱ اد انابلو ناهم كما بلو نا اصعب الجند و و و ان مور ه عد ا به این و درو زخ و سرزنش موکلان و د زخ بآنین حکوست و بادشا دست مذکور است و درین سور ۲۰۰۰ منامين بآئين مصدى رُرى كما ننجعل المسلمين كالمجرمين • ام لكم كتاب نيد تدرسون • ام لكم ايمان عليذابالغدك. هری سوال از دستاه پر و نوست تخو اند وقول و قرار است و این و ضع و ضع متصدیان و قاتر است و بیز درین سور و قديم اصحاب البحد مذكورا منت كرمتلق بقو احد مقديگري داروزير اكرز ميسرا ران ديهي يا مرر صراح و طاحت معمول بعل آریدو نخواه د ار ان حضور راحق و اجبی آنهاند بهند آن دیبه را از د مست ایشان گرفته در سر کار ضبط باید کر د و هر و و نهرال آنها د افر ق باید نمو د و د ر ان مو ر « تخویلات از بهمین قسسم و قالع یا مار و نبوی بآئین بادشا بهت و يكومت فرمود ١١٠ كم هو الذي عدمل لكم الا رض في لولا الكيم عن في السهاء ان يخسف الكم الدرس وام المنتم من في السماء ان يرسل عليكم -اصباد يرورين مور ومزكور ما بي وريا است مرور قورطالم منت بن طبقات نخاو قات است و به تستخیرا کبی مستحراست کم مینمبربر رک دا در شبکمث زیدا نی کر و بدوا و باحيا ط

باعتیاط شمام بدن مبارک آن مینمسردا کاپدا شب و دران سوره مزگور به بور ان بریده و رسوا است کر پیرا ا کهی مستخراند بسس گویا ارشاد میشود کراز مرغ نا ماهی همه زیر فرمان ۱۰ شاهست ما است و ملی بزا البیاس وجو منامسه سب ار بعد از مال وا معان نظرور بافته میشود و و حرت مید ۱ سرمه ر و بسدورهٔ نون آن است که نون بحساب جمل مرعد دیانجا دولالت میکند و آیات منفق علیهای این مورد و پای واست و نمرز مان نبوست آسمفرست عم إنحا وسال به و مايست وسير مال خو در شغمس نفيب رخو و در حالت حبات متمكن و ما در و ببوت يو و ما و بعد از ان ما سیت و بفت مال طعمای آسخناب بر ممان مسطرو فانون عمل کرده رفسد چون در هال برست و مفتم ازو فات سريف مدينه وقت د ادر و افعه تحكيم طع وعر ل نهو ديد دور وأنبوت معطع شد زر مان سلست وبأوشا مست ويسسى آمد كر حكم فليفير بنمير عم جاري مما مركو اصل فلا دت وجو دراء ، حن آمر ب سسى مال كمشد بكي وون حكم فطليفة نني م خارى سد بسس كوياكم من جارى شده از موت آل سردهم وطع كست ز مراك يكم منوت و دا نوفت منحفرد دیم حادید آنوقت بو د و نیم د دیس مورد نوت آنتهریت هم د ایننم بیب می حون اران به اب عم ما دسی بیان تا بهت فرموده اید د تون حرف مرسوت مست و نیر حرف بون د ا در از میاست او را طااب ابن سوره دیل است زیر اکراول درین سوره بیان تعمت خربر حسرت بینمبه عم دیو ده می حون بود. اید مست با به **دا د هرهٔ احر خیرم**نون د ا د ۱۰ مشمهان آخرناب دامه ینون فرموه ۹ بعد از این ارمدا مست به کافر_{د با}مع و ۶ و مسویه در _{پی} سرا انت الهي در وفهور كرد ، باشد و نها مي ه مناع الهيمر يو دن عقت اه باشد دياا بينهمه به نيم يعي ولدالرنا بهريد ويهال د بنین حود مغرورو ، زان بعداران فصهٔ ابلای امناب البینه است د مل است به ماکن مراکن مرسد میست بهاغ آیها ، رعالت نوم و مراکر ان آنها ما یکو گرو انطلاق بنمال خوشی و خور بن و نبع سر مساکی معداز اس از م موال دستا ویر امن است که مین است بعد از ان : کر کیدمنین حد از ن دیر حضر نه : ن از در عزو دار مدای ایشان و منظای^نان از به مرکست آ در داومه سدین در در نفسیر بی حرب که در دل _{سا}مه موایع معه و این مور و بان عرف مستری مد و مناف اسپارا بیت و از سرست به به سن و دنی در بدری و وتت بل و کلین و غرم منتول است. له مرا دا زان ماین است کرزمین مر بشت اوا ست دیام آن مهمو ... ویه لُنو ۱ پارو و ت با بوند است ۱ زبن بر رکان چنن رو ایب آمد ۱۰ پیون حق تعالی اَ سون و ز سهن را به ۱۰ ز و اززیرع ش وه و شده دا فرساه که زبر زمین بختم و رآمد و آن را رمرو و ش خو، گروت یک سه و به نهری است و دمت دوم بهنرب و بردود مت او کشروه به هفت زمین را بیرو و مین گری ایس. مست و بعرد و قدم آن فرمشهٔ را های فرار بودحق تعالی از در، وس مرکادی فرمست که ۱۰۱۱ این از برا برشاخ است و چهل بهرا میا و قرارهٔ و مرد و خدم آن فریش میر کوبان او است و چول مرد و درم آن برمث میران فوجی سه نسر نی باد طعهٔ از زم وسسبر براز فردوس آور ده بر کونان آن ر دو باکوش او زش کروه آن فرمشه بران سنگ قبام کرد شاخ بای آن مر ۵ و از اطراف زمین بر آمده امد در سور از بدنی آن مر ، و در و ره ای شور اید برگاه

مهما د وم می زیم آسه و ریای شور زایلامی شو دو **گفت می آر دو برمماه برد و وم میکند و ریای شور را جرر** سیمه و درای قرارگاه بای آن برم و سسانگ بارهٔ آنریده اند که مانند خلط و شخن بفت آسمان و بفت نیامین است و ابهای آن نر و درا سست ساره است و مان سسنگیار و است که موای آسیاسا و زمینها اور احضر سبت لنمان ور پنرپسسرخو دیا و کر ۱۰۱ نرکیا بنی انها ان تك منفال حبلة من خرد ل ننسن می صورة او نی السهوات او نی ا لا رنس یأت بها الله و برای قرار هٔ • آن سنگ بار • ما بی عشیم را آفر به ه از که آن سه نگ بار • بر بیشت او است و باقی مدن او خالی است و آن ملهی مروریانی است و آن ورما بربا، و با، بر فدرست معلق ایسساد و ماید اند کر بنای این طالم ترم مرعدا بدن کسب احیار گفته احت که روزی ابلیسس و و رفته تا آن ناهی رمسید و و رول او وموسك الكانت فرجزين المديار والجونو ، كرفد كالباره كناس كن ماند آسونها و رمينها و كوبهما از بشت تو منفتد و ار محت مدن بار برناسل جماص شوی آن ماین قصدُ زُر و که نو، را موکب و بد سمحره این فصد حنی ممای جانوری را فرمت با و مکه در موداخ بدی آن مای در آمدو ، دمان اور سبد مای بسب آن بی باب ندو سنرسه برور وزه رشایست مرس کروسی برای قرمو و که این جرای آن و موسین^ست بیانیا ست که او افه و ل کر به ی باز آن جاند را نکمه فرمو و که زرا و محویش آن های مرآیه و در متنه مل د وی او عاسر ماسته ^تااگرمار و بگرا_{ن ب}وا عیه نیاطرین بر سه مار و گگر در و مانع او واخل شو و و صنبی از منصبه بن گفتهٔ اید که مرا د از بون آل مای است که حضرت پولس عمر ، رسکم ۱۰ زند افی که و به نام به روز یا جهل دو زایشان را در مشکم خو د واست و آمه رنگنه اید تن بای که نیریمه و د در کون او رنگین نیزه ۳ مدید و زیم اکدایسی به ۱۰ و ماین و رجعت خو و عظمتنی از ۱۰ که ویگر ان ریاست آن یک بر تنبه کر ۱ ن ۴ بجه پینمبر ۱۰ رگ م الخاشد و آن عدر مراعات ا د ب نه و و كراصاً. نگو است و بعست ایشان آسب بر مرسید و این و نگر نو و ر فديه زات پاک مسرب حن تعالى ما فن و جال فورو و در دارد المنام مناب مافن جمانيد و دخنگ کسدر ي مودرا بنای سروار مووار که ماز هم شره اندناک و شمان و رابر نه گیرواز عمار داش ممازگره . مازشی ک و سان حسن بعری دن_{ی م}نتول است. کرم او از ^{نو}ن و واست است جنابیه شامری دریم گرنه است * * * عدِ * أذ 'ما الشرني برح بي اليهم * القت النون ما لدمع السعوم * و اين تفسيه بالنطقلم بسيار منا مب احت وموريداين مرب مرفوع است كاول شع حلفه المدالفلم ثم حلق لنون بعن الدواء ثم قال اكتب ما هو كائن من عمل ادا اثراور زيّا راحل بكتب ما كان وما هو كانن لى يوم الهدامة دُم ستم على الفلم و ازمعاويه برقره مرفوها وايت آمره كر المتون لوح من نور يدنت نيه اللا ندند ما يومرون به واسنى كند المكون ، مرى است ليكن برين تهم تنسيرات ا شاکایی نحوی وا د د میشود که و فعت بر صرف نون که محمع علیه قرال مست ازین تفسیسرا شه با میکند زیر ا که انتظامون اگراهیم . دنس است جرد سوس آن بسبب نقد برحرت نسيم لازم مي شو اگر علم مشرف مي يو ديم جرو شوين بر إو مي آمد و اگر غیر منصر ب می شدنی به بنید بر حرب قسم خرو در میگشت و جواب این امشکال آن است کر ذکراین گفته ، دین منام که از نسسم ا مدت به عربح فسنسم و نسد برح ب نسسم و اعمال آن د ربن لنظلا زم مربح قسم احدت بدلاز م که سبت.

آن و ازعطاو بعضی منسسرین منفول احث کرنون اشا ده بحرف اول نور و با صراحت و تحمر س کعیب قرظی گفته

کاشاره به نصرت مومنین احت و از حضرت امام محمد با قردس منفول احت که مراد از نون بهان ما به است که در در به می باشد

و او درا باطا، فان کامایین سناسیسی است قوی زیر اکرشمام همرد ر در یاد آب می باشد و برگر از ان سیرسی شو،

واگریک کمواز آب و و دافقه بمرد و جال و پر بهمچمان مارفان بهمیشه سوایس بحر تنفیقت مبساس ند و به گراز ما سب

سیرنی احد سیرنی شو دو اگر کمو از با او در در ما تعد به لاک شد. در لسعیم ما دسل

* بست *

* بر کر بحربای ز آبش سیرش * * و آنگه نی ۱۰۰ ی است د ۱۰ ز و ۱۰ س

* لس______ الله الرحين الرحيم *

برجیری کو سیدل و منزن باشه و بون برچیزی مرفوع و بلند و غیرا زنون بسیج حرف و رحروف جها نمیست کم او مشس ه و بس ۱و ۱۱ مه سب به مرسوب بيداشد كم دم ميد طراق ساوك الهي است و دم مسهاى آن حميع ولايات اربه ن مرسه متروع منه دررسم به مان م به رجوع نهوه بامكه أبيداي بدا بت على الاطلان ارام بالست و انتهاي مدايت س فرق با الرام سا مست بربر و من انباد نیر نول حزنی است که در مسه ، عرب با براسم متمکن ورد قت ا برات مصم عند أن تريي به مرح من ما و منهم نشوه اعراب اوتمام ميست و نمين است بال بني كم يسيح فروا از و ت_{ه اس}ه م از به مناه و من د زید کرفته ما آن سنس و مرو**ب مش**ش ماونن کرد و ع بیکی از اسانه نما بدموش و مهاد آ ۱۰ امراح یا مردوک، ما مروز نمام نسود و در افت عرب این حراث به این است و د آ فرفعل برای بأدر من آ، و و آمرترن. ای ترخم و مد سوت و تحدین آر و در آخرامهم برای سرارا مراب برمثال انبیا که بهسیب منوت ایسال الما که را از ممر و افعان آدید انه با کیدم اسب و سامان میشود و حن و انسین را که ممر دا اسمای ن في من منب كمال فود كرنمونه الراب المنت يدست مي آيد و محاد قوت ديگر دامنل حيوانات و بانات و سار ال كريم الديروب او واتى شن أب مدوجود الهام جهب تحروز أست الست ولهمذا وريومل بآنتخفرت هم سد ان میکند و ایوست دعوست آن بی مماید و رسام و تعلیم می قبام میکند و خرد: و علی علم حروب كريرون رابرا فيأك وعاسرف مت كر وكريد وركبار العاك وفيا عروب أنه والألك والإوهشم والد ن نهر ای افت سه بار و فاک که سهی و فاک عرش و قاک رح و فاک قام چال منور و است که نوان حرف فاکت ام است کر سارت از عالمه وحن و تدبیل است و او برا دیر شابات حرابی نایست بدندی فاک توج دا كرعبات الزعالم حيات است نيز وسمه مايات مرينين وماتي الماك وعامرت وماني المرار ور علوبات حرمی میست و بهم و رسعیات پسس بون را در منام اساس ست آورون کال سامسه و رکم فنينت نبو مندير إنه وحي و نربل جري ويكر في ست اوالنسم) معي قعد مبني رم سام ره و نات ما ام عيسه ، اساني ر ابر منف طهور باه ه مید بر برد در اف و د زیان و محار بر ال منابع شده بین است معنی بیوست و بهمهری که اوامر و نوای اگهیرا، و را فیآد کال حنیس بهشرمیت می د ساه و کام او تعالی مرمها مع او ۱، انسانی میم الدو نیمز توبر دا گر محسی کرا زیرس حرکت او آمث با ماشد و اور اور دوست ویگری بی اسبار بدبیده بیون و دیو از پره ارو که کا عبر سفید را بلاو حدسیاه کند د نو د بخود پرنج د ماب میخورد و دین تو به سیکند وگای رجوع و اصاف می نماید حال آنکه در مركت ادور بربي وناب ادوق لي عجير مفاوى ومن رج است ، لهذاك كسارك العط عدسة رحانية ظهرت باكة جسماسة و يز كند الد العلم لسان اليال وسغيرالضمدر ومستودع الاسوارومستنبط لا ساور حافظ الاتّار وا زنم کی نسب وم آن است کر از و و است سیایی را بر می دار دو بر می نینت سبکند و و ربایان آر می بهار مب بین را بور وروست نی کرده می رسانه و نیمر طهر را که بهرموکت و سیکون و گفتار و سیکو یت او بد مست ما و ند اوا مست و از فو و بهن حرکت نمیکند و دم من رند کال سف بهت : بینمسران است کرید الدفون اید بهم و مایدطق عن الهوی انھو

ان هوالاوحی بوحل و بنزاورا در مرکات فوازر کوع و همجو ، و قبام و باد بارجر فودرا در جشیم و و دست شسان و ط کردن دور بنج انگشت ملازم بودن محاکات تمام است باممازیان بنج و نهی ، امد انعسی از سراد را دی تر سداند به شعو به و و ندی اصطرار را کع صاحل به به احدی این د معلد حاریی به

* ملا رم الخمس لا و دا تها * * مه سكن في سدمد البارى *

عان الديم الديم السيب ولماى مصعب « عدد الرسد و المدر در م » »

* المسود و المسود لا شي فعسه ليسله * ١٠٠٠ ال يشبع مراه الدالم *

* داداد، الله للاقسلام سل درقت * * ال السود لما در هد م *

ت ازشعسب آنتلم واصحاب علم خواص معادن وبيانات وحيوانات ومنروات اوويد وقرابا وبن از شعهاي جمين قايم مسترومس مبنس المربهك ياصال علم كايبات الجووطيفات ضاهرو بهأت آساني ورصدا دلاك وصوركواكب نیمراز سن قله علوم نو ۱ را سنگه ند ومرای آیید محان می نویب نه و قلم احلام کم متعلق مه تشیر بع و اریا ۱ مست ورها لم مله ی قلم الألسال است کرمو فق استعماه مرقوم و مرز مان مزجتی گومت کنا ثبیرا ندو مزانع حمیدر ایاجهیع ایجام مسوحه آل مربعت واحكام مستنظم محتهد أن آن مربعت نبت كرده اندود رعالم سعلى قلم فتهاى مزانب ارسه و مروس استغال و د او به ان محتلفهٔ او ابا اسما من وقلم احكام كم منعل بيكوين وايي واست ور ماام علوی هم اوران و افوات ست که و فترمیمائی است و نیز قیم آجال و مصائب است که و فته عرد الایلی سن. رماام مهی این هرو و قام شعبههای بسیار ، ار و از آمحمه است فام محسیگری که نهین ارزاق ایل كنه الأسوار كه بيا، و آن والسنة احب واز الجوبه است قام صدارت كالعبين ارزاق ابل السنة ماق و المياح بآن والسبد السند و اران مدست قلم السبيعاً ، كرفته حراح ومحصولات بآن و السبد است و ارآنج به است فلمر اصا کرحبول سند سیار مه این تان و استه است و از آنجیه است قام کونوالی و ا. باب سبايين كرمه الرعنة وسب " له مرار دنل و فيد و ضرب و شاما ق بآن منوس است و على بار اللهام و قوم ا مهم کر منعن است به سنسریع ۱۰ رنداد ، رعالهم عاوی بر فلم ملا اعلی است که ۱ فسر جرسای است و باز ۱ ساز م احرام البي ران ثبت من من و المين فلم است كم آو از آنر التحصر ب عوم در شب مواح ، تي مدر المرني مشيد والمرجما يره ريديث مراج واقع است كر فظهر مستوي سبع دمه صديمه الأملام و، رعالم سهار فهم وصبان و ربوشن سسئلات دمكم مامهاد فام منسبال وراست حراج روست بروا حدو قام دالدن نويسان ور قعبدين سهام مواريث سعمر اين ترم است بُس سركه تهي سيطور اسايين مرسد ديرا ايم. در عر آرو باليقين مداند كه مروقوت و بسم د ملوم ومهارف از حراب حصرت المرحهه عال و نس است و الم م يوع موح از آ سجما ب و دحن سربر كسس از ، رات طام آ ، قا ، ميد سدېس و را مصطحت نوت ، سربها وي نهما و اا مال د. اقوال انبیار اکر مر امر سایع اس استام و التای این ملوم است "مل مرجور کمه و له مد العمد ازیر و وقسه م ارشاد مي زوند كر (ما الله بمعميد رَبُّك المعميون على الله الله الله الله الله مر ودر فود بي عن وحون زود وما يريم وان ی بوسد و و رآ خرسور ۱۰ زربان آبهاسل قرمو د ۱۰ باقی ۱۰ و د منطاسه می حواب باسب و آن آنست کر حکایت کلام کنار در حن آ محضرت عم کم ارال نسبت به جون قهم بده می شود در آخرسور ۱ مد کورا سن و نسی هنون کم روآن سکاست است در تادر اول سوره طل آبکه متعارف این است کر اول کام مخالف را نقل می محمد جعد ا زال او را رووا طال می نمایند در امیبراین تر نیب معارف در بر با چه مکه است جو مش آن است که آنحصرت هم را بسبب مشندن اس بهام از که ماراند وه بسیارلاحق شده بود اول بیضورا بشان منی جنون باب ت نعام س آم ور و فناو ما دل سیارگ ایشان بسال بدیره و بعداز آنکه روایل گیال باشباع تمام در بن موره دا نع شدباز آنقول مردو و را در آخری ام سس

تبارك اللاعد فرموره الدياضيكة مطلاشورواين رويش ورنين البطال كلام جميم نزه بالمغاو وانتشمه من البيدرول بصعب والمسا است و ورینجاباید د انست که در نفی جنون آنمح ضرت فرم اثناره بیک ولیل اجه می فرمو و ۱ مر کم از ان برارال و لائل ا فعصیلیه می نوان رآور و و آن ولیل اجمالی ملاحظهٔ همههای ظاهره و باطه نرست حنی است باشان از در ماحت و کهال عفل وجود من و بنوت و والا يت و برايت عامه و إطان كريمه بس كويه اشاره مي فر ما نيد مآمكه ولانل ابطال اين . گلان و ریو آنفیدرمورو و است کم احصای آن می توان کرو مگر باین و حدایثه بی و زی الو اقع سر که کیال عمل آن تنبریت مرا هم و رسیر تهای آن جماب وحسن ند برانشان دا در اسمالت دحشیان حرب و حافیان صحرات آیها با س کند کم چه خسسم این مردم بی سروپارامه فاوخو و ماحد د آکد به اقارب و عنان نوی در حماست الشیان حناک کرد ند و کشار شدید و تشمیه و اوطان خود و دوستان جود را در محبت البتان گذاشتدنی آسه رسابق سرفتی یا ملافه ماشان واست باشید مازن حرم کنه بآنیه و به من منبر کمیداست کرمن بیشاه و یک کهاسه از کهابهای ابوری و باست حوالد و در امد آ دایا و تم کرحن فالی ازابندای مست و بیامانشهای آل از مهام گرا مهایه ٔ عقل انبه معاقدی و او د است ورمه ایر صغل آن حسرت م م نبود مگر مانند ينداندا زريگ نسبت بدهميع ديگ مانهاي . نيا كمدارداد ادو دهيم مي السسدوايي دساكس عساود رعوارت المعارف اذبر ركى دو ايت كرد وأمد كم عنل راصد مصريمو دوايد تو دوند عدرايال منرسع مرداو دار و کے جمد دا در بادی مخلو فات مسلون کرده اندو مرکز تصبهای ژیر کی آن حضرت حم دا نو اید که معاوم اند باید که کسب سیرد ا ظرامعان وتمن مطالعه نماید کم تفدیل آن قعص دربن منام موجب تطویای است عظیم بطر ن موجه و و سد دسه ار اید نوت مرينو والل المستنعص بنسس آن حمرت عم آمد وحمفت كم يارمول السور من جمار خصاست مراست اول آیکه زیرکارام و دم آنکه د زوی می کنم موم آنکه مزاب می خورم جهارم آنکه و روغ مربویم این هرجهار دا ما مرك كرون از من مك فيست بفرايد ما يك جرز الجاطرشها مرك كنم آن حصرت عم فرمود مدكم دروخ مكر جون آن تحص بخانه ٔ حو د مدفت و شب آمد نصد کر د کم مث خول مثراب نوشی د ز نا شو د بخاطر او ر مسید که اگر صبح ععیو د آن حضریت عم بروم و ایشان از من برمسند که ام نیب زیا کردی یانی و مزاب خوردی یانی چه خوابد کفت اگر ر است مگویم اسبحت شوم و حدز ماوینرب جمر برس طاری معابیدوا لادر دغ محند مامشم داهیه رز اب نوشی و ر مار موتوت کړوچون شب بسیارند د ۱ وم بخواب مه نشدخواست که بد ز ۱ ی پر و بی بمین صب حبال اور ۱ ز ۱ روی مانع آمد که اگر مرا در و اباین وز وی منهم کنید و از من پر پر سبع چرفوا بهم گفت اگر افرار کیم و سن من برند و نشیخت شوم و الاد روغ گفته باشم ما چاراین د اعبد را بهم موقوب کرد عبیج د پُگاه بیش آن حسرت عم دوید و آمد و گذت پار سول الله بنر که کر دن دروغ از من جهار خصامت بدر اکه در من بو د نرک کناید ندس حسرت عم خوش و نت شد مد می تنسه دوم انکه افغین بیش آن حضرت ع م آمد و مردی را گرفته آو د ، باین وعوی که برا در مراکث به است عم ا درا فرمو دید کردست بگیرگدت قبول ما ارم باز فرمود مذکرعنو کن با مرا تواب بسیار در آحرت دامل ت ابن ایم منظور مدارم فرمو د مذیر و پسس بکش این را که مقراست چون آن مشخص بر ای کمشن آن

اران دا زمود، كه اگراين مشنص اين مردرانوايد كشت ماننداد خوايد گشت مردم دويدند وادرائه كروندك أن حسرست مع جياس زموه واندني النوم عنو كره وآن مرورا بگداشت جوآب با ران . مثن آن حنم عم آمدند منه م كرد م كروم كروم كروم آن حسرب هم آن بووكه اگرادايين را بكت منسد اوه رقابل، ی نفس فواجه به به درگاه ۴ فستر سیوم آنام مروی بسن آن حصرت هزر آر و عرس کرو که ما دسول الله مه الممسايه البيت خيا سنه به في و م كه بر و ومتاع طابه خود الر آور و وبزيرا و ميند از ۱۰ گرم د مرتز سرسه و كه چرمبكني نگوکه مه ایم سایهٔ بود مودی سن برنه رست عرم شکاست او کروه ه دم مرانی در ۱۰ و ۱۰ ما می آن شهرس رفت ما جامه و ۱۱۰ آورود بر اه گذاشت بروم برمراه انوه بو و برسیو بر مراه انوم براسیوسی گذت. ۱ م احنت و نفر سی آل بهمها منزوع کرونه و و ر به گوجه و ما زاد اسی به فاش شد ۴ ل بهمها پیهٔ مودی پیشس ۱ م آمروم نزرای ، ۱ ۱ این فدر دنیست مکن و مناع خود را نویه 'خو و سروعهه ، یه ما سنج رکرو که مارویگر مراا بزا بخوا بم واوقعه 'بهارم آئد تنل از منت آمحفرت عم سان عظیر ور که ٔ سامه ۴ مرامه ۱ رابر کندو ور مه د کی است نیر رخنها ایر دحت بعداز رفت کی ان سبل مرواد به بیش اسر میه شد دید مست خوومرمت یکن طانهٔ مه مه ۱۰ ع کروه چی نوست مقام حجمرامو د و سدمرواه ۱۰ زو و بر قبیله حوست کسن این سنگ را پدید به یه خوه . . . و نگر ال مناهمت لرون اع و به ال بندن آخر آن حضرصت عم دا که دیر آبو وست مبست و پیم ساله بواند مر ن ننج اع بكير منه و ، و كفيد كرما فلي ما مراس جوان ، رميام نه مريستس من پيرايغ مديد او بگويو بانع آنيم آ معرت عزم منی شم فرمو ، نه که آن مسالک ، او د ناو د یمه گرفته برنس آن حدور ایک سه کسی سرد ، در دارو و جمه درم و است اور مک شور بور آن سرگ مخاذی میام وروس ارا او خرف فود جمه و کرا کوره مست نو د بههم که و ست س حکم د ۴ لب و بیت نامه ۱۰ مهر ۱۰ مهر ۱۰ ما سرد از ایران می کدر از ایران نشسته نیم آمکه در مزود ه عد مبه چون بام کافران صلح مدیو بانه فراریو و ت ، فران این رسید به که سرار سسیدنی کر حمد بوسی او دا در مدهم و مركدان الكر بخديد ن ما ما مان وووراً مرس سرت مال مدست مال مراق الداري مدارات سرم عم إلى الجرادا ست بده بسیاه ماجوش شده جمد بیدس آن سرت م آمد له ارسول السطهرگر اسع مطرا قرول مخواجیم کرد زیر که درین بردوصه رت زلت بر ماسد و ایرسه الرین گرینه و در ایدنو، په به گرفت ما پیمر گریمنه خودما ماز فو الهويم كرون آن حصرت عرم فرمو وغدكم أنه كي مو كبدك أرد الرعكم يلم نواع رو السب نعوع وو كار من في كو ورول او محست که ورفاه ت کافران بواج بوداو قابل العین ایس کرور فاسانده مایش ن ماند بارای ما است كه درااز بديل خو و اغراج كبيم عال آيمه غوه رمنه بان برا او ما بازگه بهم مسايا دان اس كه رافهم مندو مركهان عقل آنرياب عم آنرين كه ديد *فصر شمشهم آنكه وريز و في عزاييه چن كروان الله از مجاعر في دواژ نوامس. كامها بر آنه سرت و م بورش کند. محرر ن قریب دو از د د هرا رکسس بور مد داعمرا ، آنه سه ست م مورا بداسسه به و دین شده بو و ندو آخرا سه مب طول تا صر و بابا فت آب و داند دردی قابل مان طده بود ندطاقت مقاو

این جن تعین است مدات عمرت عرم دیندین البان داونت شب طریق جاموهی در است کرآیها فرست نه و در ادان قربش ذا تنحص نمو وه پایریک درخورد کن و بگو که فردار و ربورش است بهمه وم کشکرشار ا ذمود بد که مروار آن قربیش ذا تنحص نمو و بایریک درخورد کن و بگو که فردار و ربورش است بهمه وم کشکرشار ا م مرمنمای این بیگامه اندېښس ۱۶ ایما کر و و نو و ه تیب شهاخوا بهند ماند و از انظر ت برشها بهر ضرب و ز دیکه جمکن است وقوع خواج آمانس از برو، طرف اميس قبله وريش مقبور واسروح نوايان شدو وبگر دما نم ممه و فنوايسد مأ د و د مرد و صوبت فنح و سناك سن شار اضعف وسستن لاحق فو ابرشه و من معد حائل و بگر موشر جرد و مست خوا به مند شداین د انیک بههمید و دور بره کار کس آنها به نبیدن اینجری در سرم نود منزلز آن شد ند و پورش موقو من كمه و ندا آنكه بغاني عربح ورسبان آن تشكرظا مرشد و بي سبب ظاهري كوج كر د و د فنيد ما لهمايه گمان آنكه ابن تحسيم طاقل مود انَّى و محبول مانند به بنير مانند آن است كركسي آفياً بدرا تاريئب عمر ن كند وجه نسسم مي تواند يو د كم و محون باشي (واي لله لا مراعب مدون ۴) بهي و ترغبل مراي نست احروثوابن كرمانب مست منقلع مخوامد كنت زيراكه الرست وابت كالمرماام حراب وسن بإراست بأوا مال قيامت بوسي وابر ما موميول را از حرکات وافعال و سأندت نو و برنمن با ندنيه طائ آبد كسن را جدايت كند وير بيناعمل حو ومستنحق واب نمیار دوریر اکسب بی نامی دو دلی رست نی باسه به جای آنکه اور ناب نیرمنطع حاصل شد و جو ر مدن نداب فخرمسطع که وریمارای آن منرت عم موعور است معاوم شو کرمار ران نواب اعمال آنهان ایسان است رز قیام قیامت مسطع نخوا در شد ب اسرای کردری منار دارد در کاست و حمل آر اسای ل این است که اجرغیر مسه ن سرای برموس و رموره الشدمان و موره نیس مون و واست و کرس و رمغام معوصیات آن مغرب عم جرمناسب واردووج زوال استوال آل الله كر آنيد درس مومنايل موعود است ا مت بواب بهنت ا من وائد محصوص من مرت عم است سرم الناع أواب اعمال المد ما أوامت و منای آن برایت مام کید خرمه فاست دار عوصات آن مناب است و میسمه او ده ده برار و رسای هاس و ص سنول است که ایس می نایست مگر اور انواب اعمل سرکه با و ایمان آمرو و در و ساود احل شد مبرمده براکه هرعملی کرمی که بد زرت و ارشا ، پیم برخود می کندوالدال علی النجبر کغاعاله ، حور ، و مان ایما بی ماست مسوح ش وآمد والمن آنکه آخرادیان کروین جسوی است ملی صاحبه الصاو " والسا" م بدیر شر الرساین م مدید ترکشت وعلى بدين منسوح موجب اجرونواب ميست إس باسهرور واحروثواب المباي مسان الفساح ماوت وأويامت اسدًا وكاثب بخلات احرو ثواب عائم المرمانين كرباه فياست مفطع مدني بعث ومر ونسب مر المون ملل كه (وَإِنَّكَ لَعَلَى عُلُقِ عَظَيْم) يعي و بحفين نويم آيه مرملتي مزركَ سنة روناني و مرول د ٢١ يَ ٢٠٠٠ أن كري ال اعلى، كرده ورزير اكمانون طلات وبدل او ام، خالات اربوارم عنون است وياس وول ديد ل رسوخ وروت طبق مبطو و مایست و و دحدیث مزیاف و ار داریت کماز حسرت ام الهوسین مایشد صدید رس مرسید « بود مر ایران كيفل آن المفرت عم چه يو و كم اور احق فعالى و رسته م مدح يا د زمو ده گه ند كه طلق آن حضرست. عمر قرآن يو و سي مبررا

ن مال در قرس بیشند بدر است اراست ان ماللع صاه رمی شد و هر بیمز را کرحق شامی و رقرآن تکو همید است در ن مالطع ما منفر دی ما دیسن مرا کنند اند کردس عظیم آن سرت م م آن بود کر من نما بی انشان راور بن آیت تعالیم . موره المسي كه حد العدرية أمريه معرب واغرض عن العاد لمن وفي الواقع كه ورمالت وعوست الخالسو نصرت وراري وسيرجي والسيد وبنفي كنيد المركم فاق عطيم آل حصرت عم آن بودكم مم با فلن بالم منها طب ومعار نرت ي زمو د ٠٠٠ مم ساطن وحن مت مون و آر ميد و مي گذرانيد أيد و اي شده و رنجان سه طايمرو باطن مي گذيرت و اين ام بر صهی او و فتر ایرا . به بر اکر نه س طاهره ماظل سکسوستو کلامیشو و کارسیده بل می گر د و و بنمر درید بیث مزیعت وا ، سے دیا اعدر ، مكارم الاللوسى سب من ماى آن سد است كر ركى :ى من مال كد مد را مرار ما معدد ما تروه مرا آدم وهم ارس ركر نوم وهوانه ودروب بالح و فلت حار وعرم موسي د سر یوسد ، مدر آو و و تمکن ملعیان وا مربمعروت و نهی از سرکه که سرت یه ا آنت ، ری سرت عس صارات الله ما ي وعليهم أحمد تأني وكبه مام حمل آل عرت راعم كن علم وعف قرمووه مجبو الدي ممه ر ن و * مصرع * آپيه دون سروره لا ۱۷۷ و رن ۴ و پر ، ره ست مشهري وار دا پين که چو پ ت د د و در ن شه آن مفر س ع م مر به به به سده منه منه د نمت د کن عم فرمو و تر کمان تبد مهادم ا مان المن الله من وله المرو معطى و مروحات و معفو عمل ظلما الله السير المرور و من في في الورو ارائی است کو سوید ای باله یک متر اربو سه ن چوری بر کرفی و مردار و عطای تو و و جو ک سمسکه طیم که مربود بهرکی فراهوال آل حمرت عیرا و شود ماله سی مداید رآن حفرت هم ای ۱۸ سب ریسی عایت ر ما ، یم که اوم از ان منده رنشه موه از منه عاملت نیان یک از معاند آن بود که به ورحه کسد به عمر رکوار آن حفرت عم داشه ما که بدر میسی ایر راادغیروا ان آن تسرت دم نام سرد. ر و نگرهم آسرت عم دابر آور و دانید و ندایند و با شوندار اند که به ای گش د مدی مرید و براک آ مسرت هم رارم عظیم و ماید مدووی ساید کروی راسته ما کردید، آنی چن میاری از مرووی و دری بوو ۰ م م ما يدن اين ات بن مأب شده ع س كروم كرما مول العطلال بن رال و رظيم مسم و بي او بي ارس مسم ، طای مدمر ایسان باید که و و مود ماکه امر می و علی بد نفرستاد ۱۱، میدمرای رحمت، بدایست و ست، ۱۱، اللهم اغترلتومي واهلا فوم فادعم لايعليون أس تصرد ااس حبال در سيرح وكسب معيد آرروه ويكرممان سره و آیت سرد ۱۰ مده طبر انی و حکمه واس ههان و پاههی و ویگر محمد ثال معتداز زید بن ثعبه کریکی ا رهاری په وه بوورو ایت کر د واند که مراحین از ساف سیمبر توالز مان هم که در کنایهای پدیمین دید و بو دم در آسیمریت هم ظاهر شد مگر ووصفت كرآن بردور اسراوم مداستم يك آنكه علم اوبرطين او فالب باشددوم آنكه ورمقابه ورشد كوني نر می او افرایسی استم کراس دومعت را امتحان کرم منظر تدبوی وقت بو وم ناگاه چیس اتسان امناد کرآن حسر دید. عر از من مهای کمراز حرما هرض خرید ندورتی برای ادای فیمت معین فرمووند من ببنس از ان ماست بدوسه

ر د فر روم و تقاضائز دع کردم دیدم کرا صنابلی نمی شوند و نمی گویند که بسوز مدست موعو و نگذششه انست جرا تصاضا سیک من بفصه ، رنهاضا ز ست گوزُ سرد عکروم جون ویدم که باران بسهار و دنچه بین آن حفرِست عم من نده از یا ، مر درشی کردم ما اشان را بسب من آن یادا ن حت ما نابه کنر دع فی سسحت من گوید دی ایشال ام این ن د ما آ که این ظمهم منهم مرد و حدال شه در ادای قرض ممیں قسم است و لهل کرده آمده اید ایج نرض خوا ؛ از ما مآسانی قرنس فرو را و صول نکروه برنسدن اس مرف حضرت حمر دس نفت شد مدوس مر خامس م و برایس مهار که آن سریت عم د او چاد. سارگ این ل. اید میت خو د مکث بام و مهیشم نیر دیدم و گفتم بر خرو نهین وقت ترس من ۱۰ اکس آن عسرت م م شامس و مسرت عمر دس مناب ن و منه به نو و است برم من آمده اگه که ای د شمل مذا در من آیا مهن می نفت مرزم می رم آن حست عم مه سب سد به مدی می میت نیر رص نظر کرد مه و فرمو و پذ كر وازش فرد اس مر مشيم مي مالسان كر مطب و هرارا و در اسي اوان قرض در المسر أيما ما لصبحت مريم المرار ماحرف المسكر مناكم بيد حصرت المبرالمهوميين عمرنا وم سراء ترص كرويد كرباد مول لله المارين صريدا دم ولا و در ما می می اس داا کیم مورند بروید و تمام حق اور داکسدو بیست صلع و برر و در می و ماه مدید دیرا که یرن ت این مدساد کی کره او کرده آید رسل شود من بت رون ایس مام سادن شده و مرار به مرم رسی رو ایست و بهروا ب كرود ي تشمرت عن الأنشد، مستخدا مي ومودندور بار زسد ما در مشد . عندر ا د و د اه ار مر ماستی و د در نسان و چود مبارکی آمحیرے مرم د سر برو د کشیون ایستر دی مه به کمپ برخ شده و میب بو د که مرمه رمک بدیو از بر مله نسوی آن میسام و عدید وزمود بد مرس و ازی و و کست که این مرد وست مراز و هست هامها از کرد و در دور اکه مال که بیست به ب وان به است با به و ه الي دريون بيد آن سرت عم وموه مد كه د اسب مي كون مرمال مال من و ، ل بدر برسيد يأريبي كسيد سن المراكث في من است من قصاص الإوامر گردت وكيت كوس برير منه اي ايم اي دار که ل مشا نین نسسم می درمو ، کم یون ساحن دربن گروگذشت مین این از و بد ، بر ساسه ا حرا ما رکر ۱۰ د بهد و برستسرو کرجو و این طبه ب را ابو واو د پریس نورو است کر ۱۰ به ۱۰ به ۱۰ سه مین اید . مراکست عمرست عم بامنالغاین عهد خو د مادکی بی ترمو و به له ه گرید و رکسی در در در ای ای در آن ۱۰۰ در ای كدنا آكر حن تعالى باوجو ديكم ارحم الراحيدن است إنام الرئيندني و اليما المدي حاهل الكفار والمماعقين والخلظ علمهم مرآك سعم إران ومرارد المراه والمرد لا تطروبي كما اطري السمارى عسى بن مريم وورو عدد الله ورسوله مد مد مدن مد مد عداد عدار ست عسس ر ایمها ایمه بهام مرح و سنایش می کوید ، به عب س نمین به رنگی که به نما من س است دورسی سلم از ام الرونین سرت مایشه ری آن وی سیس و که آمرت عرمین عمر نو را رکنرکان و غلامان و عد منجر ان محسی دانر و و اند و و رتر مدی و بر دیده است. کرمت عمرت م بهتر

ر ابه آد از معسیت زجر نفر مود و اند و برای انتهام خود کسسی دا از بیب نرسانید و اند و نیزور محاح موی است. م آنعفرت عم می بن در مجلس بحضور باران پای جو در ادراز منرمو دید و اگر: کسس برای ملا فاست می آید باوقت یک ادىشىد تى ما مە بىرگرېر ئى ئاسسە و بىردوزانوى آنىمىرىت م ورنىڭىسى مىدم برزانوى كىسى نىمەش و بىركە الذابيل بين آنحسر ما يابران آنحفرت عم يار مدول الله گفتر آنحفرت عم دان والد، رجواب اولبيك می نرموده و در مادخ ایری مرکم د است کردوزی آنحفرت عم و **رسن**ر بو بذیاران دافرمو د کر امروزمیخوا پیم م کریک بر را کبات ایم . وان ترس کر و مرکه سهر مکی از آبها گذید مین ذیج کیمرو و گگی ایت کرمن پوست میکشیم و موم م است رئون أكو سب مرا مرامن سن وحمارم كتات كم نحتن آل برز مرثمن و على بازا القباس بيده لوازم ابن مدمت را ما برخ سب ار ما در و مار شو د آن حسرت عم بر خامه الله و ماد ان مث ول مجر بوو مد بعد و بری شریف آ. بری بیش از معظم محرد و آور و مدیاران طرض کر مذبار موں السکر وی بار راہم ما می کر ویم چه شرور بو و کې سنس نقېسس نود این محنت کمشید په د و يووند که من نقابي په ساره نو د که وه د په از د که وريار ان جو ، نيه ز شد ه یب نه و مآسانزیک نشوه و و و و نمادی مذکورایت نه کبیزگی از که مهن دربیر و نسب آر حصرت د ۱۰م گریته بهر ما که ميتواسب مي مروايا نمي فرمودن و در تهم آنيم ن مرني يووكه و رعته او احلاي مداند ١٥٠ وارر احبارت فاس ٥ بمر مدسب ۱۱۱۰ وار آن بالاست بینسیم و مرسه میرکد و از است آن حفرت ۵ مرمی آند و ماایت ان مواها می نشه ب ۱ سامه و ابیاب برگاست سره ه گسسی از ۱ و ریدا مبشد سو هم شده مرگفست که ار. نه بریه برجای ۱. گر . خلوت را آنسرت عم المعمد ني مات الرافيول معمل مدوقاعده أي برست عم "د يوير حور از از صبح فارح مینامد کرنساله او کیسترن ایل می سرمک آون مایر از آب می آور و بادر ان آوید درست و ۱۰ ما ار پر و آن آن سیر که شو دو نام د و ز آن آب د اور ^{دونا}م و دو اد آشامید ن صر^{ن م} کردید و در مینی احدان به موسم مر مام شدو آد، ناسیه و آب مروا، اون رست ریز آد، خیل فرخ میشد بیکن باز ۴۰۰ بیل آدمد در می برگهر مت مد و دو مرآوند و ست مبلد است ما وخوش مدن آنسرت عمد رارسبده و دار دار و مال نيز مها مطت مینرمو دید صغلی بو د برد اور انسس بن مالک که جانوری بینه م نرآیر ۱۱ ر رس بسروی ، ل گوید برور دد بود انها قاآن لال مردآن نفت عم براي مربت آن لال بمش ادرف، رمر، با داعه مرد انعل المنعبونات بال ايس كلام منعنی خوش ایا ثود و خوم مکندو اسس بن الک که خادم آئسرت مرود ایند است که من دوسال آسفرت عمر را . حد ست کرد م اینچ گاه نفرموده که جرالین کارنگر دی و چرا این کار کردی و در صدیت محنی و از و است که گران مریس چر: روز نیازت ورترازه ی اعمال موسیل خی نیک خوابر بود و بسر ار د است کر در بی آئیفرت عم بار ان خود ر افرمود ند کم بهیج مدانید کربین تر یکدام سب مردم در ورج نون در دافت عرض کر دید باد سول انسامه او دمولی حدادا ما را ست فرمو د مده چری دواک در مدن آدمی که دیال و نزمکا واست سیت سرموصب دخول مارخوا بهدشد بازفرمود مد كرابيج ميدايدكركدام جربيث نرموجب وحول سيت خوابه شدعرض كرديدك ألله ورحدلداء الم فرموديد نقوى وحس دان ونر

مبه. وبعرة النواست. كم مرد باليمان بسبب حسن ونت خوو درج أصائم الدبروة النم الإل مي يا ، و بعرُكا ه ارا ثبات آنكه ال جون درين آفيمات ه مله جود ، يدن اين احمال جرويد ايست كايه كرسبب ابر ونواب غرستطع احست و ما . همه ا طااع برين اخلاق كريمه كه و لالت. كمال عقل ميكمه صريح العساء، وظاهرا المدر است حالاي فرايدك وستبصر و پیمبرون لا) یعی بسس عنتر بب خواجی دید و ایشان هم خواجمه دید و فنی ند در ۱ سال ۱۶ ایت و ۱۰ نه امد ۱۰ کریز تو ایشان ر ابر مرد ، و فواید آو رو و کمال ترا د رنظرا پشان هاو و خواید ۱۰و ، معداز موست کریر ۱۱۰ ، رو ن کارنو ۱۶۰ بر واشت و مرسهٔ بریک از عقبل و ۱ انس به ویوانو ایر شد که (بِایکم المفتون ه) بعی بکه ام یک از شرحنون · مغهونی است تو که امرار خغه ٔ حالم ماکب و ملکوت را در ضمن جوامع الکلم بایث ان نشال میدی ماایامها که ار دفیر ت ذات نو، وارآ بات آن کر حدا نفسس این الامع دنایان است محموب مارد منال دیوانگان بعماوت سناگهای تر اشیده و چههای ناتر است و معتول بوده آند (اِلَّ رِتك هواعلم اِسْ) سی برد ره دار تو بهان است واناتر مكسى كم مجنول منتبقى ومفتول تحقيس است كم عفل او در برو ماى توبر توسب و و محنى كشيد ما آنكه (صَلَّ عَن سبيله لا) سی کیمراه شده زراه خاونه مو د و از حانور ۲م کمنه ک**شت** که راه جایه خاوند نود را می سن مدا و هواند که اس می در مان است والأمر بعاظ صعبيم العص كراز آنها تعبير كرده مينوول إلى المهتلايين ١٥) يعي مر١٨، قيدن كررادة، وما مرام وبسوى اومنوه شدندوج ن درميان اين مردو فرقه بون ماين و معد بيد است مي مايد مااين، ن نام ام ، ، سس غلق حووموالتنت تکنی چیا نجه ورباطن موالت، اری زیر اکرموانته ظاهراتر موافست باطن است و ماامت آل (قلا تطع المُنكِ بين م) على سلطاعت كى الهركند كرر الكسدك، ليدس سبه ودا وجهر السووي من دن واحنس تا الربي بين آنه عرام آن، گر، كالربراه سود اوي يوم اين عربات مان . مبعو و پیسن مالدا اطلاع بده کوما بر اور ان و مگربندی تواج واگه خوشت د مسهر سه و اری مومازی مرغوب آباس سیسس وطعامهای لذبه و مالهای: از برای تومهاسازی مرا لریا به و با می بوادیا شد ما ممه مروا ران مطیع و منفاو توانیم برست ریاست. نسب میم رین کس کرار میار در در سب و عقل و دانشن عمر ه و افرونی آسیسرت هم فرمود نا که ازین با منهام بسی مفاور ست می است و ما ا فرمان برواری اومظورا ست آها کعید کر اگر این کارتر اسطور است برم و جسد ایکن زیست ما به و کربنان ماد اید مگوه مروم را از حبه دت آنهام نان و خوه بیبا، ت حد است مو ساست از سیادت مد امع غواهیم کرو و مرتوطعن وطنز نخواهیر نمود آئیسرت عم سهوت فرمود ه این آیات بازل شده ارشاوشد که در رکو اشس بنان و بال قبع مادت آبها برگر سندن ابن سندو (د و الرود ها فبد هم و نه) يعني ووست ميدار ند كركاشكي أنكي وروع و آئين جووسست شون رسس المان جووسه ت و لي تميد الد وغرض آن است كرمروحقاني رااصلا بگفته مخالهان بروابيد كردور ساه بي آندار استور سيدا نيا آهرين متعه منجربسیسی و روین میشود آری مرارات دحسن نلق بایمه کسس نهمو داست لبهن ن شیمه در من

المهمان و دفوری و اقع شو د و د درن حو دم منهان میدا آید و این مفامی است سیارسشکل د ر امیاز و میرافت أكريم ورين مقام له ش نو روه إلد بار و و تحسين ملق و استمالت وبوب و إرضاى خواطرآ فقد ر كوست مديد که در امور دیسی مدانیست عرب کرون گرفتمد و مرخی دور ا دیمصاب و تمسیت و به مندر دور رفتد کرونی و مرين را حين عه وت مهمد مو معمرفت حاد المستقيم موقوت مر قرق ميان مد اد ات وه الهمت است ه ۱ راست در گدشت از حنون و واست مثل تعظیم دا کر ام و احسان مدشت و زبال و عیب بوسشی و خرخو این و مد الدست مسالهامت دِ د اینهای مغوق ریس است از ام پالمعروب و نهی هن السکرو اقومت حدو دو بیان حق مر و بهريال موانسي ما منار ان گويظ بهرياشد در بهراست هامه مهيد حلل مي اند از ، و در استختان احرنجر ممنون قدح مكير ومائيه ورحديث ثريف وارواست كرافه القيب العاحر فالعلا بوحله جش و، رحمّا أن السريل مركور است كرسمان عد المانسترى من فرمووند كرمن صعيح المانهو احلص توحيد ودامه لا يابس الى مبتدع ولاجها يسه والامر اكته والايشارية ويظهرله من المسه العلااولا ومن الهن فمبتدع ملمه الاتعالى حلاوا الايمان ومن تعبب الى مبتلع نزع نور الايمان من تلبه سي دروصي الايان رابا يم كرباء في ال اسر نلیر دورم محاسب و رم کاسه و دم بوازنشو دو برکدا مدهیان و سب بیداکند بورایمال وطاوت آل از دی بر كه ما وأما سنوي**ن از خيله منكران كسن** كدر مل السس ويداخيان ما ثديا اوموا نفت كرون گو بحسب ظاهر بو و مو دب اعلال كمال من أعلاق است م سيراكم من تهالي برارياق يمك أبت دا روا درا ازمو لفت آنها احراز خرور است با سبب كرت مراولت وسداء سه است آن روعل المرس ورا علاق اینكس تصور بیشته چهانجومی فرویت (ولا تطع) على و بركر اطاعت ما از حربه الراحة المراحة الني العلى براسيار تسم و رنده داكه و د الرسني به مد انسسم می خود در برا کرفسم و در اسبار بیل الت سن است بد و وجه اول آنگه قدر روگی وعظم مناوند خود رانمید ایم کم نام بزرگوار دور الاسم بدمیه اس به ماز دواز مرر و بنت سان است و عرب ندس مد و بانت حقوق بزرمی نخود است ور: الت آل بنندست الم حشوق ولهد اران بام بدر و ما و رخود رایی تعطیم میگیرند و نایج مکس « ر عالم نسست بربيره آنقد رحنوق مرا رزكر مانو و ما سار وادري نابي قسم حقوق رانت ماخت وليل كمال ر زالت ندو د م انکه بر که نسسم بسبار میخود و خااباد ۴ منگاه میسد د در و بگونی موجب کمال حفار ت است و رجت مروم وایس حنارت را ویده و و انت برو قت برخو دگواه اگر ون ولیل ر زالت نفس است و درینما است ی است قوی ما صلت آنکه اگر قسم بسیار خور ون مرموم و سع و ساست بس جرا در کلام آنحفرت عم نسه بسبار بوتوع آمد دور برسسی والله ی نفسی ببدی سفر مو و ندجو آبش آنکه اکنار فسسم و رکام آن حضرت عم بچید و جرموجب از ,یا رحت وقدر ایشان بو وا دل آنکه و و برسنی خو ویزد ا تهی رااز دست نمیدادید و این علاست كما ل مجت است من احب شبأ أكثر ذكر لا دوم آنكه برسحن خودر امنل في در دست ما في مي تهميد مد ولهذا نفسى بيلاة ورمقام فسنم مي آدردند واين معنى نهاست مرانب نصحيع عبر دبت أست مسيوم آمكه مغماميني كم

بر ان مناسم مى فرمود به خالبا بسيب أنكه از هنل وهواس موام بالارى شد محاج ما كيد مراسبه بسس ورآدر وما قسيم ما كيد وغوت الي الله عاصل من يا الهذاور امور ابنوى آن حضرت واعم الهاق صنهم خورون واقع مشد برنسسی کرخورد و اندور بیان امکم ^ا رویه پااند اداز هزاب ا^{مه}ی خورد واید نما منتسبه خور و ن بب پا^مکه از ویگر ان واقع میشود که هریک ازین امور بران مند ۱۰و است و بعضی از علی نوست اند که وجه اکنار قسسم در کلام آنح ضرت م م آیز و کم قبل از بیشت. ان جناب قسم ما ی ماستسروع بسیار رواح یافته بود به بدران و بسیران وجشم و گوش و . وبزر مان وسعد ایان د بنان فسسم مرود و درآن حضرت د احم ضرو دم فناو کها د باد و رکام حود فسسم دا است عال فرانید آغربن تسم خود دن رام ومان ار ایشان پیامو زید و آن قسم ایل است روع بو در امگذ ار ندو تبایع قوی و رین مقام گفیایت نمیکر د زیر اکر قلع و قرمع طا دات را اسنحه بیکد و بار گفتن سیسکرنمی شود بالحجربه بسیبار قسسم خورون آنکسس معيوب است كرمو صوت بوصف (ممهين ١٠) نيز مان يعي بست بلت ور ذيل الطن كرنسسم اي ، درابراي اثبات مطالب خسسینه و ایران به عرف تری و بهی نوید که ایمهام بز رگو از را و سبایهٔ کس م امرخسیسی میهازم ملکه این اکشار محسیم ۱۶۰۱ی ر ۱۶ لیت تفسس و ذلیته ۱۰ است زیر ا که حریر د بر ۱۰۰ م شهامه د ر ماست مرصاحب مرست می کند و ذلیل مرچر را برخو و تیاس می نماید و ذلیل می تهرید مرجمه اس محسور و الم الناسي كور ما سن ع ري مام حوالدار و مركم باشده بل اخراز و لايق المار بحشى ارب أو أثمر منسه بن تعبد الذكر مراوا ينتئ اشاره كال وليدين منيره است كر مرد ما لدآر ، كثه الا لا، يو، حذيه مرفي از تقنيل موان ه ارا ۱۰ و در تسبیر سور مهٔ مد نر مذکور است و بااین اسای دد است اشت ، عرب مام بر و ۱۰ کار خود ما د ها بست نمی نمو د و کاش مر هماین ر ز الب خودا کیان کر، با و صدب اس ر ذا لب این و صدت ایر واشت کو (هُهانه) یعی طعن که و و بدگوینر و نطل است کو بر بسس بشت و بیر بالمه ایند مرم را سنورس وطعن سبش المروور نسب وحسب الطاق و طاد است أمر كسس قدت مي الربي أويا سلى بوو گريد تکم مزم از صورت او بمراری شدند و این نیم و لیل کمال ر دالم پنیس او است زیر ا که برکه باس تری بی میمرا د تمی کنم اول آمروی نودر او فت کرد و باشد به سین در حیانت پامن آبر وی نوو بدا روو طرنه آن است لم سر آبر و ربزی م دم برطعن و تشنیع خو و را اکنهانم یکند بلکه (مُشَارِ مِبَسِيم لا) یعنی بهای حو . روند و است برای منل وله ی سنحن یک کسس را در حق دیگری باو می رساند تا باید کد در پت جمر ساند آدیزش برسا و آبروی یند بگ . دین ما د خو دنیز درین حرکیت خفیف د رسو شو د زیر اکه جهل خوری زوعفه اموص کیال جهارت است بهیت ۴ * بركم عبب ومكر ال بيت تو آور ، شمرو * ت * بيگان عبب توبيس كر ان ١١٨٠ و * این است اذبی کم از و و ریز لبل حالق و صن و بهتاک حرست و آبر دی مروم طهور می رسد و از تباله و را آلاف اموال د حقوق و فو اند دین و دینا از دینظه ور می رسد آن است که (مناع لِلْعیس) یعی ب پارمع کسر و است نیمی را امرگر و ا د ا ر آن نیسټ کر کسی جای کسی نیمی کند ما آنکه پسسر ان فاملان و نوکر ان خو د و امیکست

ر نبه به شر محر به فند و منحن اور استنيد برمواجب و علو ذ شمار ابند فواهم محرو و بركر از اقار ب اوبيت س آسرت عم می آمد ما او ساو کر را و ری قطع می کر و (معتله) بعی ظلم بهمدی می کند و حقوق و اجه فطق و امثل نو کر و مر ، و رومه ، ه وارا و انهی ناید (آنسیم لا) سی سخت گنه محامه است. کمی مزاب می خور د و هم زناد لواطت . يكيد بسس مر منه حرور بنرظام من ممايد كراو ر اور موص الماك الدي من اندان و بالم بمه و صغي و بكر و اروكر (عَقَلِيّ) یعی گر د سر کش و سنت بلن و در ست خوی است که بهرگر سه تصبیحت و فیما نیدن بر مرر داه نمی آید و و ر دام خود پانه ی گر ونارمی ماند اگر سن کسی را می سشنبه محنل بو و که این جمه بید. ر به نان صعب ا و علاج به بر می محم نت مالا كرسنوي كسن نهي شنو ، طاع او مع ممكن ما در أمل فريك) تعي مد ازب بهد نو ، سن كر د ار و (زَ بَسيم لا) بعن و لداء بالست كم ناج و سال بر رش معين نبو و بعد از بهجد و سال منير و گفت كم اس از لصار من بهدا شد و است من ما ور ش جن ش دبه ، م و درلفط بعد ذ لك اشار و بآن است كرايس منت او ورم نشب نيج از بهمه بالا تر است كم تر می کرو د معد از تهر معات بآن انتال عدی می شو د والا در ند زب بو دنشِ ، ر ۰ ۶ و خارجی از عمد منات · ته مر بو و حهش آل النب كر لطفه چون فهبیت شووو بو حرام مر آيروه رام رام و رآير امران قد ت يا اكس پس این صفت کویاریسه اس جار و سحمین انگان رؤیله است کر معد از تهم او آن اسد و رخاله می نشد. و کاش ماا ب بهمه د والتهاكم جمع كرم واست جهي از عنل جم ميد اشت كم يروو بوش ايس فسافي اومي شد آنقد دام مهل بی بهرواست که آن آن و دا مال و مهنی لا انعی بسب آنه به د ، صاحب بان و افر و بسه را به ند و ر و مازّ ان شده و در تنام ارار و تکدیب آبه شکسی که این مان و این نسیران و داره ایه نب احد ۲۰ مقابله و الروع كروه م، بكه (إ د انتمليا علَيْه آيانها) على و فديكه ١٠ و ١٠ وي ثما ٨٠ وي آيات، و سر بح می و ادکرایس کام از مقدور مملوفت فارت ارت مدست در ام حالق است و فاق می و صافت مرا با وحووایس رزا لت نسب وحسب و انهاق بایس مشهرا زمال و اوان و بسیران ر هابوا خیر: ست مرا می ما پد که و رشکرا مسی بیمرسما بمرطرب میگرد و وکفر ال می و رز د تا آ کا را ال آساطنسوا لا و آمن آ) معی میگوید کم انسانهای در ۰ غ پین پیان است که بوث ته گذاشه رفیدا ۰ کیام اتهی بیست لهذا رحق اس رکش محفراله جمت انظار آمان روز فيامت كرموع بحراى بربك و دا من مخو ابهم كمشيد به استسياله ماك راوم ه) يعي هنربب د اغی حوا بیهم مهاد اورا بربینی کمسیت مرمتهام ^وغیره مخوت از اعصای آ د می بهان است د مطهرآ مرو و عرب و مسیت ا و است تا اُورا مانید گنه میخار ان مستنوت : می مره هیم از حضرت این هیامس و دبگرسخاند رنس و ی است کم ر د ز حنگ بدر شهمشیری کمی از انصاریان بر مینی اور سید و بینی اش مجروح گشت چون در مکه ر سید مهما لسح آن مراحت برواخت مدث وآلايه گست با آنکه مهن من موضل کشه اند کروایه بر آنه نه حدم بک طس ز بان کشا د و بود و حرب مجنون برزبان داند و حق تمالی اد را بد و طعن یاد فرمو د از یجامها و م شد که چه ن او نهایی و رستام مدل مو فه یان دسول ه م را یک را و مگر نه جرا د او گسسانی د ا کرد ر محبت د سول ایس^ی م و حد مت ا و مصر و ب مایده اید الد

چواکر ، د نُناه میدا ست چون اوم و از وی سه پسیر ماید آن پسیران مایم مثور مت^{ایر ،} ید کره مربک قرم وار

هديهم و زن و فرزند مهمرساند مم و پدر ما كانا به و از ما سه مانه و ازيم از نفد از كام دسر دمد از از مني بوايد شد

چه ندیمر با پر کر دیر ادر میاند' ایشان گفت که چیج تدبیر که نید و بر طربته پدر دو به دید من نیالی بر کت خواهر دا د

وتوفراً بي الله سنسنی او دالت تبده و بایم اینان کم ده بر آنگه و روفت میدن میو ۱۰ و در و کم ون زُر ا هست فتمار ۱ ۳ مدن آیم و بی جرد فته نیو و د زر اعت را بر داریم و مصد نیبر ان بدانگیم آری در و قت خور دن ما گر میری سانی و ابد آمدین ترنان به و ووویهم و او و برا و رسیا ندر انیر بر بحرو ملاست ساکت کر دید (انْدِاً فسیموْا) بعنی و ذریکه صعب خورد ما مرآن سمه سس مراكست مراكست المتصومتها) عن ماين منه ون كراليه واون ريد بودوز اعت آن باغ ما (منهم مین ان کی این که از موتا که اوست کمین را حرب و دو بر رایشان و فدت به مثب مرور در اعت را من برید . گراس تمع من ندوحن نه ، را می گرفته (وَلابسَتَثْنُونَ ۵) یعنی و محرکر انشا استعالی کی گفته ماا حمال به بن از جسید. به که به نوب و است با شد زیر انکه نام نزعی آن لست محما گرمسی ایر و تسییم انشادانید تعای اً بي السيد مر الا الم من موه اكر نوا برموا فتى آن قسسم "مال آرد والگر جوابر مدن " سامه ايمها براي ۲ ریار ب استان مسلم که آم اور میاید که واحق بایر مرکت شور از ما مصور نشو و ترک است شاکر و نه و، رسنه ی که این رنگ کرده و عهد و پیون ماهم است وار نموده طوات رفید ننیای آسها یی میک ویگر ، رل شد العظامة عليها العي بس كر و مح ثنت مران ماع وزر اعت آمها (الأدب من رويك) من أروابه ه ئز مرور و کار بو و آن آشه به بورکه بار بالای آنان مقاد و ورختها و فی رات در سه و ال و نار مان آن باغ مراباً سادمونست (لوطلم لكائيسر له) عير و بشال در عواست به در بحد بدامل مك و زهم من تسماور زمرو ويك غراست عاظ الدوس مراله تبايروا طارت است وحق آباست اتابي را كراس و نصد اس است عاتمي آرير (فاصبحت) سي بهس وقت وبن سدآن ما مي اينان ا كالموربيم لو) سي مان كه يم المريخ و اعلى و و ان و ه مو استال او فو اب فغالت برده سندوا ديال ماغ خود و برا بدر دو المصلحين ك الهي السين ما بين الدواوند آن من سير مراور مسر كذن (أن أعلك واحدي هذا ميرًا الدينا ما وه وان شويد مرز واعت خود الوان كانتهم تمنا رايمتن فها يعي أكر مستنيرشه روان رزرا عديد ودامرو و مرتر مرخوا بيد كروديده ز ر افلات بسایب امحوم گدایان ممکن نخوا به شاویر و زیر کار نوا بدا و و داید می دا سسد که بیسس از رسید. ن مَا زُانُهات وروشده مرو ، مر رفر (فأنطلَت) بسس روار ند ، آن برسه براور مان شمورای ومنه وراي اوهم بَنْهَا متون م) وابث ان الم من من من الأنم و بومث ره به شير واركوتها مي آمد ه ومسمون اشار است امث ل أن لا يك حلنها اليو عليكم مدمين المران كرا اطر شورور ان مع برشرام وز مُكِنَا إِلَا أَمِهِ وَ وَإِنَّا مَا عَلِي كُسِي الْرَكْمُ الِأَنْ فُو هِ وَرَامِ وَ وَمِنْ مَصُورِي وَ مِنْ ال برید بره به باست میر رواز ده دم دایا پدستان نیال این دا در به آمدن مند چه به ایل کمه المن يهي من كري مر ترما و سنف من هور مد راور اسلام و اعلى شدن ، مد الرحدوا على و دفاور بن ه) بعم صنير بن ه ر معيد بأديو عهد منع كما إل اصرار كهان ` واحدُر أو هماً) لعبي بسب ج ن يديد آن باغجدر اكرمد خدروع راتس ا فهاد وورختها ، زار المالات و مود مد ونشأ فليدكري ما نجو ما مت (قاً لُولا من گفته بلام كم الحوا اتا ويم ابن ماغ باغ الميت

. (إَنَّا آخِصَلْكُونَ فَا) بعن بتمقيق مازاه كم كمرُده ايم ونست سب تاريكي صبح برهرد اه ماخيم نوه سيقياء بم بازجون در جب ولاكتيب نَّا أَلَى كُرْوِيْدِ وَنْتُسْانِهَا يَاغَ نُودِ بِافْتِدَ كُلِّيدِ كُواراه كُم نَكْرِدِ بِهِ (عَلْ مَعَنْ سَوِدِ مُونِ ﴿) يَعِنْ بِلَكَهِ ما محروم كُرُوا يَتَّا در گاه از می شدیم که بی سه سب ظاهر این باخ معمور ^{(۱} کهمر^{بایه می}رثت با بودنگف شد ^{با پیچی}ین ایمل که تحطور وزیر را دیده اول خوانه ند گذن کرابر ته مساس میمند و حزگ عقوست میمند ماکه بارا ن مامد بی و رنگ کروه است خود مخود خوا پر محشوٰ دو در بس حنگ ۱۰ مکست خور د ۱۱ بم باز نقیحفوا ۴ بهریافت وجون این قیمط و این سشکست مستمر و سوائر نوا در شوایند و ریافت که ما محروم ورمی و از بی ایم جمانید ما نکال ماغ د ریا فتد دوست ما سعت گراید که و در انو فت (قَالَ أَوْسَطُهُمُ) بعني كَان برا ، ربياً كَي آنها جن ، يد كر بر مرمان خود مسدت ميك بيد (النّم أمل لَكُمْ) بعی آیا یه کونه بو و م نهر نبیش از بن کر (ار لا ننستوگر نَ ۵) عی برا باک نمید اند حدای تعالی دا از که در د مدهٔ خو د طارف کند و بسیب، ۱۰ ن رکو ۵۰ مد و ت برکت نال رامساعت نکید و جراک ن به می بروید به عدای مالی که ماراب ب داون قبیران ورنبر گرفتار نو، جرکه ۱ ارتاتامه وم مثورکه حیل ۱٬۰۰۰ مرم بن مهدای آمایی لازم است وابدا وربديث مريف آيره است كرالمحمل عيد من الله و بعدد مر ساس و عدد والمحملة ه ريب من السار وسنحي را اعل وبر كرم حداوند وصدى وعده ا د.لارم است و إدمز، و رحد، سنر بسب وموره ا، السخى قريب من الله قريب من الغاس فريب من الجمية بعمل من المعار وبغر ورعرب مريف مار واسب که س برسه چیر محسم نوروه میگویم زیرا که به حسب ظاہرو و داز عقل می نماید اول آنکه میدست ملاعله من سال بعن بهر گرننا قص نبی کندسه و اول از مال کو ابظا بهرور فهم سث ما ننصان معلوم می شوو و و م آنکه ما تواضع احله اله الأو خعله الله يعي برگر تو اخره نمي كمر مسسى بر اي طدا گر كريامد قد ر مي كمد اور احداي و تفسيه أو ۱۰۰ كروان براى عداه ريد ث ويكر چيد ار شاه شده كه نواضع مراى خدا تنظيم سير كست الان دامط فرآن ١٠٠٠ معاني أله بياماس موفق آن ووم قطيم موريه سلمان سيرم أدايم مورويدر سيوم آنك مازداد عبداب والاعزا بعی بهرینده که باوجو د قدرت انتهام از من د اریو د عه و کند اورا، ای تمالی الته عرت می شند از کرد سه طاهر بین ر که انتقام د اموجب د لت می فهم و جون آن د و برا د روسشیر ان آنها مگه رئی برا و رمیانگی برد و میداز نوا بی نصره (قالوً ا) بعی گرشدها لا بار مدنندش یم که (شنعان و نینا می به ک اسب بر در در ۱۱، انکه ، عدة ه ه م[.] ضاحت کند و حوا نمروان را که و رراه او مال خو و را حرج نه کنه مرسب مهیر (ایناکه اظالم سه) سمی بختی تر ما بود مهم ستنه کار که و مرحق گدایان نبست مد کر ویم و طریقه ٔ پد رجو د ر اگذاستهم ۱۰ س و اعتاد مر بر عدهٔ عباد قی اسهمو دیم و چون بر گنانان تو واطر احت كر ديد (ما مبل بعضهم عَلَىٰ عَضِ ينَلا وَسُون وَ) سي .س . و عد شد مد بعني البنان بر بعض دیگر کم الاست میکر دندیک براد . به برا ، د دیگر گفت کم ا د ل نوع من مشو . ۱۰ اوی که نقه ای را د **ر آمای**ن بأيدوا دوصنى پُكاه بايدر فت و آن برادر اين براور را الامسند كر وكراول توم ااز صرير مايتري و أنسي كرماهيال بسيار بيراكرده ايم واز من مدبيراين كار پرسيدى و برووبر اور بمشيران خور آويدسد و آنهار أزبر ملاست كرافيد

و اتعداميج فار المرام المسارمون ويديم كم المست بعد از وقوع واتعداميج فأرونهي كندبي المابار متحدسر شده (قالوا) يعني العشرة بمد سنهق شده (يَاوَلْيَلْنَا) عمد اي و اي مره (إنَّا كُنَّا طَاهِمْةَن ﴿) يعني شِحقيق كم ما ممر به وسم سركت كنيد ه زير اكو هاراه رین باب مشور «کر ۱ل بحرصر» ریو د که کار چرمحل مشور ه نمی باش و سنت بران مارا به سنا مسب بود کویک قلم حن السرا ، آوب می کروید در لا کرم بین مرکمشس و طلع خود نادم شد وایم (هَسَل مَ مُ سَلَق تُونع واربم از برور و کار خو د (این نّسد نِسَه مندرّا ۱۰۰۰ سن در بال این بوسستان و بد ما را بهترا ز ان ماز را و دیگر عومت این مال مر ما خراخ که زیر اکره اگریه راتبا امر کرم اواعتر ونگر دیم اماورین وقت ماوجو و ویون مدا اطعت اوماامید نیست (انگار نیرار آغینون « من نعقق مابسوی پر و روگار نو و رهست قوی و اریم ارحسه عیدا ماس مسهو و ر من می اید ب که حنی نهالی دو س کلمه اخلاص آمها دا بهسته ید جول مسسرت که زیست در سبه مرباه شاه آن سهراین ما عرست به و الهار ۱۰ سی از با مهای معمور و توو کم حبوان نام و شنه عطائر مو و درال بای آیه رباین مالد کی می تد که به سلسه حویشهٔ آن باریک است ترمی شده جهونین اکثراهل مکه حد از محت به به براوی ای و پوران و بسسری هجود و نامت ند از الوال و و جنگها و کمشیون نعطی ست ما له ما آنکه استخوا ۱۶۰ ی ۱۰۰ مرا آمش که ده مینور ۱۰ ه به ست مرد در امریان کروه میمور ، به و آب شکانه مث بررام نوست پدند باد م و پیشها به نده جار و نا جار خدر تعمیت مغرسه منبره عروا این عمر آن محمد شناطند و حراه آور د، حن ثبالی نامدت شر صد و بانجا وسنشش هال ایستان را زمانت دون رس نوانست د فتوح سیارو برانی بی شهار و پسبر بری به نسه و پاخم می د که شا بایشان ارد انی مووت مدا ۱۰ مین و که مان ریاست انجا بر مادر فت و مازیان ق نوال مدار مطارح حال موم مكه كال مائه ل عروال ميد ويد مرا لل الله الله العلامة في المراه مراك ما على مدور ألى ورول ماغ مروان بمرعذاب دیوی میمانید که مدرآل نون بری بای بیامه و به مدانت و انزار که بان نو و در وقع آل عذاست ما ور والعَدَ الله الأحِرَةِ اكْبَنَ) مي والنه ما سيسمن من مرور ركبراست آمرابر صراب وإلا قیام نباه کر د زیر ا که عف**سب ا** کهی د رآ بوست کم ل نه ست نواج که وسه یک نوفع باید از ان عراب مهدان خواجه گهنست و نویه واست ن**نار و د امت و افرا د** هرگر در در نآن سزات نید جمو اهرا فناو آری کسر این را سایمال را بیمه از جنسم نمانی وارل سیست خوابید کروا ما آن مبنسم سانی و رحبیب عرب نبیت بایکه برای پا ک کرون آنها ا زلوبت گهانان ۱ ست تا دایل دخول درن شوند سمریهٔ آبه م و ژ ۱۰ به ش گرد لود ۱ سند. کسشید در اچون مینو مند که بملاز مست بادشاه برند اول بحام مي مرندومه مست ولارن والقال وسده الال ميسباريدوبآب گرم و به اي گرم حمام چرک و بوی بدیدن اور او و رمیسازند تا نابل میور مخاس با د شاہی شو و لیکس ایس پیریار ایکسدایی می قومسه کو حقائق ابور رامی شناسند و مترتت و بداها از حتیات آخرت منا زمید اند و این کا نران برایس جرا بارامی فهمند (أرجابواً يعلمون ١٠) بعي الرميدان من التان من الشيار او آخرت رابر ويا بهاس ميكروند ليكن النهاباين مرسد . في المنابز الدكر سيكويد ومنانجه ورقعه باغ ضروان برا ور سياند و انبزآ فت رمسيد وحدم او از محدول باغ نلف شد ومسحتين

وبها في كده رميان ما سند محل من برمن سنود واتواز دا ونعنستد ابن كافران كنويين كمايدي اين سنسم عبيعة بيان رندان بته باسد ندو منظومت أي مردين النظارة عيمه مي مرسن وينان كدكدام كيارستان نیاست ایر از است در دارد سن دصامن می شود و اگرافتان بیگومند که دعته و ما برکرم جلامنیت و ند مو به به به به به سمی د . نتب نمنگی عثما و « بزلسا بی است که طول آنو درعبا د . به تنه معروف بایده ایم برور ایسام نشمی ی نر میشد و معانطهٔ اورد ایجابر در میدارند و دران نتوری میوارد رنبر المراد المراد المراد المالية المراد المرام لهنا المراد المرا المناه المراكم المواليسركا ليوحده بعي براد المارين الم ماسا ، ۱۱، نه ، مله مي تنيم وغزيات مسلمين بي دري برانيان بي ان بي اندار به ١١٠٠ في افراط المايين مین رسندان در است مرابان به ایم به را از انتان در در داده ای خد بی سنرای دار دوتی ر الله المريد من المريد من المريد الم من المان، شَكَامُ بي ماس سيسًا كونهم في الد اللفوان وبن تغديم مني يت جنير المد ا این از برسد: سیمونجم یانفند، م بر مهرسی عقلی و فنی سیمی تنود برمازاینان به رسه بدرا منبس مقرار علام سے السان من قول و درین مرمیب شریک بهم ست زیراکدانفاق عقلا مید در مون بیاج و مید در مون بیاج و مید در مون بیاج و ، منافره بالرندنسية بمعلوم ت كم بابن قول كسى از عقلا قائل المده و إبر) مدم سب وابي رفية انتيان أرحبك به و نفرد الدوحيون مر أ نقلي وعقلي والفرائل بالمغلاد نيان ما ورين يبنه مندون فول سير ن إطل و دامل و ينكن و و ارت الله الله و و و الله بعيد معمودان الطالية عندا و المنه المراك الله يعين الفيال المالة الماست والركافرال تؤسرندكه معدون فامظام بمفات كاملة أبي ندوبا وانحاد ورسبت منظم فالامر نه ندمعا برت ومقاطبه تا استان را برائه من قطعه دمغاله يون به منداد ندى ما رئم وعبادت ماموردان فود بالمين و ادت خد - ونظر البوعي معدون خروعين نظر وي عدالسستالة ال عبادت اسعد : المن يراد المعلام ر عین ایر بیرای در اید عادر مرتبه سزر پروف و بدان آن مرتبه برجمن بسرو بهد. و عقل عاب نُو يَمَ اين مُسِنر خيال! مُل تنما سعه: ريزاكه الرَّسوير، ن مشاه دعباه ت عاسطه دو يغوعليك مي بود مريج في عبادت ونوستما مذا و من بمن ما دور بن مهادم وموجد ورطبورا م وعال فلى مى ندر من ما المان والده نخا برووان و به وظر طور نفه بدن و يو و مجلت عن العالق مد يون رفه المروه فور مبرده برداست خوابدت ارمقیقتی دی آن مطبقت استی ایست و اورا باتمام های البیست شاهی استار و مناحد ن نداست و زمن جهد با برنسبه واستاره آن حقید از ای معی اخذا خدر بن جا به معالمت که مفالله

تبارليالدى عبارت زازجهات كمبله المساكميد عليا والمستنافية المنافق الماجعف الدرم وكدم فات كمال برمامها درينطا محت والدرب كرام المرابع المستري المستري المستري المستري المبدات والمبدات والمدات والمراب المراب والمراب والمرا والا والما المان المراع المورس المراع المان الما بالأخ وا فع متروانيه ويوان منفات كرمت تعلانى خدار نترا في المعن الدوه وبيان الأكراب كراصل لاصول بمان ب و ; رجبه المنالل كامل و الرس من من عقائق را نبا برت بيده استها ، نبام عضا مع مافية ندر بي ال تع و عا ، منسبة كالمال منابهت النست معنى آلمبيري وأحت واردغير النسيت النابرات في ور وويداعضا الطارحات كالإنساندند ماند معات من وفدمت علود المدارة المعالم ما معالم من الماندند مقائی واردات است بندها ت مهود عین و چرومین و اصلی و عقر مینی کم و سان و مدمود وسار ، و مرسی ع مِن هَا وَي الروزان مِبت لدُم مِب جماع مفات مبيند و و المرف في المرف في ما مند كودراه جهم على الدور ن وأل و و رو الأوسمات و ورفهم الله عقامق مر مر النبالي واطار تفاط و ينشر ويكونا بالدرز في خرد كالي روي الم میاه در طریم بنامید خامی افتار دند در بن هنایق را مراسطال و هوارج از اندارس کرده معنقد همورت بهنسکار از است بی اشته نعالى عسما يفول الطالمين على حسكبيون ما يُردُّرُ قادرُ مَا يَدُونُ مِنْ الله واتمات الناحقات أ ال وحده والمستة قاويل و الرماي أو صلى على والنظارون بين مدندلسو بمقفق وفيهم بن حفائق من بديم نتبیه دو از من مدر الدئد آنها تا ته دراین با این تا مین در دو دو دورخود این است دو الالتدويمة من بر معاجب بم سده و الا يضفت به بدولدو كفته كذاء والعلى عبدار موديد والساران ى شوندخاكى رز خان بم مايل از مت مند المرهيون ونكسه ماي وارد ، مان رنگ و روا سايد . مة رب و ونده است بسين فيان اعورسف سه من قالي بدب راست من الاعمان واو و مراسف رسد عاجر مهمیدی به مقدر دین اسال نیزعان از را ایا و رای فقیق این علی مان ماده ۱۹۹۰ سر سر و دان لاعه کمرنیع برد سراد در برد در در ساز این بارنوی ارد نفاورت به مهاوری در دوست دمی حد اسار در سام. ، برد به - - و مدت فرمنات عبد و ازائ مور د منعد مد المرب الدار منزل كيد المريدة والمستخف سناجعت دوا الدبية باشور ميه، راسد " ومال كارود، ورو من المراكب المهم ويكشموني البيدي وبلك روه مري والمان بالكنيد ر تو يو کور ... ص وردره عضبها ١٠ م مر عد ومود الله غاني يوان وجنائية بعان عيضالو، 15 1 1/1 الما يسو ويعيد المرازان المعتران المعتر اسم ما در بر ما در ما من من من المعلى سائر ف الدولان تأجد في ألان علا ح الماصطدين الدين الما عديد وود ديارين معار أله روز فيامه الوائة أب بردوفيان مرسكن فالدن ره ندار براسس 🍂 بهر معمال عربات سندر راه بازن تدر نق مركز نتو شد كوآن را تعديق نظرور استر

الدوري من أن حق أن كا أرّ لد خيا محد منفر ما يند أد العد المحقوف شاف لديها و القيضية عالى مسيت المندويين البنا مرا الم التيم في المدر الموندم و مسجده الكر فيادات إنيان بسقام تنزب رساسيره بو دومفيدل منافية سم برطین ان ایک رسیود مین فوا بداند دو گردر قبید مظام از فنار مانده و در مفام تنزید نرسیده انوفیت زرن ن ندار آن على المكن كو المنته كمان و تت محب عدم بنت و قت ظهور أنا ركاسته بات مسابقه است رس أرس مررد ران مق م كفيه ست كه ساق نشي اصل الله ى مقوام إساق النجيرة وساف المنت نعزلة برم نظر بحق أن الانتراع واصولها للتي مبند عليه فيتمذ عبادتهم والتي كانت على بأصل عن ندار المان المان المان مين على صل محود جون و منواندن مع مدمة مان رست نه على منا ور المرام الله يخوط المان سرفعد مودمن كروم فلاكستطيعة الما و نعني ب برارطانت نخوامن أور ر المرَيدِهِ مِي مِنْ رَبِيهِ مِن اللهِ إِلَى اللهِ الله نه د بر رواس الماسيد. في بن رانو ، م حد و رد است كرميكفيت من إله المقطرة المعلم ترسيعه الم يميفونو . ر میامست برور د کار کار ای را فل برخرا بریمو و مبرویا ایدان و برزن ۱۶ میان دست بره فرا بدافنا و همرکدار و بریاوس به سحده می دو اند خود مدارم که سعده روو ماسیت و عائد نخد مستن خوامد کشت که فهداش مُدَرُدُ إِنَا وورمَعِيم ورواه ت د في إن مدر الله غرب ما عربيس ر د دوور علاقورو. تهد برورد مرا رفود را خواسم سر ومود ، بلا شد برس ح ب ما نند انتا ب روز بي ابرد ماه شب جهاوم و المعد و ما معد في مديد و مداول فرست . واز حواجه كروكه مركه ورو الي تسي روعياوت مي كرومي ميد به بره النه ایش د دو و موف را برخه ن رسی جدار جها که در د نیام هدد رند و بدرندن شر بودسندس خت ك برستان مراه شن مو ندر اسه دوره من برسيم طار و رخت وآنفاب مرا مواه م برسستان رد و ان سر در مر مر مر مر مواسف رنست وكسائل اعن حد دا مى برسستيدند خاسب مبدران ما خریرت که یم و این که م یمز را می مراستید ند فدا سند گفرت که از از را مراسطه اود مى ريسسىدىم مود مى بد ندينون درون والرمد ندون داند بي رساد في در و درند ندا ر دورى فاوميدك غرض م اب و فرید به سبت عرمن فرر مندم نزشه ایم. و نفرهٔ آبی ایه دو وخود مبند فرمود که به دیر دار به خور میدود زم را د انظر آنها نند ، نکید و زن موده ر زام زر وایت ن را بمرا گامشند کی بعدرت مف ت عزم نشند کار فوا بیست ا وده دو ماندواد و وآمنا رزد رالت د وزخ فرا بداند الد الد ومجنبها فرقر نفات بعن برا مدولهات افرانسد ، ف المسيع مراء فورب مند و مزرل فرر مد يسب مرحوث موقد من خالص مؤربيد ما ندنها فوارد الذي الفارك وادر و والمراويد عرص جواسند در که ایدا ما ما درد را به وحود احتیان کرنا که ج و مان قهای نیکا دیگ بامنرس کوه فقت مکرد به نا این ن جم صحت

به فریب مبداند و قوت دیگر عال نو در بی باشد آل آن کید را می سنامد و مکر من جمیع قوای او د ام میم میط

مین شد و ابد و جرداری با اکابه سساوب میگر دو جمیع فوت آل آن کیدرانمی نو اند شیاخت و اگر کمر من باین

م نه قوی و ممام سی نند ایشان دانو بی تو د احسان فو بر ایشان د ر به این علوم ما دمه جرا واضح نمی محسب و جرا در تمذيب والْكارت مدم مي افرووند (أم تستَلَقُمُ أَجْرًا) يعي الاتواز الشان ميخواني مردوري رابر ماندن ابن مادم ماند (مهم سن معر مر منسلون ع) يعني بس ايشال از ماد ان آن مروو ري گران بار مي شوند و باين جمهت ماند واستفاده ١١ تر مي مايند ١١م عند هم) يعني آياز وايسان موجودا ست (الْفيتُ) يعني عاوم امود فيبيد از احكام ا "مدومان ومندات آغرت بطرين كثف مريح (فَهُمْ يَسْتَعُونَه) معي بسس ايشان مي نوبسد آن مكشوفات و در او قدر ت نوبه اران عادم متفيه بعبارات و اصحوار ندنام وملان دبس ما مم ن خو درا يز برو از ال علوم بر ساند د از توست نعن و با بر وابد جرانحال بار منت تونایند و چون ازین مرد ۱ بابت بهیج بک متحقن میست معلوم کس کر این جمه اصرا مراه بیشان بر نکذیب وانکار محص از آنا رکر اتبی است کر ایشان را مقدو ریالل درجوانب سسنی سه به و از مینج را ۱۰ ر**ر آ**مدحق در ۱ز نان ایشان حمک نمیگذار د (فاصیسولی^{ه نی}م رمک) یعی بس عدر کن بر ایذای انشان و مدعله باش نکر برو ر ,گارخو ، را مآبایشان چه معامله میکه و کدام یک را از ایشان و ری_ن ما چر عذاب از توبه وند است ، ره ع سن بهره منه مي ماز ، وكدام بك را سبب ابن ما خراز د باوساس و گهايان و فر فيات مراتب ال و عرال الصرب مبايد و لا مكن كصر عب السوت ما من و بانس ما ند آن بيغمبركم و رشكم ما اي را داني شد وانظار بكم آنه ي بشيد و بسبب نار عبرت آنهي وطاب عذاب مر اي قوم خو و مجلت ومث بن مودو آن بنهمسر حضرت بونس رمتی عدم بو دنی و قعد اینان آل بوکه جمهر صاحب الام ریان اشان و رسی امزانیل خرت ث مباهم بو و ۱ م ما دشا ۱ آ بو حت کرجذ جمانام ۱ این مناور و مطبع ایشان بو د و سسکس بنی اسمراییل و رآ بو قات ماس فاسطیس و امد و لکریهترین نفاع نیام است فرار با فیشد بو و " تساقام دم ب و اومومل کم و دمیال عراق و شام و انع است پر فره بنی امر کیل ماخاند و اموال اینهه را عارت کر دند و مروم نسباری دا اینان اسبیر کر و و بر وندمذیبا این ماحرا راسمه و حفرت شعبا عرض مهود كرته بير مستخلاص مدبان چه مايد كرد. ناو و بيكد بنه يال ما زوست آنها خلاص نشوند ماندا رک و استام این حربکت آنها بر و رفوح نمی توانیم کر د که بر غمال مار ابر د ۱ اند تخرست مشهیافر مودید که در مماکت تو شخ کسس از پیغیران مستدیکی د ۱۱ز ۳ نها پینس آن مردم بفر بسس تا بفهمایندن ۱و اصلاح پذیر شوند د بندیان را خلاس کنده و قیا عرض کرد کم تعریبی این کسی نیراز حضرت شهابه برمسه فرمو د ندیونس بن سی را باین کار مصوب ماز کر مرد محست کمش وا ماست وا را معت وقرب ومسر ان عظیم مزوخدای مالی وارد وازجهانه و منه مران امیر قت و د گزرت حیاوی و ریاضت مماز است اگر آن مرد م سنحن اربر انخوا بهند شنید می نواید کم به بخرات قویه و نمو و ن کرشمهٔ بهی غیبیه آنهار ابرمردا و آر دیاوشا واز ان مجلسی بر حاسبت و مضرت بونسس م م را از حاله ا

فود ظاريد والمشائر إبر اين كار مامورسا فت حفرت ونسس م كفند كرا گرتيب نام من حفرت معالم وجب امر

قصر حفرت يونسس عم كي بتد شكم اي از عم المين ز خاني شده بوديد

ر بانی و امراکهی فرمووه اند بسعس ناجارام مروم والاورین رفش و راد قاست من احتلال کلی خوا برشد و بیگالیم خوا هم محتشت باوشا و گفت کرنتین نام شها بموجب وحی الهی نیست لیکن حفرت سن پاسین نسسم فرمو و والم نا جارباً يذرنوت ايشان باگر اني خاطرر و انه زمين نينو اشد ندونوبا نكر عود برا جمرا و بر دامشند و او ل پست ريا و شاه آن و پار رسید بد داویر اگنسد حد زی مهای مرابسوی تو فرسسهٔ ده است کربهی امرائیل را از ما طلاص کن و هر گرید خوا و فرقهٔ می ا مرا ^دیل مباش او گذت کم اگر در بن سسنحن ر اهت گو می بودی چرامدای ۱۱۰ مار ا فدر سن ^بید ا د کم بر ملک شاماً خسیم و زن و فرزند شهارا اسسیر کروه آور دیم آنوقت طوار افدرت حمانیت بنی امرانیل و ممانعیت مانو و که مالاتر افرسه ماه ۱۰ مت حضرت بونسس م ناسمه روز در در بار آن ماد شاه آمد و روست کرد مدوا د بهرگر سنی ایشان د انشنیدایشان درخشم آمدندو د رجهاب آنهی عرص کرومد که بارخدایا این مرد مستنی م ا څول ندارند و بند بان را خلاص نمی کند از انظرف وحی آمد که ابشاراا زمذاب مابرسان اگر برسنحن توایمان با دید ایشان مداب مانوا برآمد الشان در کوچه و بزار کثیبه وگفته که جرشظ است مندشاه خود مان که اگر برسسحن من ایمان نخو ا بر آور، ملزا ب کهی نوا بر آمد آنها کفتند که میعادی معان کن حضرت پریس عم فرمو و ند که نیمهل روز در میان ما و سه قرارا ت. رين جم بل ره زاگر ايمان آور ديد عهاو الايماك خوا بسد سر فيه مر ديد اين سنحن شايع شدو ماد شاه ، كهرار بال او است نهراو مستحر بثروع كروند و گفتند ابن نوبر مخنون است! و راخيا بي و رسمستى م شده منسرت یه نسے عم در مناب آن عرض کر دید کم بارند ایاس بایشان و حده جیل رو زکروه ام این و حده را را سب کن و لا من دنیت خوا ہم شدو مراخوا ہمد کہشت ریر اکر عاوت آنمروم مهمین بو د کر ہمرکم اس قسم درونے برین واور بكث رتى شاى فرمو د كرنشا جراع كاست كرو ، د و و معر ، جهل رو فرو د ميان آ د ر٠ ، ، بهونه بايستى مسركر و كم آخرايسان ا بشان مقدر المست روبراه نوا بد آور و حضرت يونس عم ازيس سمن كيارنگ اي شد مدوج ن يكهاه ازوعر "كذست ازان مهم عنبانل مر آمدند و مهافت و ووازه وكره وازانكا قامت نمو ونده مريند كم چه مي شو و ومين. به به به بن و عامشه غول بو دید کم باره ایا این وعده دا را ست کن و الامن خفیب مبشوم چون رو زسی و . هم ب وسیم پُکاه بر ناستند دید ند کم آیاد عذاب مثر وع شدوه و د آنش از آسمان می بار د د اثر آن ۰۰ د ۱ آتِ سمو بام حانها رسب په ماوشاه و ویگر ا رکان مصطرب شده بر آمد ند وگهندس دفیر زند د بوش ر انگاش . بد که کنار فت و او ر از و و بیار پدتا بر و ست او تو سه کنیم و سدیان ایاو سیاریم و رو از هٔ مشهرد ایند کر و نده و ر بسرط مرموجه ماش نمو و مدهمراغی از ایتشان به یافتند ماچار جمه مر _{نا}نه مرو بر بهه پایصحرابر آمدید و پسسر ان رااز مار رال جدا کروند ۰ بچهای گاوویز را از مادر ان آنها بیر جد! کر و بد و همه گریها نهارا ط ک کر و ۱ مربسیجو و مهاو ۱ فر ۴ و فغان و گریه و ز اری آنها ونهاوند و هرنس کردند که پها رخد ایالماز کفرنوبه کر دسم و مرسخن یونسس ه م که فرست به و نوه ایمان آورويم وعزم مصمم نموديم كربنديان بني اسه ايل را برست اوسباريم حق نهاى ونت عفرآن عذ اب را ا زایشان بر داشت و بهواصانت شد واین قصه روز عاشور ای و بهم ماه محرم بر دباد شاه و دبگر ا رکان مهم خوشوست

والمستريد وكفيركم بالاجامو متان وبهركا والارا وأداطرات وجوانسب زو وبايده وانيونا بمرهضرت يونسس مم "ببار ندبلکه با و شاه بزیان نو و گفت که مرکه خریویسی عمر ایم رساند من اور ایکرو زیر تخت با و شاپست خود بنشانم ما مرجه نوا بد و رال روز از الن و محار ها نحاست ملن . سرو مره م ما بن طمع مرطرن و و بد ما حضرست بونسس ه م و ابر از ز بان و ۶ قبن خررسسبد و بو و کر علا الله الزاقوم شا بر گنست و آسها در تلاش شا مرگر و نه ایشان به نست ر مرگشت عدا بسیار سنگدل شد · · انسسمد کرمن نز د قوم خو و دو وغ گوشدم و اگر حالا بیش آنهار و م سجد ر و د و م کرد عد و من رامن نشد و گربیت سند عدمن به وی ا مرایل دوم برخفهن شوم که کاری کرد وام بی آبکداسظار و حی محتسد بسبب كرال شكو بي برد و سست راي قوت كرده ماكست روم سويسد دومود و حياب الدي كشيد طالله يشان معالمه و گرگون شداد ل را معان و بوكر ان ايشان از ايشان بعد اشديد و طراز كس زن و دو نوز بد ايشان جمرا و ما بد بك فر ذند د اتو د مر د دش گرفتد و پك فرز مدر ابر و وش زن خو د سوا مركر دند و جمين مسسم مه ل بهمرال طي كم ده مبره آند ما آنکه روزی درانیای دا دو برد رخی مرایدا حت است، مشد وخود مرای نشای حاصت بشوی مصحرا رو مد ور آنونت سوادی با شاه زاد و کربرای مشکار نبوار شده به د منسل آن د رحت ر مسید دید کرزن حوال در کال حسین و حمال باد وبسس نسسه است فادیان خو در اکوست کراین زن دامرو است سیار ، زن برچه فریا دونغان کرد کمین مهوم شخصي السيم كرمرو صالح و معمر است آن شاهرا و دورسسي شراب و حواني اصلاكوش مكرو و زن ابشارا بمراه فو و عاله بر وحفرت بوسسء م كراز قدما و ماست آمدد از حال دن برسسد مدكم كار وت بسرال كعد مماین برو د ا د شده انسسند کرا ز جهاب ^ا ته_ن مهامه سهاب مغروع شد بهرد **دیس**سر را نوست مبنوبیت مر و دنمی خود به مگرفتسد وقطع داه می نمودند تا تکه بر اسب رسیدندیک بسر دابر کناره آن سل اساده که وه بسر دگر دانواسد که از ان سیل مگذراند چن وروسط آب رسید مداکاه گرگی بر کنار فران مسمل رسید و آن بسسراساه فاینهان داور دنان گرنسه بر ۱۱ بیشان مضطربانه برگشسد نابسسر رااز و بان گر گرطا *س کند نسسر دیگر کر*بر و و شاینسان بود و رسسیل ا فنا دو آب سیلی زوز کر و او دامر د بر چند نگ و و و کروند نداندین بسر سراغ یا فند و ندا را ل بسر مایو مین شوه تن نهها ر هب د ربای روم رسیدند دید ند کرجهازی مستور وانگی است و ناح ال اموال حودراباد کرده آمادهٔ لنگر بر دانشتن اند ایشان نیز رسنسیده گذید کم من مرد و و ویش ایم اگربی ورخو است کر اید مزایبوار کنید و رین جهاز سنسدنی ما خدا و ویگر ناجوان گفید کرد مزوجه می بطنیل فدم شهالین محسنی مابسانا ست و ایده سید که خبان مرو معالی و ماانوا ر می مماید ایش مرا موا د کرده د واید شد که چون و رسویان و ریار سید ند نامی ادبی شد بر و ل بر طاست و موجهای مستحت آ ه ن گرفت و مشی از رفس بنز شد بزید باد بانهاد ، بگر ۲ لات روانگی مشی نعنب میکردند جسی کار گرنمی شد نامد او باجران الهم ست وره كروندكه ما هدف بنوشدن این سختنی جیست کم گانی و دخمرخو واس خسسم ریده ایم مامد ا گفت كه ما تحرب كرد وايم كراكر فلا في الرغد لو دواو في كلم كر نيخه بلند وركستني مي نشنيد ميس تسسم و العدرو و او مي هو دوركستني آوازد أيذ كوبركواز فاو د يوزد كريتيد بالنفراد ا ضم مكوريذكم بهلاك ممام ابل كيشني كو ال نواز بهلا اكسيكان اسب ودوا يو بسر

يربيب مدودة ياباد الما أجست ج بن أوالزوا وما حطرت يونسس م م تهميد مدكر اين علام كريجه مسم بابرديم محسس كنسد كرس ملام مستحص بودم ال كم او كرخه مبدوم مرا دست و بابسه ور دريابيد از يا ماماما ممشني بحاست بامد بامدا وأجران ممشي كفيد كرسسجان السهركر ابن كمان فامدنسست بشمايدا ديم مشماأ بزر آنی نفوه دهی فره انید کدوز عوض ماهمه جود را به ملاک مازید ما یک رواد ار این حرکت ایم نه برریگر میک م سرب مى أنواز بم ناب سنيم كم بنام كرير مي آيد قرفه اندافيت بنام حفرت يونسس عم بر آمد ايمد ا گفتد كداين قرم حطاكرد اين مرویز ماک لافیق آن نیست کم این گلن فاسدنسسبت باو کرد و شوو یا مرد پیر قرطوا د اختد با ریام ایشنان بر آ مربار سوم الدل فند بازبام ایسان بر آبوناما رشده ایسان داد روریدا ندانت و کشتی و وان شد ا تفاقاد و دریالهی کان مسظر تقمه بندسه بود بمحرد آمکه ایشان و د دریا افیاد درآن مای ایشان را تقمه کرداما سکم ا کهی مآن مای رسید که نبرو ارباش این شخیل د ابر ای عزای نو د ماستکم نو د ا حل نکر د ۰ ابم بلکه مث مراز بران این سنخص گر و امید ۱۰ بیم باید کرمر موی این شخص دا آسیبی نرسه آن مای ایشان دا درشکم خو و گرفتهسسر بکر د نا آبکه از دریای روم در بطایح د سید وا زا نجاید جامه ا قناوا و را مکم شد کر بر کنابه و شامی و جله جالااین زند انی رابر تاب آن مای بعد از جهان و زاجشانرابر کونار ا مراصت و سسب این ملامی آن شد کر حضرت بونس عم جون ور شرکم مای محبوس شدند نعسس ایشان بدشدن گرفت وانستند كردم آغرابه بياوهدا بايد مكزوامير اين تسسبع مروع فرمود مركم لاا كدالاانت سبعانك الدكرمد من الظالميين جق منالی این افرار ازمیان ر ابسسدیدو رحمت فرمو د وجون ندن ایشان بسبسب محرمی شکم ما بی مرم شده بو د طاقت آن ماست در کم بشه با مکس بربدن ایشان ششیندختی تعالی مهان و قت و رخت که در ایرو باید و رسس آ درخت بر عام بدن ایشان جسپیر بطور مکم برگرکه و بخای پوشش ایشان شد و مخفوظ وسم و رو بر زرجون طاخت آن داشید کریر خامیسه بروند و نامش قوت مایند ماه ۱۰ آبه وئی را ایم فرموه ند که بسیان خو در ار دیال اینال داده استان مند ناوقتی کرایشان افست سراوسیر شوند صبح وشدم آن ماره آمو می آمد و بستان جو در دو ره و مرج النسان میکرد این عد و خل رو زیدن اینسان قوی شدو طانت حر کت بیوا آمد و بسبب خو ر د ن شیر آمو منعت ایشان مبدل بقوت گذشت آن ناه و آبور ایکم شد که امرو زبیش اشان مدوست برمد و چون یاده آبو بایدایشان در جناب ا آبی عرض کر و ند كم فايرم الماده آو وامرو زيام مكم شدكم توابن قدر منيرماوت رابرنو ومرب مديدي: از ما تنرماوت عمده مي حواست وبكنيكهم مرورو كالصغور البسب ومابومها فزيم ايشان بازيوروند است واستنهار كرويدوع ض كرويدكم مالا برج وكم اار شا و شد کم بازیقوم خود بر دو ده در میان ایشان باش ایشان روا به شد که در اه بشهری رسبد و در این بشهر م کلای مرا دیدند کو آیر و پنجسه و و راست کرد و مستبه مربر آور دن آوند ۱ است علم شد کرمیش این کال بر د و بگو کو مول تقبيل ورو منت مجرفه اين المه آويد ارابشكيد و مرجوان كروبر در حضور اعرض كن رومدو اكلال كسيد كال بر آشفت و گفید کم طبل و بواند بود و کم مرا این قسسم کارمی فرانی من ایند ر مست و دما سن این آوند و و بحق آنها ها الخالم المنظيرة بود م كر بجوب بشكهم. مراح وازين آور امها مع كر وي است جفرت ونس م عرض كرور

سب و ماد تد كربد بين فأك از ماد أب ازماو دهست ملال از ما باين العويم و نشكاركم كنال

م المرام المرام المرام المرام المرام المرام المرام المرام المرام والمربومي والمربومي كما كم كمس موااز مناو فات نوره بالا كركنيم 'مازاز انحار وامه شديد و باغي ديد مرسبز جمين مسم بينام بما لك آن باغ بحسب ارشاو و حامید مد و جو اب مانع سنید مد باز بشهرد .مگر و سید ند د بر محلی و کو شکی گذشتند کر عمره از آرا بیار ماخه بو و بهمین محسد م بسنا م بموجب ادشاد بما لك آن كوشك مرماييو مروجواب ملح مرسديد مرجون صابب يا درشد تفرع و زادى راآماز نها د ند و استعنار مرائم نو و خو ا سند حق نمالی روع مرحمت کر د وابشان را بر سالت بر گرید و از مرت خو و ایشان را دمول ماخت واز برجانب آناد رحمت و لطعت نمودار شدن گرفت ناآنگه بر دب آن سیل رحید مد ويد مذكر مردم در استاد دام و برووبسسر ابشان ايمرا دانسان الد برسيد مدكر ابن بسسر ان كسسد مردم ويد كفيد کم مر د بزرگی افرین را و می گذشت یک پسرا در اسیل مر ده بودگاهٔ ر ان دیه ما در ا از سیل بر آور دید د پسر د ویمش د اگر کی مرد و بود شهانان دی اور ازخی از دیافتر گرفته ماین بردور انتمار کر دوبرورش میکنیم نابه پدر آمدابرسانیم و د جمین گذیگو بود ند که آل بسسر آن ایشان د استناخ ند و گفته کم بد د ماهمدین شخص است مرد و بسرد ایا بشان حاله کر وند و ازسع گذر اید نم جون منط_ل آن درخت رسید د و باند کر جماعه مرسم جو کی زیر آن در خت · نث میداند پرسب مدکر شها در سیابر ان سد آید گفید کرما و شاه زاد و ما درین مقام میگذشت زن در ویشی د ابز و ر محمشید ه برواز بن رو زبد رونسهم مهلااست بادشاه این باجرا راست بده زیر این درمت جوکی نشانده است کراگر آن در و بیشن بیدا شو دبیمشن من میار به نااز و نسبرا بسرخو ، را معا منه کمانم و زن او را باوید بهم که برگر دست محمسی باونر سید ۱۳ ست ایشان گذشد که آن در دیش منم ایشانرا بحضو ربا و شاه مر و ند د به های ایشان بارشاه زاد و شغایانست و زن ایشام ابایشان حواله کر د ندود. بگریزور واموال فراوان داد در خصت فرمود ند تا آنکه بسرمد ماکا نینوا دمومل رسید نمشخیسی را نزوم دم نینو افرستادید با خرو پر کر حضرت بونسس م م آمده اید با دشاه و ا ركان آبا تهمه خوشو فيت شده ما چند مزل استقال نمو د مدو ايشار د ا كال منظم و احترام بشهرخو د پر و مدو ه تی در از در ابناع وانتباد فرمان ابشال گذر ابد تد با آنکه حنرت بونس مم بها عاد فات یا نسدومد فون شدند و حالازار ایشان از مزار ات مت مورهٔ آند باد است ورس آیت آنحفرت دا حم از مجلت وست بی در طلب حراب قوم خو د که از حضرت یونس هم بو قوع آمد ، منع مبغر ما پندو ا دشاه میشو ، کرنو این کار مکن کرنمر و این کار خوب نیست و حال آن صاصب ۱۱ در ایاد کن (اِند زادی وهو مکتلوم ۴) یعن و تنبیکه ندا کر در در صاب اتبی برای طلب هر اب قوم فود و او ور آنو تت پر ازمشم بو دو از را ومشم این مجلت نمو د کرانیکا رکام اگن نگر ، و آخرمزای آن یا نت کرد رمث مم های مجبوس گشت و بازیدای دیگرو واظهار گاه نو واستهای تعیرات خود نمو دو ور آن مالت نیز مکظوم بود یعن منسس او به نده بود مکظوم در افت حرب مسی را مح پد کرب بب خم مغرط یا ستم فرا د ان هسس او مد شود آن مطنومست او این مطومیست د ایا رآور وبسس می باید کور تواصلا بنایای نفسس ما دیاو د کال و نصانی

· فيهو و زير اكم به بيب اين هماست قريسب بود كر عفرست بو سس عم اندم بدر ما و كزل ما قباشو مد و الم مستمر كروته جدى كر (كولا أن مَّكُ اركه نعبة من يه) يعن أكرية إن بووي كر تدارك رال اوكرو معمى ازبر وفووكاه ياقي واشي كما لأت او درين ذ لحت (لنبيك بِالْعَرَامِ) يعن البرريّا در مي « رصحراي ما يي از ركر و كباه أ و ما به و آنب (وهُوَمَنْ مُومٌ م) يعنو او بدول وبنا در وزگار مي لا دو جهيج نوع كرا سي درحق ا وظهو در نمي فرمو د سيرويانيدن ؤرخت کدو و مه بر ام کرون ماه و آبهو وریانجا بدوانست کم اثر نسسیج ایشان و رمشکم ما بن ۶ بن عدر بو و کم ا زستكم مابي طام مشدد چنانچ ورموره ماقات مذكور است ظولا اله كان من المسبعين للبت في بطعة ولی پیزم پهعشون و این کر امت بعد بر آور دن ازست کم ناین کر بر و یا نیه ن درخت مکه د و رام گر د امیرن ما د ه آهو و ربارهٔ ایشان مهذولی غدمحض و ابسته بنیاست از له بو دَکرکهالات مو ، و به را مانی دا سشه و بسبب شامت این و لت ساسب خرود ونمز سايد وانست كرمدار اين مرط و حرا بعي لولاا ك تدار كدالي آدرالا يد بر امين مان اسب یعن دهوملموم بی آنگ النبل بالعراء راوران وفی ماشربس مناهض آبت وبگر که ورسور ، صاعات است تمي شو و كر دنندن فا بوالعراء وهوسقيم و و رحديث نزيات و ار داست كر اسيح و رمايد و صبالا وربلا اين حسيم د ا نمی خواند مگر کم حن نبالی او دا از فی کر دار و نجات می بخشد واز مشایخ معبر مسد است کر برای سیمرد ا، و و تواندن این آبست تریاق مجمرت است و طرین خو ایدنشن و و ظور است اول آنمه بک که و بایسند و بهج از بار بهیئت احتاعی د ریک مجاس پاسیه مجاس خوا مده شو د و د م آنگه شخصی ش تنهاای آبیت رامیه صدیار مدر ا ز ماز عشا در نامه بار پاک نشسه با نزا نططهارت و استفیال قبله عجو اند و کاسه ٔ پر از آب مصل حور بگدار د ولمح بالمح ورآن آب وست خو و اند اخه بر رو و بدن و واز ان آب بالد ناسه روزیا باخت رو زیا جهل روز م همین مربب بخواند و مر در مدیث نزیف وارد است کر آنحفرت هم کدوراور قابدن بار دو سن میدان س و می فرمو و ند کریعی شجرهٔ اسعی میونس و چون نعمت اگهی به از کی مال حفرت بونس عم کر و ابنهان را نسب این فالت واین صاب رقی مریه عاصل گشت (فاجتبسهٔ رَبَّهٔ) یعی پسس مرگرید ادر ایرو و ^{دو}ارا دیرای رسالت فود بلا واسطه چنا نجر ما بق حنرت شيام ايشانرا براي د ما ات برگريده بووند (نَجَعَلَهُ مِنَ الصَّالَةِ مِنْ ﴿) بعي بس كروايند ا و را اغرا مد بیمین این مصب کم مخوبی مرا بهام آن داد مدو قریب کس اک و جده برا رئیس از و مست ایشان با بان وتتوى فيض ياب كينتدو مايق ازين ايشال شايسكن مصب رسالت نداستد بلكه نبي منبد برا د مدازين حناب وخطاب لیافت این منصب دا از مکمن استعداد برمضه انعاب مرد زکرد دیون از تعد بونس م معاوم کردی که کا نران بسسب مگر و کیم خود انباد مرسالین را بر مره کلت آور د دور متام ذلت می انداز مدومور د حیاب الهی م بكر د البدو بد طهن و تهزیفن و طنرون شدیع مضامین می ترا شند كر اجیا را بمی بشریست بر مربستم می آرد و المنظومة الين نميك شدواند درج كمال فوه فروس الحد بسس فراباد أزين أوع مكر وكيد قوم فود فاظل باستسي ركم اينبان فرودين بلبندا ساديركا والد وكين يتفاد الله ين حكور الاعن و بحقي فرديك ا ماين كافران

الْمُنْ الْقُوْمَلَكَ بِأَ بْصَارِهِمْ) بعن از آنكه بلغراند ما از مقام مبروم كبين بذيد بهاى تمر تبرخو دُنّا بمحشم آئي و مقطرب عوى .

و از فدای نمالی قبل از و قت معدر عزاب برای ایشان و رخو است کنی و این مکر و کید نمیک مرگر (مَاسَّینعُوا الدِّرُکی

یعی برکاه کم می شوند این بهام را که مزامره کرندااست ایج آبست او مالی از ذکر او مالی بیست و بیا بر این

ملام مسلمی بذکر شده آزیاد و تر مو جب نعشم تو شود و بمحبت مذا و ذکر او باایشان و ر آنتی کم آدمی هیب

خو د را می تو اید شنید ، حسب محبوب خو د زاننی تو ماند مشنید و تحتیر نو در امحوا را می تو ۱ ، کر د و تحقیر مجبوب

قوی اسینت

خو در احمو ا برانمي توان کر د و بحص برين ديون تبر و جسنسمک ز . نها اکنا سميکند بلکه از زبان هم ايز 1 ميرساند ر یه دلون اید احدون) معن و مراوید کم جمقیق این شنمس مجنون است زیر اکه در برسنحن یک چر رایاد میکند و این علاست حوں ِاست و نمی قهمند کم ور بعرسنحن یاد کرون مک جیز د قنی طلاست حنوں می شو د کمر آن مسحن برای چیزه بگر مهون ما شدو اگر آن مسخى مصراي ياد كردن آن جرموموع يود واست بس ذكر آن كه جيرو ريام آن كام ا زواجها است مثل اذي رواد راد ما ثوره ا زان عم (وَمَاهُوَ الآخِرِكُوُّ لِلْعُالَمَةُ مَا يعي و نسب اس يمام مر ذكر ا آلبی کرمقرد کرد و شده است بر ای حمیع حالمیان محلاف از کرد و اور اوا نبیاو او لباکر محص بر ای استال خود یا بر ای ا بهل طریفت د مربه ارساسه ۱۶۰ مقر رنمو د دانه پس ملایکه این و کر دا اطریق مآمد و میلوست برمیدارید وجي السرراي والمام روع صرب تحصيل قرب الهن مبخوا مدومراي وهم معالى است ساله احكام اد نير وطوو م مدانی تو، رار کلمات این مطی مورد به اصرال ۱۹۰۹ مو دات ومشابهت مآن باید بسس مار مار : کر کرون مدا د مه ایس کلام عین منه و ۱ است جدیمه مرتمل مرحون کرد و شه دا کمیر تنمسیری در مسسب مز و ل ۱ س آمیت چهین ر و ابیت کرد د امد کم چون د بران قربنس و رون بو به سمنه بندم به حیله که بمکن بو ، کو، و فارغ شد مه هایم شده منعن داازسي اللدكراول آر قبيله ورثمام ملك عرب برميشهم نوخم د سابد ن سند دو د معرون و ضرب الممثق ا ست باز آن شخص ارح. 'آنهاممازو بر آمد رو رمی ربو ، طلسد و آ در ، ند د اِو راعاد ت جنان بو د که اول سه دو د هجری نهی نور ، بعد از ان شنحه مدا کم مظورش میشد مبنسم زخم میه ساید ؛ سلاک میکر؛ و ۱ دراهمیع بسه پیار ، او مد کم اگر **و** قلان د ابدست زخم ملا کرکن تر اجلس و چنان و اسم او موافق ما و نور مسدر و زفاد کر ، و روز سوم بیشس آ محفرت هم آیروآن حفرت عم دارآن و قت بلاوت فرآن سنول بود د ماهی تر بر دید و گفت کمین باین خوبی مورت و حوش آ دانی مسی را مدیده ام و باربار این حرف را مکورکر و آن حیرت عم همین می فرمود کم برگر ما شاء الله لاقوي الا بامه حق فما في آن حضرت عم ما ازمرا و كما ه و اشت و أز حضرت وسس بعرى رحمة أله عليه منقول است كم اگر كسي د انو ب چشم زخم باشد بالار آن ير خود باير فرز د د بال چود بايد طاحت مين است كم بين ٠ آبينت عنوايد د نوع گر دود طريق فوايدن اين آبيت آن است كراين آبيت راسية بارخوايد ه برخو بيابر فرند الخوو يابر ماال فاو و م كم و و و و المارين و من المدور ال القدول ما تعلقه المعنى بع والكر مد عافر زغرى من فله ما أو المناه من الما المناه من المناهمة والمناهدة

(بح)

د بيان علاج بسم ذعم

عورة النون

قوى است و برجه ورجشم يك ما يدباير كرماشاء الله لاقوة الإبالله بكويد ما الرجشم زخم نفوه وال مربت وارداست کرآن حفرت ملی اسماروآله وسلم حفرات حسین رمی دایاین می فرمو و مد و ادشاد می نمود مد کم حضرت ابر ۱ به بیم خلیل الله ع م حضرت اساعیل و حضرت است حاق عمر البربهمينين كُلَّا تُعَدُّ تُودُ مِي فرمور را عيد كما نكامات الله النامة من كل شيطان رهامة ومن حكل عين لامة واز هباه و بن العامت مروى ا**مت** كمين د و زى اول د و زم اى زيارت آ عفرت عم و نتم ديدم كه آنحفرت عم بسبب درو سِنرار الدباز آخردوزبر ای خرر فتم دیدم که صحت بافته اند برسیدم کرو جرا بن صحت عاطه چه شد فرمو درد كم حضرت جريال عم پيشس من آمرندوباين افسون اوم كروند بسم الله او قيك من كل شن يوند دك ر من کل هین حاسد الله پشغیك و بیر و رهدیث نز ان مروى است كه آسرت عم دوزى در خار حسرت ام سلمه و من کم از از و اج مطهرات اید و اخل شدید وخری خرد سال دا دید کم بیما د است زمو ، یم بیموای او انسون جشم زخم کمید کم برجمرهٔ او ماثیرجشم زخم محموس می شود و بر فرمو دید اگر شحص را از بیشم زخم ظا مرگر دو باید کر عائن را بغر ماید با اعضای و ضو و اعصای است بجای خو و را بآب مشد. و بر و آب آب مدیون غسل كنوشها يابد وعان رامي بايد كر درشست وادل ابن اعضا است، كرى نكيد ونتاك وعار ما زكار ، وريجا با بدو انست که در حقیقت این نابر کم آ نراجشم نریم گویند طاماد ااخیلات بسیار است د ز طال و مرتابر مستع نده جاحظ گفته است که از میشم عائن اجرای سنیمیه ماننده تاید و بچشم معید ن میرسد و و رسسام او نه و کروه تأثیر مسمی رااحداث می نایند مانند تأثیر زیر مارونینس زنبور و کروم و حیاتی و و پگر علای معه له م بن سحن گرفت کرده اند که اگروجه ما پرجشم زخم این می بود لازم می آمد که نسبت بهر کسس مائی د ا این اثر مبشد و حسو صبی با مرسسته مین نمی واشت واز طرف جامط علای دیگر حسن حواب گفه ام که و عه خعو میت مستحسن آن است کراگر آن مستحسن دوست مانن است مانن دانز ، بک مستحمان فودی عطيم از زوال آن مهمت لاحق مي شو ، واگر ، شهمن عائن است مائن را نحم منعر طياز مد ، ل ان معمت بدشهن بيداميگر د و وغم و خوف بهر دو ر وح ر اد ر د اخل فاسب منحصری مهازند وموجب تسیحی بیشوید ۰ و د ر د ح باعره یر کیڈیت مستخد علمیہ بعد امیکنند و درصورت عرم استحسان جبیبک از بن ۱ دامرحاصل کی شود ایس ما بسر جم نه می شود لیکن د را صل سنحن حاحظ این نالق ا مت که ما پیر حائن جنابجه در مصور میشو ، درنمست هم می شو د و جهابچه ما بسرط نن در اجب م حیو اید وانسه اید میشو دهمچهان در اجسام ماید ومعد به هم میشو د**بسس** معلوم شد که این مایسر بهام نه و دا مرای مستمیه نیست وای مزوب جاحظار ا باست نسال مائن تأبید کرده اید بیربیجا است زیر اکرآنی د ا کم ببدن اور مدور دفع سمیت آن اجرای بوع ناثیرخوابد شد وابواکتاست بلخی چنین گفته زند کم صاحب جستم زخم چون چری د امی بیدیا می سنو و و فریفه آن میگرد و و در عام ا کبی اصلی بال اوآن می اند هم آن چرز انغیبر کشد مادل او فریفته آن چرنا نه باین سسبب آن چرنمنل و برایم میشود مردم میدانند که بتأبیر

مردن ادبرهم شدودد بن سحن سرطل است ذیرا کر اگرد مایت این سنم مصالح و مرابت ولهای مردم از در بنسه شدن منبیر مطور من بود برگر امار دون ای سینه را زیره نبی گذاشت. ما تعلق د لهای عاشقان بآنها نمی ماند و بر مرتعلی و می ماث بای مرتوبه موجب زوال آن استباربگنست و این ممه خلات و اتبع است و کار طریق دیگر ، ر فنه الدكرفي المجدد فريب بحق است گفته الدكر ما أنفوس اساني دو قسم است بكي آناه بو اسطر كينيات محبوسه ، شذ ، وم آنامه نی واسلهٔ کوفیات محسوسه باشد مثل تاثیر و ایری کم در و فت استاد ن بر مقام بلندیار فس ور مها دیت ماریک و بهم نماید میکند و موحب سفوطوا رفعی ش بدن میگر د دخال آنکه در مهان اموار در مامد آن مهمانت الميث هيور مهم واصلاماتريم بگرد ، ومثل ما پرتصور کي صابحه و رعو ارض نفيايه ميثو د کربسب خوت ر نگ زر ۱ مرگر ۱ د دید ن مرد و چشم خیر ۱ د و روقت خصب بر عکس آن و جنانجد نفوس را این مسسم تأثمر در ابدان خو د می ماشد در غیرا مدان خو دبیر می باشدیس با نبر جستیم نه خم از مهبن عمیل است و یکنوع از مستحر مراورا تعلیق جمت و و مم تو ید و معمول جو کیاں بهد پیراز امین قبیل است وچ رسوس ریس ماير محسف الديمفي قوى و بعن عبف الم يخهمت اين مايرات ما حبلات و تعاوت فهور مبكم و وربعقي ا وه ت این مسه تنبرات موروث می مات دوبد منابیل فغ او گوسته گیمی دا نفاع از مالد فات دست به یات محسب ابن مایر مزمی تواند شد ماکه هوسسی که درین ما نیرند روهٔ کهان می رسیندمی نوانید که ، یگر ان را پیر مالقای ا بن ما كما ما و ما زند و منابح و رقصهاى وانن كه وراسطلاح ابهل عربمت آن را كفار كويند مواتر ماست است والساعام (سور فالمتاقل مكن است بنجاه و و آيت ويان و جدر اليا اين مور و مامور أونون موقو ف برتم هيدمة مراست وآن آل است كر هة و بان الكهري و ر عالم ووقسهم من بالنشر كر رار ان ووقسهم الله فا مدكر براى المخان بندگان که متار می شوید و ده آن رنگیردیانی ایت ان د انوحی از عدا به میمراید و ناصیت این قسیم آن است که بعد مرتى منطع مشود چمانچه در سور دا العام و سور و اعراف منصل بياس آن دا مع شده به ولفل ارسلناالى امم من قبلك فاحنل ناهم بالباساء والضراء لعلهم يتضرءون الى آحرها * رماار سلنائي تريد من ببي الااحل نا اهلها بالباساء والصراء لعلهم يَضُرُّمون * ولقدا عدا 1 لنوعون والسنس ويقص من السهرات لعلهم يذكوون ال و ۱ و مو د ای د یگر نیز مرکو د این خسیم بسیار است و د قانع چند از ن خسیم نیزیا د فهو و ۱ اوجها نجه و در معا ملات بن المرابيل الين حسس بسياروا فع نده وو دين امت بير كثيرا لوقوع است ويهر واميت اين قسم آن است که نایکال و مدان در ان نمر بک میشوند د تفر قدو ا مثبا زیما بابله مانمی ما شد زیر ا که در من نایکان ۲ مرتر قبی و رجات و مگفیسر سینات و استی صبروشکر آنهامظور مساشد و از بهرین سبب موجب ظهور حق کایسبی بوحه بیکه اشهاه دکلی ز انل شودنمیگرد د وبسه مب نزکت اجل حق واجل با طل وران عذ اب ظاهراا لرام حجت دانند بمثل آن وقائع میسر سمی شود و هذا ب عاميان! بل إبان ور آعرت بيز عبد النحقيق از بهمبن فسسم الميث كرمتيسو و از ان تطهير إيث ان اركا ان است ولهذا منقطع خوابر شد وقمسم دوم راعا و ما مند كربر اى اظهار حق وتميير آن اذ باطل ابل باطل داعذاب مي فرما يند

ومنطور ودال منامي سهامنخان وابن حسم مركر منطع أي شودا كردر وبناواتع شد أمبعل مدرب مدسي مدا واكراد ر آخرت دانع شوه و دوام و ماو د لازم آن مي باشرآري قوم حغرت يونس عمرا نظامراي نوع عذ الإنهاد گذامت و فت حنانج ور سودهٔ پونس مرکور آنوانع است ۱۰۱ رمقیت ت آن مدا کیم حاق نبوو به که از جنس به ا بلا بود پیمنانچه در مقام خود معشیرون است چون این مقدیمهمد شد بهس باید در نست که ، رسور ، بون مرگور است كرا بيل كم السبب كمال بي البي آنها ما حناب رما الت بناه عم كر وحد مجنون بر زبان مي دار مر مبلا تعمط عفت ماله عاضه اسم حنام ما ذكال ماغ ضروان دا بسب من حق فقراد سساكين سوخه شدن أن باغ مبداكر و ابوديم نا مدانيد كره اب حقيق به جهيل قسم مي آيد و منبه شد ٠٠ جون آنها مدند انتدر د رزان محط كرمه مشرك يو د درميان مسامان و آنها و کاعت و رنج آل شامل امرد و فرنه کانیه بو دحرت نگر شد ایسان دا اینقد د جرد از کرون خرو و ا نتاه کم این نطا نیا نی بست نبو و عفوست بای دا فه رنگ، یک و پر ۱۰۰ مرتن است ممرید علی میا بها الصلواف ۱ والنَّماني ست آن نوع عنو بت موقوت برروز زينم حوراست. بينس از ال دو زمن الله آت بيش مي آيد ومنقطع بمارد دبس ارسوره این نوع صفوست موعوده دا بسه جورط مام ارشاه دمود مدولفا مرآل ارعقوبات عاقة وبنوى بنفل فصاى امم مابعه يزيز كور فرموونا ماردا إنسال آن هنوبست حافة احروى مقهر بظائر آن اوا بالألث تمییز کلی بهم ر ساند و آنرا را سام آت دبیاس کرو ه^{ه م} سن الخاطر نیاث به و مع بزا ، ر میان این بهرو و مورد یاعن ار مسامی_ن مغر و نیزمیا ست تمام است د رال مورد نعی حون آنحفر ن هم د د ابید او مسبت . بحه ن که کوفران می کرد ۸ ور ا تهامد کور است ، ۱۰ بل موره نبی شاعری و کهانت و دران موره مذکور است که کافرد ر ، نیا مال د فرزیدان خو د منره شده ۱ رحق فرآن بی ادبی می کنید و او برا افسیانهای سبت نیان سرگوید و ۱ رمن سوره مذکور است. که م فرد و ز قیام صسر ب خواد کر د کو مااغنها عنی ماله بسی بیس نیار من باید و بی کر ۱۰ دا ۱۱ و بی در مرر از مدر سرکور ا ست كم ما كنان ماغ خروان د السبب مداول مسكيدن وت دسيد و دري سوره ، لهراست كري فرراد و مامله ٔ آثنین طوق و محیر خواج مد کرومرای آنکه سب کیس را نهی خور ۱۰ المای غدر ذلك مهادسله ربعل العاً مل و و و مستميه وابن سوره سوره واقريز از بصين مقدم مهده واضع شدزير اكرطاقه م دا مد اسب كرحن را از باطل بد اكمد لوجهی کم بهیچ ا**ست**با دوالبان عامد ودرین موره چنده اقعه را ازین حسس درویا، آیرت سان فرمو د ۱۰، اران بیان ما ساست مالت و وحی و از ول قرآن اینال موده

* في الرحين الرحين الرحين الرحين الرحين *

نا حادثه ، و ن بقديد حقيقات و مرم م كمد آني د شو الأاست علم بن بالظير و الممثال در ان عظور است إلى الله الماد آن ما مم در طول و قعرفه مان مزاب وشدت و زيادت آن محلف و منادت الدو فرد ا كمل آن كد مرای این امت موعود است باطلای مراتب احقاق حق · ابطال باطل دسید · بسابه کر کویا عاد نام بمان فرد گر دید » ویگر حواق رابرای نفسه و نصویر آن در زبن بطرار، توطیه و تمهید مذکور کردن مرد رمی افتد مسلا (کیگ بت تمود) یعنی انکار کردید فرد ممود که از اوله دار تسخیرین مام بن نوح هم بودید و در میان شام و حجازس کو ست داشته و در منگ تراث و عمار اشته مازی و زراعت و ماغ انتاییدن ر هبست و افر بهم ر مایید و بود د و در میان شام و حجاز ا زدا دی القری باخیر منعد معور ۱ از بلا و قدیات و قریات را آبو ان نمو د و و در بسرط مستهمها ماری ما حسر و زرا مهما مرسسر کرد و د باغها د شانید و د او تبست و د فاهبت بیداد ند و ست برستی میکردند تا آنکه حضرت ماایع م را کرانه هوای ایشان بود گده از امرای نشوه و ماه آدان طغولیت ما منت و پاست و صالح . نقوی موسو ب و مهر و صاحق تعالی بر سم ر ما ات · بىغامىرى بابشال فرستاد وازبت بر سنى ، شعل سنگ فراشى دم به طمع ، رعمارات وزرا مانت منع زمو ، (وَ عَادً) سي و فرو كاو كراز او لاو ارم بن مام بن نوح عم بو د ند د دراحة . ب يمن بي رياسه مان T کا که ملکی وسیع بود سکونت دا نشده و (اجسام ایشان سبت بمروم دیگر بسطت و قوت یام بود قدای و ما ز د استنگر د اعضای قوی در وست مر د مرجهایان حالب می آمرید و د فه رفته ایشان را مرقوت و ز و رخو د غوت واحماد تام مهمرست ۱۰۲۰ از هما و ت بدا مطلی عاش گذید و در در مروم نواح جود بر در بازه ی جود بره وسسیها و ا بواع ظلم مبكر و د ۱ ایشان به ایسر و ۱ نی مارات و حوسها و نالا بهار هدی تمام بو د با آیسه حق تفایی حضرت دو د ه م را که از زم و ایشان بود د مرسم رسالت و به تنمیری مروایشان فرستاد ایشان را از خفاست و نخوت دا عیار مرقوت ملکه بانگار بیش "زمر مدر (بیالغار عیده) یعی طاد شود که بیده را که بهم ابدان ایشان را پیش ساز د د بهم ار د اح ایشار ا د ر حذا ب بر زخ د ساید د گئید که این خسیم حادثه کای پیامده که نام فر د را بی سب خلا بر از فوج و غیرم بهلا که کند و ا صلا نام دنشان آنهاد انگذار وبیس نیست مرفزیب و اون و بریکوتر مانده و ماربا ست حاصل کرون و برجمد ابدرای گیاه این مرد و فرد مهین انکار و مگذ سب سنمبران و عداب سوعو دیو و و سل ست مرستی و عمار ات دیبار و نگذاشتن و ببیاد مت مذا متوجه نشدن و بردو د مدین امریز بک بو د ند اما آخر :اب تبدا د بر فرفه ازین برد و پ خصو میاتی که بهمرسيد نوعي جدا گاندرا از عقوبت تعاصانمو و و مان عقوست گرفناد شده الل گشتيد (فاماً تمود) بعن ميسس الافرقي ثمو و بس ده انكار و مكنيب بيغم برخو وحكم كلب متو ريعن سأك گريد بيد اكر ديد و بكال جرأ ت ما و ه مشترط ارا عتر كر وند و وربي عقر صفرت صالح م م ا دناويد د كوشت ما د اسرامانيد سكان بريده خور دند و استخوا نهاى اور انشكسسروبر آواز آن ما د مشتر كم درو قت عمر ش بنا له وانغان می بر آور در قت نكر د مدوبچه أن ما و مشر رار مايد ند آن مكه او گريخه و رسنگ دو مو دسه آداز كروه فائب شد چنا بر نصيل اين و قائع در تفسيرموره والمنهمس

سفر وج و مبعود السنت ويم جد خدا أبه القاضائيو و كم الشان أما از بمس تغروبه السياسكان مر اسدما الرفي وبرسد جرئيل دافران دسيدنا از بالاي آسمان آوازي شديد كروند (فَأَهِلنُولِ الطَّا غِيدَة ﴿) بعي فَيْل ما الكروه عد المدافر بآن آواز تندیم انهر آواز با تجاوز کروه بود زیرا که آواز مدمل غریدن سنتیرو به عدد تونسپ بای کلان البه موجب ۱ سنرخای معاضل و اصلب سیگر و دو باهت امهدام ابنیه و هماداست و اسنها با حمل زنان میشو و و و ر بسنی او فات ناخهٔ جانور، امن کنانده مهلک نهم میشو واما این قور تدی آو الزکر مزار آن راه ریک آن بی جانع کنده سوراح گو بش مرامعدو د کرون و ورون مرد ابهای عمیق در آمدن از آن آو از تندکار گریفتد خارج از حد معناه آوانداست و چون دوین طور ته خراز فر و ممو و مدا او بتی ترسید واقد ان فرفه جیجنکسس منه بی نا ، و موسنین مهم جرفا قست حضرت صالح عم ه ت یافتد و لیل هر بهم ان شد که این حادثه حافه بود به انبلاد الابهامع و مانع من ۴ بر کفر د ایما جود در آن نمیکار و ومتصل مذاب رزخ نمی محشت باقی مآند و رنبجاموا می جواب طلب و آن آن اسب کرهاوت این کنام مبحر نظام آن است كرقصه وابرقصه ومرجا نفوهم مي فرمايه وتريب زماني بم المين را المسام يكند زير الكرفرة عادبيت في وزرة نرود كنه شدار وبيه ما زنموه بهلاك شده وريجاهك اين مرتب مرا اخبار نموه شد توابه سآل است كردر انجا مرسب زماني وربيان اين قصص منظور نبست زير اكرمقام مقلفي آن نشره مدكه ترسب الخلاف اين عوادث در طول و فسر زمان و شدت و عدم شدت ، زبارت و عدم ایا و ت پسس آنج و د مدت مر قصیر او د که ، ربک روز ۱ نصرام یا فخت و ورشدت هم کمتر که محس بنگ آواز تا کارکرد و شروی بایت ارکان و آلات بهم مخاح نک ثبت و ریان معمر م کروه شد برآنجه و ر مدست بم طویل او و که بغت شد و بشت ر و نه در ان گذشت و در شدت هم مسرقی کم ایدان عادم ادر چوس و است سروواز انجابر زمین ز دوبریاد ست ار کان و آلات هم مختاح گشت کرماز نان حنصر بادرا از اطرا ب وجو اسب محتایه تسسیمر کرن خرور افتاه و اگر م منبی که دربیان این قصهام عی است مفصل معاوم کر و ن کسی را مرفوب ماشد بس به و د کرز فز شرو در ایمحض كيفيت بهوا كرهباري ازموت است بهلاك كروه وجون كغيت بواباع جوهر بهوا است ومهم عفت كممر ا نه مربه و ات احدت و مقام تر قبی مفتقی تقدیم کمتر مربز رفتمتر است. بیان قصه 'نمو د ر ا بربیان قصه' عاد متدم کرد ن فرور شد و فرود ما در ابذ ات موای تحرک کم حبارت از ربح است ملاک کرد دو موایک عدر است از هناهر م ربعه ولطاعت مراز آب و آک است و معیت مر از آنش و رفعل و ماینر بس بیان ندم ما در امر بیان اللهای دیگر كرد ران جمع چند هنصروانع شد و بآب و آبش و حاك است منزو ر افهاو معدم ١٠٠٠ وولان البسيط مغل م على الهركب و الاشهل مغل م على الاصعب ، وعو ن و صوء اور ا ينزق «ر «رياى «زم هزاب واقع شدو موقو من بران بود که فیل از رمسیدن فرعون بر کنار آن دریا فلن بحررای نجات بن امرا نیل دافع شود ناسی طاقه بودن موریت گیرد و نیز نام عون دفرهو نیان بر ات کرده فود را بدریا انگید و فلی بحرد دن تحریک گرد با دای سم و قوی ومعاسك كم نادير نفريق العال مسطح درما فايدويم اليست مفاوة اكابرار مصوربو ويسسى دو مذاب

اد فركيب ابن مردو مدركم بواد آب أست تماع البركشت وفركسب الدعمرين مبحادا مي بعدم است برنر كيب الا عفر إلى رحميها ووين وو عذاب قوم لوظ عم يسس نقدم تصد فرعون بر تصد قوم لوط فو د خرو دي شدا ما نقد بم نعد كرد بر فيلي توم مسيب هم يس المرآ تجبهت است كرقوم حضرت سيب هم برومزاب معزب شد مداهل مدین به آوازند که جمرا «زلر لا توی بهداشد و بود و حقیقت زلر له دخول بهوای همیت ورسسام زمین وفروج آن از برمسام آن است بستر كب وربواو تاك لازم آمدو ابن بمرد وبلهم بخاه رومز مر ارند وتر كسب غيرمتجا درنين موغرا ست اوم كيسب متجاده بين واصحاب الابكه بظله أماري يعني حائبان أتشين وللا كم شدمه وبمرنين ورآن عذاب بهم تركيب مزكاد رس منمقن كتست الماآب ووادرهوا فنت باطبع انساني بالكرحيو إنى وباني يرمركت يهم الدرنيلاب آتشين كه دومضاه وطبع مواليد كمال مفاه قت از منسر وواد اروز باده تر از بناه جزيس أبين نر کبنه بهایت نزیب نند و امرغریب موخراست از امرمنیاد دچون عذاب قوم لوط مرکب بو دا زاجرای نادی واوخی کر سخیب فاسراد خیبت متحرشد و افهادند و آن اجزاد الدو انصعید او تنزیلاند ست کرد و و نیز قلب ا جرای زمین از بالارنشیب و ادفت یب به بالا بدون مرافلت موای حنیف د رامول عمار استه آیناممکن مود پس و د مقیتت این حزاب از بن هرسه حضر تر کیب یافت بانکه بسر مد صورت معدنی د سید و الد بساطت هرف بر آمده جامدً ک_ی از موالید مانه پوشید و مرنه مرکب مونزاست از مرکب طور مرکب از سه جر مونو است از مرکب از دوو در مد اب قوم حفرت نوع عم تبع عناصرعدمت کردند آب را گام مافتد و موارا دراستالم . ما امع او فرمو دند و رمین را با انتخار ممرو معین آب گر د اید ند و آنش را پاسها که قوت بیو مست و حرار ت ا و و اختلای کمفیاتشین و رماایم کون مامورنیو دید. سمار نیهٔ این اماله و استخاله شاید باز در مین ماد بو دن آن عذا ب از مدست معدون وبلال ت ورانكاز سفيه و تستخير حيوالات بري والهلي دو ابقاي ما دع آنها راي مو منين بمر ضروه ا مناد و لهذا این عزاب مام وشایل گست جمیع ساکنان رو در نسین را و کمال مشایوت بخافهٔ حقیقی کم فیامت است بيدا كروب م بيان آن از ممه بسي مر و موخر مناسب شيركم مفل به بيان حافة حفيقي شود و كيفيت مدوث حواق ۲ مسته درا در اکسه بشری مکه ل و ضوح علو اگرگر د دو د ربایی دیگر از قرآن کرمتنام متانعی فرنسب بر بانی این قصص گردیده **است قصد عضرت نوح عدم را مت**ه م رجیع نصص می فرایند بعد از این قصهٔ طاد**ر ابعد ا** زا آن قصهٔ ثهو در امهداز آن قعه وم وطرا مدازان قعه وم شبیب راهداز آن قصه فرعون راجنا بردورهٔ اعرات و موده و بود و موم و شعرا و مور و قمرد ، بگر مور ۱۲ منت بالسجله فرد نمو و رانس بب آئسه انصرا نکار ترکاد ز کرد و در محو آیا ت ا آبای کر ماقد الله و محضرت ما ایج هم بو و ندساعی شد و بووند ماند شکال بک آ د از نند ز حروب بیب فریووند دور جمال زجرد نهیب قالم بهی آنها بهجان شد و سگ روح ابشان راه فانهٔ فه و گرفت (و اَماَّها دُ) یعنی د اور دُ فاویسس و د الأكار ويكذب ببغمير، قت فو د عكم بهلوان كمشي مجركه در مو كومستند شده نخ كونيه استاده شو وبيداكروه بوون سو ميافيد كر من اشد منا توة يعني كبست از اسسوت و و توت از كد حتى نعالي لامسر سال وراسسان قعط را

مسلط فرمود ايشان مضطيرتند وبهشاء كمسس وابمكة معظمه فرسنسانه مأدرانجا وكأكسدو باران فوالهيدو نخوت ايشان قبول ممكر في کر بحنمرت موده م منجی شورد و ازایشان و مای باران خوا میددر مکه و رآن زبان هما تقد سب بدید د جوین بیش میالتد رسید مدواین ما جرا اظهار کروند مرند ما م از آنها گفت کرشار اد مای این منام سود نخوا ۶. کر دمی باید کمسنی سنیمه جود را دبول کبید و دین حق را باو روا میده از من ما بجات یا بید زیر اگراین فحطاز طور گفتهٔ شه معاوم می شود کر ابتلای آنهی است از قبیلی معلهای دیگر نبیت کربه است مفاه د عاملاج آن تواند شد چون این حرف مربه ست بدید گفید که اگر ۱۰ نیال ملب ا زینجا برگشه بر ویم قوم ما مار اختیف خوا به مرد از پجابه نوع که ممکن شو د کار کرد و باید رفت از مه مذمور مدبيراين كاميرسبيريه او گفت كم شاهم مرو بابه به نود را بصورت عاجبان ساخر ؛ كوه صوماكم مح ذى فايد كهبر است بر آيد د ين خانه كهبد وم نطرشهانمودا رشود بابن طريق وسكنيد لراي مداي و و گر و در است سيكو به كريخميرواست ما د اباران مد كم محض ا زيراي بادان آمده ايم ايشان مهمين طريق عمل نمود ندووهاي ايشان مستجاب سده ان ما السه باره اروسيا. يي سعيد رست ویکی سسرخ دیکی سب، و آ د ازی مشید ند کم ازین سه پار میکی ر ایر ای خو ، قر ل کر بر میشال پاییم مشور و کر و • ابر سیاه را قدول کروند کروران باران سیشتری بایند و دیست جودروار شدید آن رسیاه نیر برم ایشان میرفت جون قربیب باکی خود رسید که کسانرا مجاست پیش فرسان د که ماایر آورد دایم شاح مهداد آلابهای **نو** در اصاب و پاکر د و بگذارید دخوشو ت^یت مامشید و اسباب زراعت از نخیم د به رانی مهاکید که ای ابر بغد ر خوا ناشس شما بار ان خوا بد وا دیممه ایشان بیشنیدن این مژو و شاو شد ند که و عای رست او بای مامقهول شد و ابر بعب با ر آ مد زبال طعن و نشرنیت بر حفرت مو وعم ممشا دند کراینک و عای ما متبول شد و بار ان آمرتون کفتی کرمالو اید آمد حنرت دوع م فرمو دمد كم اين ام ميست بلاي خدا است يرحد رباستيد و عالا بهم و دت نر فيه است بمن إيمان آ رید دست پر سسی بگذارید گفتند که دین ابرچه بلاخواپد آمد حسرت هو دعم فربو دند کری. ی مدخوا به و زید که شابه ا وعمار است شمار الهمه ملا ک خوا بر کر د گفتند کم قوت ماز وی مارامید انی ما زمار از تمدی با د من تر سان در همدین گفت ومنسيد بو وندكم آن ابر ووحد ملك إيشان رمسيد و باد شد وزيدن نزع شدو حت نداني باد عقيم كم مور آن طبه يأجهار م از زمین است مکم فرستاه که بقد رمو راخ بدی مرمحاو آنرا رم و به دم قوم عادم ایک فرمشیمان که مرباه موس اید بمرجند سا بر ملاحظه آمكه مباد ۱۱ بي بادبيگنا بان وا بير بهلاك كه محانصت ميكر ديد به از دبخسه انحيار ايث ان سرون و فسر بو دو قوم ما دیدیدن شری باو در سکامات مفهوط و حدین جاگر فته بو و دو بایم بگر تو در ابر سهابسد و حاور ان خود را نیز بر نجیر نای گران متیدنمود و ایل و عبال خو در ا در ^زیاق گرفیه سه تیم کشنی این معیف آین معلو دا**ت** ا کبی شدند و آن خعیف ترین مخلو قایت با ایشان نسسمی کمشی کر د کرزیاں ایشان را که بریاد و مشتران قوی ، بکل در بود بای آینین موار کرد «مزنجبرای آیشین بر پرتیت ماد و مشتر تنکم نسبه بود که واز روی زمین می براید نه نآآ نكه آن ِباد وست سربا آن بهود و فاتون لا مند المح و رنظرنمود الدمشد و از انجاباز بر زمین ز و ما آنكه امه آنفر و را قاطِیم الماک کرد و حضریت بودعم در جریره بامو منان و رآمده خطی گرونو د کمشیده بودندو آن باد جون اندرون

آن خامیر مسید یا و نیجند فوش آید و میگاز و پدو برون آن مط بر پد میرسید میموضت و فاحمینسر دیکر و بسس حق نعالی ایت ان رسید خد ۲ی کر مناسب بهاو انی ایشان و دمبلا ما خت و باو ر اکه بد میدن و بهن از بهم می باشد . برای کمشی آن فرستاه ما مافتای قوست این بهلو آن صور ما بد (فاهیک و ایر بیج مسرمس) یعی بسس بهلا كروه شد نربهادي كرآ و المستخب مي كرد و روست و زيون (مينية) نهايت ند و زيده كراز قبضه اختيار حافظان و مؤکلان ببر و ن ر فد بو د پختا بر ورهد بث مزر بعث و ار وا به ای آینج می دباد رام جهانیان نمی فرمستند مگر بمغد اربیمانهٔ و بسیج قطرهٔ با ران را مازل نهی کند مگر با زایمهٔ الا روز طوقان وروز عز اب ما و که روز طوقان آب مار ان از قبنه مُوكِلان ماران برآمده بو ۱۰ روز هذا ب حاد ما داز ديفه موكلان خو و برآمده وايس نيه و زيدن باو باين مرسد از آندا نصالات ظاکی منو و و الاتحصیص مرکافران طاونهی شد ومو منبس و مصرت بو وعم را بهم ا زیست مسرسد بالكه مداى في (سَخُوها) بعى مسلط كرو وو بكال غضب واداده ، سُتَام (علَيْهِم) يعى برفرد كاد فاطه برمومنان و حفرت به و عم و این مسملت که و ن بهم یکساعت و و و ساعت سو بایکه (سَبَع لَمَالَ وَ تَمَا بِيَدَ آبام) يعي بهنست شب و ست روزبوه ازصح روز جهارست بست ودوم ما هنوال مروع تساطیاو شه و ماغروب آدناب روز چهارت مه می بیت و نهم ما در کور ، م مدریر اکرهاویان ، رستام دفت زنی و نگرسیگفتند کرامن فحط چیست ما آن قد وقوت وارتم كما گربغت سال مهن قسم قط باشدشم و انم كر دميس و د تمايد مهمال يكدور و منت و روزبرا بشان " مذا ب ما د واست لط فرمود ما ديك روز را افره ويد بأبعي ايشان بيطاني مني ويگر رايه بيند و به ماكت يكه يگر عمر وا، و ه كُنْد چنانچ اس جرمح و ديگر منسسزن روابت كر د داند كه آن فرفها وصعف این لکد كوب بار ناایس مدست زیده ماند د ر در جهار شنه آحرین جمد بیمی گذمتموه ماو دلههای ایشهان را مر واششهه در و ربای شو را ۱ مت و این روز بای وست محاله وسب ای مفت کار بفاصله بو د آور سیان راسی گرفته ماز قوت کسید و سنزاب بید اکتر ماید (حسورا) بعنی بی د ر پی بو د ند چه نامچه مذکو ریشه و آن د و ریار اعرب رو زیای عجو زخوا سه که در آغرموسیم زمی نان ست و ر و معرو ب اروير والعجوز ضرب الممثل است و بام آن ، و زبانز وعرب مقر ر است رو زاول را من وروز ، وم راه نیر در وزموم را ۱ بر وروز چهارم را آمرو روز . تحم را مو نیره روز ششم را مطنی البحمر و روز پفتم وا مکنی الطعن ناسد و ، روجه اضافت این ایام بسوی عبحوز عموام الناس میگویید که بسرز ایی از قوم طاو در ان ایام د. مردابهٔ در آمده محنفی مایده بو د روز بهتهم او را نیر باد از مروابه کشید «بر آ و رو برزمین مز ده به ملاک ساخت اما صح آن است كه لفظ هموز خلط العام است و را صل عبحراست و عمر مانور باس او را كويد كم معل يدم مي باشد و اين ایام راایام عجزازان گویند که در آغرزست آن و اقع می شود و بهرطال قوست و زور آوری فرد ماه بهر گر ورونع اؤست باو نکار نیا مر وورد ست آن باد آنجمان زبون و طاهر شد که کره وروست بهلوان بازیگر (كَنْهِ يَ الْمَوْمَ الْمِيْهَا صَرْعَى) يعي بسس ميديدي اي بيسده الرودان و ونت ما فرمي شدي آن قوم قوي به پکل زور آورد ا دران شب ؛ وروز ؛ ی قابل کم کیان ا فناه ، بودند باوروح ایشهان را بر آور و ، مرد ، . مناخبر

فعم فرعون و تعربت د ر د رد ر و شعبتها و کو عم

مَا حُدُ الْكُنْد و بود (كَانِيمُ أَعْجَازُ نَخْلُ مِنَا دِيد عَلَي عَلَى السّان ماي ، رخت حرابو در ورطول فدوورازي قامنيد و گذرگی بدن که کاواک شده افتاه و باشند ما آنکه با ، ر منافذ وسسام ایشان می در آمد و نی مر آمد و آو از میکر و مر مااسيج رطوبت و ريدن آبها مانده او دايمها را موخم وحث كروه (فَهَلَ اول لهم من بانتيام و) التي بسر آيا الناري این مردو فرقه را بسیج بقیه کرخو درا از نسل ایشان مگوید و بآنها منسوب ماز د نرجمین جامعلوم شد که عذاب حاق بام و ث ان معذب د انمي گذار و و قطع بسل او ميكند بملات اساو امتى ن كرموم وشمول ندار و (وَحَاءَ نِرْعُونَ ! بعنی و آمد فرعون و رعرصهٔ وجو د و تسلط و فرعون ور اصل لقب ما دنیا و مصرا ست کرا ز قبطیان میشد منی و پسر لقب بادشا ، روم و مسری لقب با دشا، فارس و ما فان لقب مارشا ، فرك منع لفب بادشا درسن و راج لقب مارشا ، من و مار اندین فرعون شخص معین است که در زمان عرت موسی علی ماید و ما را اساوه دالسالم با درا د مصر ۱۰ بروو و مصاری حابی محوبه کم ما م ا دفایوس بو و و از قوم قبط و بعضی گفته اید کم ما م اومصعب س ریال ۱۹۰۶ بر ش ریان بس الواید ،ر زیا یه سعت م باو ثنا بهت مصریم کمر و (رمّن مبلّهٔ) یعنی و نیزو به عرصه وجو و آمد نم کسه نیکه بهت از دعوں به ورو و از آنها قوم حنرت مشعب عم المو آنها، وفرفه و ونديكي السحاب مدس كه ورعين سهركوست والشهر الا اولاد مدس بسسر حسرت امرابيم وم ميشد مد وويم اصحاب الدكه كدبيدون شهرد ربيش، ماكن ود مدوحسرت م وسب عم راحن تعلى بهرود فرقر برسم رمانت فرس باد دور مربسب وست برس بام مربك و د ﴿ وَالْمُونَفِكِانَ ﴾ على سهرا ي وا رُكون نده وآن سشش شهريا إن شهريو و كلال مرآن شهرها وم أم وايشت که درآن چهار کب کسس بره ندحن تها لی مفرت توقع مره کرم اور زاه و منرت، بر اسیم عم مهند ، نر و ب ان بطريق د سالك ترست دور سب سال عمر تالوط عم در مان ايشال مار ما وايف ن داد عوت كر دغه و ابنه ان ابه ل بدور و مد (عليمه أكيا يو تنكيه المن عهره كرحطابو، ن آنها نز ، به محسس طاهر بوو الأكسان فرحه ل سس در ابند الداوت تبهم زاد ۲۰ د که بن امرائل بو ، ند وسب اس عدا و ست آن شد که ، رو نت حفرت بوسب عم كذا زغرت ربال مجنّار مها لات مصريد وبودندني امرائل ازشام بمصرد فند وسبب نامه وشوكت عفرست يوسف عم ايثان دام وم مصراع، زوائر إم خرط ميكو ولد بعد از و فات حضرت : سه عم كرايس فرعول باوث ه شداعراز و اگرام بی ا مرایل بر وبسسیار نیاق و کران آ مدوخو است کم ایشان ر درانهٔ ایل مصر ۲۰۱٫ د حنیه میلاد تا نیال دیاست حضرت یوسف عم بیرا مون طلرنی امرانیل نگرد دو نوا ، ن مدانست در سور ۱۷ مست نشوند و رفته رفته آنفد ربر ایشان ظلم میکروکه به نیزلهٔ جماران بهکار او می مشید ندم د مراجسی سای عما ریت خود گردانید و بو دو در زمهٔ معلی زراعت و باخبانی و مسی رابر خشت زبی و خشت بری مقررست خد بو دورد دای مستحت را بر ایشان کهات، وخود را سهو و ایل مسر فرا روا د ایر ای خو د مستجده می کمانی و جوان بن امر الیل و دین کارٹ تمید اولد زیاد و تربرایشاں می آمشان و اوار آرا آ کد کاون استعمان ا و را نجره ا و ندا که از فرهایی ا مرائیل فرز مدی متو لد و اید سد که زوال با د نابست تو پر مست ا و است بسبب

ع بي ترسس بعنان معينًد بمو وكم و ايكان خانه بخانه بني امرائيل منعص باست المركزا از زنان ايشان حالمه يابيد شمروه نام نویسی آنها در و مو توال نبت مایند و بازچون وقت تولدیز دیک شو و پیاو مای کو نوال مر و رواز ۱۰ بستاده بات ندو د ایکان فرز با نمو لد شد و را به بیا و گان نشان د بهداگر بسیر با شدا و را بهانوفت مک ندواگر و خبر با شد بگذار نه و منالها او را در جمیس ظلم محترشت و دیگر انواع خام او کریر سی امرائیل میکرو خرب المنل عام است و بااین همه مروم را بربت پرسنی ٔ دمتر کی جرم برکر و و مرد م راس بهاریج نسسهٔ تعذیب کردن اخراع ا واست و رفایه ر فه نوبت كفرا دياب مربه رسيد كريانگ بايد ميگنت الاربهم الاعلى و المركم الا و معرت شيب عم بسس انجه سن نرک بو « درمیان اصحاب مرین و اصحاب الایکه بهت بر سنی و خیان**ت** در پیمایش و و زن است کم بره: والمرث بيع در ميان آنها بحسى را أنج شده بو و و انجه مخسوص ما محاب مدين است فراني و فطع طريق ا مهت كم . رسرراه شام ومصرفا محیهای خروساخته، را ن بنهان می مشد متند و به نافتها می ما حشد و ما لهای فراد ان می آو و وند و المركنانان قوم حفرت لوطع م بسس عمد ، آنه لواعث بو د كرم ران بامروان مي كروند و وراي ابن فعل سنبع بد مات دیگره رآنهار و اح یا مدیود از انجمه کبوتریازی و از انجامه جنگانیدن قبحتار و از انجمه باهم جنگ سمگ کرون واز انحیاره جهان را در خدماندا ، ن واگراز مهردور ، ست کسی مرای غرید خاند در ماک آنهای آمدا در اغریو ن ندا دن و د ر مزاح با ډمر وست ما م داون ونسیش کفتن و بهر که د ر ر اه می گذیت با و تمسنحر کرون و ماین مرسفحش و سجیائی د را مها رواج یافته بو و کم محضور یکدیگر ازاراز بدل مرمی آورد بدو مرروی یکدیگر تیرمیر، بدو ما سه زیان طلک خانی یعی مسی مالبدی می کر دند و وست و پای خو درا ماند زن ن محیار نگین مبکر و مدحق تهایی حضرت مه می وحضرت با رون علیه ما السلام رانسوی **فرعمون و حضرت شعب ه م ر السوی ابل مدین و اصحاب ایکه و حضرت لاط را سوی ابل سد دم و غیر د مرسسم ر سالت** فرمت اود ازب امران استنبع ابشان دا منع فرمود (نعَصُواْرَسُولُ رَبِيم) نعی بس فران ش ، ممه اینها بریک بعد مرفرساده مرور دم کارنو ور انازمانی کرووبر خطاعی خوو سندنشد سکه در متابله در سول و قن نو دحد ال و مزاع و خصومت آخاز بهاو (مَلْعَدُهُ مَا عَلَى فَي رَا بِيَهُ لا) بعن بسس كرفت ايشان دايرو دري دايسان گرفتن زاندازا بحر بمعض انجاري فمبران مستحق آن شدنه تا قدر زائد و رمقابلهٔ آن گنانان ایشال و اقع شو دنس فرعون راموا مق گستهٔ او بسمرق بهلا که کر دید و نیر ا که حضرت حریل هم دو زی بر مرد ربار بصورت دا دخواین آمده پر سب مذکرا گرمند و مشخصی ا نکاربدگی کند و مقابل فاو ندخو دوهوی فاد ندی ناید عکم بادشاه چبست اورا به طربق مرا ایه رساند فرعون گفت کم این محسس خلام كافر النعمة را ورور باعرق بايد نمو وو برفرحون و وبقام محرو بليدى فدرحود ورمنا الم حضرت موسى حم باربا و مذكور ميكرو كرمن ووملك مصر برا جارى كرونوام وآن برا دازير عمارات فود حادى ساخه ام يس ا ور اكر بيتسسر . ما ذ ذو تغا عربانها رجاریه واشت در دریا عرق کرون مناحب مربود کمانه این نبرای غروچه میکشاید تو کرباوشا «مصر باشی می باید که ناشای این محروسبع مانی و جهانجه آن برا و از برهماد ات خود طاری ماخه حیس میکر وی این مجر ومسيع راير مروتام بذن تو جاري والهم كرونا اسباب لذت تواز برطرت محياد شالل شوود زياوتي مداب فرهون

باس صورت شد که در یک آمویام مادشا بست و عمارات د با مات و که شابها بر از فر ۱ مرم نفیسس و خرا بهای ۴ وافردا ازدست اوبرآوره وبدست وشمنان او كرنهايت ور نظراو حتيره سجيه بودند عناس بي فريو وندو مرباد شايان ما نند این عذا بی نمی ماشد و قوم حضرت شعیب را که رو فرقه بو دند مرتکهای مختلف عداب گروندا محاب مدین را ہم صبح وسید منل مبسح مود وہم زلزلہ ہلا کے کر دہس انفام کے نوخ ما بوع دیگر باعث زیاد ہے گشت صبح البُّنان مقابل تُكذَّبِب حضرت شهب حم وتحقيرا لبيث، يه دور حفه ابنيان مقابل آبحه بيَّامُه وتر ازور ا در و فست بلېمو د ن وسنسنجيدن مي جنابيد ندو منزلزل ميساني ، نېيا پښې د ٠ ز پر اېر نيايد و مو تغيمات ر ١١ د ل اززير بالابر وند و مازوا أركون الداخليد زبر اكو نعل ايشان له المت وبيت في بود كه در ان قسب موجوع است مرور احق تهایی مر ای این نذ لل دواژگونی بهدانگر ه ۱۰ است بلکه مرای آیکه سری زن موار شو دو من بعد برایشان سنگ سوخه ارآسمان بارید زیرا که و ر لواطت لذت زیاحاصل میکردید وحد زیارهم است بعی سنگسار که ، ن و در ننجا بعضی مروم راش بهه بخاطرمبر معد که جون شهرای قوم بوطر و ازگون کرد در دین بین آن قوم: ملاک شده باست مه و جنهای آنهاز مرز میں بفاء ملهٔ سیار پههان شده ما زستنگ باران کرون چه قایده وا شت کم آن سه نگها مالای تو د همی خاک د ازگون شده افعاد ه باشد جو ایشن آن است کر آن سنگها ب سب صریباد ، حو د کر خاصیت کو گر دبید اگروه بو و بسبب قوت مرکت با بطرکه بهم طبع دیم نسسر ، ر ان نزیک یکدیگرشد ، بو د آیقد رنفو د میکرد ند کر طبقهٔ بالای زمین را فرق کر ده د رایدان آن قوم ، اص می شدو ا حرا ن می نمو دند و به جند در ما لت و از گون مشدن احم ل آن میست کر ار واح آبهااز اید ان میار فت گر د و با مشد ا ما تهمتی که روح د ابا مدل بعمد از مغمار قدت می ماند موجب هذاب روح مباگر د و . لهذا ارمث کمان استخوان مرد و وتحریک عین من اونهی و اروشه و پس و ازگون کرون شهر ؛ عذا ب بوی آنها بونو و اجراق سنگهای مسجیل هزاب بر زخی آنهاه محمل است که درجالت و ازگون کر ۱ ن کر ۶ د زیر زمین مرسبیده با مشد ایشام ۱ سناگ باران نموه و بامث مربس این بسراز قهیل هزاب دنیوی شو دبهرطال این نیج و افعه تطیران تربی ای که محفران و ادر مقابلهٔ کفروهمیان بی مرکت مسام مان و بی استد مای است مای و صفری بانواع سر ساست و نابو و مطلق ماغند و اگر کسه ی مرا باوج داین شوا م بر مشائر نیرمشه به رنع نشو د، گویا که در س و نانع که موسین مرا محدوظ و استند و کافران مرانیست و نابو و کردندا و ل موسنین راا زی فران حدا کر و بدیاد رستام حد اسه ماین و از انجا د مرر و مذمح خروار کرون مو منال بآمدن هزاب و دور سایت ایشان از سهام سراب موصب امتیازی شده باشد ا اور قیامت که مومنین و کافین دریک منام مجتمع شوید وفرار از انجامتمو ریاشد و است با سام استام گرو معنی عا في وسيم نهور تو ان كر دمونم ثنا برد نظير آنم ا برن فويدكم (إِنَّالْمُ اطَّعَلَى أَمَاءً) لا بن فتي ما و في كم طنياني كرد آب آسمان بگرت با رش و آب زمین بسب جاری شدن جشمهای جوست دیجا یک مام روی زمین رابوست بدو. لای نو بهای بلد بر نقد د چهل جهل گر آسید بلدسته و د د سیان آسیان و زمین بر ناچهل د و زمنوار میسبب بادان

؟ ب مستولی و انعماد و توم طورت نوع عم بودوهو فان عبارست از بهان و انعداست و ظاهر ا ست که وربین النبط منز ت بوح عم موسان را با دجو د شمول و عموم طوفن تام روی زمین را و مابین آمهان د ز مین را طای قرر د گر به ملان عامد و د مرسام بر صد نزیک اس طو فان میاشند ، سه، که انبو قت بکفران مست عی . الآن مث وله ورصورت بهلا كر حنرت يوح عم ومرين سر بهلا كرمند زبر اكر شها دنسل حفرت نوح عم وسسران استاندبسس وحود ساورنيو قت بدول محاصل مرال شاد و الوق مندورسود مابر آن مريد يگر سم نرت موجه ومومنين تفسيم كراهم كم مهم ولا عين طودان مريك باستند وم مار مداب مجميع وجوه محنوظ ماند د طامل آن منه. آل النب كه آب ما لطبع نفسل است متناصا ميكند كوم روى مين سنقر ما، اگر د بكه مركب ا زاعران د مه سابه است د ان بیند از ند آمر اور به جودست ، و خود ما لای آن جر سیار ۰۰ پسس جو برایم بی میاید که ولای تا طانی گروه در در آن ندن بد و من صبع حویر علی متحد در و نسر است آنشین و ۱۰۰ ا آنس مالنغ محرن سب آ دمی دار آنس مواد کر دن می النو د مژر ۱۰ به ماک و ۱۱ را سب ۱۶۰ ا ہرجہ، مالعن موالی آن می است و مایس دوا الفسیان کی لعد المابسیب لطاقتی کم وارو والل آن پاست کر مروی مس نيل آدمي مدارشو المدا در ال سفرت بوج هم القافرموديم كم ازم كات آبريين رسب تعاض مسام و ساد غرف دو اسبان و دو اسبار و ران منسر ميشو و احبار كدو آن مسه چوب است که ۱۶۶ ته ث. در مسام و مباهد آن می در آن اور استی دار دبیلاف معادن و حیو آبایت و ازین است كم چ ب ومرح و رحال برزند كرم لمه اد وكسر المعجم منشدم روى آب مي مانيد و دريد آن نمي ك الد و مسم من في منل آين ، نبره و مسم به اد لا در سل مبر التحم و در آب مي نشيد زيرا كر آنطرت موا است و ۱۶ الطبع و د في است ۱۰ سر الكم مر و ن ست و ربي باب و احسام مدير و حواليه مسبب اکناز مبحم وتطسف معام غرب موانن ثمان به سری ار میدا آنها فالس می باسا و حوہر آباب الله ل . در ا سب ا مت و از ان مسه بنان سبری محسری بساز و کرکنجایش ^{۸ ،} م و حمیه انات یوا ، و نو 'سٹس ما و اوا نا کر و و. آن شهرد اطبغه طبغه معاز و در پکسه طسه سساع و جهار پاس ر انظاد و ار و و در طعه ۱ بگر آ و مهان و جهیان ر ا و ورطیغه' بالامرمان پریده و او همه ما بور این د است محرو د ام گر. این با که برسور مخرت بوخ عم ماخرش ند و حمرت بوح عم د ا فرموه مد کریک یک حدیث را ازان جابوران بگیرند و وست حسرت نوح عم داید فدرت آنهی برهمان بعفت الد اضت كر نغاى سل او مقدر يو و مأقيام عيامت باز الجداز هداوت ونعرى و ميان مسباع جريد ؛ و بريز ؛ و د ر میان صنه رات مو^د ذیه و دیگر اصاحنه حیوانات است از انهارع کر دید نامات سشش ماه احتماع آنهام خود شو ، وچون محافظت از آ ب بار ان آ سال بد ون مربوش ممکن نبو د ذرد ل ایشان القیازمو دند کم بر ای آن شهر ر د ان نمر پوش بیزانه چوب در سبت سارند که بعد از سوار شدن در آن از پالای آن مر پوش را بهشند در و زنها برای مروستنی در ان نگاه دا رند بوجهن کر آب بامدان در ان نفود مکندواین شهرد در ای داستونیه وجهازو مختشی سام

مديث وديبان انيكمرابل يستدكرا م منال مستنيه فوج اندعار المسلام

مخرور وجون این امرمصوع را مالات در از حرق کردن مسطح آب و تحمل مدات امواج آن در سینسس بود عکم شد کم مرآن ما مدمر حروس وسيراش والمأمد سيرة بط ووم اورا ما مدوم كبورب إنابسبب مدرة الوارد ما لون نشود وجون آمدن وقت طوقان مجهول بود علامتي سر بحفرت نوح هم وموسنين مقر ركروه نشان ١ ويم له دري واز أتنو ريام شاتب مجوشد بدایند کو طغیانی عصر آب نز دیک رسسید و باین مرمه روح عالم آسستوی برجمیع صاعر گشت که آنس مه ر ورمقابله آل بكم عدم بيدا كو دچنا بحريز ديك تحفق آن علامت المعملنا كم عبى الْيَغَايِرِ يَدِيْعُ) يعيّ برواست تم شهرا در سننیه ٔ جاریه کریم و رآب طیو فان بو د و هم غرق نمی شد بس باوی دسترکت د رحز اسب شهر امحنو فا واشتیم المنيل آنك وراصلاب مومنين بود بروكتشي شابر ماد إنه مداب كرآب عاد افان بو الجمال آدستگي طاري شدها بحد موسیس د و در میامت بل صراط که مولیت ست جههم باشد داری شوید و در متنبیم این تدبیر شها دا منفعتی . یگر بر ای شهار او وفرسو ، يم كر انستعلماً لكم من كرون ابعي ما يكر وانيم آن كشي رامراي ندروه وور وبرط كون غرق واست باشید و تو ابید که سطح آب راقطع کروه از ماکن عاکمی و از کیاری انتمال مید امار فسیم بار دوانی از ا مسام مابر نشبیه و د ست که ۱۰ با او سامل مفلی بی برید که نوست از نیل طبیعی گرای که ۱۰ آب غرن كسده ال و ورقعر؛ ويد مي انه ار د مرون آنكم توسل كماني كم و وآيم كم نود را لمرت الطف اللطف ما نيه بات. ما نند جو ب كم حور و اغرف دو اي لياب كن و واست ممكن نيست پس برنوع كم ممكن شو وخو د را در و ل آن ظرو عن لطيفه جابايد دا و كرركت آن عليف كم مظروف آن ظروف است شامل حال بابهم شود و بحكم آنكه ما بهم مطروف آن طروت ايم وآن لطبف بهم مظروت آن ظروت است الحاوظرت باآن لطيف بهم رسائيم و خوور ااز شل محماً ان وار اليم وآن ظروف لطيفه در بروفف كمياب و مادر الوجود مي باث مدلاءم ، رطاب وتنسب آنها مايد ند و بدل و طان درمه ابعت و محبت آبها باید کو سشید که در دنهای آنها دبید اکنیم ، برای بن امت مره مه آن طروف لطيفه اجل سيت مصطفوي أندهم كم مجيت اينسان و مناسب ايسان موجب آن سنار ١٠ كرور والهاي آسا ابناس را جائی بهداشود وچون آن ولها از نور لطبف حفرت باری جل اسمد معمور ومملوا ست بسسب مشار کت ظر ب ومحاورت مكان با البحاب مناسبي بيدا آيد كرور ونع نقل طبهي گنادي علم مرياق ورو ولنعم ما قيل * يست * * مور پیچاره موسس کر د که رکهبر مد * " د سن در بی کرد رز د د مانه در سید *

(44)

بال مقدايوون صحابه كموام براي ميديد إنام دويد مورت و لايست حنرية على رفه و

مناسب بددن والإرمه موعلاة أصليت وفزعيت نمكن المحصول نبست بسس ابن كمال دايا جميع شعب آن کرسیم ن و لایات و مختلم اینست و رین مجری جاری کروند و از بهین باو و ان ریختیز و بهین است منی اماست کو بکی مرویگری دا آزایشان بآن و می ماخت و بهین است سرآنکه این بزرگوا د ان مرجع ملامل اولیای است شد ندو امرکه تمسک محبل الله می ماید جار د ماجار سند استفاضهٔ او باین بزرگو ار ان مسهی مبگر و و و رین محشی می نشید کناف کال ملمی آسینا ب کرمیث سرد ر صحابه کرام جلوه گر ما مذریر اکرا نطباع آمکمال را صحب تلمیز با اساز امدت درار د تفطل مرنبان ا دد آموض آئین در آمدد رحل مشکلات دامستخراج مجهولات ازوخرد را سبت والهذا فرمود والدكر اصعابي كالنبوم دايهم افتل يشم اهتلاينم وجون قطع ورياى حقبقت بدون جماح علمي وجناح عملي ممك نایت مروسسالان را بهره و حناح تمه ملک ضرو را دمار چنانج نطع دریامدون سواری کشتی و مرا مات حال نحوم ما سيمت نو حدا از چرسمت نوجه اميبازي طامل شهر ممكن مي**ست** ولهندا فرموره ايد (دَ نَعِيهاً) بعي ديا. وار وفعه این کمشنی داد کیفیت نجات از غرق طو فان د اکم مو مبین داماین تدبیرها صل شه (اُذُ نُ وَا عَمَدُ د) سی گوششی کم يد ١٠١ رندهٔ اين قسيم امر است و معربيث مزيات و ار د است كم جون اي آيت باز ل غد آم طرت عم حسرت مرتفی یلی کرم الله مجمه و افرمو و ند کم معالب الله ان يجعلها افرالك پياهلي و ترفييس حفرت ، مير اليمو مند باس مزت د مرشت برای بهمین نگه است کرمین کشنی بودن ایل بیت بدون توسط حنرت امرمه و د نیو د زیر اکد ا ٦٠ مبت آنحضرت عم كر عليل الامت ابن ظرين بود ندور انو قت ميرا يسن بودندوتر ببت ايشان بديگري واله كم دن منادى شان كمال آنحصرت عم بو ولاحرم قواعدىات از نفل گمانان را سخفرت امير الممومين الة، فروون وایشان ۱۱ مام ماغن و کمال عملی خو ، رابسو رست ایشان مصور نمو ، ن غر ، رافیآ، که ایشان سیکم ایوت آن كمان دائر و أر وبعاصب زاوار ماند وابي ماماه ماقيام ويامت سومطابسار ماري مادواجد النرت اميرالم، ١٠٠٠ رايعيمو سالمومنين مطاب ١٠٠٥ : ومهرا وناب حضرت اميرب بب آنكه و كيار آنتورت حم مرورش یا فته بودند معلاقه امامی بآنجاب واست دازیلفان و برامر رفیق و نزیک مانده یکم فرزند گرفته بووند وبسبب زابت قربه که دات بدینا مسبت کن در فوای د ، حالی با آن جناب ایتسان را حاصل بو د<mark>کیس جناب حضرت امیر</mark> مویاظل و مورت کم ل عمل آن جناب بود ند کم عبارت از ولایت وطربنت است و مدمای آن حفرت هم آن است مداد ایشان تفاعف بذیرفت و بنهاست مرتبهٔ کمال رسید چنانجر آنار آن و رظاهروماطی او لبا ۱۱ مه از سرطریقه و برماسارظابر د مورد ااست و العصل مله و چون حواق خاصه و عامه را کردر ، نباوا قع شد ۱۰ مرو انت شد پس تُصور حاقا اخردی مهل گشت جمین فدر فرق است که در حاید اخروی مجوم ومشمول اتم و او فرواید بو و (وا فه المقيم مي الصور) يعي بسس وقديكه ١ ميد هنو د در صور ما شرصيم مرو كا از آ مار حقيقت جرئيلي مو دواين منوج از آمار حقبفت امرا فبلى نوا بربودونادم آن براى از باق روح حقیقت عزرائیلی خوا برگشت چنانچه در صبح منمو و پراهادم آن براى ازاق ارواح آن فرقه گشه بو د فرق در مردو آواز آن است كمان نفحه غوابر بور مگر (مَفْعَةُ رَاحِدَةً في) نبارك اللى ٢٩ یعی و میدنی کر تنهایک مسس و زجذب ا رواح به حمیع جایداران عالم کشاست نو ابر گرو نملات جسی نمو د کرما ص برای بذب ار واح فرقة ثمو ٠ . بو و و بسس بسس اگر آن صبحه را برای مام ٠ وی الا رواح فرند می شد صبحات کنیرهٔ متعدده می با بصت و مرادا زین خخ نسخهٔ اول است چنابج ارحضرت این هماس د دیگر به به رض منقول ایست زیر اکم مبعه و خراب عالم و کو فتن زمین و کو ۱۵ مال است و آنچه افغی از در مای مفسسرین گفته آند که ۱۶ نسجه و وم است نامضمون يومئل تعرضون رامت آيد زيراكر من بند نفني بياست بس جوابس آن است م از ابدای انتخ اولی آ آ نکه مردم در برشت و دوزخ دانل شوید بکروز است می توان گفت که در روز هنو اولی عرض و اقع خوا برشدگو.ها صله باشد و صود برمشکل شاخ گاد است و ور ر و ایات ضعیفهِ و ر ا زی او هرارما له ر ۱ ۰ وا روشد ۱۰ و در ان یک شاخ ،غت گر ۱۰ و اقع شد ۱۰ و ماید حانهای نبت کر ۱۰ رمیان هرو و گر ۱۰ پیز اگت سه و در هر خانه موراخ است مأند زسور نامه و وربرمور اخ معرد وحي از ارواح خوابد بود ، رحامهٔ اول ارواح فرمشنكان فرا دحواج هم دمت و در خامهٔ دوم ار داح بینمه ان و در حامهٔ مسیوم ار داح مدیقهان و در خامهٔ جمارم ارواح مشبید ان و در سامه بنحم ارواح مومنان و درر به سهم ارواح کافران از آ د میان د جانان و مشیاطین و در مانه به غیم ارواح باقی منحلونات و خدمت نعے صور پر ان حضرت اسمانیل هم معین احت ورنفخ اول خواجید گفت که ای ارواح قالبهای جود، مگذاشه بسوی من آئید د در منخه د دم خواجمد گفت که ای استخوانهای بوسیده و ای رگهای بریده و ای گوشت بای پر گذه ایمه ممع شوید وای ار و اح ایمه بغیالهای خو د در انبد و بعضی از مناسدان رو ایت کر د ۱۰ ند که در نفسی ٔ او ل المه ارد اح فالب نو درا بهی کند مگر نفرت صربل و حنرت میکانیل و حفرت عررانیل و حفرت اس فبل و حاملان عرش عم وارداح اینها دامتی تمائی بید قدرت و د فیص فر ماید و اول کسی کم زنده شو د حضرت اسراویل مات مرا بخد مت نفنی وم میام تابعد بالحمله ابتدای تحریب عالم از نفی اول نزوع نووه ارواح و مدعا عرم برسد شو ، وبسبب آن آوا زنيد باد و رجهبش آيا ارَّ حَسِلَتِ الْأَرْضُ وَالْعِمَالِ ايس ، واستُ شو ، زمين وُيُو، ١٠ ر بهوا بسبب قوت تحریک باو و سیسی اعزای زمین د کوانا و آم ن زلر لا کرین کودنا سیست کند داین واقد متشمل بر مدیح عاد و بر نر لر از اصحاب مدین و بر نلب موتسکات گر و د ۱ ما در قد این ماند که آن حوادث ماس راس بیک فطحه و بک ملک بود نمر و این حاد شریم مروی زمین و ترم کود بای مالمر راشال کرد. (عد کیتاً) بعی بسس کود پر شود زمین در کوه بیسب اصادم فرکات مختلفه البحهات ناریزه دیره شوند و مهمو ارگری (د کهٔ و احدی الله) یعنی کوفتنی مکسان کر عام دوی زمین دکوه ۱ را شامل شود و در ان کوفتی نساد ت در فقدا من و تخسیس و اختصاص ساش (فَيُومَ يَلِي وَقَعَيتُ الواقِعَة إلى يعن بسس آن دوزوا قع شودوا ند عاذ كررس خريب عالم داماي آن موعود المست والر آن واقعه جنانچه عالم سغلى راهام و شابل فرد والمجتنان عالم عاوى را نرمام و شابل شو، (را نشقت المسماع) بعي ومشك فد شود آسمان زير اكم فاقت آسمان براى كون ونسساد مالم سفلي احت وجون مالم سفلي ماندد رباني واشن آسمان ينزعمي بالدلاجرم أور ايرنوناكروندوانجه ازقوت آسان وعدم قبول اوخرق واليام ر اازقرون

د و به و رمشا بد و محسوبه المعنو الزين الشغاق الع نخوا بد گشت زير اكر اين جمه اور البسبسب ملق ار واح و محافظت آبهابو و چون او جائم مد شده قالب آسمان را بهي ما فيد حافظ بنيه آن ماند (فهِي يَومَتَلِي آهِيةَ ١٤) يعي بس آن آسمان ورآ نرو زنها بنت كسيد ومسترخي خوا برگشت جماني بدن مرد و بعد ا زمندار قت روح (ر اللك) بعن و فرشگان م آسمان راح کمت ، د ربه می کناپیوند و آن حرکت دو ربه اور ۱۱ز انشناق ، فرق مانع شد ، بو ، زبر ا کر انشناق و خرق موقوت برحر كت مستقيمه 'بعضي الجرا المست آمروزاز نحريك آسال ومنت بردارشد در يحد (عليها رَجَانِها ط) یعنی بر کنار ۶ و اغراف آسمان د و ند و چون حرکت و و دیه آسمان کر مانع از انشفاق بور منقطع گست مایر تنم ود ايرا وعركت مستقيم براجراي آن واجب شدلان وجود المو نومع على م المانع يوجب وحود المعلول وجنائج أمراین تفع واین و انهم بر زسین و آسمان حوایر رسید و عالم سیفلی و عالم سلوی منیر و مقالب خوایر گست المهمنان حرش اصطم كرمحيط جميع احبسهام علويه ومستغلم است ليرتغيري وانتلابي بهم خواجر رمايد المتغير وانقلاب مالم سنهای و عالم عنوی بخفت و سبکی و سه سی و استرعا خوا بد انجامید و تغیرو انتها ب عرش محید شغل و گرانی (و يَعْمِلُ عَرْضَ رَبِيْكَ) بعني و خوا بهند بر و امنت عرض برو روگار را (فَوْ قَهُمْ) يعني بالاي مرو روش خو و ند بر و ست بای خود زیرا که و ربر ، است نی بر و منت باخیل نقل کمترمیشود و انجه دا کیک کسس برمر نواند مرد است و و کس بر دیت نمی نواند بر داشت و ننل حرش مجید در آن و در جمدی خوابر افر و د که منساعت از ماابق خوابر گست زیرا که ادرا جوان ندم دانست ما ای مربای خود (یومینی نقم اینیة به) یعنی آنر و زبیشت کسس از ملایکه ٔ عظام و و رویا جهار کسس بر می است د وج نصاعت نقل عرش عظیم در آن دوزآن خوابد بر در مرم ش مجید صورت تهان د ا ری حضرت حق نعابی است و جهانداری او ایر بی و به منسای دیا بهشیمول جهار صفت است کم و مر بسر ذر د از ذرات موحرو اشت آن برجها د صفت ظهور فرموه و و بر بمه د اشامل ومحط گشه اول علم دوم ق رست مسوم ار او و جهار م مكمت و در نشاهٔ داغر و به جهار صنت و يگر بمراه اين جهاد مر كور او د كار خو ايند شد با نشاه و أخر . په از نشاه و ونيويه مغانرت وا سیاز بیدا کداول صفت ظهور و ایکشات و حتیقت مرد که هرچ در آن عالم است بر هرکسس ظاهر و به وید انواع و و بوجهی است باه و اختفاو غرور و تابسس و د آن سالم نخوا بده ندهی کر کافر ان و بعاملان بیر حفائق خفيه مستوره را فوايد، ويافت بعماني ورقرآن مجد على عام كوراست كريوم تبلي السرائر واسمع بهم وابصريوم يأتوبنا الى فيرو لك و نام خطاو نام صواب در آن عالم نخوالد ما دولهذا قلم تكليف از برم كلف م نفع خوا بر كست وور دنياس صفت عام وشامل مبور ووم مفت مسبوغ و كال درم كم برجر آن عالم از تقصان وآفت سالم خوايد بود می کو ببیر کافران و بدکاران سر مماج منزاور دا نخوا پر شد و امسان س وجمیع قوای ایت ای از تحییل و تو هم وادر اک عنال و قوای محرکه بحسب اقتضای نشان و در عنین اوج کال خوا بعد بو در چنا نجه می فرمایند وان اللهار الأحرة لهى العيوان لو كانو ا يعلمون وطود و دوام و ابديت وبقاى فيرمساي از آبار بهين صفت است سب سوم مغست ندس د خهار سن کر بحسب منائی نشاه ۱۰ از کدو را ست د الواث میرخوا به مد بو د حی کم کافران و مركاران

وزناه بطرين نعزيب برايشان سسلط نواجر شديه مطرين نعنن وسحس جهارم منعه یآن که در دیبابرگر مفور پیست د بوجهی در ان طلم طلم و مستم درمیان نخوام آمدر. ، رئیس هر جهار مست مر علی سبیل! لسمون والعموم در ان نشأهٔ ور کار نندگر ای عرش معهوی کرهار ت ۱ زجها بداری است مضاعب گشت وازجهمت نطابن مورت باسی عرش موری پر نسل وگر ایی پید اکر ، و ملایکه اربعه کر سایق مطلهرآن اسای اربعه شده حمل عرش می مودند از تحمل این نفل مضاعف مآمر آمدند ما بیار امداد آنها بجهار مک و بگر کومظا مراین اسمای ا ربعه پاشد ضرورا فیاد د بعضی ا زیر ثبنال چنب گفته اید کوعرش ا مطهم عباری از دیک ۱۰۱۱ ک ا ست و آناد نحر یکات خسسر به ٔ اور ادر ، بیا شهت فیک دیگر کر پائیں ادینه مرسید از ید و بیانی روح عرش ، خبه ل آن مستارای این ائنت آسول د اعرکات محنفه رومید بر و بحسب آن ، رین عالم سفای کایمات وقاسه ات مر روی کار می آی وید برا آمی ملوه گر مشو د در آن در که این مشت آسی از م پاست دورا بکه که سد سر مور آن بنست. سن بهام می مود مد گر بحته کسار ؛ والرات و و مد پائین عرش نایی شود و محل اف صد مد سه است عرش م نحل و ۱ اعمی فایسه از ان طرف در من با ما لا عرم بهشت سره و گیر را مر ای این کوژییر عرش طاد به مدوآنها طالمی آن ساصب شونده بحسامة عرش موري س بنت آسان در ديامتيد بوودران روز برآن بنت فرقه مسير ما شدومو كيداين تعسيراسب آبداه حمرت حسن معرى رص مقول است كرم في موود كر لاا درى ا ثمانية اشحاص اد أ. الدور لان المن المعمون الرسالية الانصفون. الرس كر مفول التي كرهم دمالية عفو لار معلاهم الاالله الما ور مديث صحيح وارواست كرآ عمر عرم فرموده الدهم اليوم ارتعمة ماذا كالديوم الفيدامة اید هم الله تعالی دار دعة احری و ورد و ایت و پگر است کر باسای دا طان عرش زید نامی در است وعرش مالای مرایث ان و ایسال مرمگون کروه به تسبیج سب حول اید رو رنباست به مهار ، ز ابت ان این تسبیج هوابهد مُفت كر سبحانك اللهم و اعمد ك لمك العمد على عمول بعد قل رال وي را الن السين كر سبعا الله اللهم وبعملك لك العمل على حلمك بعل علمك و آنج وريسي رم بات واردشده كربامان برش موت بزگوهی اند که دریان سه آنها مانسه بن صد بهرار ماله راه است بسس اشاره مه ریکن حدید است و چون مودست بر کوہی ماسب حمل نقل است میر ست کم عقوم یی اسس را ہمی صورت واو وما شد وآنی روایات دیگروارد است کی ارا مالسورت آنن است و در من سرکووموم بصورت مشیر و چهار م لفورت کر گم بس مهارنس این رو بیت می بواید نه زیر اکری م بدر آن هرجها د يسان معورت نركوي ماشد وورجهراي آنهاباس صورت الساوب واده ماستد مااسته ماحدا ت حما أق آنها شود کرمظامرا سمای محلفه الم جماره حیوا مات آبی اوجود آنکه دربدن یکسان می ماشید ، رجهرااخیا؛ من فاحث س

والد مرمضي بصورت اسب وبعن معدرت كلب الها و عرد لك * وبرا دراساني آئين كالات آمكي شيخ

مجمد رفيع الدين شامه البير فينالي وزاد وفي الديناوا لدين فنوط وبركات موافراد مروالا در بيني المرتصر بيفات فود ونين نوث الدكرممنة الله من باث و كرها مل كمالات اربهنة البيدائد بيني ابداع وخاق و تدبيرو تدلى ملك اول كرها مل كمال ابداع المنظم مت باسم فيوم وموكل است برايولى وصورت شهادى ومنالى وازمنه واكمنه وجهات وعركات واور الست علم استعدا والت وببرآها و نقسيم احياز وشحد بدمتا دير وجهات و نقد بر مواتبت والمحق والمحق والكرة الكرام كال طلق است متحتق است معور وموكل است برنفوس و صور نو هيه ما أمد و المات فلك و حضريه و او را است مام القاى فو اص صور ومزح و افانه آماز آن وتشخيص هیا از و قوای آن و مرانن هر کی و مانیعنق به و ماکت ما لث کرحان کال مدبیراست متح فنق است با سه هول د موين است بر منعيد ننام بحيرمطان هند الشماك الدورو بدارن الاسمار وادر السب علم مر حيم بين المحلامات و - س ابسطاسباب و موازنهٔ آنها مهایات و مایاسبه و ماک را بع که طامل کمال تد کی است محنی است ماسه قد من و و و السند مرتجایات وسن ماز الهیه واور ااست عام منا برتبایات مربوعه و نصب مزالع و موازس عفالمه وام ال ومراسب المل المدون طلل حق باطل و ما ما بالد خامراً بيد و رحد يث نوى و ارد كرينه كم مه اأذن ذاره شد کربیان که سر ای شهافال یکی از ملایکهٔ حمامه الهرش و بعد ذکر عنظم خلقت او فرمو و نه تسسی او این ممر است محر سبها دك حيث كند اشارت باس مك عظم الندر است مرح اين رم آنك مقر تبت اين ملك جهتى فاص است از الات المهايد كم بر كادر منا برح رل صاحب الم لانهور فرايد مدان حدست حقامه وران كسوست وعامل اين ظهور بسین ماک ما شد گویا بر کبانه این با شد نوشی شو و مگر بر قاب این ماکب و جمین ملک است که متهاید مرگر در مصورت . بهنی و ۱۰۱ ست که عارمهٔ کسان کلمهٔ انبی ا فا الله مرگر و و مرآن زات حق میشو ومن حیث د فع العید! ب مرا بمسن مادک بود که احدورت نا در ای حضرت موسی عرم ظامر شد ومعدات این مورك من نی السار گرنت و کلمهٔ انبی ۴ ناامله از جناب ا که بی بجیام بی کبیف و روسیدهٔ این ملک مربر میز ۲۰ و ر مر آت نا دمستموع میشد و امد اللم با نجی به این جهار ملک حملهٔ مرش بهوین اند اصالهٔ و اشمای فیض تشریع پایشان از تبنت اندراخ نشرساع است و میکوین وچون حریان نظام این نشای و نیا مر حسب فيض يكومن است و فيض تشريع و ١٠٠٠ ماي تسبي و تنهي في تنوي از بالال كاين بني و ربر و والمباس است لاجرم تحمل بارمراين جهاررا است يا آيمه متقدما ن صنفل خالكم الهاالسنلان عناست الكبي تنجيرووضه تشهريع برداز و و تخم برنفسس را درار ن واللاال الاستعرة لهي العيوان كردار السبوغ د ايها الحقوق است بينشانم وا ستعهاد الت قطري و كسسى برنفسى مرمر آرد بركي يخ عالم بيراكند ومربع چند بن بهزاران بهزارمو و و اعمال جرو شرگر دو ماد مان فیض شریع دربر ۱ است من هرش فیض مطلق شرک شره اول داکن باشد کر دفیق ملک اول است و اوراا مت عامر السنعد ادات نفوس بشهريه وحنيه و دنياني مند تعريم وران وورجات كالات آنها وقواني مخمر ور آنها و نها ما است کرد فین ملک مانی است وا و را است علم حق من امن احمال و کرزست تطور آنها بگو ما محون سمادت و دمرا بد منال داست و و مرح جهات آن اهمال از طا عات و معامی کم بریکی حقیقت سرقید است.

علامده وموارين مسبعادت ومشناه بدوافزيه اهوال واقوال واقوال وصور مدندات فيطهات وبالث وفين ملك ثالث است وأ، رااست علم و أنح أس ومعالمات وحقيق الها، وفصل ضعوه ﴿ مقامه كفارات وسينات ومحوو اشات الوان فاوب بالهريكروتشسي ص. ربات ابل تماسل مهن او الط معمالع و مغامد و اعذار و را ابع ما کی است کر رفیق ماک رابع است و او را است مام نمراب ای ال دست برات و مراتب ایل روست مق آمانی و ریطانو ال ماسای آنه کرمبادی آن ایس و قدر ظهو ریمرامسی، درسشیم خو و قوة وضعفا ونجميا سازن حبحت وانكشاف ذات واعاص عالمين ونني وشعني السومايلائم ذلك انتهى كلامد وبسي وه و معاربین گفته اید که مآونوسکه مرش و ریجال خود نامت امت اور اجهار نرث به هطام التدرمی تو امد بر و امثت از مناسعه بن گفته اید که مآونوسکه مرش و ریجال خود نامیت امت اور اجهار نرث به هطام التدرمی تو امد بر و امثت ه چون اند مکان و دعرکب کهدوا نامال نایه محتاج مجهار دیگر گرد د زیرا که نتل دنجویل است بای عظیمه الممقدار قوت بسبار ميجوا مريات آنكه وريكان حوم نابت مات و آبه از نسن رو ايات نبويه معلوم ميشود آل است كم نت قبالي ما يو كان فو وموافق آنيه مهمار ف اشهان است ومركونر اذبان ايشان ، ر د نياد آخرت معامله مي تر مايد م ثلاد روبا با آنكه از مكان مسرواست مراي نو د عامه قرار داد و باسركان اور ابه بامد و حق تعام ساعب طاير محاآ ، ، ، ون ويدن ج تحاله معظمه ممكن سود كه تعظيم ماطي النسان برتم برايش ن مهور كند و در ال حام سناگ سياه دا بج ي و ست و است غود قرار دا د زیرا که غامت آ در سیان تا میس است کم درا مل ملا داشه با مرور مای خود و مست بوس در منهاند می عایندو سرای مخافظت و نوشش احمال بندمح بن فرست بدرا و افعه گار و حبیه نوبسس سا نت حال مجمله أو نما می زمتماح ابن نوشتن است ز براکم علم الجمعالست و مه خو ب سیان د ارد و علی بزالتیام در حمیع اموز مزعم اگر تصریمی باآور و و شودت بیدمعقولی بمحسوس مني وستر است ' بحلين ، رآخرت موانق مر كوز اذيان بني آوم با البشان مهامله كرو ، خوا پر تندوشان با وشانان ایمین است کر بوب مرسم مدالمت وانشام بی آید اول بر دنا و حبحاب نام ارو ر میکنید و رسایار اسه آواز نقاره و نوب و برام آی و سیکن و مینواند بازخو و مرشی شهسته و ربار مینسراید و مصدیا سرونه ر صرفی شوید و نوح وقت م د بیاد اگرد اگره صف زوه می ایسند ناور و ارو گهرو فت نکم طاغر باست د و عاصت . په ، عتوست طانه بحرو و گرم میشو ند جمین مورت فهیدر استربرات رنگارنگ در آیات قرآبی و اخبار سوی نزح ، سط فر موه ۱۰ ند میس مرا دا زعرش در شخانه آن عرش عظیم است کر محیط حمیع اجب امراست و آمر ادر ان روز است از ۴ کان جود د. فهمید و شو دبلکه عرمشتی دیگر است که نبلی عدالت ا آنهی بر ان جب عظیم انتدر بور آن سب بی ند ۱ در عرصات. طهور فوايد فرسود چناني ، رآيه ديگر درسود و د مريد كور است كرو اشواعت الارس بنور ، اساد حدى الدسدن و الشهداء وتنسى بهنم مالين ومم لايظلمون أ م كوروه ا، وترى الملا مكد حادين الدول العرش يسبحون بعملا ربهم و قضى بينهم دالمعق وقيل العملاله و بالعالمين لين و در يوادي و ست كم أبن تشب معنو لن عموى كم ورمرا أنع دار داست مدمن تصوير ونحبيل است كم براى برهبب ورببب موام أدر رده ، بأمشد بي آنكم تقيقي داست، بايشد بايد سيرله و فلسني مراجان مي فهمدو بران مي ماز مريمه اين

تشبه حقیقت اسپیت کی مجاز زیر اگر وات او تعالی راصفت ظهورو مجلی و دیور یا تابست است باوجود آنکه در مربه سریه اعلی منمیکن بالم فر کر بهرونگ خود راجلوه و باروظه و رفر ماید جنایجد در قصهٔ آنش طور دور قسهٔ لن برانی مدرح ووات المعتم ريس درين بمامات كرمرجع و آب بدكان است بهم در دياو بهم ورآخرت ذات او تعالی منجلی است و احرکام او تعالی جاری است و ما هزو فرق در عقیرهٔ ایل مترع و فلسفیت با بیات بحلیات ا ست و بسن بانکه اگر مالی و افی بکار بر و و شود و در اخبار نز هیه امهان نظر کر د و آید عقید و کشبیه و سریه بهرو و الطباق بيدا مبكنيد تشبيه وونجليات وظهور است است وتنزيه ورحقيقست وذات بالحمام بعدا مريان وفع حبحب سسهاویه و ظهور عرش می فر ماید که (میو متیلی تعریسون) یعنی آمر و ز حاضر کر و و خوا بید شد پیشس پروروگارخو و د بسبب ظهور لوج محفوظ کرز و طلان عزی است و مطابق آن نستنهای کر ام کابین بر و را ن مقام ماضر م د ه خوا به مد شد (لا نَخْفَل) یعنی پوسٹ پر ، نخوا پر ما نہ بر ہیج کس از اولین و آخرین از اعوال ہی کسس (مِنكُم ايعي اذ شها (حَافِيمَه) يعني ٢ يج عالمن بوشيد ، درصريث سرين و در داست كم عرض د اسه نوبت ا مست و ر اول نو به من کا فران و گهرگار ان از اهمال بدخو د منگر خوا به مد شد و د ر نوبست د : م که گوایان بر اعمال ایشان خواهنو گذشت از دو د و شب و آسمان و زمین و بوست اعضا وجوارح بعز را و بهانها تمسک خوا د مد جست و در او بست موم کم عزر البر باطل کرده خوامد شدهکم خوابد فرمو د کم ما مهای اهمال رابه پراند بعضی را در و مست و است نوا به مد د اد از متابل رو و بعنی ر اور و مست چپ از طرف پیشت و بمجر د د اون ما مهای اعمال پاین روش مردم بآل طال خو در انوا به مد و انهست بیش از انکه آن مامر ٔ اعمال را جواند (فَامَّا مَنْ اُوْ بِيَ كِيمَا بِهُ بِيمَهِينَهِ) يعني پس ام کنسی کرداد و خوام شر بار ٔ اعمال او دروست د است اوپس خوامد نهمید کم وصت راست. حاسب قوی من بو د مراکم این مار بر ست راست د ارند قوت من د عابه من برخوادش نفسس د حرص د غضب ما بت شد (نييقول) يعي بس نو ابر گفت فرشيگام اكه (هاء وم اقر عو اكتابيد عني بكيريد و مجواند كاب مازير اكم درين كتاب بهمه نوشهاى من است چيرى كم مرااندو بهاكين كند البه و رين كتاب غوايد بو د زيرا كم من دو د ياجانب حق ه ا قوى كرد ، بو د م و عاسب ما طال دا ضعيف ماخية (إلِّي طَلَبَنْتُ) يعني به تحقيق من د ر و نيام يد السريم الطرياق ظن عالب کم (اُنْتِي مُلَاقِ حساً دِبِيهِ فَيَّ) يعني آبكم من ملاقات نواهم كر دياحب اب فو در ر آخرت وبيابراين و ر دياهميث و يانسس خود بحاسبه مثنول مبشرم تبل ازائكه درین حساب گرفهار شوم و ۱ برکه در آخر کمابیر و حشابیر است ای سیکه است ضمیر ناست که و ر لغت حرب برای و قعن می افرایید (فقر) یعی بسس آنجمس بلوجو و عمو م بلاد شیوع ر نج و منا (فني عيشة رِ الصِيدِ في الريم كان بسعديد و خوا بديو و زير اكر اصلاغم و الدو و ند ار دوماند اول كشي . حضرت نوح که و رهین طوفان باطمهان عاطرز مر گلی میکرد نم و اور افتط برین بهنمی اکنهایخو اسد کرد بنکه و افل خوابدشد (في جَنَةً عَالَينة ﴿) يعنى وربستى كم خيلي بالموفد صلست از راه مكانات و فروش و آويد اي زرو نقر دو براي بالدن ال و فوار بای بوستند دو درخان میوه دا د وسسبرنای آبدار و ملاین همه آن بهشت یک غست ویگر دارد که در بهشتهای

مورة العاقة تبارك الذي وع الماء النار آن بلات جواب توايد گفت كر (ما اغنى عينى ماليدة) اور اين بكار بامداز من مال من زيراكر آن مال راور داني م .) محنس تجابوه و والاد و دست و نری کدار م کرور بدل گرانال مدمم و خلاص شوم زیرا کم (هَدَكَ عَدِي سَلْطًا وَمَكَ عَد از مِن مالمن من كر إذه رو سعت نود سلطي والمشم بريك مانه بابر بک دید یابریک سهر مامر بک منک و لا اول بر مال و علا مان د کسر کان و و مینت دیای خود البرسسلط بود م بهرچه میخواست می سامیر ۳ د مد. کامی آور و ندرالا این کمپ و ایج پېر د ر تعرف من نیست و چون جواب معقول او ر ا میسرنخو ایون فرازمسه سه و ندامت و آرروای باص حن مای فرت نیزن را حکم خواید فرمو د کم اُحک و ی بعنی گیرید اور انبروه می عظوی ابعی اس دمه اور در گرونش دون کند زیر اکم شیر نهمت و مه فراخی علیهٔ در و د دا**و**م بیات ماد ست گذاره و بر مدیت نزیاه و از واست کم بمحر د مشان ن این فرمان : که که کهس از فرمشه نیکان اسوی او تو ایمهر دویا و د ست اور امگر و نشس خوایمند بست باز مرمان خوام مذکر (ثیم النجیمیم صلوه ﴿) تهی باز در آنش مه زار در آریدسش زم اکه بیچ ، راازلد تهاه جمست بی حرام برای ندارتری نیز در بود د رحموض آن باین بالا و راموزش و بهید و قبل از در آور دننس در آتش دو زخ ، سبت او را از انجیست بر نسستد م م بروقیت ۱ رآ ۱ ۱ ن مرمز بر سب مرم و عرکت اخطراب نکید یا دی الحدر ۱ رهزاب او منود (قَيْمَ إِنْ سِائْسِلَةِ) بعي ما زورز نوبيري له برطاقه ، و باعلقه ، مكر بيوست است ، بلم. حرا (فه ر عيها) يعني بيماينس آل زنبير (سبعون فيراعاً) يعي بيماء كراريد بكربرياركر، دعرت فرات كون د الح أست الراز الا المعناد ماع است م مو برباع ما مد منا فت ابان مكه وكو د محذاره ي عن من عباس و غير "رض (وا سائدوه الله) التي بسس مراجيد ادر ا ما درميان طفهای آن زیم بند شود و به بهاو و پگر اعصابه حریب دو اه کر دو از حفرت اس عهاس دخ میشول است کماین زنجیر بسب شذمت گرمی در مقعد اونو ایل ور آمد و از علی او حواید بر آمد و از بیشانی با قدستس فوا بر چت پیرواورا باین زبخیر از ان جهت مغرب مانیم کر (اند حیاں) بھی بخفین اوبوو قائل نبسامل دواد ث الى غِرالنها و در ملاحظهٔ ملامل ا- باب و مسبات سجید دن ما ، و برچر و ابس بنی نسبت میگر و وآن سب را بعبب ويمرو مكذاد في بمسبب الانساب نمير والدابو ، كر (لا يومن والهوالمعظيم ابعي أيمان نمي آور د بنجدای باعظمت کوعظمت او برسبب مرااز نظرما قط میکندوا زجرا قبار میرآد ، دلنعم ما قبل بیست * * از سسب مازیشس من مود انی ام * * د از مسبب موزیش مو فقط نی ام * * و بااین شدت کنیم بسری از محنهٔ است مزاب مداشت زیر ا کرهباوت مدنی از دی مصور مبو د چون او قائل به سبب نبو دېسس اگرنمگر دو در تخفيف عزاب او بکار مي آمه جمين حبادت اي بود و آن د اپيز نوت کرو. سکه از خوو واون چه اسكان كرازغرفو ديه دادن منرار اكوار الميكرو (وكايتين تعليل طَعَام السيدي الله) يعي وباكيدنمي فرموو ا بهل و میال و ناد مان خو در ایر حورابیدن گداو از مهمین جهست کرور و اون مال بیل می و ر زید و مست. اور ا در كرونشس طوق مانتيم واز حفرت ابودرواي اندماري رنس كم ازعم، محاية رسول المدعم الدو آنجفرت الم

دردق ایسان فرمود ۱۰ مرکم کیم است من ابوورد امت منتول است کر ایشان خانون تا به مجت را می گفتد که شور بای (لذت سانبود میرگفسد ب یاری بخته بایش برای گدابان مونون می بر سب به که در بسیار کرد ن شور با به به مواه كونت نيدة كم كا فرر أبراي ترك إيمان ومرك اطعام كدايان ورمامات أشهن عذاب يو المجتلل أته بالمسبب ا بان نصف آن مامله رااز جو دهريد بم نصف ديگر كه باني است بالمام مس كهي آمر ااز جو خلع مي ، يم و مقرت امام شافعی رئی بایس آبست مسک کرو واید کم کافران مبادات به کلف و مخاطب می باسطی مدیسانی با بان و مزنت مکاعت اند و الدیزرا در آن روز بر ترک خورانیا ک گذایان حذاب می شده آمام آعظیم مرح میگاویند کم ملزاب آن محفر بسبب ترک ایمان حواجه بود ایکن اگر گدایان صام میجو را بیدا و را در معراب فی المجرئه تخفیعیت میشد و به بن سلسامه مر دنارنری گیت بسبب ترک جور بدل دنهام بگذایان اسباب در سال او داول نگشت لاجم باین ساساه گریما در گذشت بسس این سیست و لیل آن است که کافرد اسبب ایسان که بحاق اسدمی کند و ده اب وي العملة تنفيذي و اير تديد آئيه عدوات بدني يا و لي مرة مراو فرض و اجب ايدو به ن از ون شدت عد اب وفارغ شد ند واسباب تحفین را ۱۰ نیانی فرمو ، ند حالا بیان می فره نید کر بادیج و ش سها ب مرنح د و پیمر و و دیاموجب سبكى آل ميكر ، ، كا زانها يارسم ساراست كه ورا وقات شدت كفت به والاسا وساى وتعرضت المركى ارتكران آن کافت را از دل سیک میر مازور دوم منزای لدید کم قویت می بخشدون ططبعت نسبیت و ان آن عود میکند و طاقت شيل آن رخ د ملال و ١١ زمرنه مازه ميكند ولهذاوو حق مسيست زومكان و ، تم مثيان سمين ووطم ايق ا مدا دوا ما نت مرموم است آن دو چرر ایز نفی مینمر مایند کم (فانبس کداآبر م) یعی بسس نیست م ای آن محفرور آن روز کر بوم یفرالره من احیه و امه و ابیه و صاحبنه وبنبه شان ا واست اگرید ، ریز آن روز کم رونهای دنیا به دب یاربود ۱ بات د (همه نا) سی در محشر و عرصات که بهر کسس کال جو د گرفیار ۱ و رکر تال فو د بينم اراسي أگر جه معد از و خول بهشت وحصول اطمينان و امن از طرت خود از سل اتار به و وسستان حود پر سان خوابدشد و بارخوا بركره و اگر فابل شفاعت خوابد بافت بث فاعت و نسوری خوابد كره (حَبِهُم إِ) بهی قرابت داری که دل موزی او کندوخون او برطال اوکرم شود و بسبیب دل موزی او این 'د فرد اراحی مسبکی دِ ر هزاب بهمرسد (رَكَلَا لَعَامٌ) بعي و نه خور وني كم نشاط و قوت او ما بازگرو اند مانحيل آن عذاب د اطافت آر د (إلامِن غسلمنو لا) یعی کار غساید مرا مات وسوخهای دو زخیان کر بصورت دیم وزر دآب از مدن آنه سسلان نمو د ۱ ور جمترای د و زخ تمع شره است و در بد بوئی و کرایبت طعم بحدی است که (لَّایَا کُلْهُ اِلْاَلْعَاطِئْرِتَ ٥) یعی نمی تواند نور د ا در اکسسی مگر اماین فسسم خطا کار ان کر مرا ان آمها در من ما دومه احسانی بحل اسراز و من آنها سر انجام ما فت و آنها این طعام د بوی بدمر ور اباضطرار گرستنگی بکاغت مام قرونوا به مردا ما آنیزا بسبب کیفیت مسلمیهٔ رایم سكن وياد وتربية رارو. بي ناب خوا بنديمه بسس درخور ونشس بير خطانو الهند كر دوا و راموجب قوت و انسه توامندخ رد وباز د م كلفت مذاب شد ست نو ابسر با نت بسس مال آبها الدمال كسى است كرز بربالا بل وربتام نمذى

يا در دل يا فوتى ومنظي من مردكر مريخ خطا اصت ابل لغت ورينجا امشكاى داريد كم عمايين دو لغت عرب هماله ما گويد مال آنكه در دن ا بد بود دمراد بهم مایست بامکه و رحد بث مزیعت تفسیر قسایین بزر دآب و رسم و فون نگهزر و آب و دیم و فون را هما له فرم و و اند و جواب این امشکال آن امت که دیم و فر رو آب و فون ون و رحامید ن اعضای و دز حیان مایرغو اید کر د فریر اکه و صدم پوست و کو شت مازه بریدن ایشان نوابره و بند آن زردآب و رسم و نون حکم هساله بیدا کرد که محویا بوست ناز در ا مآن مشسته و پاک کرد . ا مدا حد امد و بسبب د وبان پوست ما بن کر زرو آب شده د فت د آمدن این پوست. بمای آن پسان مو دا ر مگشت که آن پوست موخه چرکی بو د ^ه بر مه ن که د و د شد ۰ د فیت و رحایت این د قیقه از ^{مر}اسب اعجازیلا خت ا مهند برای افاد هٔ این و فیفه لفظ غسامین و بر ای زر د آب و چرک است مار و فرمو د وار دوجون و رمور و از اید ا والين مقام أسيل حواق الورر اباشوا برجايدود لائل قطيمه مشيد فدو ظابراست كراين علم ازمد كار عكما وعقلاي جهان خارج است واصلابی بدآن نوا شرمرد بسس نابت شدكر این كلام كلام ا كبی است كلام شخاوق نیست (فلا أفسيم) بهی بسس محسم نمی فورم زیرا که راجت بقسم . ندونو د این کهام بوجال فو وگوا ه حاد ل دشاید سادن گرفیت و بشد آنكه كتاب شناه لالت ميكوم آنكه كلام عليم است وكزاب قاون ولالت ميكيد برآ كددام ابيب است والكر شهارا بدون قسم ما و ونهي آيد پس قسم من (بيسانتبيس ون الله) يعني جيزي است كه از بس كام به احيرت خو و در مي يا سداز لطا أن و فوالمُ ظاهره (و مَا لَا تُبِيْسُورُ نَ ؟) بعني و يآني به بصيرت خو و آن را الراطائن وفوالمه باعله امن ورسي يابيه بالكه مخاح نعايم ونسبه مبنوبا ومأ وزمم نظر عقل شادر ويدنشس بنر مي سبكد وبسي الأمنسدين كفه الدكم مراوان ما تبصرون مالم شهادت احت و از مالاتبصرون ما ام معیات و بعنی گفته اند کرما تبصود ن آنج بر روی ومن المست و مألا نبصور ق آبرزير زمين است مام او الأساقيصور ق طالم المسام است و از مالاتبصرون والمهارواحيا البس وحن ومسي كفيه الدكوراواز ما قيصوون كد مطلمه است كرنجلي الهي ورا نجامحموس محسس بسراست دمرا و از مالانبصرون بیت المحمور و بنسی بر محاد قات بر و مخاد قات بحرحمل نمو د و الد و بنسی ما تبصرون رابر ببايغ منوس بغيرهم وما لا تبصرون وابر مزول حفرت جريال عم مطبق ما خه وأكثر موفيد قرس اسرار بهم ما تبصور ن دا بر آنار دما است آنحضر ست م كر بامداد سجرات ظاهر و كمشو ت و جلي بوو ممل نهود الدوما لا تبصور ما در الواد و البت آن جناب عمر برگرور بصرو بعیرت بهیج نجار قرامی گنجد مل نمود وو برنته برنس ر ب مون است كر (اینه) بهی بمقین این قران مبحر كراز حنازن ا شیاكث من مركد دير برنكيك عنل دهيال و ديم وحسس از در بافيت آن عابر ميار و دآم و من ماز د (لَقَرْلُ رَسُولِ كُويْمِ ف) يعني البه وبلاست بهدستين عذا است أود د وأرمول بزرك بالمانت تدير اكم أكدُند احضرت جريس عم اوراً مي آور و ه از حضر سنت جرئيل عم محد مصطاعي عم انتها ميرماند و بعرد وشخص بمال كرم و بز رم كي و نبد الت و ريانت و آيمنسند م موصوف الدد ادا عراض حب يسر دنيوي وطميع ر ذيل ابن جهاني باك ومزر وجناً بحدها است ابن رمول اخريدا فواد

بمشم خود می بیبد و می دانید و سالت آن رسول و یگر راغود ماکیست او گواه کافی احست و افسرابر حدابستن ا رين كريمان محال وباطل انست (وما هُوَبِقُرْ لشاعِرِ لم) يعن ونبست ں گفہ 'مشاعری ، دام ثا مربه غیلات زیر اکم شعر داوزن و بحرلانه م است واین کهام اصلاوزن و بحرلازم ندار بن اصل وسيرطالم خيال من شوه وورين كلام اصول حقائق وصارف دا بدلاس م ايد وبراهين قطيم بیان نرسو و ۱ اند و بر تخبل شعرا بخصو میات او قات و تبین مرو آمان وین قصص و اقعه مطابقه لهانی نسس الام نمير مدو دوين نوام همين مضامين را هرحامي مشنويد جنابحه دربن سور ومشنيديد كر سبع ليال و ثهانية ايام * ويعمل عرش ربك فوقهم يومنك ثمانية وغير ذلك من احو الشود وعاد و فرعون و من قبله والمؤتفكات پس انچه ابوجهل جابل بی گوید کراین مقور ٔ شاعری است مابر و رفن و دیم زور بنا عت خو د مار ا عاعر نمو و و محض يوج و بزيان است (قليلًا ما أَيْرِ مِنْونَ ﴿) معن بسيار كم باور مي كند زير اكداموريد يهيد الصدق رانزاز راه جهالت وصميب النكار ميك نيد چ شعر نبو و بن ابن كام سن حيث الفظاد الرحي سيدر ظاهر و محسوس است (ولا بِقُولِ كَاهِنِ ط) يعن و است اين قرآن محفيه كوي س كرجيال مروى كلام مسبع ومقعيمت بن مروه أج آيده ومغيبات عربيم من تعربه من مدارق و تبسيل نسب و تسد لن مدهي و روعوي و تعبه خواب وامنان الاسان التامي اليد جنانج عقد أن معيط مي جاويد زير اكم اول آن کلام بخسرتهی ما شد ابریک کسس از بعنیان مرکابت القامی کند حتی دیگر نسر مانند آن بر کابین ، بکر النامی ماید وان کام معجرا ست کرکام بنیج جنی مآن ست بهب مه ار دروم انکه ور استهاع کهان اکیرالهاطنی طاحت و بی فائدهٔ محن بر ان منطسبع و فافیه و ۱۰ ، مشوند و ، رین کام اعجاز نظام جسج لنظ ی کاربیست سوم آنکه اطاع مرو قائع آینده و تعربین مجهولات به ری حیان را سبب لطافت میدو قرب نشیا ۱۰ زنشای ایکه . فدرت شیکل باشال مخُلفه و استراق مسهم ممكن المحصول است و اطلاع برعله م حقبتيه و نو عد كابه ُنزا أح ١٠ د بان ١٠مرار خفه أمك و مألوت و فصص ضويله خرو ل گذشته جدا مكان كرونيال در اعامل شود زيها، سرز در بير كام حا بحاصب مشياطيس وتحذير از طرابته ومسيرت آنهاونكو امش صادت جايان كرور امنام آمث باله ساخه جودر امعووي ويد و مزمت انوان الث ياطبين كركهان الدمزكور أست اگر ابن كلام جنيال ماشير لا زم آيد كرحيان فو و خانج فو و را اظهار كروه باست و مرد م را ازخو و منفرساخه واین محال مادي است (قَلَبْلاً مَّا نَذَكَّرُونٌ ﴿) بعي سيار كم ياد ريكيد مقد مات معاوید و در اول بار کم غور میکنید در انهاو در نجا ایل نفسیرد اسوالی است مشهور و آن آن است که در نفی شاعریت برا قلیلا ما تومنون فرموه و اند و و رنفی کهاست چرا قلیلاما ند کرون ارشاه نمود ند وج الب این سوال در عین تفسیرا دا کروه شد زیر اکرنس شاعر بست ازان حفرت عم و دیادوت و بایع فرآن ام ی بو دیر ظاهرومحسوس انکار او نس ایدالابسبب قلت تصدیق می بدیمیات برو نفی کهانت ا ذا جماب ورباین کلام نی الجمه بربایل موقوت بوه و حاحت آن د است کرد ر لوازم کهاست و امل د فرع آن نور بربید الأسخيمة ت انكار آثر امذيل بقلت نمور و تذكر فرمو ديد بالبحله مركاه فرآن مجمر كلام شاعرد كلام كابين نمي توايد شد بس

ت شد كر (تنزر من تي العالمين •) يعني ناز ل كروه شده است ازبر و روم الم اكر دبيت مام او مالى مه جها بان د ا آبان در امور و دنیو به تربیت فراید و اگر پگویند که اصل این کلام خو د سدنسي امر ال ابن ا ن و مسرل از برو و وگار است ا مارسول اگریک و و کلمه بایک و و آیت او باليفبن كلام بستنتزة حدر طرف خود وران افره در ۱۰ مد بنیت زیر اکر د مولان دیا بیرو در دت باسه د مالت از بیند راحرا زنمی کند و ایشهٔ مدار در"، م کلام مماز وحد انمی ماید مامیسبب اهباز محموع کلام ازیں اصال امن و صنی شو و موہم این قیاس معالنهار ق است زبرا کم رمولان و بیار ا مرملان آنهاد روقت نایخ ر مالت نمی بدید و ابضی که و و ورونظم آبها ما و وت او ای د سالت سمی تو امد لهندا و رین قدر تسرحن پر وانگی مزیا باحال مید بهند اینجا که د سول و حانظهٔ او اره میشه میسال ست و در حضورجث ایر ماخرچه امین است کراد را تصرف ازخو د کردن ۲۰ به در (وکو بقول علبنا) بعي و اگر مرض محال برسم مگو ، آن رسول بر ماعوت معادت و ملا عدة و (دفع الأفار يلل إلى ايمي منى ازسنونان كرابون آبات باشد زيراكراگر جميع انون بل رايا آبات ما مطوبلد د زبر مى است اور اور آنندو نسئ و ملا العدر سد كر وه حذيت و ملزم عن ما على (المسل ما مغه والبيمين إلى النبي ، لبد في النور اور المالا كركنيم بابين طریفه که بگیریم از وی د مدت د است ادر ۱۱ شم لفظ عنه منیدانو تبین ۴۰۰ می از بریم بیشمه بهریه رک ول اور اکم حبات اوبهمان رگ است و او ر افرصب مد بهم و این طرانی آسوبرحال و اجب القبلی است که ماه شایان بحضه ر جود اور ابسیاست مجرمانید و به ۱۰ رائلم میفر ما بید که اوراً بشد دوجه گرفین ۶ سن راست آن است که در و دی به مشمشیرد رو سن راست جلاد می باشه اگر دست حب متدول را گر در شه به برا مدست بهرم دفعای مقديول محرب واقع ثنوه وجون دمت راست راگريته بايد وشم ببرمراند سيسر بر جانب نيب منسول خواهر مرسيد. كر بعب بدن اميت و مفهل مقر ري است و ببرگر من د ست مقدو ان درو فت قتل ای آن احت كم ، ت نو درا سپر مکید و مختاج بفیر به و بگریشو د و در س مدی و ست را ست بست بر و ما قو ت نر می جنبد بسس دست راست دابایرگر فت و بعض ازمحفتین گفته اید کم لاحذ دامنهٔ والیمین اشار و بآن است کرد صت وامت اورا سَل كنيم ما نحد و بكتابت النسراد نفول نمايد ولفطعنا مند الوتبن اثار وبآن إست كرنياط قاب ، درا که رکن است منطل بریهان و حرکت زیان برونتی از او ۱۰، بی بسب آن رگ است و لامزا ، رو نت حنسان که دل را انظراب وبیتراری می شد د زبان بیرور گفن لنزش می ریا نطع کنیم و به بریم نابه ندنه و نفول نکند بلکه قدرت مر دنهم نه احث باشد و در نخاسوالی است معب و آن آن است کواگر این نزو حرا در ست باشد و ملاز مت مین ا^{ال} قد م و النابی کاب مادی شو و لازم آید کر ^{بی}یج **کمپ** بعد از افسرا برخد ا ند د نا د عال آنکه منقربان بسیار من سسیامه کذاب و امو دعی د ، یگو مربان گذمت به امر کا طو ارطوارا فسرآت مر ند ایرب. مرا، و برگر این موامله و ر آنها تاری نشد وجو ایش آن است که ضمیر نقول را جع بر سول لمست. مه برفرد انسان و انگر بالنسرض المحال د سول ا فسرامایدا د ر این همتوست ما جار لازم الوقوع است زیرا که نصدیق او

الماوت فرآن موصوفرب ادمالي است

بمعجرات واقع شده احت بس اگر او رانبجیل و رهنوبت نکنید نابسسی لازم می آبد ا رنعه و آن منافي مست است نجلات فرر مول كم مدون نصر بن مجمره كام اوخرافاتي سينس ماست لالياس واشساه ي آری اور انصد بین به معجزه از محالات است مانیر آنکه بهر کرا ماد شایال بخدی د وو ښاں نو و و او ه بطرفه مبغر بسيد واو در آن خدمت خياشت ميكندياا نيراس مايد في الغوريدار مسس مي سد و كسي كه از هُر ب خود بی سب ند اشرا ؛ بری مدد اصا؛ بال او متوج می شوند که مروم حافل او ۱ مه هریب او اند جانمیرون کنداید ، بالیم ا كر رمول معدق بالمجمرًا ت إن فسم افتراناد ابد بابن مقوبت كرونار شود إَفَهَا مِنْكُمْ مِنْ آحَدِ عَدْ مَا حَادِ إِنْنَ ١٥) یعی پسس نیاند از شهامین فرقه و بیسج حماصت از رمول مع کسدگان ایر عندمت ما کم ۱ و ر اازیں موارز دبحیله و مابیر محنوظ دار مرو بهلاک شارید بهند و لنظامه ، رسی جمع است لهذا در حرآن رامرین تصیفهٔ جن فر ۰ و ه اندگو با اسار ه مبغر مابند - آئمه برمحاه بمر سبأت مجموعي اور اازعتوبت مامع نتوان كرديس بربك راري فرادي ملام بي ماه ربرین منع نخو اید نه و چون تابت شد که قرآن تحجمیع الفاظه وحرو فرمسرل از پر و روگار عالمها احت بس بک قائم أواد ظاهر شد كرناد ت او موحب قرب او تعالى بالمد وبسبب مد او مت ما و تو مال قوى جناب او تعالى عاصل شود مانه مداومت بر د کر طلا فانه درو گرکه را ل است بان میفر مایند که (و آنه) نعی میتیتی این قرآل (لَهَٰذُ كُورُهُ لَلْهُ فَيْعُنُونُ *) معى البريد وموعظه وياد دايد ن احت متنبان دا يعي محسابي داكه را دنوي مبرويد م غوا به مد كم برمنیات خاوید خو د كاد كه ۱۰ از نام خیات او اجتناب و احتمرازیم سد این فرآل فایون و و مستور العمل است و این بهر و فاندهٔ قرآن حاص با بهل ایمان و مربدان راه نتوی است مکدیان و منکران را ازین ، و والد و نصب بست (واللَّالمُعْلَم أنْ مِنْكُم مُكِّلَّ إِينَ ﴿) بعي و شحين ما ميد انيم مرازشها بعني تكذيب إين نرآن سیکسد پسس این، و داند در ادر باز آل کردن قرآن محض برای آبه ۱٫۱۰، و مه، ایم آری و رحق كا نران و منكر ان قرآن فانده و يگر منظور و است ايم (وَ إِنَّهُ لَيْعَسُو ۚ فِي عَنَى الْكَافِرِ لَى وَ إِنْمَنِينِ ابن قرآن س.ب مسترت عظیم خوا مدشه بر کا فران هم و د ، نیاو ننی کم مآلهان قرآن . ا نصرت و امد ۱۰، بی و ربی ، د رسد وشو کت و علمهٔ ایشان دوزیر و زور تر اید شو دو بهم و رعقبی و فتک و بر موجف و موطن ایشان مرفر و شوید ومنكر ان فرآن ذليل و مهان ومحتر گروند (وَ إِنَّهُ لَعَقَ الْبِعِينِ ﴿ مِنْ مِنْ إِنَّ فِي آنِ صِرفَ لِتَهِي است كم اصلا باطل و ماصوط ب و روی مخلوط نیست مامحل شک و فروه ماشد و کسی را در سام نصد ای مضامین آل و روینا و آخرت قذري مسموع طامل شوه (فَسَعْمَ فِي سُمِ رَقِكَ الْفَظَمْمِ ؟) يعي بسر، بأي يا و كن نام بر وروم رفور اكر بهابت باعظمت است نام العقيه أنم حاص شود وحق الينين فرآن ، رم آت مهمور تنب ومطع حرب دواين قائدهٔ موم قرآن است کرایل تعفیه را قاصه از ان بهره مندمیماز ، ورحدیث سریف و ار د است کرچون اس آست از ل شد آنحفرت م فرموه مركم اجعلهاني ركوعكم يعني ابن سبنجرا ور ركوع حود گروايد و بكوليد هيليان دي العظيم وج ن صبح اسم ويله الأعلى باز ل شر زيورد اجعلوهاني سبو د كم "بي ابن تسبيح را _

مورة المعاريج 8, 9. 5.

منى منه منه على الاهلى واز الممين حديث فراى فوى است باط كرده است كر معى مبنع مطازم الدزير اكروري مديث سبعان رس العظيم كنس والوجب اسمال اسم زيك ومديم ، اليديد چنانج سبعان ربى الأعلى گنش د الوحب المثال المرسبع المم د بك آمر فسبح ماسم ربك الاعلى ساسم بسرس من كروب باور فسبح باسم ربك العطيم زائداست ماسد لاتلقوابايديكم المالتهلكة مرسی از ایل مربی در مضمون این من شد مشریف اسکالی دار ند طامان آنکه نسیج زاور بن بردو آبت مراسم رسالها و و و و و و و ما بن سنج و ات رأب است به اسم رب بسس بگذین این و و کامه استال این ، و امر چوفسیم نوا مدر خوا شن آ مکه تسمیع زات رب در ضمن تشبیج اسای او مصور میشو، بسس در آمیت امرات رن تسبيح المن كم حكايب والى المضميرونيبراز مقصو واست و درحديث مثر يعن مهايم مهورت آلا تستيج بهمزين واسم كر عظيم واعلى است وبآن هرد واسم وبگر را وصعب فرمو د واند كر رب است ايار نمو د مذ ما بعدر امكال رماست الناظهر و آمست واقع شودو محمل آست كر معنى فسبع ماسم ربك العظيم آن باشركر فسبع ذات ربك بهذا الاسم المركب من الصفة والموصوف ومنى سبح اسم رفك الاعلى برم قياس آن جنين باندكم اوقع التسبيع على هدا الاسم المركب من الموصوف والصفة بس، ومطالقت مديث ، آيت إمالا اشكالي ما م * ا سور والعارى الكل سن. مل وجهار آبت و وجر ربط ابن مور د مامود ، د و آن است كردر آن مه رواز ابد ایا انتها مد کور در مت و کیفیت هذاب کافران و رونیاد آغریت است دورین موره ببان استحمال کافران مکه است آن هراب موجو و راو جرائت اینان بر طلب آن ا مرمنیوب با نل ۲۰ جود آمکه ظافت تعمل یک نیز مادی و یک من فت سسهل نمی تو اندکر بسس محو با در بن سور و تحمیق د نتج سل کسانی است کم این نسسم و افتد د انسهل انکاری کر و دبا سهراییشس می آیند و پیرو ران سور و مذکو را ست که کافر نجدا ایمان نمی آروو رونو رانیدن گرایان و مساکین مقیدنمی شو دومحافر را بسیح قریسب و نز و یک اور و زقیامت بکار نخواید آیدو ته سبل مضمول دادرین سور و منصل از شاد فرموه واید کم پود العرم لو نفتدی من عداب پومنگذالی آجرها ودر "قسامانان ارشاو فرمووه ايركم والذين يصلقون دموم الدين * والذين في امو الهم حقّ معلوم للسانل والمعروم. يرومو و ١٠ أكر و لا يسأل حبيم حميما ويروران مود انشتان آسان والدكاك كووه و زمین مذکورا ست و درین سوره گداخه نندن آسمان و پریدن کوه ۱ در بهواو بسر ، را ن مهر ، مذکور است که و زفیامت مال كافر نكاد ، نخوابر آمد و سحسرت توابر گذت ما اغتى مىلىد دو دين سور ، مذكور است كراټل د حيالى وا قارب و فویشاوند ان گافزور آس د در در در در دون او نکار نخوا به رقم او دالم پرم لوینتل ی من عذاب پرمئل ببنید الی آ ي در ان مور ۱۰ رشاد فرمود ۱۰ م كار فام موا سكافران و ريقدير از قديم مختلف است ما مان حد اب بعنی و ر مدت سه د و زمرا بحام پزیر دیمه مل توم نمو ده بفعل یک فیت که حضرت جربل عرم بو وونسسخیر یک د وخ کر روح معولاً صوت و صبح بود و آن ور حقیقت شبر است از روح کل حضرہ و ا انجام یا دیت و حد اب پانتی وه مده ته شت و و زیر بر فرست بهای بسیار که طفرت میکایل هم و اعوال ابشان ماشنده این روح کلی هضرایون و و در در ح کلی هضرایون او در در حصورت افتام و انصرام گرقه مل قوم هاد و بعنی دارا هات مختلفه فرست یاد. مناصرو مرکبات و بد و حیوانید و فرا در مدت به و مال یاد رمدت یک شب یاد رمدت سنت شماه آمذ به سند مرحور و من قبله

حويه وحيوانيه وبخرا ومعدت جهل مال ياد رمدت يكشب يادر مدت سنشش مل ماد منز بعی قوم جفرت شعیب هم و مو تذکات بعی قوم حضرت لوطهم و قوم خفرت بوج م له دیدا مواع عذاب اشان مرکیب ا قه ال همتانه بو ۱ در غر فی فرعون حضرت حر بیل و حضرت میّه 'بین عرم ما حبور و اعوان خود بغریک بود که و حمیط والصان موا وكلان الموظ والمرح والمرعوك وتون اوراتعذبب والمرد درود بقريب قوم حفرت سعيب عم صاحب سبح منرت حرساعم بودندوروح صداران ببرواقع بنده ماحب نو أآث بطرت ويكائل عام وجود إيان وروح به اوآتنس رائس نبه و اتن شد ۱۰ ر در بب توم ۱۰ سه و عام جمد بشد حریل عم ما ۱ از و محسس مر سرک بوه مد وتست میرروح مه را که ست و ۱۰ ته موا د ره به ماین امر در کار غد و در قعز بیب قوم حنرت بوج ه م حنرت میگا بین ه م باجنو د و اعوان حو د مزیک شده تستخیر روح آب نربو د ، فعلا و تنسبیر ر ۰ ج . ۱۰ اد ۰ ؛ ، و کا کنات حورابرای استخار : آ سسندر فرمو و ندو **د دح زمین را**برای تفحیر هیون و هیوا مات بر به حسه و سست وحشيرات را براي حمل ورسينه و آنگه از مقتصبات طباح و و محوس گرون و مهمس را او بيت بر مان و نه د رحق ابن اقوام فرمود وابر كه فاحله هم احلية يا ايه كور بن مور وارشا و فرمووه ابركه مد اب موسور و بهامت م. ن بدمت تهبع ملایکه وجمیع ارواح عبوا مر گو ماکون از علویه ت و سر مابات است وا بیدای مرا برام آس مرا اسرا را اندا ی نفیج صهر تا نهای است در ارا بل و وزی در در در خرد رمدیت مجاه به ارسال خواید بو و پسس درخو است این حذاب في الفور مأسسى از كمال ما اني و أوانعيت است . حتيات آن عذا بوير علاسه جهل است معارح البيركم حبارت از ایام تدبیرات مد ۱۰ است و را کوار د ۱۰ دار و و مستسمیهٔ این سوره دموره معادج آن است کرد رین مور و تحفرت حق تها لی راموصو ب نصفت ذی السعارج فرمو و واند و یکی را ازمعارج او شایی یا د نمو و دم کم تعریج الملانكة والروح اليه في يوم كان مقل ارة عهدين الف سنة وحقية بين صنت كما يسمى مدون شميلي كم نه البحاله تنظویای دا د د خاطرنشهان نمی شود ب س اول باید دا نست کرمه می عروج بهر چبر آن است که منابست متعوده خو ، ر مد و بون ا و قه بی فایت النایات است بسس رسیدن برجر بناست مقصو د فه و د ش عبن عروج اسوی اداست بازباید د انست که درطالم افعال و مأثیرات ا کهیه بواسط سید جر ظرور می فرماید اول ملائکه دوم او واح كرومارت المجو ترو راك برمخلوق است و صورت نوعيه أن نووق محكوم ماست موم نفوس : وى الاراوت ازامهان وهیو ان دسشیاطین و چس بنس ایر یو امسطهٔ ملائکه و اه و اح است ملاوا مسله سخرنت حق مهو سبه است زیم اکرد ران برد و نسم و بهم ومشه و ت و غضب او نایست برج است عقل سرت است. کم مان وأعيه وفاحد ون معارض و مراحم ميك ومرطن آن ميرو و و آير بواسطه موس دوي الارا . ن است ازحيه ان وانسان دجن وسش یا طین با وامسط منموب بخفرت حق ۱۰ بهت زیرا کمی بم دست و عدرت د مان دخل دارو

ین نفهای و طاو ایسی مرود به یکی سهین منبی است و اینز ار دعد آب اسی ایسیام کروه ا . روزت ما ب والمغنى از ماه الندن نس ملاحت ورين مركب است؛ بي ميكنيد كه و تو است د اسه موه الله ر د کرمانل می از سال علی از دنده است حوات آن ا ..ن کرمانل از از ای ادام داد و مامد م من ماندو از له نظر بان مطالبت مغالبت مناه و مرانو بوسس و رسبه مر لبسب المرام العامال الران الريد في المام الريد ما والطلط من المن المن الطريم كالما على متعالى وبدران بأدرا است ، یب تنظیم سے کے باتا کا کا مان موجود سے بسس دین پڑکیا اسام تبع میں المنقا ملبن ہم شدو سر یک مالا به مرب برونسیدا مید روز گفتره برده استهرا مربرامای رسیدا دو بهم سنبرا میست کماز در به عدریت و در کرایل قصد به شوال میکار مسال در بین می سد به می رو بین است می باشد و هر مورست ذيده أره مان من عرب أيمان أن الترام أن أن م ميند "رال عراق صراحت به و منه و بار نکر است که و و دایا جامعت مهر باین آن نگراشعاداست. به یکه امن مدال می شد و دو مع شده النب أرجرازيوا لأكردن بتن صنب مموريه المهام ما متمال الوكفارشوه ببسل وبأنه السماليا وابست ناعب وبگر ہو برد کر مارور مرکب میں ان ایل مال پراکوست یا ہے۔ ویں ان ؤ ست مهرت مق مه بی سبه ۱۰۰۰ بر ۱۰۰۰ بر کونون مهر به له در س**ی آ**ن حداب را دیوست م وي و داري مستم ودخر بدينيه و برود در الأرود و تأويه كل نسس ديل مدال الرفط به اسرو بید کرد مان اندر میان کست می دورس در نامه سندا ب از در کهال دست برای از ست به اکرمنگه مه در المت شام مكيد ما نت أسر براه مراول وسب بحراب المأست شدكه آل علاأب راسليم والسه و والست ر دوم نیه شی کی ل دونی در سی صلم جسمه مر حمیرون می مایس به می ادبی و در سر مایس به نير أحت ند ربراك و ١٠ ين طلب تنظيل حصل من ماك ورخواست مرا بي ماكندكه (وَ اقِع لَهُ لَأَكَا فِي بِنَ الأَي ١٠ قع نيدن تران وال كر درجواست كنده أبه ازا مام است ، برگر آن ما است اختم ما مام وقوع . ما رو نابسات و رنو است او و قوعت متعاب گرده زیر اکر البش به دین الام عی ناست آیه سراایسی و عرکنیده زبر أكر آل مدر المدن من الله عن الله عن الراح من الله عن الراح من الله المعارج و المدينة من المعارج و المن المعارض و المع ا ب رجات د ۱ نب ع مج است کرسرگان او باد ای آوام و مسبب فران او د ان ماشب و ور پات ر در که ۱ د مادمر سامروآن در جات و مراتب در طول مرت و قصر آن میلان و در ادب سراست، بسی براجات د مرتب از ان نین اید که در بک لمحد تر فنی تآنها ممکن است مثل امرای نامهٔ اما مرسب آن شخص ، پاک این باک این بر وورد به خات سر مدی تر قن می کن و اهلی از انهاازال بیل ای که در مد به یکساهت ورآ مار فی ماصل می در و منی اوای ماز و بعنی از آسا از آن فیل اند که ور مدت م روز فرفی آن طاخل ه مه به به به به به به به مه به به به مثل اوزه في م د مضان و دريك ما ل سش اوا ي حيو و من بزا القبايس

ن وارو محافظان وعروجيكه لما مكه وارواح رايد از فراغ مد بسرمهمي كوبآن ماموره مراند به تهين فسي عار ان ویگر این بهي آ وم ا رُصبح بأعصر مث نبول مهر من نطب من ماسد و جمد از عصر عرو ا نور و می کند . می آیند و میدایه تبیع آنها عروح می کند و مندران ارزاق و آبال سرسال . قسری ویگر می آرید و علی پذاالتیاس ارواح اشار و سدون و استاد سیرس ساعت بد بیت با سه . ند ته تو، کر ، وعروح می مید ما آنکه آن ملا که و آن او و ، ترکه مرای او سیلسی با بریا ، است س دو لی متعبی شده ند ما ریسه از سرار مال مست و ل تربیروه و مدازاتیم آل ام مین مایید و اربین جمه دراز تو درست دیگر است ر بعرج السائك أو لرواح الله في توم كَانَ مِفْلُ اللهُ سُعْسِين الْفَ سَنَةِ كَا) سي عروج فوا إلى كر ومث يُمّال و در سی مادی دارین کرمه مای سی سی آدم بود مدور روزی کم بست سی دا در پنجاد به از سال و آن روز ر ۱۰ ریامت سنت کر ۱۰ ریستند کرد سیب منخ مور ملایکه واروح کرم مل بویت سون ۱ زمس و کو ۱۹٫۰٫۰ ت در د ۱۰۰۰ سی جو سید سید تاریخوایند کرویار آن مل مکه وار و ایج کم بحصه ایمان بنی آدم به سهاد سند را مورس مراس و ما المام من المام المام من المام والمن الموالي والموالي والمام الموالي الموالي الموالي الموالي الموالي الموالية الم ما سے سے سے سے اوال میں اور اس مراح دراہوں اور در سوی دونرے سوی دونرے دست سب الما المسام المان المان والنمام وركات والرز وللمان الرووم والراسان المان المان المان المان المان ه ریخ و وال انوع و سنت که روز دور سنت کاسد می سنت و جهیم از واج از سواه می و در می و طبیع می و و در این وحیوانی حوق عن کی بعی ۱ گاں عرب نواہ مرکز واز مذمات خو و کرو روہا واسٹ نیدی میں سے سد سے ویگر کیر پر آ حرت مقرر است ما مورخو ابهد گشب نیآ کُه مه زیّب نسان قرار گهرو د ابل سرمت ، ربر ثبت و ابل د ورح و مه ووزح استقرار پایه مدو آل ملا مکه وار داخ در دیاوا شنی آن عالم ای اید نا مدی مدر و من شوند کوافیا و عروح منقطع گرو د و طالت سکون واسنر اربیه اسبا و ار ایک بی بره حیآا تهای ترساند. می بریان ۴ ایون و جهایته در الادیث سخیجه مطرح شده و این مر ریکاب د و زنمیده اندا زان حوست که مدیر کسه امریعی ممازات در وم این مات منطورایت و در و بت مسیم از الوسه مروری مون ایس که صحامه مدت پدل ای آیت در حماب T تحفرت م عن کردید کریار سول اسایس و زسس و ریوایایی سه دو یا داسطر سی مشیدن و بی استرار ما مان سایت می اروام ۴ و ومور مدکر تسدم سحوا که آمر و برایال آن به سبک سواید مو و کم گویا یک . مه فرین دا دید بیا اوا می گرو دیون می تمان د ۱ سه به میان موجوب ۱۰سی رسی از معارخ اور ا مثیدی کرست پیماه سرار مال ۱۱ روس از اسه او است رایس کور آن هزاب موجود را دل ترکیب مشو (قاصْدرْ صَبْرُ احبُدُالاه) بهی بهس مبران صریات که دران مستعلی و ترگیدل و ایطراب فسب نهایند و مارا دندا حبیت تسری فرمائیم کواست براواست بال این بحافران بنابر عاط قهمی بن است (انهم در و ده بعبد له) یعی تحییل کر این تافران می بیند آن دوزدادوردمی قهمند کر پینوز در خراب شدن آسان و زمین مرتهااست

سير ورايام زند كم ما عوايد آمد (وَفَرْمَهُ قَرِيْباً ﴾) يعنى و مي ماينيم اآمر وزراير مر و كب مار ااز ان ر وزچ はいかられ از وقت و ساست ومجمود مغار قت روح ازبدن آثار آن روز ظاهرشدل مي گير ندو ملا نکه و ار و ٠ أرد المآن ملا يكه و آن ارواح كر خاص بهر بك از افراو انساني مملق دار مدو زمان سوت بر نزویک است از نفستان مروزیوا و در می دجمند بنایر آئند انقراص و بنامهرات می خواید بسس براته کا است زیر اکر انقر ایس و ۱۰۰ نسابت بآن و قالع کم در ان روز و ایج نوابسد شدو هر دافعه از ان و فالع تا مرار سال ممديو ابد ما دبرير مر و ب است إزير اكم اين الفران نخوابد شد مگر و دابيد اي آن روند (يوم تُنون السَّرَّء) يعي روزيك تو المرشدة ،ن بسبب ارتفاع زباله أتثن وصدرة وازمور (كُوللَهُ لله) الله مسس كداخية (رَيْنَكُونُ اللِّيمَالِ) عن دخوا مهد شد كو دنا بسيب خابه ُ باديا ي شد كمر و ربن و بهج آنها در آمد • نه سین را مسلخان ما حدیات د ونتیج صور وی و ربی و رسسه مهت که و ن بنیهٔ آن کو دیمه و آن باوی میکند (کالعین ﴿) یسی مانده و ت دنگینی که اور ایدافت برگهان زوه می پراند ور نگینی صوف از ان جرست ا حرار فرمو و داند کر بعض محوه بایر خ رنگب می باشد و بخنی سنید و بعنی سبیاه وجون اجرای بهدآ نهاد ر بو انوا بهدیرید مایهم مخلوط شده ماند صوت رَنَابِي بمودا رخوا بهرت و در بهال وقت شد ت آن روز برآ و میان بل ن ما نواید ر مسید کرا زمال ا قار ب خور ما قال نتوا به ند (و لأيستَلْ حريبي حسيبُهُ الله) يعن وخوا بزبرمسبدِ ايج قرابست و ار قرا ست و ارج و را كم په مال و اری و این مانی بسیب فیرت و ووری نخوا پرش کام الیّبَصِورُو مَعْمَ ط) بعنی نما و وقوا ایشد آ دسیان والهوال فرامیّان آنهاویاوچ ، دیه ن مالات مکره بهه ٔ آنها بسیب کهان و باشت نو د و گرفتهٔ ی در نکرخو، پر و ای **آ**نها نخو ابسر کرد و رفت خوابهٔ نر، دبیک آرز وخوابسر کر و که کاشکی و رعوص مایم انسان را ۱۴ اب کسد (یو د آنسهٔ پرم) يعن آر ز ونوابه كروُ لاب راكُو بَدْنَد ي من هَذَابِ يَوْمِينَهِ) بعن كركش ورعوض وبدازمراب آن روز (بينيد له) يعن بسيران خودر الإنائر ورونيا دره و من خو ويرغمال واو واز قبد خلاس مي شد (وَصاَحبُتِهِ) يعيٰ وزن نودر أكر ما موس ا واست و وا ون و وريرغمال بسيارتها تي و گران است (و اَلْحِيله لح) يعي و برا و غود را كه برابر اوا ست و خند ان محكوم ا و الماست أو عصيلة به أمعى فو ويله الما يعن وتهام بك ب يان حود ها كه جاميه او ندا و را در خود در و في كر كراني كرو و مرجم بخسرز وايشان مي آير (رَمَنْ فِي الْأَرْفِي حَدِيقًا لا) افن أكساني واكرور زهين المايمة يكاله أوبهت بنوبست (ثُمّ يَكُنْ بِيلُو فِي باز ولام كُمْ خود راباید دانست که درین آبت بسیران دابرندن و زن رابر برادر ویراد در ایربیقی اقایت واقات را مرا بانسب مندم فربود داند ودر مورد هميس برادررا بر مادرو پدرومادروپا درابرزن وزن رابر فرزند مقدم آورد ونگر در تبنیه بن اماه ب آن است که در سورهٔ هبیعن مز کو د فرام است و آومی ۲۰ رو قب فرار اول آن محسس براسبگذار و که محست او گهمروار و پسس تربیب مذکور در آن مور • میاننسب است. و درین مور • بزکور فذبه وعوض خود داون است وآومي درو تنت يرغمال دادن اين كميس رامقدم ميكند كرد رحكم و فرمان او است مهسس فرزید و دبین با ب متدم برزن است دزن بربرا در و برا در برویگرا قارب وا قارب برا جاسب (خَلّاه) بعنی

نبارداللي وبا مورة المعارج این آرز وی باطل بلد کرو زیر اکر (اِنَّهَا) یعی نحقین اُن عداب کم دران روز است الم الضمير بمراعات نامیدت نبرا سن (لَظْی ﴿) یعی آت م است موز ان وزبانه میز فربه قبول نم اً وكرون خاصه دي ۱۰ میرگر د و و در ان رالت شهور است و آن آنش شعوراین معاوضه و مباد لهٔ دار و آنهی از وی کا و ب بن مبلند الشحرين! لست باير ك (مَزَّا عَدَّ لِلشُّونِي ﴿) مِن مُمَّاسِد بوست بدن رابسوحتن والدرون إبوسه گار و و وتب سب بعران شدر از بو منت و م برم الم سوزش استفاعت دار این شو و و نسرنجاری و یگر ها قلا نهراین مهاری رَبِينَ مَنْ اللهِ مِنْ اللهِ بِهِ أَوْ دَرُ بِلمِهِ وَبِنْ مِنْ اللَّهِ عَلَى مِنْ اللَّهِ اللَّهِ اللَّهِ ال (قل عُنْ أيعن من يخو الله به آو دَرُ بِلمهِ و بِنْ مِنَا لَ مُنْ مِنْ اللَّهِ اللَّهِ عَلَى اللَّهِ مِنْ اللّ رض منة في است و شنييس مبكد درين حوالدن و نام گرفتن (م ` أَفْهُوَ النبي بسركم النشت وا ده بع واز ما ه من بعيها يه دُمني لنبت پرخمبران عم (و توليلهٔ) يعن و روگر ال شده بو و اندايين الدّ سني الهن و فرزير آو ر و فرد و ما**ل** را الا بعربهای حلال و حرام وسشهره و کاروه بی تمییا کو گفر قدیس در و فت تحصیل آن المستحق هر اب و و ارخ گهندمه بور (قَالَوْعَلَى ﴿ يَعِي بِسَلِ مِهِ الرَّبِينِ كِي إِن أَن عَالَ رَاهِ رِآوَهِ كُلَّ أَيْدِهِ أَهِ وَوَعَشِف وحقوق و احبدر ال**رحود فوا محق** شرابوه خواه حق قرض سو ۱ دو توکر د ۱ جرو نقام و کبرگ و مهمان دگداوزن و فرزند در ادر وخوا بهرو پدرو ماور از آن م لي اوا كروان و رعرف آن ول به إستنتى عد اب ووزخ گينت رازن معلوم شد كه آن آنت **و كار** منهٔ و ب و ار د اول موغن پوست بای ایدان به موخن و اهایگر فیا**ری پدیدوپ**سروزن وبر اور . و مهجیده و **برگریده** ر د گرو ایان و **پشت** و میدگان و جامعان مال و م^{امه ن شنون را مهجوانه و میمجواند بیس قور ل عرب**ه از و م حسب م آرز و**} تو ان کر ، زیر اکه اگر دیگریز ایران اس شخص تاول کند مو خش به ن این محسن که بطابو ب او است **کی حاصل هو ر** مسور ن ایکسس بسه به سه اسه و بای خور سوز و و به از دیکان این شخص گذا بهٔ به رنگر از زم وارد گر د امان و بیشت و بند الدن و جاسان اموال و ما نمان عند ل الديس آن آنس حود طالب آند است نموا بد گذاشت و اون این شخص آنهاد اور بدل خود منصور نیست که از نیس دید اون کناو مجار در د ل گمان می داست و اگرازین زیره نیستند بهشی آن آشش آنهارا دول نهی که تر عربستن واسته بهان زیره است و دا ۱ ن این شنجوس آلها دا در بدل خو ۱ از قبیل دا دن جرا هربیش قیمت باسپ . بیت درعوض علف و جوکرا به گر قبول تمهکند و خضرت ابن عبام رض گذشه آید کرچ ان کو قران و منافقان را آثش و و زخ بام بیام خوابد تواید آبها خوا بهند گریخت روج درا زاز آنش خواید بر آمد و باست و وسه سال کافران و منافهار را چه و خواید بر داشت چنانج طانور دانها دا نبو ک هود می چیند و اگر تحسی ۱۰ شید از از رید کرده بین صدرت اکثر آ ، میان ۱۴ تش دو زخ متر من نخوا **بر کر** و زیرا که این صفات چهارمی که مظارت آنش و زخ است درگم سب یافته میشودگوشیم چنین مایت نیم اکم پشت و اون از هاوات دی و روگر ال مدن از پینمبران و قرآن از گزید کم است ر ماات نظرت ما يمد است المجمع اموال و منع حقوق بسيار است زيراك (إنَّ الْإنستان عَلَىٰ الْمُوعَالِيّ) بعي خليل ٢٠ من بخسبية. بعبلت فوديد الشركا التنفيت بي صبر وحريص ويلوع و داست عرب كسسي و الكويد كمام بن عبرا شدويم

سورة المعارج إ.. م المباص و شريعه مي اين الشار البرمسية وبوويد البشان فرمو و مركم حق نعالي حوواين لفظ من بد المحرس به 'ماني ت إن سلفا حروعًا لا) بن جون مرسداور الدى از فبيل فتر ورمن دويكر ور "سد ترمودها م میکاه خالیمنه حوامات ویگر و حوامی آر است کم او را **گ**واب ان قوی ۴ - د مولم 'م به ی د انهمی و دیافت می که و ایز م بی و و و مرات ا. يت م كر اور ور ١٠ منځنه سران ۱۹۰ و سېب په ۱۳ ن مهراه انع ښا ځار د و مد و ب کيفيت پيران ي ښاهو و یر در و بع آل دی یا حور سیکه در و و سیاش میر مدوانع بک از آبه کر سی بنین سمی شود پس از یک . ملا به مه دینگه سیاری ما در در این این از مطراب قون اور ایستنس می آید که میبونید بیراول دامام نکروه ور کرمان سند کی در کی سدا عرصونمان در و بون مه ساور ایکی ارد الت و باه و باگرمنافع ور را سنه مالت به این گر ۱ و و میکر ۱۰۰۰ از بن شوه که و بگری مرسه و چه ن نتی ته بایم وی از نهای مشی اواب نر ق می اسایه ۱۰ را این ست مین مین مین فه ور میکد و ان می کرند و در نسل و خام ان سن ما ایدا لآما به می ه بدویلی مسه بیسه می آن را در افره ره میشود و این امر ز کمال ر مرکی شطاست اواست . میود منعصت برهمرت را شع به در می ۱۰۰۰ به از مراهمد ده بواص حقیه آن رااز ۱۰ رسی فهمده و ران در هبت بسر مهر بهر مهامد و همرایمه را بسبب سروم وافع بن اناروووهو وحل مندن است تفروح مان نعمت رانه لعكرونو رار وورود ر می آرد در بی آرزامه میگره و این سر ووست که بی صبری و شامت حرص است سبت موجب ایسار از عباد ات و حامنت ور محروال ندن اربيم مران عم وقرآن مبهر بيس عامل موايدن و وزج عمد آو ميان ايد كه ماصل سایت اسید ندا اسویت او در البشال موجود است مگر ہشت قرند کمالیٹ ان داد درج ہی خوار زیرا کمایی مست فرقدا : نت مانسن دروازه خود مبحواه اگروور تام ایشان را نوا مر مناز هت و مناه شت بابهشت لازم آید و د م زخ و سنب پاهم خواصاتش، مدرخ وسسالم ام سرز هست و میافت. میر مین آنهامت و ر المست و نسيل آن فرقها ي است الما الله المصلين " الله المصلين " الله و در على صلودهم د انمون د) يعي مر ان ، زگر ازام کم این ن بر مازخو د مدا و مت می کمه داری دول این ایل آل است کریی در بین بد المحرص مناو فی دها د انا مالا ا ۱۰ ۱۰ میل از براخ و مت صرحمبکرد ندوجوی د به و زوشب بنج و قسته خوریاد به جو د حاضر میشو ، پسے اور شان چاہران است کو مال خو و را از مدوبہت کسش ان عرکز یا کسی بی روز کی ویا، ایمان بنخواه نروه است معدوشد سه من الشام المربير منع حقوق رسامه ورينجا مايد النسب فرند . زگر ار ال رادرين آیاست مرسم دیمه اسن در مهای شدت گاه فرمود دامد و بهم خرم کهام مر فرکم امین فرد مو درواسا بهر کرار معلوم میشو و لیکن در حتیتیت مکر در بات بین مهدن جهبل آنکه مروم از عقیدس عام رض کم صحابه عمر دا ست از معی ابن آیت بر سیده و وید که او از وام مازجیست زیر اکه مقدو د آدمی نبست که دام در باز باشد ایت ان فرو د که مرا د از د و ام مری زیر آن است که النه مات حبیسه به به سیسه در است در ان بیاشد و پولمنهٔ میه و لیبنریا دیدا بجیری دیگر

و ما زماعی است به می می می می می این از دالد یو بیت به تو مالد آین دایسی بین کر تصابی میکند بر و مراد به این بس می در از مرسی به می میکند بس می در از مرسی به این بس می در از مرسی به این به می در مرسی به در مرسی به می در مرسی به در مرسی به می در مرسی به د

واشتن او نویت و رسانه دیایانسای و و ایدو دیااندوختن مال بروی روز حاصت پرسه س و مرز ابر جرع و فدا عست را الرجمرة من فرجين من المراسية من كر بحرز دا و مديس كو بامدو صدو مباوله مي عايند الم أ . و اميه بامله . سسار مبخوا مد و عزع وحرص ایشان بادکلیریی مرسبت بکد از نوع دنتوی سوع اخروی و از فنی سافی اسمال نمود و ورناك، الريد اكر ه (والمل نعبر مرمي على الدريم مشهول ألا الدي ديام كساني كم الشار ازعزاب برود أه رخور درويا د آنرب نر سان بهراسان اندو مید اید که گر. ریادمبرنک پد و در قط بل آیید گر منار مداب ند او به ی شوید و فن انواقع والمران علا أست كرا فر علا المرور وكار تو ومرمان و به اسال ما بوريه اكران علا أل وهم الى برتحقيق عذاب چرور د کر ایشان باوجو و صبر و ریما ویدل و رمطاهم (غیر سأمون ۴) بعن ماایمن ایت زیر اکر العسرة به استواتیهم و مذر مرشخص مسود است كريم ال نواع لوه وم مه أيشر ما در صروعها كممرا زنر؛ ما لله است زير اكر عمل ایشان براهید نخوت مراب سبت من دین کمنالقه بدا هیه طمع نواب است و طمع نواب را و مید است و اسد و سبید منت و خدمنه و اطاعت ، محت بهسرا زندمت و اطاعت بخوین است جر، خربه مب از از ه ۱ ت فلام د کنیز من و این مرو فرو از مفرفهٔ ما هین حو دب سار کمتراند زیر اکرع_{ال} آیه محدت مد م ایست بی مرح ا. يد و بيم بسس من مت و اطاعت آلها ما مدخد مت و اطاعت عاشنی اسب معشور تو ، را و بين جهار · فرر . كو ر شدید کسی بی است که مبربر طامات بدنی یا ما می با بر رما و از معاص و از ۱ روس بر محالف ط ۱۰ سه ز معاص و شهوات مطنفا بعیل آور و مد طلاحها مر ان و قانعان د ۱ ، د ومور تریه سان مبعر ما بیدوآ ، بسرتها مرقه اید اول آن که صرمیاند وسرم مناکند و روتد مه شهوت فرج ولفت جرع کست را اه مارین مرا دروم آر ناد مبر بامد وحرص . یکند و دادای و تون طن اراما مان و عهو د <mark>سوم آنا که صرمیک</mark> نید در حوس نمی کند و را مورمه ماغه با ظهار حذری ملابق کرر کک مگر و ار مد جهارم آما تکه برنو افل طاحات مرسه علی النصوص ناز ای مفر ره خو و سرمی غایید و و د مرت او ف ت بدنوات و آر ام طبی عرص منی کند و مجو ترسب مدن این برق سقایم ، مانیر آن حرص د را دای هیادات بدیه که بمحصایی کاب البی و اجب شده ندیل ماز بای بنجه ست ہو جب كال قراء ومول است چمانيم و رمد بث رئر بن و اد ، است كر ما مقرب الى عبد . با مرزين عليه و مازر أكرع وت حاميم است وبالواسط السر مد مناجات و مكالمه وحضوروة نمدو صمست است بازدرادای زن و معروصه و إیسال نفقات و اجبه منفصت فان الله و م خوستودی و رضوان اوا؛ ت بازنرکی جرع و فرع و حرس بر ما فات در وقه

سور لا المعارج است ازان مخوت عدال ادر کرم سیدار د ر وع و رمقد مو همول ثواب اما ر من صربا و فنا نت ۱۱ ست و ۹ مرمها ما تحق ر ن مان محنوق ب یا ۱٫۱ ی آن حقوق است کمر در لط داست ارآن عوق ال م کرا بیای اموال آنهاا مت گزاز نو دیج يا المروجون سيامه ے یا عبر و ہر کی عرص استوار کردہ یہ ماتی نا 💆 م ود نظر بين: رده لرام واحب ا کانا او و د شاچا پیر می در ماسد مكر د ۱۰ ، ازنو ا فل عبا ، ات على المنحصوص نما مر ؛ بهسر رو آند أن هم لِفر رُحمِم) على و بار مساني دانث ن و ووراد حادطول الم من أكام اله من أمار ر ایک اطریک می بر سی سیر ۱۸ دل کسی بآل با مدد و رس ایاه است قد مید به بر شاست شدو بهم ا من اینال الله تملیل از احیم اسمی مگر بر حقیان جود این بند سید ر کودند و چیل کارو با دیار ا ، یا سه ماری و دام صورت نمیگر از بن حوب زبی با سته ۱۰۰ یا حست نامی با ۱۰۰ سه میات س ۱۰ م ت پایس و و حنات بو د ریسه جرم رط است اد لی آند، سه سوی بدا شو. بومزا برزن را ت مرونه لكف وأس خد صلف عمل إلى سودول مزعي كم عمارت والمان من ست طلط نمي شوره م آريه آ یا صوصیب مرای در ۱۰ ن ده مهرسد منتم ماشد مرمرای قسای شده شد در ای و و مزک در داند ت و صرر سرد به مشسر ل سمی شو ۱ و س س س س بو ۱ ن مو دست سمی کیبرو و اید به ن و زن منه ر حند به سوان كم شهرم آكم كر من نسال وي مه بالمد و من عربان مرمان سه نسس رن ممادك بغرر كروان و دن او ۱۰ و ۱۰ مانند پیر حذت مو ل که شه جهارم که سه فه د نگریایهم قوی مرومشل ساریس وا و ۱ در مازیس همرد و ماشد و لهمد اما در و دور و و ۱ ایر را به مت میوال کمت پسس از نمامهاوم شد کرزی مهمه حست پیست و ۱۸ مرر د ار سه اونمي شو داگر در مد سه نه دونه او دار پ مرون مو دونه تو راک و پیشال و دام سي جو د و سرو ه به جهمات حامگی د حیل میرم د د نه د ر نوج د ضرر نز یک میشود و به محافظت نسب و سهل ۱۰ دیم است. ریا کو لعم از گذهب من منه مام الله به ام ماسد این بمسرق مرو دو آن . مرب این در در ای معد مینی در و آن مام ۱۰، در می میسپداگرد ر مدت معدازین شمن بر داشته ماین و فرزندی زیستمل برجو و آمده ساوپدر ر ا می آنانسنا در ار دارد دو مه او مهدوی تواند رسید تاحق فرزندی دااز و مدلیه با و دید در و تار مسید دری یی نو ما آ د ۰۰ مجهول ماند محرمیت او مامحر ۱۰ پدرنیر ۱۰ وم شد وند س^{۱۰} د مهار امندر ^حربت ج ساا ست بررنگاح بامنعه نماید دیر ادر بدر با آن دیم منعد س مند آیده می خوالا بس ور قراریب و مگر سر ۱ ـ . ست و کفاد ت داود اکام آن او او بر رسیس کرد نوسور دو اس تنسیر میاث أم او در عالم منشرهد مد مد مدن مداده مم او ملا مت آنها تعذر عصول هابيده شو و و اجد الحدم روحيت زهات وطار را ما و انان و فهار و نوبست

بار مرس منه وغر

مه و معلم إله مباشدم " فق معند معمد كند كان يا شب باسی ي احكام سن . آنجه بخلان مسكنه الدكراين احكام لازم زوجيت ني وليل صريح برانتها! م السناء سمي ز ، چاپ به بسبب نشوز دير آمدن از خاپه شو ۴ انتفای ملروم میثووژه بی الشابه باشد بمركنس كرسسي باش يا زنگي مزه - مانمو ، گر را نیا مبشو ده میراند. ز آن اماو که و شو بر د است که و تو سب مشی د و مسفر ماقط میشو د سایت بی مسی است است می کراگر آن عواری مرتفع شوند آن احکام مهر به سنگا این احکام ورز دید مکورنساسب من بالزه اگر باز شو برر جوع ما به مستحق نعقده را كل و بوش كن اير گشت واگر كيرك آرا د شود يا كافر مسال ن شو و است خق می است. نواید ژ و اگر مرد از مستفه رجوع کرو زن طالب نوبت شب باش نواید گر مراس آن هو ارس مورب النبي مي الجام زوجيت گسته الديه نفس عقد بخلاف زن متعد كه نفسس عند مينو ايل اي ايم احكيم ا سب به و نام من وطه ارى برمثال آنكة بباللع مسيلان ورنگ بالين اين واگر مسى از راه ناهت مین کنان کیرو که سبگ نین سراز تسسم آب است. زیر که آب بهر و فت یخ به ی میسد میتو دیا آب سيلان أيراً ونحسب سين السين زير اكر سينك به إلا سين من وينحن شراب آب هذو برگر موالان مذيان ادر السمرة فول أرني نبي مدتموه ومير حق تفالي زوعات منكور والمنحصرور عدوجهما واست راماست. به توراول مور بأسباله كوسايب أيرزن منعدوان زوجات ميند بهم ارين علوه محصر مي گشت حال آيه نه ما اير دورو زن د ۱ و رئاب دیب مدکره یا جویزمی نماید و با و صف بو و ن به دارندن در هند دیج نند نس متعد را ۱۰ زه این و یگر من من كهدوير ورمرع مربعت متر داست كه بركاه منسول بازن منكوط فو ومزد يك كرد محسس شد من معد أكرر ما كه اور ساماسا الديكر ووا كرص زرربال مازل الكوف ين فعل شنيع بهل آروسونازياته بايدز ووسعد نسركان رو كايرامارن بح سبب العمان می شهرسس تیج صورت زن ما مه درزوه وا طل می شودو زن متعدادرا و جدا ال کرون ا مان عامم است د بسیت ۴ * محسن ورضحن كا چن قليه جويد * اضاع العدر في طامه المعال « (أَمْ مَا مسد ابْعَالُهُمْ) بعني يابر مريك ما كاس آن شده الدوست عن ايشان و آن بير محل مفصوص كيه كان است زیر کرآ بری ماید کر محل بی مست ساشد وقابل سسل گرفتن بو دو خلا مان این مسم چرند ا درد کبیر کان مرد و چیز دار ند إلا تحل أوست كم يرمحل حراثت و نسال أست از أنها يرعرام است و چون مرا و از ياس مور من من است م ورايراولفظ ما اشهال مايه ت ورين حورت بير خووميت زن مامره وسر كات البوان ب ونسال وص ب امور عانگی مشنق است فرق مهان است که در زوم موای در نیع آن محل ا رج ممی ور آیدو و رمهوک از نا درمشس باجمیع منافع مملوک مألک است و ملک عبس و را تت واز مایا دات و به داست و ابهه اپیری ما بینی را نمی تو ان گفت که ملک یمین من است ا 1.

برای . . . کردن عاریت . روان در امک پاین آن سست مبر نابدادل و د

ا مت أول

ندلی امت و زام این عاربت مر مانع د مجر به کوراست ير قياس من الفارق است ريرا ألى بين منعه معه و اربها بن نواه گر ، يد بست بي سينوراً وه ما به المراه ما المربع على المربع ما المربع على المر

زوه سن نو د نابد و عرص بر قرست د كذت گر در كريد سن کرو د ل "اليشال را إدرا على عرع وابل عرص وابل أنهميده هو (مَهنِ الله وراب مَدَ قَاُولُسك هم العاد أن أن را بسس ہی کہ اللہ کند موای اس دو قسم زنان کہ روز دیا سے بر سریا نیش نی مای کنیر ان کر ارب اند في اركروند وسرال ومرسال والمرسول من ما ما كالمست كاست است الما من ما حمام ما ما ما المدآن مصارف رر عظام المركران معاصة ما كوريده لا شداه ونسل مد سان أن اسے کری رہ الواطت این آیے ۔ بت انہ رس سے سے جو دازمور ان م وزن نواه زوجه و له محسد ما شدیا ۱ مه روستان تربه ساید میزا ایر از مرسهٔ ن مربتی ماسد دارا به شد. زُن این عمل بند از بریجاندا به نیاز در بیک در بری حملهٔ نی عدر در منه سهرانی سمیرواکراه بازی بیشتر دیتی نیاز در را به مدید در معد کربه مهر بیازی ما مدواز آن جمه است سرّ بارین که زما شن به سه می او رای آن عمل مدر مسه که در است از مواد ا مت زن مساحقه له الس تواطن نن ماز رس و مند دان ، یه دار آن مه مدید مسلم ایک ا كم اورا بلق ندرو زرحهه است ۱۴ محارم نوده آن محارم سن شند سل ۱۰ و ۱۶ ام معمه و بالره جراور راوه و تامسیری او و و فرم و تواه صدی مثل تو سانمن ۱۰۰ سرز ر ۴۰ میناند. سام ساب و تواه بر ساعی من مشیروه و اصول دروع و زان جمه است ربی کردر دنج و مکری مشد که داد مجت بیر بطایر میست واز انجمها مدر ان سفر کرد ارا مار است زن فاحنم کریانها محد مدر واین مدافعهام وره ورای ذكات ، انتال انه و صرف حرام الوالكات أهم الأسار قصم) عنى ، لكر كسه بالراست إبي تو و را تعبي اماست إي وبگران روی از نر اماست ووفسیمان نول آمان کرز قرم می تالی نمین در و فرمل عنابت و ما براکه بن چرنه پگر آدمین را سال سمی نده و گید از کسس در ای منده ل است ست کر گفته امین را موله مشد من مان مرب من داردو آن به حد وسیم ۱۰ رمیشن این کسن ۱۰ الایب مراً، رید ۱۰ مریة، ق ۲۰ م ز.۱۰ والایت این نسس علع نابست منل بن مو ب کرن وارث است و وارث مر به منابع م محسن معان وارد منا روزن کردن و میمودن عرف معه شرور به سه و پز

سررة المعار

عدد او مال است بوم الماست ، و المنت مهمار بر المسار بار و مم المست م عبس سان اً شد عنم سروع ما و درا که باخد ایاباری . اندواول ماندر گوسد اگر ، اول مایی بر ای خداعهدا به مذبات به ... ی سر ۱۰٪ منت ما دره اگر بایده و ازم نن حد اعهد منر کت و رساد ک راه حد ابسته به منت که این و وحقیفت عنى ريدان المنت بعنايد و رسور أا ما فتحل كوراست أن الدين يبا يعونك المايماره ون اله يداله فوق ابدابهم فمن ندر دارما يسك على بفسه ومن اردى بما عاهد عليه الله فسيولة لد احرا عف او و و م ر اير القمام ب مارال ت الركت منارسته صدر ووصيب. و بگرهنو د كر دركت الديشفيسل مشاروح ست مثل ماسحت ر تولیت و کالت ، کذالت ، را را تعور السی رامت کندمان الدو ور میافطت آن امانت ،عهد مباوث بنایر شان که رسنی گوسه براید به رسنه و منطت آنها میکوشانس ایهایه صرکایل و مدوص کم و لا رمایت المانت وعهد السال ممال عبد (رالما بن هم مشهاد أنده م منافية ولا العن وبكم كساني كم بنسان بسال ماديها ي ووستعد اظمار سنا وبدوراوای شهروت از انطاع و وسیدها قرامت ایمی تر سندور سنیتی که و شهران و می لشان آنها ر اور ا دای آن شویع ایت سرم که و به این سب مب نفوق اسخاب عفوق زید دبیشوید در پزایله و از مدت م لمركان شهادت كتيبه ١٠ ين ١٠ كيانه عمد و آن و د صورت دا مرديكي آنكه ان ر شهادت مايد وگويد كرمن نميد انم ، دوم آنکه در دوای شاوت رف حامت سیانه و بهار کناه و کیبرد کردر هر دو صورت حفوق خلق مه ملعن میشد مدو ازبن بدنرك فه ويكر است كرشها مت مرور بركرودان صورت احفاق باطل و الطال عني برو وازب كنس ماور میشوند و فیام نشهادت کرد ربین آیت مذکوراست برای احراز این برد و کیر دامت ویر برای انسهار بآنکه شههات ر ابن که ۱۰٬۰۰۰ ما بدنمو دریا که در کم و زیاد ه کم دن فیام بآن نهاه ن نمی ما ۱۰ وَالنَّهُ بِهُ مَهُ عَلَمْ عَلَمْ تِهِيم بعَا مَلُول المبي ويكر كسابكه بنان مر مازخود محافظت مي كسه مأثواب آن سانع أني روايس ما فاست وراي مرزوم ت ا _ _ کرور آبت او لی مزکور است زیر ا کرچ ن منی روو مت ^{بم}ین مریا و ماغم مکر د ن ا منت و مدر من ونشف ایمام و ر عامیت اموری که تکمیل نواب آن در کنا ، اس را د رکها ت والأناروروب وسيب مثي تركه النمات ونظر بسبحد وأماد احترارار الانطات وا به مدن و در ^از سمت پدر ننه و رخمهازی سمت ون و بهن ورخمیاز در و بهن و پوست پدن و بازی کام ۱۰ و بست ب مريابر دومش ه انگ ، بر ایا به مرسمه کرکون پاکشگیر آو از از انگشان بر آور دن بانسجد و ا وسدار بره مات کرون و د ست نو ، چری افاه داستن مل عساد با زیار

دیمال دیمایسته مجموس کرده به مدیست میمونست دیم و سدن به ی بوشید

وريان حندشعاو والمركزون

مازاز مکروات حوو آئیریکا پیر استدامهام کال د آرور در کو بسیب مد او مت بر ماز فعای منایت شاق د لیل کی ل صر فلت همین مایخ مرشه بهمین ا معا است می که ایل کهال صبرد فست عومی مد اید ا فرمو د ما امر د ایند ایک مان : اعتاب علی ویگر : و آغرای بیشت ورقه ما ذیان امد و مداوست ر ا

ساءر السكورج ن برص ام ، صر ابي مرون وشد تحرص كم ميشو، لأر المعلوة المدو قوی نده مر خت بر نماز طامل شو ۱ ز اکر مراه ایت ، ر صرار سه سه و نوست. من بنام عرو و المست وحرس مرهم بعلد الت مابع مناه التشاست وادم النمر مرمحانطت رو دابر (أوسك مني ابن گروه و كما زرور نه نی سبر رو و من موره بهاک از افی حست ای در و تبت ای میآهد باست سب ات ای از ایک مکورمون ا بعی. تعلیم و اکرام میشدر برائد محادماهای موصوب آن و ازر الم سی معود و کریم و است د سایم است چیانه و ایل و از سراه نیرووزی سبت مورم شد که کرم مربی کدم آن ق واسب و روادن او در سرا مان او و مفسه پی روایت کره دا مد کرچ به مرح ب مد کور مهیئت در ۱۰ تید و حست از انواع کر امتهاموعه و حست دید قرآن محبد می شبد کد مطران مهاره مسحره و د دور الحاسس آن سم سعم می آید دوره ما طلاله براسه راست وجب آن حنرت وم من نساله و یک سد که اگر این سهین شاور سب است کم شفرنی و اید بودو و در از اس قسیم نعمن اوكر است المردم و الهدير شينياي ساسي بداسي مامروم لا أن مرباين نعمت اوكر اسهافو الهيير يوونيه مان شه زیرا کرحق نمالی کبیم است مار ا که و رو نیامعرزه مکرم ساخته است و بانواع نهمهانو بخشر و مان و حاد سمر ، رس و ریاست عطائمو ده د فیل است بر انکه ور آنر سه براه اربع بهای خود حرایو واست و با مر نه را که امریه ار ۱۰ و اکثر علامان وار زل و آلم اصلان مالک اس مهم بهامخوا جرکره حق قعالی مرای رواس تم سرآ ۱۰۰ اس آیه ست مکزل فرمو و که (قبهال آنذ إِن کومر و ۱) عی بسن این کافران دا که تشد در ممت ۲ در مشت می داند میده می از م یعنی نموی تو د و پیره می آید گر ، ن طب ، راز کرد و وجث مر مسوی تو ، و خسر آبا، رحی ، دو حسف : منده مرسور میان را بهد اکروه ایم بهایی توقع وسوی تومی به سه سد و مهند انفسس ایشان و بر بر و ما که در در و ی تور ار در و مشه به ند نکه (عَنِ الْبهدر. ويَمَى السَّمال عرب) الحي از حاب راست واز عاب عب حب وزواد ما من فيد ماكسي مان . نلامد دو مساسرت ال تو و اخل نديدا أيطب غير منهم الني آيو فيع من كه مستخب انه بهرد كها بشيا سدم لم) می آنکه وافل کر، دشوه باو زودا سرا ربر س کهمروه ما دو است تراد ربوشت مهمته بنام ابشان (أ المسب اصل فلقت يووسهر زومكرم آفريده نده وام برجدك فرويدكاو ماستم وعثاوبا مت مي يه على صاحبها الصاوة والساام مرجمد مسلم و ومكوكاد ما سد جول بنسر آدا ، بهشت ا مره انانت الدو تياس بر تعطير و مكر بم مي كسس و مجامع وينا مي ما يد (كل) يعي وندواین فیال باطل راوقیاس فاسدرا بگذار مدزیر کم بحسب اصل سنت محسن

تبارك الذى ٢٩ (94) منورة المعار راد نخشنه منا يعلمون د) بعي تحقق ما پيراكر و بان ر ااز چری م واعب البعظم م عسم کے پوازراہ کاست مرمی آبدو در ميدا سدو آن نطاغ ب میکرد بسس ایکه دین نصر میکریم نواید و اگریه بدی یا نامه بر ر العت او بهم ماصل ناف المنت و بمريكمر مه ایان وعمل میاند است ما معامر و كه ام أسه و كر كامر و معاسي گرفير مالمح بین گرین راان اس او العل فاحت او مأسره ابن د: المت و ، با ، مد بسل الله مركر فاعل تعابر ، اكرام سنر كر ذا لت معد منه دار دوه و منظیم واکرام ، کار مراس سے تو در ای نام وال نیز از مرام القیم امن إس قسد مي غورم زبرا كرما عت قسد ماسد برب كرل و طوح و رست من ماي م مدين فرفه الرقوو رُ سنارا بدون محسر مورول با رخي آر سن فسيم س نهرَ للساري والموري العي ب مفت حودا مت ا بيت سواي مهشه ن روز أن رسال مه را ۱۷ آن سيز دا از ملقه معدل يا قرب آنها از ان مطقه و و من بهريک رومني است - و مو آناب را در لسف مال منارب و منارت راجدا بنظر مي آيند و و. ندف ها ل د به سه ما ما د ن و معدر سه و سهر کند و اس معمت من و بیل شدیل منزف و معاد من است کرمر خی را از منحاو فان خون در و بني من شرت مرب ميركنديه كدم ري الوارايم ميگر و دو باز بهان محاوي را در و مي ازين شرف مغرول می ما 'م و د گری د ازآن مرب انرنت می که به و ^{قری}سین مرنهی را از محلونه ت جو دین ^ته نه می کنیم کم محل حفظ ر سه زاره رم گاره دیار گرمه ایان تونیم محتر میکنیم و حلی بزا النهاس جون با و دست مبدیل قبطیم و تسییر در هررد ز ارسان ١٠ سي شرب أست كُشت كه (إِنَّالْقَادِ رُينَ مَا مِنْ أَنْ تَبَدِّلُ عَيْرًا مِنْهِمْ طَ) تعي شخ بن ما المه فاد ريم مرآ که به ان که مرفز ، بگرراکه مهرار ایشان ماست مرسی صحبت نود نان و استر تا ، از تو و بهنایب اخلاق واصلاح اعمل و آن فرقهٔ الصاريان بو و مد (وَمَا نَعْنَ مِيْسَدِرُ قَبَن ﴿) على ومِسْدِم ما ابن م أَه كم كسى ازما ببن كريرو وبآن عد مست نظم واكرام شود كرماسة قدرت الزمندين مبرو كرام اوبتوثيره المنت اويااز سل حرت ومزت اوبحاى ویگرنه به و مار ۱۰ عز کمد پست مهموم مه کراس نامه آمری ۱ سال سنس نو و حمویش ای محفور تو مد بر ای ظمع و خول مهشت و استحنان نعمه داکرام ست ملکه مابرادت زنی دیری است کرباری آن وو عدیای اوور مها سیرای ماید إفلارهُمْ أَحُوصُواوللغُمُوا العي بس بكرارا ثِمان رأيلات : ` كر و مازي، مراحَتَى يكلأقُوايم وين لإ ا بعني ر مرروجا بحد ما آنکه ملا ۱۰ مت کمه مان مرسبا ۱۰ نور که و ۱۰ من وه میش، و درا بومت بوری ویگر واحی خرا را ا بغصد استهراه بمسلم بشن بود دیده می تبده بینس آن داعی کنیل اضطراب می فرا " " (بَوْ مَ يَعُورُ حُونَ) يعي رؤن بِكه تو ا يأمد مر آ مر سمزيه به سره ربر مسرمروبر بهيها (مِنَ الْآ يعني د وند و ومث نابل سنهد الآواز حيو صور حسرسته امر افبل سرم ، تكالهم إلَّا

يان د ته في عبرن ، مرص أسال بانه و ، لون شال المرف محدهات

وارياسي ١٩ مورة المارج أ بالمورو و المراجع الما الكوميث نبی کربر ای زیادت ازین خانه برا و روه است. د کرو بر الدامان شدن إمام وارمايده بوده و مدو و مست بادر هاند بابن المع دم عت ایشان دران دوله متروار کمال ؛ لت و حمادت خوا به مه (سَاهُ وَ بره و جران شد و باشد - للَّهُ أَلِمُومُ اللَّهُ عُلَّا جسنسمتهای ایسان ماکه ریز اهمه مرز لَهٔ ط) هماهها به شبر از مرناهم ایشان ر د به شن ۲ ی نیمت به تملیم و نگر م ایس ن دا د حل حوان م م م م م ما ای حوال طلب ۱۶۰ آن است. کر انسان را کر انترت معلوفات و مکرم ترین موجود ات و سسیود الا یه کرم در مند رد ی رسین است. باین بی هبیری و حرص چرا مخمر فرمو وه اند دو در حل خانشه ا دابن بیرد و مست بر سند مدرس و مدرس و اند برگر عشرعت برین او بدارندو دورو می ترک مالونات در سیری سد مه اور کردن سا اضطرا بی که او صهاید اسر بیان واررای شو به و و معسف کی س: لب رموا ، مدید مسب حوص مد ف برطهع میگر ۱۰ و سے بیان سے ماسی او سرکر می موروی موسدوا گر او دا اور مصست مسموری م وراصل جا ب اوایی بر سرب ۱۰۰ به ساله در ایرامزمت و مناب می فروید اور بیراور امور هما بیت ما باد است " بسس آمکه مدان حص و این سری انسان و ر " ت برسی تر فی او در ، ارج معروت و سخیبل و صول و قرب ساس هداوی و صول بر ۱۰ امالی و سیام و رید باید است. همد و اگرایی شد س هرس او رانیان راوی معروت کر . نل آل فروانات ویگر دا امر طامل است اناعت کد . مراتب فرد په سروب و قرب را طالب انووطال آی دریدی مرفت رکناری بیدا پاست و مراسب در موه و مرا مرمدی نمو دارن، گر وملام شوق و حرس إوزياء شووو ما سرمساستي المطس العطس تمله ايس مه المهايت راكي طوعي وال مراتب معلل ويد و اگر ارجد بي عاد مره ديك محمد سام باشدد سترار نشو دوع ع س مايي، ع م معداد په مسلم مورت گیرد که *مصراع * میان منق و مروری بر او درسی امت *وحمن نزاو سال می سینه و میان منت زیرا است کا در است. مس خاوند خوده جویای فرسه ۱۰ مول او آفرید هایدونود اس بند ست که اید اید ایس در دا در این بر ، وصورت کر شدت عرص و کمال ۱، میری است طر سب به رسید ، می ساز از این شدت طرس و برم ری مایندت ملکه در ان است کر دانه ان تمن و به الی من رسیم سر مرب ، است. عا به وبر ، زاین برگ کرونی و گذاست مرت بیکندویی طل فرزنی بیده به کی ما در می سازی به در اسید بر آنی حد منت خود مه باساز که و آن زن از را به کعر ن نعمت و حق است اسی آر مهر ب اغبار پوشده رو و و با آنها آمبحتگی که کرشتنجق لعنت و نفر س می گرو د و العبه ٔ دیامه زایشم ۱۰ مه! * الطَّبرات عبد في المواطن كاما * * الاعلمك ما مد وم * وررمايث أب وارواست عو الله معاد الدعلمود دير ويلك الحدد ال ماركل

(1 تبار لم اللي اقاء الله مالافسلط م عوافاء النهارو رحل اتاه اله العدنه ويقضى بهار يعلمها ما بست و بشت آیت و این موره را اسوره و ارآن. جهت ما میده البر ترور کنفرت هم مذکوری ویگر مایست دو ریام قرآن امهاین و و مور داست كم خاص يك مذكور سعت د و هم مو ر ن لوح کم: ربر ، و چیزی مرای ^{قه} بههٔ این د د پهیم سر مو م . نفر مود ۱۰ ندر این سور ۱۰ ابا نفر به ا اما م اختصاص اتم است زیر اکه درین مومه « چمر ۱۱ کلا - ۲ نیر ۰ . نوح عرم بهاست سالا برس بربالنسمول بالسام من الكلام حضرت نوح عرم است و بير دورين مور وقوا عدد عو نه حلق بمهو يه منی و م مینید را سه در منط آن کرعم سروی به این دوار بای اینمان است. بوندا تم منسر و ح شده و د مرباب عور من مر من مد مسر وال جمع واحدان و وها، ترير المومل المد جمان الموومة ومن آوم عم ماعهد . نوست ایسال می مناح وغومت و دنی و کشر ل و کفر گروندروه و و ماله مالم و ارشاد سفرت آهم و مو ویگر . پیمان موم دا رمسل مرست پدر . ایسیران خود را با سبحت و ارشان بر رئیل نمیلیز عروا رج مرا به و کرمقایل و مرت ما است المن المرين المرينام حقوق في بلوه ل و ما يرويلا من مندايشا ما إشال مرتج دي و او محضرت يوج عم مه اور اور مدرت واعب در ش شهال اولي و ميول وعله الله فرمود و آمد پس مشمول سي مورد كه بهال طرويق وروت المان الى الحق است الم ملوم السرت توج عم است و مبراث المان است كرد بيكرا روميه و ووه و لط این سور ۱۰ مامور ۱۰ مدرج آل است که ۱۰ و بامه رهٔ معارج اسهاب ل بنگ آنتخریت ه م ۱۰،۶ میسایم فران فوم و ۱ وسوال کردن آن فافون عذاب وباسند ر نزراه کول طرأت و بی باکی و کم و موول آن ضرت راعم به سر کر ۱ ن مشت دعوت مذکور است ورین سور دازا ال ماانز . ل منگ منه مرت دج عرباد یو و آئه نا سرا رسال حفای کافران محشید ندو اصلاانر الساد و طاحت رز آندنی با مذکور است پس کوباار ساو میشه رکمه بیم بسران را در و و نسخان این قسیم تحمل مایه کر و و مه ماید نمو در از حران بطریق گرود طرق و موت ا شال ازم ما دشمره و شنگ و ل بناید شده بسره ساه س آل مهره مذ کود است که عذاب مودو، دیاست و ای کافران بهرچند ورعي الداء رم سائيد ما از ن عذاب وود نظريدان رون آن قصور سابه كردكه مضرست أن عام راكم شرسال ن قوم خو داز منزا سه و دن برار مال پینس از آن فرم ده و بیم و ایشان از آن هداب دور بهمور جهدمام ه سابد ند ب**ب**س ماست شد که چری که در ذبین آ د مبان ۱۰ و می نایا بر د مق نمایی نر دیک است به س_{س ایدن} مور و گویا ، ابل و مر بن این قول است کرانهم برو د و ده دار در مه نویداد موید ا و رمیان این بر دو مه ره منامین ممه مناسب بك بكرواقيع ندوران مور وزموووا، كرلايسكل حميم حميما وورس مور وفلم بجد والهم من دون امله انصارا وران سور وتدرو من ادبرو تولي و حمع وادعى و انع است و و رين سور و اتبعو امن الم ازد هما له وولد الا حساراو دران موره والدبلهم من عدار دهم مشففون و دين موره مالكم لاترحون الدو تاراد ران موره و داو كش مذکور است کرسانلی کیمل جراً ابت سزا ب حد امرای خو دو بر ای اور ب و هشائر جود میخو ایدو درین مور ، مرکور

نبار ادالدی ۲۹ هو رة النوح است كرمينمبري حدا محسنه ويداد عاى عام موز بشرائي منه غفرلى ولوالدئ حبت فأنكاه ولمن كاحل بيتى مومنارللهومنين والهومنات مرح الله بين أناء. ۱ د درجه و ۱مرا زمنرت الى غير فلك من الوجو اللتي أظهر عنل المعمق و عفرت و في م الريم أبر را سوى توحيد وء و ت آه ما بوالبشير عرم ١٠ مع ١ مع الدير رايشان ملك نام و است و ٠ ونيك ١٠ ی ۱۱م صحف آسمانی د اکرو حفرت می نمود و اربیه بر منوسلی است کربسیر حفرت ا دربس است مه المعرت او ریس عن حاسه ۱۱ ریسس و حضرت شیث و حضرت آ دم عرم ماز ل ند دبود ۸. ابنان شد و ، رید به امور بنی آ، م و اصلاح البنان سند عی همیه نهو و و بنایت کنیرالاد لا و بود د پدر او حصر ت ا، رئيس عم كه اخوت نام اينسان است المرشان بير يتمبران الدور وقرآن مجيد مذكورايت ل جند جادا مع است د مكه ي بو ایان علوم نوردا ۱ زریه نام و طسیمی بایت ال میرمانند و اول محسیکه و وغین و مشن را در سی آرم را کیساخت ایت ان و پر داین ان بر ۱۰ نام ۱۰ ست که ما اولا و قابیل جمینه حما و و غرامی نم و دو کشیمر : سیکشید و میاست او لاوحسرت آه مهم واشت و بارا و بهلانيل است كري آهم را وشهرا منفرق ساخت و خووبا فز د پهن حو و شهرابل راهما رب لر ره مسکن نورگر ابدو سهرم س نبر ساکروه اواست وید ر اوج سان است کم نبر م و نیک و بر منع احدا . خو ، بو و د پیش ۱۰ اندش ایست کردر ۱۰٫۷ وی مرنو و سرست آدم طهمه تون ایست و او دیرو نمت جودانفیل او لاد سفرت سیام بو وبدرا وحفرت تبدث عم الدكم فالبيف وست آدم م م بالسنس الشان بوومد وسنم برصطير القدركم بجاه صحيف رابشان ما را شده و تکمت الآبی د ایم ی بونان در اینهان متل می کند واکثراو قاست بیمادت و ریمانست سنهول می بوو ، بسس و رمبان حنرت آ دم و *حفرت نوح ع*م بهشت و اسطه است و ^{بهی}ج یک ازین بهشت و است طه^ن کافر نبود ه بهمیسه ا_{غا}نان نیک : ' ت^۳ ری بعد از و فات حنرت اه ربس ^ه مهت پر ستنی و را ولاد حضرت آدم رواج یافته ١٠ و سبن آن شركهارا عقيت ادرابس عمد وليد صلحا المدام ١٠٠١ مت مثنول مي ساختدو بریک برای نم وسسحدی در ست کو ۱ هموم او دان سبت بدیرو ملات میویت می فرموس و وم بشوق ونشاط سود البنسان لذت قباد سنتهي ينها به ن بسهر ب شرت الأرس دم راب الم مُنْ مشته وم را حسار بين والنسوس عظیم لاحق شدوما بهم مثنه بست آین که ۱۰۱۰ در عبارت و ۱۰ زیس لذمت طاعل می تبووکه مفوید اليشان مينند ليُنيسس اينونوت را عنبمت وانب نه بنهن ، يرين ، به رمردعه ، در سب الرمح بع المرم بانسر شد و گفت که طریاق مافت آن لذت طلااین است که نسویر است ایس رون رواد سیاب ترامسیو و لهامور آن در گن و دیر آن تصویر ات کر د و در "نیراب مسیحه مقابل دوی خو د است د و کید و ابت ن د ایج اربو ماطرانکارید کران اولیاء الله لایموقون و ۱۱ ن لات کرد و حذرد ابت راوی ۱۹ تو د کرم ن داست به برواه به مروم این مربیر ایها بست پسیدید دومطالق آن بین آه روید دیجین قرار داه ، کر بیمداز عبادیت و باز مرکزانه مسبحد پیرون ر دو د ست بوس و خدم بوس آن تصویر است به آمه در مر آید ما طاخری او درجماعت بر دارواج

تبارك الله ع (12.) مورة الموغر ي ميلي مولين أو منه احت كند كواين مس ايمراه ما وطحفو د ماور هبادت ومزيك بزرگان با بست گر م محض فدم یو که مست بوس آن تعویر ات کر د ۹ بیرو ن مسیحد منیر فهد بوه ور قد و فد وجها يى ن ف م و س خاك بوس ومسجد در البي گست بدر حضرت نوح ممس ه حدوب و : كر ملاد ا. ایسیم وم بازنری آمدند با آنکه حضرت نوم راحن تهایی بر مهالت وسب با و مروم را از س دول س آن وهو ت فرمود ندور رس مدت در ارجم نگی به شار مربی سر ایشان . [۲۰۱ ، کیست مرسنی کی در در در میروم در وی زمین کرد در مدت در از ۶۶ ست خرست نوح تهدر سید ۱۷، مه مه مناتنگه حضرت بوج مهان دهای معروه نمای برایشان طوفان فرنساده همه و ۱ رن دمو دو به این از دست و طوف منرت نوح را یکم و مود کرکشتی برای خود و برای اصل و هیال خود و برای و سامان ، بار ۱۰ در ال مستن از تسسم هر جانود ال جرید ، و بایده کنیاب حشت بگیرند و و در و بنی کم آسه ، زیورجوش زند ، دان سستی سوار جو نانه سنرت بوخ موادن این نگم مشی را در سن ما خد جانوران و آب و ۱۰ و همرا را ن . سه کره . منظر آید یا طوفان ماید نمچون آب از تبور جوش کره خود پا ایل و عبال خود کرمسیه پسسر و رمال آبها به انده نطاه ن و کنیز دان خو و مشاو کسس ویگر از سیاه مان در ان مشی سوامید بدو مالای کشتی سرید مشی که ر ای منطست ز آبد. ماران آسمان اساکرود و و مرکشید ندان ابنان ما مک یسسر ایب ن درکهان نام والايه. الهرائة فريومه الأنكشي ورآمده وتحمرا وكزنزان غرق شدنه حضرت يوح الزويهم مرحب ماوجم محرم كمهدت شش ۱۰ ست رسمنه یکند ۱ بدید و سب طو فال از زمین حوش م ز دواز آسمال می بارید ناچهل **روز**ور ریادست بر فهام استدار ان ما ریخ که حساما آنکه ایما از شیاس ماه روی زمین نموه ارشد و حضرت نوح از ممشي برآمد، و در آمرست عمر خرت من عرف وس من است من ۱ در آن است کمیکهراد و جمهار صد على الله وأواز قر العلم الله يا مرتوه ماليا يا مدام الراب و مال في المال في وقير اكمر من وهو من البشان م احلى زسم ال طه قال و من الرواون مديب . . منه مرمه ره عبّه وثت سعه وينماه ما بالزمود والكرو لا اقل و نات دئت عمرا بن بن مد جهل منال و بر سر من با با بان جدی ره نیا کندرا بیدید جنامجرا زمورهٔ هو د معهوم ميشورو وربين طاه و منه مدرا قبل زمز وي ار أسد الم مدر دورة جن حامايد و اور معاني ابن مور وبسهولت ور فهم درآیا مقدمهٔ اول آندیه رحضت حن منایات بازان ناص و ومرکره همای وعوسه طن اسوی حق من شه على الم آل سده و الازم المن أم اول مده مور الماق هد لاست في يد آل مروم دائيك بالل که واهیل می آنها را سنه در در از مرآن صار را استام بر سمدا و انبرو نواین ساز ۱۰ بازور متاسّنای ظیالع ومامات وسوائے و ورتی ہے ، وم نظر رہ وہ ہی وہ بدو آ ہراا ز آبر واعبی باسے حالات و برنی وازا ہی ترمسلد تنو بعث یه و در آید بالطاح یا شهرب دا با من و تیر تو دس رانو بهشس میکسد نظمین کند . چنانجه و را ۴ او ن اصلاح قوت بمزيد الأناب وساله آنها را مفلو رواست بوروير امرا مرن قوت و مهيم اليث ن ماميوونيم مفاؤر دا رو ز بر کے

ويكرانمه ادكان والبناع وجثم اين ملطنت فور بنو دستنجر فرائه، شد وَماكِني ، م كا يدك * مسراع * *از دو ست یک اشار ؛ د زما نسسر دویدن * به زاین ۲۰٫۹ مرز ابطری و رونی) مهار باید له مند *

* ١١ وبهم مر ار كنبي مقعه و وسنان * * محما لو ي

بلكه بمنه كن رمث في ومايب ما صح از صعربت و سراس ل نك م مدر عابد ازبكنه ع وعوت سوع ويكر المنال كندة و بأدبيان است عدادة تهاكماش تواد كروو مركان ١٠ تهادين من م كندمو عند منعض ماكل دور و در کرازال آله باشور ماد بگران د افاسد کلید اگر و موریجهار سال است و دمن لایکر او سب سرب بسرک کو شد و اگر مامور بحها دو و مال میست پد مای پد آنها دا از حرصه وجود محومان کرنز سه سایرا فرا د نوح سرا بب کند مقدمه دوم آنگةوم حمرت بوح رااصل عرص آن بود كردر طلب شرب الى الدوات عانت درجوا بيجود بنو مايي الهنظامر اداملة من ار و اح الادلیه ، گرفتار بوه ند و نقرب نسه ی مرتبهٔ سرید واست ماست مآیم نه اصلار د می ایشال کنجابش سی کرر • رفه رفه ارواح آن ۱ و رياسب كمال الم. كما يشان ورصب وياو تعمير آن و بسبب نصور اشان از ا در اك مرمهٔ روحید نیز ار نظرانیسا یه خاکسب شد دوار دار تا شیاطییه حابی آنایشان انجو با ماحدمی فریسته ناآمکم مام نام اولیاودو ۱۰ تفیت مشطار و جمهن است عملت شد مت، که بهرک و سند مورواز وج معردت قامرا فناو به بست تربس منتب مبگرا، و ورو سطی مرفرارنمی گیرد کر بطرایشان در هیا، ت و نیرب مامن م اسب اره اح امله وجه میشد سر اینسنان و ااز طانب آن او و ایج بدایش و ارشاه می مبرسد. رو تو ۱۰ با الله وشار اجب مرسام مده معامات و معامات و لامت مى فرمود كد و از مرك مد بح مازم، است، وقو سه والمهد ايشان طول عمر وبتای در از جمهرت مال و فرزندان و مهارات و ماس ۱۰۰ ریز را بهنسه و و ست میدا ثبت بسس ایشان را بامید صول این مطالب دبیم قوات آساد العار آزار ام براید من مناه را متناه الدیت آ قعاب و ۱ ه و آسال و زمین را د آنر ، ای<u>ت متوجه اسوی فدامه ندی به می بوشی چون و رین برد و منوحه ما شد</u> آ به سه آبه سند اینهان را از بین موفعت میافیه نر قبی و او و آید و از بین است بست باسد کر و و ثبو رو تر آنچ مقصود است بوسسند چول مرت ، عوت تربیب برا د سال انجامید و درین باین قرن امنتفی گشت و طارت محالفه روه ا دواستداداست منفادة مروي كار آمدو المديكار ما محصرت بوجر اماس كن ارامناح آما طامل شد و طای به لا که عام ایشان فرمو و ندوهن نهایی اباست فرموو و رینجاری و انتست کر مضرت نوح د اعلیه السام باسخمر ماهم کواین مور ور ایرای تعلیم قواعد وعوست و ناخین صر برمنه است آن با بسان با رل فرموده اند پخد وجد میاسی قوی تر است که دیگر پرت مران را آن من سست پاست و لها احدار و مودن احد صبه احده ملا در مورهٔ معارح قصهٔ حنرت بوح را درین سور ۱ بطرین منظه و تمثیل آو ، د دامه او آی آباد منا اب موعو و قوم مرسه بوج ار د است اندار وتخویت ایشان کمان بهرو و و ری دا نهت کم نشور بهرار مدان فاصله در بیان ۷ در ۱۰۰۰ از اسه و ۱۰ فوم

آ تعظرت عم يرمسيز الد ٠٠٠٠ ن دار و كرووز نياست حوايد بودبر مالا ف. مغير إن دبكر كرا قوام ابشان را درد بيابغا صله . قرآن بهل سال عرب شدو على بزا التياس ويگر كافران بينا ملهاى يز ويك گرفار قربسب الهلاك فرمو وأ ب دنیوی محنو ست جمرگی صراب کوفران این است و الدمر و زیباست عذاب دنيوي شدند ورين است وور د ساایشان م احبال هر تي و منسهي ميفر ما بيد وبسس دوم آنکه مدت و عبوت ایشال بر ابر مدن دعوت به سر فرق این است که حضرت نوح عرم جود تا بین مدت و رقید حیات عانده وعبوت دانجان مدايد ، وبينم واهم مرا البان مخذ است بعللم قديم تتسريف بروند كم أبرار مال لین مراریا رامشه مند از گذمشش اسرا دسال سیان ادیان باطله مثل مانگیان و داو دپیسه بیان و خفشان نمو دیان و ر ساب سنرو سستال بید ای بده سه ی خود دعوست آخاز نها د نداندان و قت تومد وجوت این دین بر وم شدو من بعد در عالم المعولة على وكول ظام كسن ما آيله وعهد سبعاوت مهد حضت امام مبدى عم باز تفروا بي وهوت به تحديد ازائر باز منو دو ماسال ام حبحت بر منكر ان ازمر نو كرو د آيد بالاستحقاق جستيدن مانب موهو و جم د مانيد و لا إن لوع راآدا وشوه سوم آنكه بنت حفرت لاح مر مراهام او و نميع حالم راج مانچ لات بيغمره عام است فرن الها است كم تنسن آن حضرت هم بعنا برير اول عصرخو وعام بو و اليحان رجيع افرار نوع ما فيام وباست بر عام شد د مثت حنرت نوح انطامهم بر ابل عدر نو ۱ و اشت نهم مميع انرا ، بوع كه مد از ان موج ، فومه و آنچه ورصيت اساكس واروشه است كر بعد الدالماس عامدوكان النبي ببعد الى نرما حا صدامين منى وار رز: أكربوم حسرت بوج مام اجل زمين بووه كم ورعدم بيب ل موجو، هد ما و آل منرت هرم بر ما لت . جبيع آوميه ل محسوس المرارد قت فوو ما قيام قيامت وتربش آل است كرار ايست حمرت نوح عام اجل زمين ور سرک گرفدر ووند جدر وروقت بنت آن حنریت هم نبر آم ول زیس گرفت ر سرک بووندو زیر مدالی کم مر و مای حضرت نوج در و و و و و و هام بود میره ایل زمین را اگر بیشان را دری مام ۱۶۱ ز در مدوث می فرمو و مداین قد و حمر طویل نمید اور کر در است در ان دال وهوت ایشان عمیع بهل ندمین و سد ایلاک مام بگناه واص لاندم می آمد که کالف قوا هد صول و کو شه است چهای حد این کرروي کافران این امت و عود است یعن تحریب عالم بهامدير مام است اگر منت بهم عام ساشد مى نفت فاعد وسل ولكست لازم آيد جهادم آنك بست حفرت مع ودواره أدع دسته بث مسل شديفيامت وسلطى كرطوفان عام ١٠ وحما يج بغست بيغمراع م ودور أدمهوت ايشان مقل شد نقيامت أمرى برطا صد المباي بگروابن مناسب مفرع برماست موم است بنحم أيكم بعداز طوفان حفرت نوح دا شانی بهم دسید که دسید نفرب الی استفراز دان استان بیجاسی نبو و و فائم معرفت و حیاد سه المهی . نجراز است ایشان د اناع ایشان دیگری به بسس حق د اسع د رین طور منورگشه و تغربی همجیب و دین محاد خام تعیدب ایشان شده در سعمره عم از بیدای بعشت این مشه حاصلی شد زبر اکرا دبان منبوح موجب نقر ب .. عالم وهبادا شده موفّههای آنها با ظل دیما تر گشت و بعدا رنزول حفرت هیسی هم این نفر دحقینفرو کها در **زات** آنحفرت

مورة النوخ عمرة النوخ وين فرافروين ايثان و رمالم غواير ما دو دوين ثان توجه الي المد من بخواير كشت بالجريم معموب اين مناسبات اين مو و دا كرمشهل برقد وحوب بخفرت نوح دا أما المسلم و و دا كرمشهل برقد وحوب بخفرت نوح دا أما المسلم و دوا كرمشهل برقد و من المسلم و المسلم المسلم

حلال دسوى الوادجال (أرسلنانوها) ﴿ إِنَّا) بِعِي بْحَقِيقِ مَا زَمْرَ بَهُ مَا مِعِهِ وَدِمْ بِأَنْ جَالِلُ وَجَهِ لِي مِرْ آور ، یعنی فرست دیم نوح رو کر جامع بود و در سیان مردوشان و باع بود بر کفیت بر آور دن گرفتاران طال بيموي انوار جمال آبلجي كرده (إلَىٰ قَرْمِه) بعي بيوي قوم او كربحوست قوميت مشفقت او بيم بر البشان مسيار بوه واطلع او هم بسنب اتخاد زمان و مركان و افرآ ايشان را برجه مست والداز حجاب باال برآد و وبورحمال مهور كه وجوا من أسته و وقهم اينان از "المام محوبي برما مد (أن أَنْكِ رُقُومَكَ) يعني باين همون كربرمان قوم فودرا که مشامست و چرجو این تر اور حق خو د بسسب مشار کت قومیت مید اید و از ترماییدن تومسایی بر میگیرند (مِن قَبْلِ أَن يِنا بَيهُم هَذَا بِالْمِيمْ ٥) يعن بيم ازان كريايد بايث ان هذاب ورو مده كرنمو مجوييت ازبرورو والار نو دا ست (قالَ يَا قُومِ) يعني مجمر: فرو د ن الاح امثال المهانمود وگفت قوم حو در أكراي قوم من معتقباي قرميت آن است مم از برج من ترسم شهامم برسيد وتصبحت و خرخوابي مراقبول كيد زير اكرم است مولى من مناوم والديد (إنَّي الْكُمْ نَلْهِ يُرَمُّ بِينَ لِلهِ) يعني تعقيق من براى شهار سائدة مناف كوسم اگرود حباب عصبود ان باطله منووتو ايسداند مناسب البهم بران مترشب خوا برشد پسس خود را زرد از بن حجاب برآور د دبسری میهو ؛ حقیقی کهرور دگارشها ومت موم شويد وبر آمرن ازين حجاب جندان شاق و گران سيت بلكه طريقي واروسه بل (آين اعبكوالله) یعی آنک حیا دست کیدمد ارازیر اکم حیادت شااز حجاب طام خوابد کر دو توجه شهایسه ی او صاحب خوابر شد و انوارجمال يرمشها بأبيش فوا مركر دبسس حبادت عدا درياز الوثايل من سشها كافي است امام بهرمزط است بهس بر بیر هم برخو د لازم گیرید (دانقوه) یعن و پیرهبرید از دور عنادست برا و سایر ۱ هناو آیکه آن غیر مظهر کمال صفاحت او است زیر اکه بینج مخاوق محومنطه کا مل با سند ، زیر حاسمی ل اد ما نص است بسس ورين مورت العيقاد نقصان وركمال اوتعالى شارالازم خواجرآ مدواين اعظاد مرجب غضب اوخواجر شد زياده مر ازان غضب ورفر کی حیاوت مطلقا بایر بافران احکام او توقع دارید داگرش را طراق حیاوت وطراق نقوی معلوم کرون بمثل خودم کن میست بسس بیان این برد و طریق را از س به و د (رکیلیفون) یعی و ا ها حت س کید ور آند بشااز احکام او تعالی بر مانم مادر حبادت بهم خطانگید و از عصبان بهم محفوظ مابید و اگر عبادت او تعالی را ما تقوی و اطاحت من بحان و دل قبول کنید فنی الفور آنار مجوبیت سایشه شما گیم شدن میگیروز بر اکر او تعالی به مرد و مرد م (يَغَنْرِلْكُمْ مِنْ ذُونِكُمْ) يعن بيا مرز وبر اي شما بعض كمالان شماكم سبب مجوببت شأامست وبسبب رفع آن

تبارك اللى وأ (1.1) عورة النوح . و آن گذافی برک هه دت است که در زمان ما این کر د ۱۰ یدونر کی نقوی است که دو محناان رفع مجاب معلاد م أو تعالى است كرور ز مان ما بن كروه اينه آن گنالان كر معر از اسلام كسب نه ان ما بن کرده اید فخ طن داست برای معید از اسلام دافع شده از بسس لفظ س برای معید خواميد كروديه آن دناكر ر ان نه مي شو د چه آنچه محويان محوقه محنه انه باز اسلام آور و ساور آخر امت این آیت ر سا کر دیانملق بحتوق خان واست اندپیر نانبرخوا بد که و ریرا که شهار ا موا خذهٔ آن کزیاں کو ہواڑا ما ٨ و اشت (وَ يُوَخِيرُ كُمْ البِهِاءَ لَ مُسهَّىٰ طايعيٰ و ما يَهِ فُو المِركر و ن عمل رموامرهٔ دمیورا سرکب املا موار ۱ سررا من نما لي نا احلي كرمين فرمو و وأسد وردقست بير ايسس برك س ازشما و مد والماس يا مالهاو ماه يا و ر ۰ . . د ساحتها ما ۱۶ دو د ربن مهاست د ا دن شهار المحن توسد د راص کر دن صاحبان حدوق میسسر خوا برشد بسس ا مر آور، ن مرامرموسب امن واطهبان شاما بهن از مقتبات غصب آبهی و آنکه گذیم کم تیج حواج کروشارا آن من من من من من من الله الله معن راماً خرمی شو دنر بر اکر آن آخل ، رعام المه معن است ، آ - آ الله) على نون اجل كرور علم الهي مهير السندر اي موت بركسس (إذَ احَاءَ لَا يُورَ حَرَهُ) يعي مركاه بيايد بركر باچرد . مى شود و لا ، رعلمه اكهي معهو ولارم آيد و اگر بركويد كه اس سوت مركسس ا رما كه در علم اتهى معين است وما . أجر مين برويد م ، م ميندم وبس اوال كرو معين جرا مرساني كالسب كفرو مست بيش ان و - به بد كنوا ٢٠٠٨ شد جمائي ماسالم وظاعت بعداز آمدان آبونت زيد الخوالة مرمتويم كما باي كرور علم الآبي معيس ا ست برای موت سامر چند تا به ومی پدیروا ما آهدیم می ندمروید بن طریق کر آن احل معین معلق می ما شد کفرو معاست شاه الهاه بيكر ساق ميها شد ماسلام وظاهت شهاد شهاكمر ومصيت ميكينيد بهس أجل العدمقدم ميثوه زبراكها بل العدن ما جل است کرنز و دو ، آن ساوم الونوع است در طم الهی و اجل و گر نام اجلی است کرنز ان ساوم الوقوع نیست و رطم الهی بسس مار است که مزا نطیک طرف از طرف سندن و اقع شود و آنطرف اجل اساگروو و مقدم بر طرت دیگرشو د و حانرا سن کرنزا ناطرت بهر و اقع شوند و آن طرت این اسگر ۰ د و معدم برین طرت گر د د واین بار ماست کرماه حو و مزالط یک طرف آلطرف و اقع شو د و طرف دیگر و اقع شود ما خراجل السرمه و رگر و و بسس اجل موت مرثلا درمق مرمسس هنداند معین است زمرا که امل است محز. م و مرم است بسس اصمال و پگو ندار و اگرمدن است بسن ورحلم اله بن وقت یکی از دواحیال او معلوم و محز م است و در بسر دو مورت منیں ازم آمروس ایل معین ہر گرنا خرنمی پدیو و زبر اکرخلاف علم اکہی و اقع سمی شو دوور صورت تا حرطلات علم لازم می آید که حق نوایی . قوع آلطرف را در دونی دا سب لود که دران . قامت دا مع نشد و نقد سم می پذیر و باین طریق کر منرا نط و قوع آ اُعلر بنه منه هاه و مرا اُلط و قوع طرف ويگر امو زمنح غن بنا شد**بسس** معلوم شد کم اجل اسه مقدم ميشو و وموخر نمی شو ۱ و جون آ و مبال را اطلاع بر طرف و قوع امد المصمالين فيست مي مايد كه در تحصيل مز أاطرف مرغوب مسجع نمينه و رسيل سرائط طرف ، مرغوب اجتماب كند لهذا كفر ومعيست راحرام ساخدا مروايان و طاهمت راوامسه مر د انیده

محر دا نیر و د رحق قوم حضوت نوح نضای معلق باین طریق نا در ته بهو در کرانگر بر محقه نسته ین آرند و هباه ت و المعرب وح برايشان تقوی پیشس گیرند هریک را ماحل طبی او رسایده جداجد افسر را سد و اگر ۱۱ و مای بد فرمانید بر ته دا در یک و نت بحسب، عای ایشان نطو نان ما لم الني اجل سيمين وقت آخر بو و کم نزانط آن و اقع شد ، • ران آیال و بگر که فرا وی ؛ بست سرک ن و در و نسد م داشت بسس ، رحق آنهاو عزهٔ نانجرا بل بشهر ^وایال وهبا، ت یاحت صا، ق گزشت گویمنیندای نوان مرط مت روط مم فوت شده ماند بالجماد كار طله اسباب در مرجمه مبني برجمين احمل عرم تعيين است ولهد اعلم آمال على التبيين كسبي مراده الدالادي مص الامو د امن لاشخاص أارتباط اسباب المسسات مره مرنشو و باق ما ، وریماسوالی کرنفس ظاهر میبان وارومی کنید دا سه شد آگه اس مه م نه نند م می بایر و و نه باچر وا دل معلق کچنا پئه تندسیم می پدیر ۱۰ میرم می ۱۰ بر ۱۰ زیرا که درجدیث صحیم وار د است کرچول ۱۰ له ۲ عست ۲ م را مایشال تمووند حسرت ۱۰۰ د ایس به به دواز کهب عمراین سیدند حن ما بی خر ۱۰ تعمرین است سال است منرت آهم چهن مال مرسم نو و مصرت راوا نخشید نم و مسرست و اور مدرا راهم یا ننو بسس ایل العد چهانی است من الفان از مام من موزیم مینی از راس این سوال میگوند کردن آست عدم ایرابل الله را منیدفرمود الد بالاحارة بعداره بالمار من من من ما يدر من من المعتلون المعتلون المعتلون الما وبعداره والمده برنوني أسرا كساموه مركبكن مي تهم كرور بي عدرت حمد أن ول عدر وكام منان رفي شابكه منافي غرض مسوق واكلام فأوزي اكوغض ار: كراين : عام آن است أمار ورب اعرار بر كفيرو أن عارت تهاد الرابلاك عملت تواييم مهود و ترست مرسيدن ما عل عدمركسس إلى و در خوار د وادو درصور سند ايدل دحياوت وقد وي باللل عام تطوفان مخوا ۶: مرکر و د<mark>ېهرکسس را با جل مقد ر و رحق ۲۰ کی فرای د بند</mark> رحو سیم لرو ر **مراکه اجل سین نز دخد یی ته یی فامل ما** خر يست وچون تدين اجل و رمام ا آبي نابع و قوع سرا المه تن سنت پس و رسل سر المطآن اجل مرفو سسمي بالبغ البد بسس واب فيه ازين شبه آن است كما طل الله ورفصه منرس آنم وصية داو وعم وران صوصال يوديه ث ه ست ما ل زیر ا که احل اسدنام مهان عرب تعادین است که نمرا نطو قوع ا^{ر ن}. بی ش_و ، معلق و انظر فیبت اجل اسد نامیدن باحیاً محاز است. که امد الطرفین اواجل اساست بسس تا نیراس است کرنمکن نیست آری تقدیم آن ممکن است به مان طریق که « کور شدیعی یکی از صرفین ندییق را معلی که وه مات ندید چیز یکه و افعات مرب وبگرر اسلی کرد هاست به بضد آن برد چون آن پیروانع شو ضد آن واقع جو اید ندپسس صرف و بگرمست خوابد م مشت و آن ابنی اسدا مست کرور علم اگهی معلوم ا**کو قدع بود و کندُ آ**ن فرق آن است کرنا خیروافع از چروافع معتول نيست ويقديم واتبع مرتبره انع معتول وواقعامت وابل السور مرفين لعلين وانع خوابر لا ووظر ف نًا نبض غيرو اقعوا أكركت بي مرادر ينجاث به في المرمعد كم ما جراحل معلق وراما ، يث بي شرروار ، است جمانجم و ما باب بروا لدير. فرمود والمركم لا يزيلاني العدر الاالبود و رسله أقارب وحسس مادك بالينسان فروووا نركم

، به ونوسشاً له في الإلا عليصل رحد له و ورياب وعاد ار واست كران الدهاعو من احس ال يعظم المعاوية الله عام الرسيج عديث مركور مكروه حال آنكه بموجب ابن نفريد بملاءلية شلجا بهاواء ويه واقع حواب آيكه منه رنسه من سروري تير رئيبوس بط السراسين سدسم مصورواته وما بری کری می واردای ب را در اطرف ما به بی است کری از طریا مین م**ت** میں تکه لاموسم راه رسه ست « کور امر موه دار بسس را را مرجهت بی میں ، رمار کشاری پسس - بافانی ا ب کرتا و بی راست شرد دا ایمو ساجرم رسایی و شد نا ند یم سی را نای کرونب ماجرآن شو دنشال ، ، واو در بدر راطل امورمه م في المسنى بين ولا عرصه مدون عدد الدلا احث تنديم بركان ، رنویه از اس و عنوی و کمرت ماید ، رهم در به و کو مان عمر مرساید دست براید الطرنین هماین را من الرامل شد ن معرفه ميم ملاسم ، رواويا است من رياس ما و رساس فالم م بدي تو واحرال، الهام المن لكر أن الهام، مناو ساند من الله الألام الالاية العاد الله من كرود کاره سده ولرسب و اسب سده در در دورام اکن سرسود در داجل اسدان نام کرآن لرسونتی : . _ را طالط مین طام سابل المام و مرملا با سابد با كرف و الله ميم و ناسان كند ساندا با كفسته أما م مد من تأبير من تعدال أن آن ومود والدو راه وبالم يميين المار أن آر السب والمسافاة أكل ولا على الله على و الرواسي و الرحالة بملك والمناس و الماعد ورابوالله مرعلمن الماو كها هال و ديدين سورت و سري من زمي آريه ني بنه مي سارت به سديده كرآمدن مك البوت مسالم م آمرایال المدر سے مسارعد پسس تین اور دست میں میں مطرف والے است از طراس نعاب ک المستحمع جميع المريس بيور والا الراسان ما والأسان مني آبت جس كما واله بوحركم اليه وليس ميل مرتو استوه بالهنام او زامل سوآراط جاريا بمي ديرويدم هم نمن بر بر ۱۰ - ۱۰ بر بر ۱۰ مر اکر مقت بی معام بی دعت د اندار نس ماجر است به نسام و تحسین ز پر که عمد و و سروو اسال د این هوا بدو لمرف و اقع اله طرفین بیل مهی که احتماع جمه مراکها و ارتفاع عمیع مواتع آن در ۱۰ اتر منه بن ۱۰ تر طرب مته م میشو در مرت فجروا مع و تانیر می ۱۰ یر ۱۰ مال طریق که شت و طرت هر انع المرار الله المرار الله المرار الله والماع ميع من الله والماع المرار المرار الله المرار الله الم المام الم ی برد دم ما نیرد سر منسم اول احل اسمامت و این قسم موم اجل و نایمی و احتمالی و مخمل است کم معنی آست جاب ماشد كري ما ت و تعوى وا ظاعب من كبيد شارا حن تعالى از مواطرة وبيوى نجاب بحشد وبادم مرک در بن سنس سه سه بر در رسید افغویات د بابات مثل قعطود و مای عام گر فنار نهاز در اگر هباد **مند تنوی** و اطعنسن كريد تهدر رسويد وعنوب مرفيار شويدام متراونع مايست ماييت بابرهمادت وتقوى وافاعت

بهغمېران د رو قع بليا مه و هةو باست. احت په ورو نع موټ زېر اگړا مل الله قالية . مان المسيم جير باخير كروو مان نمی شود ا ما د مرین معنی ام بهان موالی و امر د بیشو و که و ر آحادیات سمیر ما پیریعهٔ بالمح ذار بشرموت بالم نابت فرموده الديس مدون تقسيم ابن مدونسم كريك تسم وبر بالسروتخياني السبت گذاره میست و بهرنند پراجل که برای موت برکسی و رعام الهی مت يرى بذيرو (لُوكُ ثُمْ تَعْلَمُونَ ﴿) یعنی کاشکی شامید انسبد کم برکسس دااز جشه ن موت برابل می ایر اليم موقيم كمعرص شاير ونياو ول نسب نگي شه إمور آل باين مرتبه رمسيده است كرگويامنگر آمرن موحه و قت مقر مر تود ایدو برای و فع موت و تظویل احل و رجیج اسباب و نگاش و سهی می باشید این علم اگرش را عاصل مي بوداين عالمت شمارا مي بودو ومه بخاتهم وضعة دين أست كرحضرت أوج الأوم نفوه اين تخويسه والذاريرا ر ما بديد و قوم ايشان ايشان رايد ر وغ نسست كر ويد و سخن ايشان را يدور به مديد كرا آمكة قرن الكذيب و بيشت : بسنرآمد و بهبرد بهرچون قربیب بموت میرسید بسیران و فرد ان خود ما از حفرت نوح شان سیدا د کرخرون ماست. پر گفتهٔ این برهجیون و بینه نشوید و طریقه اساد عنه نو و را مگذارید که از عمر باوز کر بارد این پرخیون مت میم هاند و دسی " ووعلا أواديو قوع بيامد ودباين مرمد اي**ت ان رائم** تنبير و الأست ميكر و مدّ كه اطفال حرو منال خود را ديمال! بث ان ميد واييد مد بالمستحره است برا مانده بر ایشه ان سب نگ به را ر کنید و برگاه حضرت بوج در دعموت و ایدا را عرا رم بکر . بدایشان را مير ٔ ديگه بمرسه كه خون الديدن ايسشان و جهره ايت ان روان مينند و ايت ان با اين جمه حفاه رنج د رجه اسب اسلمي د ط مبكر ديد كم بار حدايا قوم مرابيا مرزكم اليث ل مراجي تهيدا تبد و برعم خوو بي و بي مبغمر تو مي كسد طابينان الدوايس قصده ازان جهبت محذوف دامشه الدكرد وعرض احوال كداز زبان مسرست يوج عام وربيجامنقول فوايد شدابن فصدرها وبيا منردح خوا پر شداگر در سخالین قصه را سامها ما گورمیسرمود باد ماز در دناست نول نفرت بوج بیر اعاد دمی نمود میکر او بی فاند ۰ لازم می آمد و نیز نا است حاد باشد بآنکه به نمیران و در امتال فرا برده این برگر مصر رنمیک مدیب و روونت و اندا د اقصى البحهد مبكروه باستُنه حاجب يبان آن ليب من (مودن ما يت ن را كفابت مبكندوروا ن آن آمه البشان بهمه فرمو دبای مار ابهل آ در دید بالبحاله حضرت نوح عهدار طی مراشب دهویت و اندار ار ایمان و اطاعت قوم خو و ما يو من شد مد متقريب عرض حال ما محم وال برقه و و حفرت اوج عام و راطي مراشب وعوست و الذار فشو و (قَالَ رَبِيَّ) يعني گفت حضرت نوح اي بر و روگار من (إِنَّيْ) يعني تُحقِين من ورا سَنْال فو مان يو والذار قوم خو و صی المقد و رفعه رنگر دم و مواقق و سع بشری و ۱، و ت البشان سهی ۱، دم زیر آئه (دُعَوْتَ فَرْسِی) یعنی نو بذم من فوم خو د ر ابسه ی عبا و ت و مقوی و اطاعت خود نظریق مرگوسشی و سنیه مابسه سبه ظهور حنهای خو و ر زیان ما بن كر مبادسة غربو و ترك عبادت تو گرفيار بو د مدمن يك بگرفشيمت نشوند و لهذا زا د قات عوست مقدم واستُ مَ (لَيْلَا) يعني شب را ذير اكر سنن بنهان و رشب بأيد گفت مأل آنكه نسب و قت وعموت و اندار نيست واكنابروعوت شب نظائروم بلكه (ونهاراله) يعن وروزر ايرمشغول دهوت ساخير زير اكراد قات علوت دردوز

ر الرشب و الرد در نظرین مزاومت ایشان را نحفیه خفیه فهمانیوم بهیج کار گرنشد نَ رَفَلُمْ يَزِدُ مِ دُعَالِي إِلَّا فِوَ ارَّاهِ) يعنى بسس زياده نكر وفواندن من ، را ازتو برفدر من ایت ان را بسوی توخواندم ایت ان گریشه

المربسياري باشدول رنگەز بادە مراز هباد ئىز ا بیشان د ۱ نیوی ان صورت من برارشد ند (و ابني مناه مقوتهم) يعي و به تحقيق وورثه رنيوجه يكدا زمشيدن

«ورة النوح

من برى كه أيسان د امي خوامُ م به حه و تقولی و اظاهست خود که برای انع خود که بر ایشان ریاست را من الله الذايشان مردوري بخواجم بلك براي نفيد كالص ابن الكر (لمَتَغْنِرَ لَمُمَمَّ) يعني بايامزي ابنان را كلان س سنه اشان دیا بن سبب مور در مست توشوند و ار آنار فهرو به ال تور مائی یا بد (جعگوا اَصَالِعَهُم فَی اَفَالِهِمْ این بگر و الیدنه انگ مان خو در ا و رگو سهای خو و ما آو از برسوست من بگوش ایث ن فر مد (وَ اسْتَغْشُوا نیمَایهُمْ) این و می بیجید ندیر خو د جامههای خو د را تاصولات مرامه پیشد و آ و ازمن بهرگر مصل گویش ایشان مرسد تا میاد ا در و فت مو اكت الكان از محازد مهراخ كوش وجرى از كان سيسسم، عشود وكاش باوجود ان سرت ازمن آن كميالان ر · ي گذاست أنا كه في المحماية آثار عضب و قهر نو از اينهان كمر ميند ليكن اياثيان «راز گذان ايزو دند (رَا**َصَوْ وُا**) يعى واعدار كروندان كناتان (واستنبروا استيساً والح) يعي ويكركرونه اداطاعت من تكبركرون ايبيارو والساشر کر من کریشان ایاله عت نو دمهمواشم ریامتی و جاہی طلب میں پایس حیلہ و می خوا ہم کم ایٹ ان را مابع خو و پیر محمر ، اتم ما ازایشه به سهی بر ، برم و چیکن فعید مرکزین مستن را که اطراق نسیه و سرگومشی عامیگوید فریفتن ماجداجدا منذوره اردو منن پوچرا بینشن بریک الا ما بمرسیبرنیکیده ازین جهنت بینش بمحمع و آمشکار انمی محوید تا ما جمه ت سب الحراع إمعاد ست يكم يگر برازچ إو و ن سنحن او مطلع نشويم و اور اا لرام مدوسيم پس اين مرو فريابيد و إست غرنوا و ناست و چون از و ضع فرار ایشان و ریادتم که و را خبه گونی ومرکوشی به گانی ایالیان ریاده میشد و شریاق ويكر در وعوسه اعبار كروم (نُم آني و عَوْتَهُم حِماً را في) بهن به زيندن من فوايدم اين رابسوي حباوت و تلوي آست نارا دسر منز در برمجهم و برمجاسس و بمه ایشان را از ام دادم دیر دایشان میست کردم کرههادی خرا سه موجب عبياب وروايا وهاب ورعفهي است وهباوت ما او جهد وصول بأو الرحمال والفت است بايم كن ايشان وفع شورالاً بون د ، م که درد حوت آست کارا آیش ن را گهان دیگر بید ان کر ، سحن به نهانی ا درا قبول ماست بیم مال درمقام استهام آن ند وبرم بنسس ارا شیف وارم میکدو تحجیل و تصبحت اقسومی ماید چنانچه و را شال مشهور است کر النصع بيين لللأكسرين وام_ن وعوت آست كارارا به خرخوا ب_{ي و}و تصييب سن من مكر ولد ما حاريق موم از وجوت اخابار كروم (فَمُ الْبِي الْمُسْتَ لَنَهُمْ وَأَسْرِ وَلَهُمُ الْمُوارَّا فَ) يعي ما زيحنن آست كاروكروم وعوت والدلائل هذا وبرا الدين قطعيه براي ايشان د بهان و شهید مرک و مروت وابد الل کست و را مهان و مداید بوعی از سهان کرون کور مرج ولا نل عقاید ولا مل مشهید مرز بهم بيان كره ورفكم وعرب بركنات اكفا كروم باور تصدين آن توقعت ككند ولهذا الررت را بمصدر توعي مذيل قرمود مدو اعلمنت دمنم اعلاما بهاور ومهنوير اكدور إنجاا طلان من حميع الوجو وبود و درين جاامر الدبوج دون وجدميس جمع کر و مو

نجيع كروم ورميان اطلاق وا بمرار ما مرد و كمان قاعدا بسان معادف اسباب بريك با مكر مكسر ومصحل كرد ٠ لمكن ديدم كه برسد غريق وهوت و به سه فسسم الأل كر معاييات عنه ايات مو ابه ومحت الم 😛 ارین ایم مفید نمی شود عار ال كر فهار شده الدو و نظر كروم و رحال ايشان كرب بب ناست كنر و مامن تارت مها والمرزيري ميسر الموج زراعات وبا عات و دیگر اموال و مواشی ایشان آمی نده ۰ ز با مشهمها و هرای ایشان بهخشکی انجامیده ا.بشان را در من و بت ^{مط} ، این جمههای و بیوی ما مر و ۱ و ۱^{۱ و} آن س ایشان فالس نود مطاسب محسب منافع د ميوي اين را اوراقبول کند وجون حوبي اين را برسسند نقر بری ویگر برای وعوت ایشان مزوع که وم (فعلْت استغفیرو است. عی بسس گذم که طالب آم زش

محمالان جود بکنید ارپروروگارانو، اگر هداد ت و تقوی محمیع مزا آطابا می توابد و روز بر اکر (ایلا) ناء مار الا ا یعی جنین پروردهٔ دیستار اس ارتام زی گفتان است آگر تمام که ال سهدید مرورد در بیا مدر خدو وبال گذارد شهر ااز ته سک واهر فرمود که ازی ملای دید می خات وابه یا دت ، یا السه ایم علیکم میل راگر المایسی نوا پر در سناه مرابر ندر ان سنت کب و بات براید ایام قسط می فرسد و سررا ظمی در به میا با مربر بر مو: سید حسیر بندو نسبوس مهای پیروا و پیدر مطلم یا مواله) یعی الدا دنو بر دم و سرر د ما امان فرا وان به اغرونی زر امات و بحرامطاه دمواست. کسین بهشم و در غن آید و در میکن یا نعی وامد و خوا بد فرمو د شهر و بسران گهر طویا ب مستعد، و ای است و حبض ارا ایز زنان شهاحت که شده بوره جداریه آب باران بب سب ^{در دا} د ملاه ماسه يهو معت نن ك شده بود ؟ سه به حسر ك شده قال ثوياء مده ۱۰ و سر كاه را و مت و رعاليم مرابت خواج كروآن رسوبات ورايدان ريال ما رياسه ورآسه ويهموه والاندكرووب عدامه احروبه موست مرايدك زماله مراح شهرا بهم رسید دا ، ندان بسراون با کرد، موحب و لیورنی آن دستواه به گذشت در ان کر راح ا بوتی ارطب است و رتو لیدا و رطوست مرطی باید (و معلی سم حسّات می وخو به گرون بری سما باغ الب بب كثر - آب وتعجم عيون وآبار (ريجعُلُ بَحْمُ أَجَارُ الله وءَامُ أَرِهِ مِران سَا ہر ہی آ بیخت آ ۔ ماران ہا آ ہے زمیں و کسرت احماع آ ہے ۔ راں رکو معلقی و عیان تی تا ۔ را را کے درمواسع ن بب و رو د خاهای منسک افعاد و و درین آمیت د سل است ر آگریس سر این ۱۰۰۰ که اموال و اولو وضیاع مزارع و ما مات کای بسرب شوم گمایان بهم میشور داست در رفع آن کارگری ساد او این است صلوه الاست المقارا مقرر فرموده اندو وران بامس تغفار ام فرموده منسمين روست كرده مست كرد در سن تربت امر المومين عمرين العظاب رص قعطافادايت ن بالمين سحابه مراى است ما آمد مدوه اي مبرر في فالسب باران بانید غراز استخمار ترح نکر دندواز سنرفزو د آمده نجان سیدند چون کندوسید مذمروم عرب کر ، که با امير المهو منبس و طاي مار ال مكر ويد فرمو ديد كرمن بار ان را زسيس قون در و امسه ام باز اين سمت ما وست فرمو و در در اوی کو بد کر با را آن بسیار آمده تعطر فع شد و مربع س تجنیح ا زمسین بصری دح د و ایست مهده و کرشهدی

بيش ايشان آهيية حيات تحطيكر و فرمود مركز استهاد بكن ديگري آمدوست فتيرو ا دارس كر د فرموا دين كرا مستفاركن كم جهارم آمروشكا يك د كرمية إب بثان مختا . م ابن بروتهاد آفت استنار

ر اعت و بأعاست في د كر د فرمود كداست مغار كن حاضران الجاس پرمسيد خد سنغار واجهمه البشان فرمو ديد گفيد من از طرف و دنگفيد ام حداي مداي

مشکامت مازانی که ، و گفت و ها کید ما مرافز ندی بودو و آید فرمو و مداست خفار کن

ت بازاین آیت ملاوت کر وروحفرت امام اعظم ریبرجمین

مسيفنا واست ماذو حطيده بريكم امور ورا ن ضرور بسب اگرشد خبها

آیت اسمال کرده اند کم نقدت اس الااحيل مندود زوعاد استنارهم طعل ميثوو (مالكم) يعنى عبينت شمار اكم از عبادت عد ااعراض من كبيد و اراته ی فدور می در زیده ارا طاعت رسول او مکبرهی عاشد مگر (لا توسون فلد و تا رای این امیه نداریدم ای طرا منامي را كرسبب أن عظمت طاء ومطبع حوورا از نقدان ساكمال مر في شدد از غيراك وظبعت واحتجاب مانواد

("11")

قد من فنها مرساء زیر اکر برکداز قنظم و اطاعت محسی کراعرانس میکند بهمین خیال بیکند کداور ایر من عظمی يست نابسب عظمت اودوم بدومن مرقن فود بسس نظم وان اعظيم اوم ابر است و اطاعت وحديان او بكان

و این خیال در حق پر و در دمجاد ماطل است در ۱۰۱۰ ست عمل زیر ایم گرمنظم ت او را که در ماام ظبور فرمو و ۱۰ است نمي ثوابَد ويدبس در دايت خود مينيرو وبيدايشي دي زوالم كند و قلا حلقكم أطواراه) يعي و بمقيق بد ا

محروداست شهارا پجدرنگ و مررنگ ببنیرو نوشراز رنگ ما بنق است و موصب تر نبی ته از داست او آن

گهشم او ل هنامریو، مدیمد از ال مرکه ایت نیزا به کردشهار ایاز نطخه معاضت باوخون ایسه سرز گوشت پاره نیم ، راسخوان و گوشت نه م ۱۰ این مقت صور بل زخو روح واقع شد بازی ن نفح روح گرد بچه نسکم بودید که اسلامان تر کت و ایشال و

اسنما ساجوا سوقوای تهاد امیسه نه دانده آن بدگیا ت**ن شدید و لدنت شیراه** دیا فیگرد در کشار اور قرار گرفسد و فیما امید

جای مرکب و است مال و اس بنده او باز طنعل نور مآر شدید و لدت سبرد دور در گشت و به شانه را بخت پدو چشاید

لیکن در رانهٔ نو. و کوچه نو. دنته باز نوجوان شدید وسسبر بازی و باغ و و ریا و مجامع و و به ن وست پیدن استخاص بی شها ر

و ننمات ا، تاربشها ارز انی فرمو د باز جو ان کامل شدید و تصغیرای دو د د د ر از و کعیب امو ال مزوع کر وید پازمیا نه مال شدیدو و و عقل و نجربه و ندیر کم ل ماصل کرد و نام و جا و حاصل نمودید بازشهار ایبرسافت بسینم آخرست دا

ا ما ده سوید و ترسیرت منه کال قوت مشهویه و غضیه موانع ما و ک واه خدا از شیار و رشو و و مرقی آن جهان بدست

آرید و این بنیت "واراز امدای زمرگی دیا آانهای آن د افع شد واگر در زعنها و بدن نو د آنجه در ان مودع

وس، دراست نظر کند بسن ارکان محسومه، ما امرسها و ت شمایر بنت رنگ، ار دبوست کربرای زست

و مخانطت است و گوشت کرم ای قوسته و گرنی است و اعصاب کرم ای صس و حرکت امد د عرو ن ا و روه

که برای رساید ن مذامقر را دو عروق ترا بین کربرای نسوز ارواج ، قرر اندوعظام کربمر که سیون اند و ارواح

كرطان قوى ومركب حيات امد و بررنگ انزت و انعس از رنگب مان في و احت و امكان سور و و مالم

برک شده بوسنه مگاه · مسرره ، (مینیدیسی مرده ایک آمراهاه) یعن وحواید مرا و د و شمار ااز ان زمین بر آور دنی ویگر موای آی مرآ ورون کد ات اصل ونطا 'شهرو اتع شده بو و وبسسب این مر ۴ در و ن اجرای زمین را ومر وبع و شما مر فی ب وا ا که برگر درخیال و دن مروفهم محمسی نگسجد و رفعی بهنم خوا بدر ماید که . ت ادباً ابدالاً ما وخواجر گشت وازین تنمسبرمدوم شد که یغوه کم دا مستنحق ديدارم وربحارر بمفسد اعادة يرمعاوم شدكه انستكم راجرا باكيد ما فياتنا هرمودر وفياتنا جرامه صدرنا كيدفرموور ويعيدل كم راما دير مراارشاد كرد كرربراك زمان يك شسم مديد وسروا فراج ووقنينم احراج الله اني و اخراج معد از ايداع برای احرا زازاح حاسانی مصدر بوعی کیدنرور شد و و رناکید انبیتکیماگر انبیاتاً ادشاومی فرمود مرساوم سیسارت تمالی منا واسطه مرد م را در زمین رویا مد مست زیرا که ما کید فعل بمصد ریرای و خع تون مرتجو و قصد حدهٔ نست است ما و والقاع مي المدال آند الناف م مازي است زم المرابطان ارزمين واسط مبد ولد وامل و نطف ابشان اوان عامل گذشه وانشان با قندای در بعت اعده وافر سهای شهوب بدرا شهای خودر ا^د و دارواگر محاطرنسها گان رو کراس ایمه ترقبات مالم طوی و طالم سفای طام و ان بن است ادر اصاف جنس و احدد او نو ۱۱ و تر بیان عاص عسب مراتب عباد سه و نفوی وا طاعت د ۱۱ می کری گویم کرشهراین مرفیات ناصه به ریا ام سعده ای که دیسبه شهاا مست موجود احت (وَالله جَعَلَ لَكُمُ الْارِ عِن دِسِراً طالله) من و نداى نعالى گروايد است مراى شارمين را فرش كوبروى گشت و سسيمرين كبيد و بروي مي نشيبيد مي خوار اليتسلكوا وشها مسلا و عنداد الهي ماروان شويدا زان زمبس وررا واي فراح وحمشاه و بسب باوجو د آکه مام زمین کلم بک بساطوار ابعی را را و ممشیرق و بعضی را در و سرب و معفی د اراه کوه و مینی را در ۱ ه شهره بعضی د او ۱ و صحرانشان مبد هیهم و در برر ا و مرفی در فعمت بید ا می کند و بمطالب عالبه ميرسيد ورشحاليه وانست كرحفرت نوح ازاتدان ومائسم لاترحون الله وقارا مااين آييت جهاربار مام معبوو خود دا باظهار آدر وند د ضبر با درد مدحال آنکه ضمیر ، مرکها به می کم دبر ای! لند از با کر مه و و نو د د ، مرسر ای استعار بآ مكه دمان يك : ان است كراز الله الا المهاد الريم في و و و اذ الفسس ما آق فري سمش جها بيان است بو مظمنی دار د کم این یک از افرا، واصاب خوالم مو تلمه هشرهشبرآن مدار دار عباد سه وطاعت او اعراص محرون کمال خسسران د زیابجاری است و در فرسب این است تهارات واستدلالات نگه و قیق موی است و آن آن است کر آوم جوں حوالد کوبر مرگی وعظیمت ویگر پرا در باران و رخود نظر میکند کراز آ بارعظیمت، اوبر من چ ظهور فرمور و است و على علم اطوار الشاره من تطراست د بازورا ني ازسابق عظمت اور امعتداست و آنرانز رک میداند تا مل می کند کراز آثار عظیمت او مران مناحب،عظیمت ، نگر پر ظهو ر فرمو و و است الیم قروا كيف علق المهميع معموات طدا قار حدل القهر قيهن نور أو خدل "نسمس سرا جا اشار هبآن اطراست زير اكم هظمت و ۰ مدی و روشنی و ورمنشدگی سهان و ما دو آف ب موء مرکه و مه است باز ور اصل و زیدان خو د نظر می کند سم ازآن رعظمت و زر حمى أو رآباو اجدا وواسلاب من بعظهو دكروه است. والله البشهم من الأرض نبا تلاشاد . بآن نطراست

اداد ل و ابدات ودهدا فبداد اسدان و است الموجه شد ساسان و و اقدان حقائق امشياد الحياج باس مقد ما سند در مولان وار د ما كه حدقت باس مقد ما سند و مدان در مولان وار د ما كه حدقت و مولان وار د ما كه حدقت و مولان و برا كه أسر دمولان و برا كه أسر در و المان و برا كه أسر در مور و موس را ته در كور است كه فلها جاء تهم

را بر مدران، رحو دماند مل شهرمن العلم وحلى ده برمائج دراسه استمر و ب وقول مل جوري از به مانان كروير المسرية موايكات ست وعنادا من مهل دون لاحا مد المن وه يدادر مر تحسم السياس قوم عبت بوج رسامه المهموت مرت وركم مهاوت فراولون امل وموسايي كرم روي ارا وروه كرما سندا دِ الله الله سنة وور و يركو مستر رم رم اكم المهاوك الأوركر رسها ولوست وور فرمووه ا المن على المام و أو را وي مارية من مام من من عوان و والوصوب من المام جرار الي مم في مرآل مبهوا ا و و م م م ا ک و البسل بوما الزهاد ب نامه ی به باسه الرمو دوم میخوانی بسس بسه و در و عربه ای الرمی . ناهی در رحمه سیاه عبدوت حالیع می کی واس که ریسه بیشن ما مار و سیسه به بی و سال در به افر فیمه دیمر ب برا ست تا سسر، مووند الوعالوا من و آمان قوم من باناع وحرال دوكد أر براه، در المعاوم أرامه وم سب مُذَهَدِرا بهرمٌ من الديد عبرون علام اوراكه موان سامِرانو ميست و در ورموه ولسن ووجهان ۴ و را آست در ته ستن الهريا ۱۶ ما من وهنته العن معه و ان سرب _{سا}اگرسه عباد ستنها اربد عروف فعالم مع ر محمدا مشار به مدر بر را نه ماداند نه به سر زکل هېوت تداسه را را و اوا د آمدو بل ای تبیمس آن احت ترالوی به مطاہر وی کامت مود کرم بیر کو مت ور آنها غام شور امر بسب اداعت الوجو و موں خامت زير أكريد من بول بوراتين علات والبيت كري من وه ول بهابت المراست المنظم معور ماست وا که را ۱۰ و مندن و مستنی به نایست منایم گست نیروری از ب و موسود و در و در و ساو نکسات منطر ما از و آری نه و رین هم به است د جور کرنهمسام است او قهر و جووه و را و ور مام است جمیع موجو دا سارا مرب به ترا ، ریس موج ، اب استخفاق موودیت میس تیزا او ، داز ریج ، مرخ زم آیا ما ماید دامعوفه شان و مده در امامند ال و سرد و الرممان وم نبع العب و بيزمكار ل « كورين وام جود را كنسر كه (وَلاَ تَلْكُ رُنَّ) سی و برگر مدان و حادیت صور بهای مران صالح را کر تجان الهی مراسب ایشان اطرانی اصراست و اقع شده ا بن سرا آسید انو و ماحت وسبب هو و مکم آرنجای مرفاهرو مال اسن صورتهای ایشان که از سسنگس د برنج وا بگر احب و سارسم حاکی آن علی بیشوند وشابان مدور بست وسسبحو دست بیدان سکند پس مگذ ارید ماکسنصوص (وَدُوا) يعي وراكم منهرمجيت والمرا تبراحت وآل مجمعت سهدا فهودهام امن جماني وراحبت الداهري

معلقت العدن لا عرب بأن ا تار دوانع احت واس منامر انوم عمرت يوح رسو معطية من يدر منابع ومذرير أكم ن این ^{اعب}ر را شن ما صع ور اصل مدا طهور مالمرانسانی مجت مرده میلان ادبسوی زن است مهرد يه وسسب بنيا باللم (وَلاَ سواها ١٠١٨ م وكله اربد بالحصوص مواح راكه على أمات والمتقرار ت عرصورت رنی هاخه دو د ي است ۱۰ اين ه بين را درعوب برع فيوميت كومه واين مه بهروا ت - این واد این عطروام برنامند برا کم نشد این باز داری دیسا و ثبات طام ان بواسط با بیره م د ما د ه اسواع ، رای سام رای ساکون و امسنفر ارموسوع اسب د منی مواع مر فاوارند و حمان است رَ ﴿ بِهِ وَ لَا مِن وَكُمْ اربِ مالْ سِيوص الوث راكم عليه وَ با، رسى وسمث بالسمث الأاله بها في المت و ابن مشهر راقوم سنرت (ر ﴿ بِهِ وَ لِهِ اللَّهِ مِن اللَّهِ مِنْ اللَّهِ مِن اللَّهِ مِن اللَّهِ مِن اللَّهِ مِن اللَّهِ مِن م بوح اصورت اسبی ما حد بودند زیر اکدا حب ور ۱۰ بدن وزو و رسیدر و اطاست تمودن مثل است و این · ب را در رس عند به المستويان و ميد وسوه المفطرين ما صدوم مان بهدي النام مشهر المدر مام الويتقور ال ی و کور در موں ر کومتهرمع وحمایت و وفع بالما صت و این صفت د اور نزع ، شنت النزم و فع است میر و این مصهر الاین به ست نوح در صورت شدین ماین بود ند که برگری دوه ایناست جی میشود او د آنا سه دنیا درست آن مامد ٠٠٠ دُير برميكر و المامان ايم مطهروات، مامدا وَنَسْوات) بعي و مكداريا نسر داوس المهرقوت الهي است. سرود ایت کر کسن داگون از سیمهٔ از کسن از به دان پرید و کمال قوت موصوف است د زو، م رحد که مربع الاسرال اید ب م ماست ور ۱۰ من و قان مظهر اباین صورت ما خسر بو و مدراین ه نیب را در زیار با میا آگیو مدور مان ما می این مصهررای بان مامو و در و مت طلب و ن و قوت میسید ا د لا ۱۰٪ ورت باید به سیت که بر از ۱۱٪ مان مون د بسیرمنز منه و مات اس ی مایسه زیر اکامنوث رې ق ، سېر د ، سه اين حربيد که فرياد رسيدن د رفع پلاوالاست لا . په است از رن آيما لېسن که يک سال اند ب، یہ تا ہا مالد گر نزند ارمحموع اوست چرناک شایہ بیرا مساور دسوع در تا ساست میں ه به رود ز ایست ۱۰ درواه و مای آرا در به نار از دایستر منا به سد ۱ و آنه سند بهسس ۱۰ ۱۴ ت ي المعلى الربائي الأراب المدارن و الدير الرطاء المديد المراب المراب المرابي المراسم ما مهاي ب ان شرعندا، بسر ما نکه به وقل و میان بود ، بسه سب جار زیر و بر در و صنات خالهٔ مریک امر ا سال صور فی دا ۱۱ د به من طا، ن بید کوه و در کر منا س رصور سداید می بی تریها ساخته به دیدو فوسه م مد الزين عمل عجر نب معياره اروچهانج مدر الماهم عمد مد مند يرافهومين والعورت ستريكيد وسند مع مصهدار العورت بالرسفيد والدوس مايداد والدو المار العدام مسم ورطوفال زير نرمين مد فون نيده يو وندا بليب مايدا للخنه باز آن إصام را يوران بسار ۱۰ و كه ار زير به مبس برآور و معبو و ساحيد بمونها عم در دومه البحندل وورا گرفته ت مي كرديد و ببادب اوست نول شد،

نا آنکه ار بوتضاعه آن مرسب وحسيد واور زمان آعضرت عم مزوايشان بود و بعند فرقدال سي على بنوث وا محر نسه در ملاد خورد نصب سوما دا زایت ن سارست سر وه در ملک حو، پیندی مجاوت او قیام نمود مد ما آ مكه مو . جبه خو است " گابريد آبهااين ست داكر قيه يموني ملك منو الحرث من كتيب فرا د كردند و ربوا محرث من محصب و و ست منوالهالان بودوازايشان بطرين نوارث رفته وفيه نبيد بي مهان مسيد ونسير ورو ن دو حثيم يو و ٠٠ م اورا عبارت مبكر وند وسواع وروست اولاو د وي اكياح حميه ي بو واز سان مجمرون من رسيه وسبوي ابن مسام بسيد عمان والمام وياكر مم وداز مجمد لان وال بني نفيف وعرى ماى نوسيم د سلمان و سروبوسه و و يكروم ت براى ابل قديد ومنسالي بودوا بل مد برمراي ز باریت از میرفند و سان د نایام ۱۰ بل مرای ابیل مکه اینات رامی ای صحرامو ۱ بر کو ۱ صاما ۱۰ ، ابو ۱ مدو میام را محادی رکن مانی ۱۶ میل در از در ایر در ایر فروقامت بدیل بررکر سان بود. ندر برب اراطول و اشب و ۱ رو مت حرگ اورایه و بریکر و مده چها په ابورسفدن و رب لت کنوچو را رو و امان و ساید است ایش آ عام ممو د نالمح مه قام خمرت. بوج ماس کار نه وعوام جو ، تر زبان مینند ند وایس نکرا ^{دن} بن و ر^{سی ب} مرابه ال حیلی تأثیر سَبکر ۱۰ زه س بوس ن می مین شو و که شخصی مآن النفاحت کاید ماه رند از که آل ۱۰، ل ۱۰ ایس می ۱۰، تا بد (وقد أصاواكمه مروره الهي مديد والمراء وه الدائب ل بابن مكرور ويرب باري د الريس مراكه مداوت حدا محبود م ماند د ۱۰۱۶ شه غیراه که صورمطا بریز کوره « سن حول ش نه مان آنکه که ۱۰، سار و ایل سریح بر اطار این کم بووز بر کرا کر صادب مناسرو کور ده ماه ت را می بر الته موجب و صور ما سر بر هم اور فع حجا ب و پر است می شدلبکن بن و الین نبر است مضهرز با از سربسب موست وعهٔ سند. پر کست و در قبو د مل سرمهٔ لورهٔ گرفنار شدید زاین معلوم شد کرسان به بهاهده ب اسو، و ۱ شان بعیادید آسوا مراص از ها در مرر وجب ۱۶۰ طالم لد مند زيرا كد ظلم انا ب ن ۱۶۰ مع اسماني سرم ديد ست ۱۶۰ من مق طعس مر یو، مت امت بذاریه مق ملا مریه او در ما جر کاب ن انسال می ارب ، اسم با ایرادی وی و وسسه من و دوام هر بان حق محمرا سب ، المه نه حق امواح وي وخوسرمبت من نسحول است را أله محق ظلال و مور و نیامه او در در یاد عدم سمام حق و احد است بدر زیر من مرات فهو بر او کم به او جرمندین امید علی نز الفیامی وجون این باظام شد بسس این در ایر گر حرای استد راح مهمری آسنا مان در ۱۰ ایسوی شانی ا مه شون تووسها و آن و الظالمن الاصلاكاد على وزيره كان طلمان ما مگر كمماي رير اكرا گريكي ما ا زاین اس المریان است. مان به شانی رسنه ال آسید بینه مان ، گر ان رااین به ایین واعی شو و بعیاد ت . میر اسه و مرک هباه ۱۰ سه ، رو لو به که در وت منا بر عربیه سر موبب مناح و سامعار ف منیه بیشو دو آن علامه ی و موں ور میں جمیب است دی یا عاموسی میں را سے دلی ست کے دو آل آن است کر حصر منہ ہو جو د آبار، جمراون الهرم بوونده ما ي زيد د من المراجن قوم حور پرفسهم حرمود دام طال آبار عدا ما بارهاي در البيب است . سروعاي

وتوقع برا بت مالكايد منفطع گشت جماي در ۴ بيت درگرا دشار سد ۱۰ دله لن يوشن متن ۱۰ شر ۱۷ س مد آمن **پسس** جا سسید که ازانشهان اشهام دو گیه به و ۱۰۰ بروت کنمرای کرد به تماعزا سیم برور برون شو ۱۶۰ به به منظرت موسی سر بعد ازین بای از این و عور ، وعنه مان مین قسید از رآخرمود ، بوسس از زبال ایشال یویت مده و از تعسیر حویب این استال وحدام بر پرتنوم شرکره ما برباه ست که این قوم توريديا كالت ظهرو كرس برسابار في فاعد أصول كرس جراعده الوصد مد ويعسد اوصد لذلك العكم و في ما معد و آيد و دريت عام و مرك و سه سور باست م و د باست م ورالها ظامر الما ، عديد من كر م كا ، ووجول از بال ١١٥ مرت و حررة و والمداوس و رمره لعد ورعوب و بایت شده سن مشن برتوم و فارغ ند ما حالامیغر ماییا که نثر این و عاد این شکاست با مرثد و قوم سرت بوح در محالفت وعدمان سمرت وحرم تا مام واحماله حمدی براست یافیه ما آیکه (میعاه طبینا مهم اسم م مران نورس برای تبلیل سے و مارای اور نامنی کنرے اور فرموروا یر بزنج در کیسوامی میار آس بیار م ميشو و وآن گرا، رسار گفرار سان مر سالواع ايداي .. مروعت موتر مراد مال سرارمال سرار کند تا کي انت تاي مهمرمانید مه دسیب آل ^{ای} در توان زیرن کرد و شده در سه در از آسیان و آب حرش در و از زمین واین فرن درون ایت دراند بری و در بشان در افره در فرین ده نیز در در از اکار در درک جت الله رع وست بررج بورز كرا فأف الرامار لا) تعي بسن مدا من الانام له من الانام له من المنام المنام از آنسس المرآ سن موعود وه ري كرد هول آل سيار المده معرر مات و مح عدد الرمود الدار عرب الماست مات ماستدرات ماكرون و الماست كوم سرت الون از بالع الرقاع ما تعاليم عمليو أما وسر وس شبت معاه م مديره منت الدور بالعربين مرمي ميره ألى ويني . ، در پایاسوس و در آسیر و در دن در ده گرفهار سوات میشود و آنه سره به دور دامه سد و داند مه سدم اگرمه سه رون است نده با شای در ترونعدیب باش شم عیدراره م است با می دوم به ساد م است او م م او آل مدول با جو وأكر المير السراب الداوة ما الماء ما مساروه السي مول ماها) المين ما (القصاريا العلي ما ما ما ما ما ما ما م رامین کردوسه اخ ریا دشت و نیز ساز باورسی از دوروی بات مورد سار با ساز با بات غرق و رطوفان و ونبوی و و ما ملا الب مومد به ترتیس لم رح رود ا د این رو نع میشاب از ممران استان مو قی ۱ مای سمرت می صورت گریت ۱٫۶ ن برن توم ۱۰۰ بین ۱ آب ما ران کنیت سیم آور ۱۰ آب نه میں جوش ز دو حسرت نو_{ن سر}کشنی موا**ر چ**نه و دبه بد رسمفران در سکاه ت بار ۲۰۰_{۵ ک}و دکر بخته از شهر د_{ارا} به ۱ گر قه انه و بعسی از این علی از آمدن طوفن ارزیان · شرب بوج ، قوع آن دانه رسته عور است. ایر اصلا من است سند به ورد و آن مناه ما واز و قدُّ حد ما ورا و رآن به مع کر و گذاست مرور در و آن مشد به ماها در آمده

ورغ المال ت سد الدر سد، كرم او ابيني از كافران ازين عذاب خلام شوندو ماز تخيم كفرو و حمال بما ندو طاي دیگر را این طری به و در ادهان اوج از بیار عی و گذت اوج هم ای رب من چون و های مراقبول فرمو وی ومر ار ال قرم مز میکار از رعوم رافریب دا در دنگیمس میکر دید اندا ب طوفان گرفتی طاله حرضها ن ایسی مگر اربر روس زمین آمها تواه در مک سن وخواه و رنیز آن وگر رجہ ہے۔ وہ اوم کو رب أي بي البحس وأل والصحاب كم ونابس بالمثنة نواه أن متادة مدا حواه از قوم واصل من ماست م ١٠١٠ م يغرفوم قرباً أن الا بحرير و وسكونت كنده دالنا قياد ميمال است از اديان ، در به مدل داند به مر فن و مر الله بر ۱۰ س معی ما مر گیرد و است و رزند داست و مر نندم و و مرسی او گرویده ، رسیده به را این منازمین می منطق می در دار معدید مارد تهلیل دیو ار موافق تبسال ایام ماید معهمید شمه و را صل ایو ام بو مواین مور سره می در در در در در در می از روایاست اسهای نسسی و ور و طای آز تهجید و اقع شده به مرور یا دمان است راهان و سه مهمین کرد دسیر آنسان وان شده یو میان است کو اصاصی ه ترميو په دوره معلى زياره صل اي موجود، واد بياه سايان دين به واخفر سانوم عن براي آن کر نرمو د نه و کانیا کردیج نشند را در در اکرندی علیس در ست به ناویم در ست استان در استان در استان می در ایک م مرور و رو و و من الموسيد و سيامية ، مرسيال أن مراه مراكس التي المع من المع من المناه المع من المناه المعمل بان د به در الديد در سر و در مسارو شاعيل رال واين نشود در اكرا بلبهس ومشبا بها در بن سه ست در در معلام درست در سبل در والت دور می مدید مکه و هوامی با در والت مو این مفیسه می سب آگریزی ماش که از ال داران و موو فل از او در ساید است رسی مته مر ميها شركور سادل. رك سي گرفتار بها سناسلي در زار درسد مرت عرب عام بد كدر بودند و آخره بسير ف اسلام مت من سار بهران بالمسام و دوین اماه م دانس سامه جاز آن کافراند، سان ما کوی بیدامیشو د وان م معرفت و دراد سه ما ادر م مدد مرت وج اسبال اس مرد مددر ابد رمنام تعابل بن عرض بال فرمو المركم (اللَّهُ الْهُ قَلْ رَضِم أَعَلَمُ عِمْدَ عِمْدُ وَاللَّهِ مِنْ أَلَّا مِنْ أَلِمُ مُواللَّهِ اللَّهِ اللَّهِ المُعْدِلِقِيلُ اللَّهِ اللّ توونسرت د مهدیت ای در از ساو که آن در دیسس تکمیا بی را بث ن مرای سرفت و ۴ مارس مر نو د (و لایلگروا الأَما حِيرُ أَمَادِ الصَّالِ عَلَى وروا والهُ مُدَالِيدِ فكر مدر راس. س داب يُوقع وح س مان عام زالتُ ال نست و هر تهربرن ع ابها كه الموجون سرت بوح ازهاى نهان والما ساميميد راكر مويد و بده ها به كابه يامت است مرای مزار در و سب مد مرسید ماکر ساد از ران غسب اتنهی سحای کارگریم ک او می کراز من صار و میشود و هر معاص فرعیه تر رو نمان امن من صاور میشوند بر موسد ۱۰ انع شو مران دخی اس نرس و عان دیگر و جناب اتهی عرب که . مد که (رَبِّ اغْفِیرِلّبی این ای میرور دگار مین بامر ۱۰ ایچه و رحق مین مایم گیاد و او و او و کی ۱۰ خطاور ا بديها و الريوالدي عن و يامزيد ومادر مراكم برجند آن بمرد و مرد و دند اجمد ازموت والدين بهم مر انهاواجب است

وراد ترسم موص دوم مرسوق ام موده ما و در ار کسی بود. ار

بدهای منفرست و صد قات ملی هسید الهقدوم و و بدو ایشنان لهمک بین منوشان و و و ما در ایشان سست ا نوش بيم آن الاي باست كواز اجدا و حضرت نوح است وعطاكه است كرود ما دار واحد أديد ما ما مرت . التي مسن كافر فيود المرسسان أن وموحد أن يووندو ما در إسان شرنسان يوو (يه أيّه الديد ، و مدا من مدر ہر ای ہرکم و اطل شود در کشی س کرف کرول میں است الما امان زیراکردو کے است میں ایسی میں ہودوں من و المار من موه ومور سامو من الذي "منت وريو احت كرويد لومه والسامه الماري وكن ال مین از ایشان کتنی رن ۱۰ م ۱۶۱ سر ۱۰ که شور دیر کرو و عتوبات عام دیوی اسه زو ر دوهذا اقوام، درمال د س س کرمینو به ما توران بر کعب می کنند (دلیان و المومد د عربی بیاه ز حميع مومان وموما سراويم ما مت ومدريس أله مدايشان وغرق محشي بدر ن وشال ما في كله ولادر الما المدن و ازبرا که اگر اینهان رادم مدم و ره اسه ایشان زیاوب نشود سی و سراب سمیا، ومالوب شویر وانشان را سید زیار ب عد اب مه وم بشودو این هم در معنی منفر ساست بس نزکت آن با مومین در بوعی از منبر شدلام آباء، سرای برین وهای حضرت نوح شروی است عظیم موسان وا مادمام دیاست دراکه های از ان دو ق می وزان بهده کت مراب روس با حابت شد. سن و على ايشان در حن موه بال مهمرت برما دبين و دل ماماست ند دماند و مي در كشد و النموند و بنرگیداند کوامنام "مسدر محوری و ده بتت محصوص و مرست توج مود و بدیا که م سور موجود ا موم المروم كس ما در عدد ألم المراء من مست بلارى اوراً عدرى الأمن عصم الدرقلم للماهم مست. زیرا که دل هرکسس و ۱ داندین که ۱ میام قه و مسار و ج انست و و در صب مجرب آن مجبت امور دیگر کا دید م بمبسه در پر درستن و ربین او غور اگه دا باست و زیرو سه سادم به سامه با در با در سامه دورزش ریانست دا ملاح ، مک و مام مه ، هنام مول ره ، مراع بر را س او اسب که و ام حمال او وانسند باواست درام بهاب لدب وتوسد بی او ۱۰ راحمر از ار نیرمت و ایم او ۱۸ امرمنی است و از م حویت و **ر** هماویت و لهوی د اطاعت رسولان ۴۰۰ ریبن ۴ سیر دیموت برگسن ۴ ریز ۴ پدر د ماور د مر ۱۰ رو حوا مرواس الهم وافرساد بيد كوا ايشال وقع فرادر سي ومدود است. استريباي غالمرو ولحوي آمها ميكوند وجشم بأبن ارفرمو و أنداورمول م بوس الله ق بركسس ما ساد است كرار و اى ذكو ، وصدا ب و اطاست ، و ی افخامات و هماوت بدا و تفوی مع میکند و سی محسن ار دید قرم ، بعی بیات و آفات می ارده وتسر بركس شيطان او است كه د و صاح عرص و حسم سيك مائه ، زآ سه رآ ، م كر و ، و ماكر و ، او را برم میکد و ساوی مده و اعفادات باطا. رااز و ای اوالفای با به بسس ما و دیکه از هادت این ا صدم مسه شیم را نی یا بدا بان ا و و مست نس نه و ناور و های منصرت که سرت بوج مر ای مو مین قرم و داند و یک شو و در . با به والست كم حضرت وج هم دريس وعادر حباب البي مرنس كرد داند كركانرن قوم من كوا بهد زايد مريمكايد

(ir.) ثبارك اللى ٢٩ ناسب اس راطال ٦ كريد دري از كافران كيك نحنان رامي زايند مثل بدر حضرت ابرا ميم على مساوعايد السلام كرمنل حفرت ابرا المديم سيدا مرا المده مربه طت الهي البان واحاص شدبس ان عرض البان وظاهر فااحت د اقع میشو و ۱د جواب اید شد مرین مراخیلات است علی ظاہر گویید کر مفرت نوح ر ابطریق و حن اند طال قوم خود مشقن شدد بر العراز کافری پیدانخوا پرشد پسس این ^کم حاص بنوم ایث است مام بر کافر دا و يفي از ابنان كو مد كرحق ما في دبل از ته ن فوقان بابنان وحي كر و أبو د كرا دار بوئمن من قومك الامن قل أمن دا زين فيظ حصرا بث ن استباط زمو و ، و رند كم حالا بركرا زقوم من بيد الوابد شد كافرنو ايد بو د زيم ا كراولاو قوم غود اطل قوم اسب ازین حهرب ایشان بالقین این مرطوجر ارادر جناب البی عرض نمه دید و موفید کو پیدکم حضرت نوح دا ، ربن ، عاب ب نگدی و استبلای عضب البی سلم ن ل طاری شد و مو انق ظا برحال مکم فرسود ه ك نطغه كذا زنفس خدير مجويد ببداشون بندية ساس مطلمه كريت نريت بذيروا ليرمس غد قبول الفسس طريد خوايد بود من مدن و ندكر در صاغيت موافن بدل والدجهان مرش مستر تدكر در نوع كهال موافق مشبيح ووبياشه ولهذا ألعه الدكرانولاو فالروحانبة مثل الولادة العسوسة بسن اير برس المنان ولت طال استان بود چنانجی علی بین از ضرت مؤسسی دان حملی حفرت موسس بود اعرم در تنامه ایسا عرض الشال دا بگغربهه مرا بیشان که کنعن کو د منسه ساختمه و نیمره از گر د ندچهای حصریت ۱۰۰ د راه د متندمهٔ زن او به بانقصه کمهازعت وو نزبک درگو سندندان منسفرموونا و خردار کردند و تحسین این منهام آن است که حال غالب به باطن والدین ماه شده ده تعمس ادا ومريت ميك الأول عرفال بين لازم بيس كود را وله مرايت كدو لهدا لدرا ما كو ا دولل عور لابيله من او ابرات بوسيده باطريد د ابرت ابن ابن فرق معنوم شابس باد وانست كوديدي اد ، سه منفر ۱۰ میند ۱۰ و صافی قطرت میباند و محسب سسام طری امل باک ۱۰ ر ۱ ایکن مرظایر او عاوت قيم و صعید ران و له اب شد و غاله بدن ابث ال شدر گردیا ^{وران} آیاد ،علی او اد آفت مالم إست و روی اولاه والمان در الله ورا براوبیدا من شور سل عرب المایتم از آرد و جوز حسرت بوح . نأه ته ارسال كرع سه ووره ، راز است ، فردِن وران مِنْ زر واحوال قوم بور به بور إمار البشه را رانحر به فربود و بور ند و در مهر ب استعداد بورطل و قوفی م درستسر بالیناین معلوم فرمود و بود سر در از آبهانسدن دا استمرانا برسال من منه و والت طاماية ماست در واطن برايمه مستولي متسو امرار ابشان م كومن بتقابد آن و احتان برم فوم نايست اين نرم و بحرار الالقطع ماند تعابس نمو ولد واين نعيين مقسول حناب آنبي گشت ور ان عملانی مرود مراه ان از حمرت و تربسس منانی اس نعایین نبست با آن را امر مابید و عماب حمل تو ان كرون كرايب برونوليدور فاع أمار رئست وحمدا فبالباخة الدراسل لد ابدكافرو فاحرر ابداز نكاب خيان. بر، ان سو کد به شود ما ساختان بر سولد می شود سس یکی است ادار دا ما مای تعنی اگر معارض شده عاست و جوب و الماوا ما كسمى كرود و عد معيد إست كم درووس تولا كان وسنت نما أيد اللي زلات و مروك او ي ور ماطل حضرت فوح

جاگرفته باشد و کنعان عامل آن مرگر دیده و معهند او مستعد او فاملاما و راو <u>در اکرکافره</u> منافقهریو و مبز و را قساد ا ستعد او ا و دخلی ما مست لازم نبیت که فساد! سبعدا د کمعان را محضرت نوح نسبت کر ، و شو د بالبحمه مغیراز کافر د فاعرر ا نز ائیرن <u>و کافر و فاحر</u> د از ائیدن با _{ایم} فرق بسیار و ار و و اشات یکی نفی ویگری ن^{ر م می} تشتیبه و هتاب صورت بعد و * (سورة النجن) كن است مايت و بنيت آيت است وويد در بطيل عباسود فه يوح و ما تبث آنست که در رود اون مرکور است کر کافران مکه آن حنرت را عم با و معنه کیل قرب اسب وقوت بر اوال Tن جناب و اخلاق کربی^۲ آن مانی نوما ب نشیاختند و مجنون گفتید و در مورهٔ ما فرمز کور است که آن است تبابا وجودا د على عقل و د انشر قرآل ميدرام كابن قول شاعره مح بين قول مي درن ما نام سيمه مركع مده اصلا بحتیقت طال بی نمی مروند کم آین کهام مسحر نظام چیت واز کلااست و متصور از آمدن آن درز مین وزیبیان کدام چراست ناآنکه وربوره موری تاست و میرو دامشان را مذکور قرمووند کماز راه کور ترس و مورد عذاب میکنید و و رسوره ایوج بر ای نسلی آنمئیرت عم قصهٔ و عوت بالغهٔ حسرت نوخ و ریم سه براریال قوم خو، رابانواع برخیب و تربیب نهایدن و درین که رسیمی وجهدر اباقیس النایت رسامدی در سررآن قوم بر گفر دو دو ترک کرد ن تقاب پدر ال جود مفسل بیان فرمو و نه سالا درنس سوره ارشاد میشو، کرنم نه بی قدر ت ا آمی سبن وبدان كرمتبلب القياد بون وي حقيق اواست قوم توباوج وابن اطلاع براحوال توويا و صن قرب مسب و حسيت. ولهت دان عربت واستهاد معردت اعجاز قرآن باونی تابل اینه رگراه اید و مجرم و نفت میکند وقوم حسرت نوح ماو صف این دعوت بالغه طویله واتحاد جنسی کم آو می بود مرجی و عنط بهت مربی د است. و فرح ایان و کفتر را میک می تو انسسد تهمید اصلا بر مرراه بیامدید باکه روزیر مند و گرایی موریر مید در وار جاده حق میگرین در ۱۶ هزار می کرمه هم جنب تواند و به تبیر بیشیری دانیک می فهم مدید تر ۱۶ به مورد و در محمد تورسید به م استبرمعانی قرآن مرو اینمان بیان ما می ومترح وبسط منها میس آنرابرایش سالهٔ این در گدست به راه چنه آیست قرآن دا از توسیده به قدر لسریزن، مجرایت شدنده بورنگ معتقد قرآن مجبدگشید و بحروست ندر آن ایان آ در دند واز آبایا بر رمین و قوم خود یکبار گی منحرت گر دید ، وحسن ابال و قبع کفر را محسن و ج میش قوم خودیار کردند و استدلال عنحیب مرصحت نبویت توبر آوروید و معامدی د اکرد رحبات جایان است ان نخوت و ترکی واصرار و لیاج بر سخن حود و اعما د بر گریجین و مینی شدن ایمه را آز حود د و رکر دید و افرار نمو دید بأنكه لن تعازاته ني الارض ولن تعجز وهريا. قرار كروندكم اا صلاعلم غيب مرامي الندرى انسراريديس عى الارض أم الرا ديهم رجهم رشدا وازخو وسستاني وتربيت وتو عنب قوم خوو وست بردار شدند وكنسه كم منا الصالعون ومنادون فلك كذاطرائق قل داوم أن اجل ابران و جل كررا وريافي بسرج ريداست ا آبی متوجه اصلاح محسل میشود جمه مو انع یک قلم مرتفع میشوند و آمه سرانط قالیته فراجم می آبد د چون از ان طرت تو به بهدا بت نهي فرما بنر عتل و د انش ، جنسيت و قرابت وسته است و معبت م ند داسستا، د حول صحبت

دو المرا الله ميروو وفي الأركرين فيو ومدرا در منهامين سقر في اين المروومور و بيرامنا مسالت وسه اكلت حامل است در ان مورد از در بن عفرت برج می زمایه کرمالکم لا ترجون به و قار او ۱ دیس سور ۱۰ ز زبان جنیان الل سياسيك والما تعالى جل المراز و دارز بان كافران بهي آدم نقل فرمور دالدك لا تلاون و داو لاسواها و الإيمون و يعوق و نصراو من يوه از ريان الوماين جيان أنل من فرايير كرزلي نشرك بربنا احداد ومن اسلم فا منته المعرو ارشا وران مرود فلم يهل الهم من دون اله الصاراء كوراست و درين مور ولن اسلامن دواله ملتعلا وألو بعد والعدى الاول ولل تعدوه وهو والمرز تو و وزكور است استغفر و الريكم الله حال غفا و الروسل السياع عليكم مناوا إوربال بور موان لواحتقامواعلى الطويفة لاسقيما هم ماء غد قالعقته ومراجه وران م. روم كور الدين كرور ال أوم بسيب مأطفي و ما لا يفي **از حرمت د**يا فيت آن ا بوا لا بروس ول هو مدوو اجب التقل و الهابلة أبأك بتأسركم الانفار والرافل والكافرين ديارا المكان نفارهم يضلوا عمادك والايلف واالافاجرا مكفار ادورين مودوه أوراست معيان باوجودا فما فبحنس ومانيت وال ق واوصاع است الااستركي و صلاح خلبه أي حمر تجرا مرملن أنز أمار و مناسب في البيت و أرشاه ما فسكَّر و بسوى قوم خو و منا بريابين شده رفسان قطعه ۴ » بسهرون وزیر بانص عمل برگرانی روست تارند به مهرومستاز او کان و انشم ند و برزیری باو نبار صد به الى غير دلك من المناسبات والمشاكر للات النب تطهر بعد التعدق والين موز ورامور أين از ان إست ماميد والد سکر. رس سور و آبات حقیت فرآن بدووه از **طرت جن مبین گشد وجداد آ** تنکه عاعرش ن ^{قع}ی دمله ای آ د میان از سناه فسال این قرآن خود سناوم برزاص و مام شده بود بسس احتمال آبکه مالیت شاهری با ما ظمی از آدمیان باشد نار ده گای در احترل در حل فرآن مردم آن و ماند د اور خاطر خطو دیگر دیگی آنکه کنام اتلی باشد که بواسطهٔ ملا مکه رسب و و است و و م آرکاه م جن باشد که بواسط کی شی ا اتبار و دران زمان در باه و حرب کهاست و انذعاوم از حن رانع ومنه وربود اكثر الشخاص فرسه إباالنافاص حن مناسب وآست ألى عامل ميشد وآن اشكا من حن بر ایشان او منامی مناسمی اخرید ریا لغیرب النامیکر و ندوبسب این داروست بر بهم جاه آن اشخامی به می وهم جاه آن اشخاص جنی درا ذبان مروم نهی می گرفت و بآنهار بوع می آدر و مدو باب نزر و نیاز و فهوخ و حلوان مديوح ميگشت چيا نجه و ريس زيان نه جمه عه وا اير بان د پيرا ل بين جميس قسيم مديد و اقع امست وجهال حرب مید انسه سد کرجیان را و را ابعث هام قدرنی است کربشرر اسرگر آفقر دیت مست شاید این کنام که از منه و بربشیر خارج است مالیف مانای حن باشد کربرریال اینه سرا کفهامی مایندجون ورین مور دمزکور فرمو ، مرکز چاپیان بهشیدن این محنام تن تعجروروا وندر آنزائ م آنهن و السعيد وانهطاقت تو ومعارضهٔ آنرا يسرون فهميد نا آن احمال بالكليدز ائل شد و مان پک احمال حق است ما د و اگر کسی راورین انریرست بربهم و مد که عبحر جبان از معارضه و اقرار بآنکه ا بن كلام اللهي است بهم بيهن ولام بدرتوب بيوست از زيان حيان كرمث ميد ايشان اقرار بعجر خوديمو ونديا اعجاز آن ابست ها و و کلام الکنی موش سیفن گرو و بسس انبایت المثی میفسه لازم آمدجوابش آن است کم قمین از

ذبيل البات المشين المناسد نبيت بأكداز قبيل الباسد الشي على فرض فليندا مييت كم و د بارس البات مطالب و د عاوی از ان قوی تر ما پیج سسالک نس شو د و تقریب این اثبات آن است کم مااز شمکر رسیم مراین موره كه در ال الرزيان صان افرار نعمر تودو آهدياق نوام اكهن بودنش منتول امسة يا ازكام اللهي المسلك باالر وانستد وأكر ازكلام أآبي أبيت بسرير ماناست شدكهم فودكلام تبي شافهم ورانيه نقل موو والداريل هاه في منت واين احمال كه ديمه قرآن يمام من مانه و اين مور «كهام بيشير از اسل ومثل است زير اكر «مر مه أربي موره بم ازان ممكن مابست متعبن احداد د تهالين الذكورين واى كلمد المنصود و و و م آنام و از است آ خرتءم بنیان ، آسمان میرفندو زایج نظرین زوی و عاموسی ا حبار و اوت آبد در اکرم ره ی زمین مفرر مبتد و در می مع ومی است ملا کدیر ای ندییر و سرا بام میکوری گذشت مشبد و مهر آمد و برسر بان النامی کر و ند آ ٣٠ ميان مو تف غريب ١١ في عابان شو لد ٠ پر سائش ما بيد و لذ و ر ٠ دنو ان ٢٠ سان كر تمه له ١٠ در م شهما ر عابان مو د مد م مدوست آنها دوزر وزير من يزره دچون آنحزرت عم معوش شد، ابن كارغاند برام شدد علمان دا زبر آمان مر آسهان منع زمروز و شرّه ن د ا باشعامای آششین نموی کروه کردنیان دابر اندو آرن دیند و سرض از س اعتیاط وچو کید اربی آن په و که حول فرآن ماز آن مور ، و زمین طلب معارصه آن نمو وه آید وابل نه مهن ار مهار دید ان عاعر شده بشين كند كركام الآدي است مهاوا كمسي ازجانيان بيسي آياست قرآبي د الذزبال ملائكه مبت العزة كرور آسر ن و نيام مل مز و ل قرآن ۴ و مشب و لايان از كا بها ب ساند و ان كو بهن در مقابله ، يغمبر آن آيات ما عنم كه و درا و بان مها ب ا سباه عامل گره و که معاریه و آن ممان شدیب مملام آنهی بووش میفین نابت مگشت دیر بعث این پیغمبرع معام بوو تعالین دارج، پند سوی استان معویت بور بسوی حایان نیه معوت بورو او انهایم طلب معادید فرآن مظور ناهاح شده ا قرار بکلام اللهی بو دنسنس مایند و ورصور سند بر آمدل ابنهان برآسهان واستراق بعنی آیات قرآنی از ربان ملا مکه ایشان از ه ورت معارصه الحرمين شده لا حرم أربرا كوي نقائها فرموه كه و رهاب مل قرآن كربايست و سدمال است ابن كار حامه بالمتليد موقو ب کرد د شود به نانجه کایهٔ ن عرب از ایندای آن مدت معطی سد « بو دیگر وست میست می ممود ند کرمهٔ یا ن طالا جیج ا مری سینس انمی آرندو برنیا ، به و رجیرت بود مرکه لاجه انعلاب منظوراست که مارا بر آسمان رفش مید بهمد چون این قرآن عمید راست به ندیتهین کرد^{ه ب}ر که این ایمه برای هفظ این کلام از صور بنه معام نیه بود وا_{یم ب}اس ند ال برحنیت قرآن بمعوست قرائن والماريت منابغيه است كردٍ رعرت ر افع است وتحرير آن مر قواعد د الشهميدي بلين و ضع ميتوان كمر د كم مع بنيال از استران كلام آسماني اگر بها بر حفظ كلام الانكه دن و ي ما يسني كرويل از رول قرآن بهم مهديس مدرت الابران "كافظت قرآن از امكان صورت معارسه اوبدبل لدورال فيسكون دغما السكام معقوضا عن المعارضة وكالم عفوظ عن المعارضة معجز نبدُون معجزار المعجز لايدون الانعلاة مهديعة عملى يدالضاد ق نبدن كالاما المهيا القى على الصائن وهو المل على ورنجابا، والست كهيد اكرن بايداران برد رعام نظر بحكمت خرد رشدزيرا كما كربانداد

ر ... نده و و افدل احتاریه در عالم رو نن نیست و مظهرا راده و اختیار ورسار مشعل النوب ر د ۱۰۰ سادار مطهری ندا د د و سفت عام نی مظهر می ماند و جاند اور! مصدر فعل الى بريان سيسمور . ز مصور نیست مسس و اول این دو صعت نیز کا، ر صرو دا مناد و خوا هش م بادري شري مرون و 'بحث ، ه رین به ون دریافت مینونع و درجزی که در ان حوا است میکه بااز ان نفریت می عاید نیرمتمور نبست بسن حاق شعه روا و را ک سنبای و به بیرور حالدار خرو رشدو چون مصور وا و را ک استیای جربه با ماست باب و لاستعار ت ديد ميل مايت لاحم بشعوروا در اكركان كمتعلق و مام گر وصين وقبح براران ا سه بسهب آن د که نوو کاند ادند ۱۰ دن خرو د بدلسن بر ای خواهمشن و برت قرت شهویه و نف به ر بید کردند و بر ای میافت مسن و قع اسشیای مریزوج میده حبال را با آلات سی به و کرخواس تمسیماید ه ست م مود مدویرای مشعور داررا که دان روح را آنده ما شدونوت عنایه با و بحث دند بهس و مهرجانداد ار شهوت وعصب دوهم میار دمیل ماگریر مدور نماز ب رکیزیت ترکیب ای امورچهار قسسم واقع ام نسم اول عامداری کرتوب عربه و عارب و در مروح مده و مده و مساور منا و صلعائر قوت عنديدً او بمسن عن رو و وكاست عدالما العسال زير ورو و مسلع و مرناد اويد واس مسلم والومشة هم ما رر و مانیات نسر مه مه و مه س و بر مان است م و ش و بر مان م عدانکه وار داخ و ماکوت از آبها معیمر ، بند واین محسل زحطاه کنی معدوم و رک اسب و مرحمان ائل به مرّب و سن و دیگر سه ایسس است ربرا که ایشانرابر این صه رانعال أب به مانی مه اربور کوایان و اندی کی وجون صدمات و آیل را دبول میکدوبسب نابه قوت عنامه است مهم ام آن و بهم وحمال راایشان رامزن است کرچور اور بهردو مورت طابرها ره و بهرسی میکید گردا به و با سناس مخده م سطل شود و ایزا ب اس تحسیم حماندالهرین از بعداز ان حافعو می معول العارس مدا ان « به كريس معه! من ملائكه مرة است آسار لينه أموطيقه "مدازان ملائكه كره أمود كره ن بادر بهرم كرموه م من سنه ب والسال مطرومه ق مسلام ره ، من ق المعدار ان ملأ مكه مومل بحمال و جار بعد زال لما' بُهُ سب مه به که رتند و سن احسام بیار دحه اید داب پرسن نول امانخسیم دوم جانداری کرفوت ورمر ویال و فال است برعش م و رش وت ونسب معنی کم عمل وس وت وعصب آبهادر برندل افیاری و معربی خوال آها شودو مدر ایها به ایرای در با و موانی است کرآن را ور قرآن مارح من ذار تماميره ايه ٠ بري لارا مسموم فرمو و و واين مر آبها مكم روح ووائي آوي، اله د كه و مرفلب پهرا مبشوه وفرق و رو ، ح ہوانی آ دھی ویدن اے قسے آ راست کے رہے ہوائی آ دمی جاسد مساعر داند است کرز رندا ی او دکارمیر و ندویدن این نسسم محص او اعزای در دو دوار است و مدرسسم است رکوممرد در و حدوانی می است نیر حول از ممین حنس الطبعة اسب مام يدن انتاا ووا موحد رساس وحمل الساء وحسس آب مشرا مك مرارد و وماس سبب فوت وہم وخیال این ساس بدن را بساید لا رسیمی میرا شهر مراه به به به آدمی را در حالت **تو ب و فر**ع و مردو

رون طور بدن سنبی منبرمیشود آری این قسم کای بر برین بدن خو داکهٔ ماییکشد دبه آن دیموت می مایند دورسهام ر آه می دمد اخل ضبقه ای در آید و می مر آید و گای نشوت و بهم دخیال منسمی کشینی لا تزیر . ، ، باستکال مختلفه متکیب معانی متناویه الاسن و قبع وانست و به ولها کی ظهور میکند و از بن است که اکثر ۱۰ و به این است دید و نمی شود مل بواو ناروسه اع و ماو معندایس ایمه بنوب و بهم و خبال ایشگال سان و تعمل میبنوانید کر د چنانچه به واد رحت کلان د ااز بنج بر منامد و ایس خمسهم رااعین ما کن و نشب و اعاع و دیگر خسه بسس مهم متحنی ا ست اینهاراجن نامندو در افت بندی قبظ و بونه شامل این ۱ است آ ری هماعه را از آنها که انعال میگ T نها بیشتر مصروف به بدی و اعرار ران اسوامت و بیت مو د مت کو سد و در لیت عرب این رو ساز ^ا مث پلان وچرا نزار داح گلبه و ور لنت فارسی ا نزار این بارایه و سرا نزار را بری ۱۰۰۰ از ۰۰۰ با معاوم مد شود که اس بسته به نایم اختلات فاحث ما رند چهانچه و ارد است که منسی از اشهان به ۱۶۷ مرونند ۱۰۶ مرونند می گروند و بعسی نصورت و رو سادن خود را ماحد گشت می کند و بعس از بشان بعدرت آورد با در در در من كهد وكون و مدوم ، أن ويرما كن إيشال بمشتر خوابها وصحرا ؛ وكو است الرواست المان بمده ورت ؛ ست ك ہرفر آورا کی ار سے سو ، ہے ، رعست ،ہم دست والادرا صل مدن جی میں اجرای باریہ وی ، مانا مانا الا ه این قسسم کو یار زی سب در این ام ار نگره ها آمر حیوا ، ت جنانی و دم و خیال به مرس سب ارمیال عقل وط یعب و اوز ۱۱ - کام برو ، رسب و ریز به محنفی است شکل باسکال محنایه وند بیرات ، سه از مره سعه رحب و فتح ، ر ا بور و فبغدا ، عالم ملا بار گرفته اند و مهمین هوست دنم تکاست مرانهاجاری ست و کل و مرسب و حماع و باگرخوا ص دیوانیه زمیه ۱، نگرفته اندوابناع **شهوت و منهب می کندج به نجر بحوامات فرن می است ک**رم امات فقل و ، م وحمال خود را معاوب شهوت و عنب نود ما عند ا ، و ابساعهل وسنده ت و عصب حود را منوب دام و نعیال تسم سبوم ما ۱ اری کرست و توت و نعسب د. عمل و وار و حبال او طالب ما شد بوک عقل او كالمعدوم گردده بهم وحيال اوزم فران مشهوت و عصب و ابن قسم راحبوان با معا گرمشه و ت معسب نادب شد ۲ سيمه المرت و اگر غهبهن رسندوت فالب شدسي است و به مم وساع جاي د وجرد و مي مات، و ربر نده و منسرات برمی مات، جهانی بعد از تاتیع کالم ظهر مرشو، بسس مگس به بمه صهرات است و عن و ت سبع و على بذا التي من واين برمه، تحسم كر «كور شدساك» ي روح المركر و الداي تعلق ارواح ما دان نهب سند فعيهم ظاهرشد ندحق معالي فعيهم اولي راس ي مساكوست آسير الوتدبيرا مورست عهر عالم كم صه بن از حلاو ، فرمانی و ران امور مطلوب موزامی ، فرمو میمسم ، ویم را برای می و را ندل عاماریه بُوریم ور زمین و او رف در ساند و مناون وحیوا مات منور ساحت زیر اگرار واج این قسسم به در رمزه کلا و کیافت سیاع م و، بها مم به ه ، . . ، و م زر صفاو لنانت ملا نكه لاجرم أبد أن آمدنير ان م حصر مه كه ايند كه زلاص و أيب و نار بت اندگروا بد نادر پیشیل طادم و اور ای ن و مرعت سوز و مرکات بس این ماست. وجون ا رواح و ایدان این

فسسم بالطبع قریسب ۱۷، ۱۰، ۱۰ مالی ند که این خسسم راممکن شد کم از مالیم ملکوت بعض ایروند پر ز انگفی مایند و د د مخالسس و محن فل ملکونت کرن اسه است ما خرشو مدو تحسم مبدوم کر حبوال است بحص برای حد مت این تهدم و ا بناع خوا من و المرت ابث ل الاوق شد گویا قصم طود ان آله کنید این تحسیم و ۱۰ می تعسیم يه رم كريم كريم ديمون مركم من برسير مسم است وهفل و ويم وخبال ومشهوت، خدر ما و قريب يكال مر دوى عد آورما مستطرمين د اياوجوالم فرمود مد و حادم عيب رايبو مسط ما يكه مر ويا لتحسيص ه ل سووندوم مان و نبانات و معاول دامرای اومسنحرکم دنده و حب کبری مرانه م آیا، ایدا س نیا دوی الرد ب سوزوسه وه در می سه در کند و اراسی خقش مر شدم رسی هن مرطه و اسان و این در در مرسرات حن را سال رحن اوست و ساو گشت نبکن ماله ورام به ملح سد مایی ام ماه یکه است از بن حست راه ٠٠ سال داكنر د تن ١٠ لم است ؛ مام زدو اكثر قو عنه م ترم را ار مهين صطع سيفلاني گرفناه مانت آبه وارک و مهم شار مدر و را مر من گاها و طانت خن این طلح و ده، را ساویا سس بعضی امری آ دم اشامی موه آن مسطیح را به دوانگرواید و دسی و ریبات نوی بر براه مسه ۱۹ من بهوون و بعضی منز قشتو او تسمس تنبد او ایمان به و سری و این به بعشی حمال س ماید بناد سسه به شن او حسرت ذات مسده مراسات الن ابهارست كرون گروسد و اگر در مزاست و و موم مساسل این و ومگر طو ألف كفير؛ نعمق نظر ان شو، سرئ مهاوم مراد ، وكم يسهاد المراغ مام وملمح جست سراد بن س سامها في سبت به که جهال منا بس نیزور اسد ، و مه گرفها د ۱، ۴ سی را از انتخاص آن دا مه سر ان مور نامه و سه ندست واستهام منهات از الها میکی و بری و ابریان و باره و ابد و دی دا النامی بری و است. آیمرت هم ، ادع شداد ل خرق این سطح و برد است می این مد حیل لمر . نگست د اه علیم سید به و ضرورا فیا رما را ه ترقی ام واح بشرى مان شو . اجرم مر مى سوسب مان رسيد والمبس والماع اور كم ، طع ر إست مفس . ال وا ضلال واست مد د بي و مربي لاحن گسب و سل و د ويرات آ ما كردين مرزيان يا ما العاي كام مسترج مووه نعیب و انی خو د تا ست میکم و نه و و و د در کفیر شعرامد است نموه و و بس یزبی و معنی تر است نحو د را و او و و یداد ند وم ابساد اوساد او در بهدو در به به دو دا دازی محربب و عرب احدات مبکرون معطل و مهدر ما صداز بهبن و فأنع صحبه كه طلات بنست بين يغمه هم مورازز مان جيان كووا تفيت آنهام ابن امور مشه و ووبراميت سنان مبر ومد بسب این موروم مورد برا سب مراهامیل اقوال ایشاندا در شخب بن ایان و تنتی کفر در و بزک و اثبات فومبه و د فع میاند شیاطین و اثبات حنایت بعنم برغم و مزول ترآل نول میز باند و سرب مز و ل این سور و سان بوو كه آنخنرت عم ما د ومال از منت حو ديگو . كول طريق ، عوت قوم ۶ ، برمو ، ما چور ويديد كه إبها ، بول نميك « درو براه نمی آر مد مایو می شده بخاطر آورد مد کرمالا معوت ای سب به نمار مام در حت اول مای دسه تسمت طالعت بخ نسر بعن مروند باین هنا و کوزنی از فریشس از بعس س تمع در عمد دس کی از مرد ار اس با رئیسه بو و و املی و ر ۲ نجا

سه معروا د بودنه هيدياليل ومسامو ۱ و حانيب آن برسه محسن با آخفرت هم ساوم بدم د د نه از نهرم دير آدر د ند بازآن حنرت عم ابن دا حبرسمت موق عكانه نشر بعن بر ديدوآن موق بالزآزي بود و بريبه المركم موم 1 د هر دیار و اطرات برای تجارت ، بع و شرا از بیب ش_م شوال مادهم ^بی نعد ه در آن به بین میر، رند ، رانس ر راه ور مقام نئه مسرل فرمود ۱۶٪ م مسع به نما ز مسح بابار ان فو مهشهٔ دل شد ندو مجهر تا شد آخ . ساد ، و رس ن يمكس از جنيان مشهر أعيد من و از فرق أنو الشبهال كرعمد وترين قبائل من است ووال مقام كدر كروندوك بشان باین تفریب بود کرچون حایان د اا زحر آسمان مرفع شد و رسی منه به سب مر آنها شروع گشت بایم و رسی با ب شورد نمو و ند کم چرباعث است کم مام ااز حرآسان مع کرد ۱۰ ندوم آسان بر آمدن می دبسد با بهم چاپین فرا ریادت که ه رمشیر ق د منوب زمین بیاز پر و به ساید که چرجز و رزمین بوپیدا شده است که ماحث این میع گردیده ما در مهس شورند رک آن چربها آمیم این شماعه به برای اش این امرست تهامدا فهاد و بووند، قرآن رااز زبان آل حضرت عم سنیه ما و یقین کرون کراس کام مه رسن اسباعت این مع وجوکید اری است تر کسی این کام ااز آسان ۱۰۰۰ نیار دو بی محل نر ما مده مه در ارآنگدیمام دایت آل مفرت ه م رامث نید ما بنوم خو در جوع کرده از س امرآ که ساخه ه وهدين حماعه زويعه نام حي مر، ايه ١٠ عمرومام برنسواريو، وقصه بن برد و وركتب سيم مذكي واحت الدان بد ذلات أبث أن و بمكس اريان أسابين ولده اما بناع ا فواج فو وم اى ديدن آن منرت عم وسنبد ل قرآن فسدكر ويد زوبد بيش ار مرس يه ووآن منه تحمراغرو ادكردكر جايان سارم وي ويدن شود سيدن فرآن م آیند بهرو قت د ۱ ره سی ز د بامد ماسرشوید آن مصرت هم فرمو ۱ ند که بیرو تا منبر ۱۰ مت شب ر بواح شعب الجيم كروروكو إلى التحريم مشريم مله سلم است جيع شور آم وم مشهرد الزديدن آبها سوان و نو م ات نشو د بعد ا ند. زخت ه مه مه سه سه و د ر ۱ نمراه گرفته رو امه شدید چول ویدید که هموم طیبال بسیبار است . تسمت استباق وبدار آن حمنه ت عدم از وهام می مابد حمد است مسعو و رایه و آن در و است اد و فرو و به و گر و ا بشان والمر'و خطی ممشید بد و فرمو ، ندکه اربن و ایر و بیرون به و ما از مهت این با مکشی عبد اسین مسعود از ۱ در میدید که بعن از آنها من کر گمان قوی بیدیل و معی ار آنها من زط بعی فرفاجت که مضل اصر و بی بانند مروبا بر به سرعورت دا بادچ سعد بسد ، و دنگ دن تناسبا و موی مر، ریس آنها جال و بعنى باست كال ويكربر آن حفرت هم ايوم سار ٠٠٠ و مسيح آن حسرت عدم مشاخول ماير و اللي آنها ماند نه و جون آن مفرت د اعم عرس کرد ، که مار الطر بربرک و سشه موست در مید آن حفرت هم فرسو وندكه من سشط را توسشه ميد وم كرنسا بعمر سس وانها مير بطل كورشا بديد و بطا استنوان خالي یا بشک سٹ سرویز وگوم سفید مارو ایک کاو مکاو مبش افد زه ما شد شدرامتی نهی می مین در ان لدی ورزی تو اید بمحشيد زياد واز انجد ما بن ار ماكولات وستسر ومات واستنير، ربسي روايات المئنت را سررآ بهاهها. ست فرمو ومد جيان عرص كروند كه يا مدسول الله آه ميان ايس چرنا مه اگنده مي كمد زمو د مد كه و آه ميان مراميع تو اجم بربكه ايس جربا

ر کا سائه آلو ده کنی ه به توون است نخا ماستنخوان در وث خشک د بپشک د انگشت منع شده امیت وس ر . ران ایام بر م م و دین و بوو دیس مغدمه نیز آنمفرت عم د انگم سامند و آنحصرت عم موافق حي كار وموسه والسرة تهدوا أي ما الأكسال وبرس تسسم مار ويكر سان بسيار وركو وحرالهم شاه وابن لاها كال حريره بوديد آن سيده م يتدر اع المحري ونشر مدور مرشب ورابها ماريدو حبي بنكام صحابه وا آنا و ت مای اساد دیگا سند. و ایات آیارگ است روند بودیدنمود نا بحیانی و رصیبیسام مرکور است بالعمام ما د ، ی مشر سیما ایر به سار می تا سرت م و تعیق امور این است است و تعدد استر بست به و به ما قوم نه طر و موخ مده من مسبوره می تا سده و کرای این حدار در شدن کو مند مروم می ندم و می ندم و می ندم و می ندم و می الدنهاي والسورة والمرا والمريان المرهد والمراسية معدور المرار المرار المراري المراري المراري المراري ۱۰ سام الا سام الما المركمان مي م م كا حور ما شناه بير الحد من المحرب المعرب ال المعلم ورام را مر مهمال آو من فرمون وعنان كلال اوت مي مشيد وويام من منا الاور ولاما فكلوال ويسمد تارین کی تا می سن نوای پروروگار کری و ناسیاس و کام جدوری درین موروا با س و الدر آن ور فيمرعم والشاده مره الى مشان راحه و كافراز ما الم اليد الرست بالده و الدر المناس م كم ١٠ حد از العد و عاصيصه ١٠٠٠ من ١٠ من و آن گروي سده و و و جي مد لارم قدم ما حدور يا ر ۱۰ نال نه مم سال ما دو سارا جواب صب من آن من سورد العاد عوالي واقع ندم ا ما او من السن كم من و مهل في من ما و هم مسل من مور و من عد كر م و و ما اطري و السير کر در در سر راست پینس می آمد ا قام دو سن ، سوسه درم گار دو سس می مید که دیل اویس المست الماسي من وداره و آمرده شاه و ما ف المداسي المست المدارسور وفعال درآيت و صرفيا ، د و رابي العن بعضعون الدين ن يست كر بل ديد ، ن د ١٠٠٠ د بل و ر مل در به د به ن فدر ر سع مصوصات در در در در بارس سی سال در در بارس سی است علا مي " ميه متن و عن مناوه يرمنوه المنتس المه المحالية بين وار ايا سان را حرد و المسيد لال مر حساست ۱۰ آن وموت ته ما پاسه که رماد بله ۱۰ و م آنید ۱۰ و از سال وریس مور ۱ سسیر و ۱ سسین يرست فرمود دا، و درس اول چرب ال درائب . . . رونمه د که در سعه و دوار و مستحن را مجرب هست حواسنی آی سندن می اعربی تورین در این کسیر سور از در این در میدو در از در مشخن مادی بسیس و قوع فاصله مدح ل قول سدم بيك المديكرواوا حدروا ورائع مقيمره وسند مرقالود عطف وربود مد وحرب الدرايعداني منی قول شنام ۱۵ در می در در وازه و سستی آیت منی و آن لواستسامو دان الساحد و غدردلك و أص قول ساميت مانكه والسور وحي المت معلو ف برا ماستمع

ب لســـــم الله الرحسيك ،

(مل) یعی بگوای بینمبر که اگر عائر بدر ۳ و میان از بر کام دوبین شها از ان احسب کم اس میمام حن است و آ د مي را ما مد كلام جن تر ، ل ما يرح از مقدور است پس ث ويد كم عنا يات"، ل اين كلام افرار بايعجاز آن مودندواین افرار ایس و من و مرت ایشان فرسید واست با است محمل صدق و کفی ایش ملك مطران والما سهر اسبدا من ريراكم (أوحى إلى أنه مجين ومي كرود ما ١٠ سن سوى من آبكه بعال باعبار إن كلام موديد و مد زست بال رسرم ، كم مرال تعمق ويمريه ثلاعت بحدم من باشد ماكه (المنتَبَعَ من مَار من سه محوش بهاده مت ند، به ک کسی ۱۰ و کسی از اینهان ناحهٔ و پراقرار دسید باند اکسومتو اکس ۱ حی الديايال أرم اشال كم تو مريد الرواوه ١٠١٥٠ وما أني فو الراق و ١٠٠٠ كيد براء المعتبر والمام معروم المعروب بهر بسنس من باست ، ۱ ، ۱ ، ۱ ، ۱ ، ۱ ، ۱ ، ۱ ، بان باس کی سمسی ۱ ، ون د سره را د ساجی هم و مرد بالله ، العديد الماللية و الماللية و الماللية المالية المالية المالية المالية المالية المالية المالية الم يبه واسك كريد و مروه نسم جيء سره دره نسام جيء ده دره مطالت وره ادلي آن الله نست کرد روی که مرد برد برد مناف برخ ادبعا مهم در در مرد و مرکی وراو یده با رسی ا ۱۰۰۱ ق آرا است این کر ور رصوبات به با دون کرد. فررت وصعب او مرم و د سد به مرار بر می بر د د د سه می د بالی الدارك دوآدي، بررج ١٠٠٠ ريد سدود ك دروسارك درك درو البيروال م الهي كرر جموهم مازان ندمای و شد زو سما سات مدور مدا با الا المروود مدا و است الکه این عمار طویله افران طافی نمی ماهدواند الدین ام را سرآر مستور و و و او او روای در دو این در دو اور این از دارد در این از مینان آنکهای کلام کر دو داست جری کا نیار انسر ما راهند آن می در بی مسد در است. مدر را را در در در ارا کرد دل دامع حفائق آنهید ، کو برود بنید اصت و اتو کیمار ۱۰ در از مریز را دار تر ما ساید دا کرم من لینم مواعظ وبأمران كلام سان المستب وكرا في كدرير ورست دا رال أس عايت دمايد مروس مرايي أساس عده را دران اله ظی ارتبا ، فرمود دار كربي سد و عادح ار ساو كالم ، پير ست ، مرا سد در مستحع ماين ، اتب بلاعت وسن تثبه واستعاره را و رعد اقص على نموده و علاوه مرس مه آن است مريه لمري اليي الرّسك) على راه مي غليد بسوى صواب سائر عظمن كرد روح مبك ومن راورون منتمشس مي سازود مدركم را مهور می فرماید بحدی کم ماشرآن نورسا 'رخون را ازمث بویده عسیه مطعی گرو د بسس این کلام بهم مکمرون و و مکمر واردون م مكراست، ومعامر و ام كمر سروم شدوم هذا المناسس وني كرو نهيل والدياز أويا ما سامقاليم مستستح باز مفدمات و اميرو خياله كسباسد مايين بسس در ، ست عجو گهي احت المما مدا مح بسس انان ٣ ور ديم مان کلام و دانستم كراس يوع کنام نمي باشد مگراز باسب نه ۱۰ گر ۱۰ تر د ايد زي جم وابن مأسراين کلام

بيان آنگدمود مان دفسته کمون مربع براي تن ظهام متوري و پير

والزخرالدانيم بانكه الأررز أراويم فراورا قدرت برا زال من اين كام! مت كنم و زك لازم آية (دلن الشيرك! ربساً احدالاً درمل مركب نخويهم كروباير وروع دخووسي كسس را ديسرو كركرومد جليان كروب مطلق امان است كردرا علاى مرا عظمت ماشدو التي كسن باو در عظمت مرابري أنه (رابعة تعالى جدر بيا) يعني ، آمدسيار سر ست " من ، و دكار ما ازا مكر كسي الريك اوله الداو و الإما ما التفكد صاحبة ولاولدا في يعني منگر فساست . و دوهٔ دیازنی را دنیافر مدی رازبر اکرنیل بانتو بعرور گشرا مور حانگیمریک مبشو و فرزند نیزور مال و ملک پدر مزینه میشو د ۱ و نسایی بر نمر است اربش پاپ بو۱ د آن نثریک بخو دین خو د نزیک ماشد ما بیشهریک کردن **او**ا م پکست در در اید تا با مرده فسید مرکسند در سوعتهمت نفسان می ماید و پیرجابان در ایجه تیل از تشید ن ایس قرآن مجید الزآمدن عنف ونمر كن بنيا بيرخي بالوان لي ما مرما، ووأدي و زوجيت بعضي مدمي ل نسب بالوثعالي واست مدما و كروندون بالفيد (وَأَمْدَى المرول سَدِيهِ المنسلة الله سطة الله يعي وآنك بوء وكرم أنفسد في فر ال الرخداي تعالى چری رئی مرد از برای او است سور آنکه مانینس و دیگر دران کرنو او شده بودند و حق ماری نمال استناد **زن** مر این و فرز ، کر ش مرکب می را بعین محمو فیسه بالوور قدر سنت ۱۰ مه و مدر مجهود این انهال مام ن و کار د و الحج حاطت بخارگال ما اند این استخداف ابون وطراست بنانی و کرواشم و است ندن در حدو بات زم آنها و کرب بدیل عال و نذور و بدایا و رواه آنها و استخفاق آنکه مرد م نو و رابنده و برستار آند ماویند و است. راست بدن البن قرآن فهمسديم كرآن العنقاء محس باطل و بي اصل ما يووحا بدري تما الي از من محقاوات فاسده مها**ک** و برند و نسرهٔ نیر کر و ما حیان و راهنام ها دخوه از ان آمننا ماهال کرا در امانیسکه اعلی آنگذ ما کهار می کر ویم کو (َ الْوَالْمُنْ مُدُولَ الْإِنْسُ وَلَهِمِنَ) يعي كرم كل منوا إله كفت آدمه إلى وحشال مراست كروه اعلى اله كدّي وه في العني برضا، دوغ را ، صل آنکه ما آاین مدت که در بن منهاد ات برطار از نمار بودیم اسب تناید ع کشرکر ، و ادر اک و مشعور الدحميع من و است بمار الدور د وربافت حق و نواب حو در الحدى ميداً لله بوربم و بهدان بيم كم اين قد و بهع کیسرکا ال العقل کم بهم از حسس آم میان بو و ند و بهم از . حنسس بهیال که سریک از ایث ان و . **رموسش کا دی** و د تبیغه پای بر ویگری مشبنت بهٔ بسته بهبیت اجهامی جراً مته بر صاحب جابی از محلوعات نمی توانید کمر و پسس مرمد ای نهای که عظمت اوبلدتر از عظمت امروی طاه است مرتسم مرد وغ مرات خوا بهم کرد ۱ واینها خبلی بر است کروند د سبب این حراب و ایم د ریافته ایم و ذکر کر دند حایان در مقام بیان سبب این **برات** (دَانَهُ كَان جالْ مَّنَ الْإِنْسِ الني آنك بود مروال بسياري از آديان كم ياوج ومروبو ، ن كركمال عفل وقوت قلب و مرسيد ن لا وم أن است (يعوفون برجال من العن) يعن ما دمياً وفيد بمرو الى حد از فرق من واين يذه گر من بجد نوع بود اول آنئه برم ه الشان د ام من لاحق ميشد تسمت ميگر د مد كما ز اثر بد نظري جن ا مست وبرای جن طهامی و جهست بوی و وخد می هافتند و و در مقامی کرحضو در جان گان میکر در می نها وند آن محقرد الطریق ونوت ترول کند واز ایزای مادست جردار هو ندروم آنکه در مهمات ست بل و عقد یای لاحل مام ۲ نهار ۱

نظرين د دو ميخوه مدندور صور تهاي تر است يده كرسام "نها منعرر كره و يودنه وبنان عن من من من مده رو بريا و قره نیمامی گذر ایدند سوم سینمه نول معرفت و ۱۰ ی آبد وایشان راه طور می افتار بیب می ایرنید در داده م ي غوابي مياء نه ناسال النه ؟ وحرب ثيركه ال مِن جهار نها به شاو فال البع بصله من م آكره درسه مي مراه مير آرده مير الناع آيا النان تيه و مران مير النان وعلي مير مير مين و مرح بوير آياه و ال و مدورو علم ما مراه ما من رسور و من المامان مرور ومت احامات و همر از حمد منسر بر را ۱۸ م کی ماید م ومن السائب ريدر من ارا سه رو بت رو با من مرا در الماري مسام لو مر بعي من بري م ووسال لرگي آه والسكو ساه در در سطي گرفته و و سرسس ماه در دار در در در در در داد و نده دم ب کرگرگرکوس ما می ایس برای در بازی باشد بر ترمی بیشد. برگرگرک سام ایر برای برای نی النورگر کو توسی در در تری به در نوشت از که هم آه نمانی این بسن ریاست می آند سی هیئن دانو سه میکه بیسس مه رو سه به که و زندن این این این و مینه خود و که به به رایسا مینگری ما و هست ۱ در در در داران میشان در در در در در در در در در ایر توسی در نمرات در در در در در در در در در محمر مرکب مصفاد بایست در در اما تو فرزه گر را نساست در نوی با با سبجه مشرین ایست به مدران ممی د ما حال من المورد المصل المسام الما المسام وأونيار و مسلماً كوارد الماهم كيست كودر روال رحال والمات و مناسد در در میسه و شرکی و بر در در است به حاصرت علی در اید اید دیسه ل دانسه بواه گیمیه و بی آمدی بانه و پس سه ماست است و سارا در به گل او سالی ما میشهان را به سم بوسهمان ایش ن سه و پسس ان وع اس است والاست كروره و المرار و المراء الع شهوصه مراكب مراكب ما عدم كرايا واله اورط بيت م شار اس عدست ما ما مام رمود دا ما ماد د سب كرم كرا مسرد در سر ياور يهاري من من منهرين أو ياسه المربيد والدوق المسادنسطان المرسم ولي را الودالماس، همرات الشماطين في عود الكريد الاستدرون في من من المنال ولك بحوام ملَّو ، الموم يكم التالام المنام ب كديها من شر ماسلن يوي مبيح عردي الرطرف بعن نخوا بدر سيده مداره ما يح مسيان و فرموود الدوية ا قبو دای دران بام پیران ۱۰۰ داران بنیان « کوراست تحذیر نمو دهر بر اُرامل آنب م ک از املی معامله بيد اشد واست و موحب فسامطال نوع اسسال و نوع من مرو و کر ديد وو بنمال و مسل طعيت خو ، کواز مادهٔ ناری مخلون ۱ مرسته بی و تفوی نخوت و کر دم سمت و بخو ، را اسم و مد و زار ، ا و ن محبول ۱ مرو و لطع مین چیزنار ادوست میدا رنا هرمی واین نوع منامه باایشان وابع میشو و زبار ومر دیدا کاح ساعات س آ وم ماعی سشو مد که این نهال مرسب منو و عصمت ما در و تان مرد م و نعی عظیم پید اکند و جو د را بحیامها و مکریا د ر ر مره ^۱ مرواح ایر ^د بر مرح سه مهدو و من ساز مدومام بر رمحان برای خو دمیگیرند مامر دم زود گردید و شومدو انکار نکسند و دفته رفته سان

فوه ظاہر می ماید و مزکسلار بری مرکما نند و این مرض مصب جمیع طوا نُعت بنی آ دم دالاحق است هی کم ۱۱ من امت سر سنيوع عام بير اكر د ، وكبرالرواج گشه والعياذ بالله من ذلك و پر جابان رو بان سدبب دوام اين معامله و ا نسس و من كرأو ميان المعوز واستعاست ورجوع بحيان بازيري آمدند طال آنكه ميدانستد كم ماممه بيزمكان مذا فيم المجشان خو د د جنیان از اغواو گراه کر د ن و دعوی الو بیت و نخوت و بگر ما را . د رجوع والنجابا يا ك د ست برواری شدند دسی نهمید نیر کم سد گان باک فاویدا گرباه مرسما و نت نمایند نخوابد بو و مگر باعانت فاوند و مدواو و هماست ا دبسس ه جای رشد نه گرفتن و مخوت د تکبر کری است و خو و راست نیل گمان بر دن و مزیک خاوید انكانس، كركروند (و المهم ظنوا) يعن ١٠ ندكر سكروند و بان (كيا ظنسنم) يعي جائد مها كان كرويد اى صیان (اَن لَنْ يَبْعَثَ الله احَدًا لا) بعی کم عوا برزید ، کر ، حدای تعالی اینج یک را از من وانسس برای جرای اعمال و بازپر من عركات وسيكنات بسس آ د ميان خواسسد كه برگور ماحت ر د اي جو ، ما يد كرد و در زندگي ديا و نع بلبات و کسب لذائد و ثم تاب باید نمو د گو بشیر که انجامد د نه و بدنا را اض شو و و حبیان خواستد کرجا و منصب مت کل محشانی و مام و سنال بهدا مام کروگودعوی سرات و رکار فار ماد مدادم آید زیر اکراز جاسب فاون باز پر مسی وخویی و نرمسی بیست دیر حنیان و را نیان آنکه این قرآن کهام میرن از آسهان است کهام مسامای بيت كم آدي باحن آل دار لعت كروه ، ند ذكر كو ديد (و ما كسيد السياء) يعن د ماين درميل آسمان رسيديم که گویاد مت رسابدیم مآسسان چون بارا زبر آمدن مرآسه ن سع شد و استیم کراز داه دیگرموای داه ای منه رن ما لاى آسمان رويم و حنيب طال معاوم كنيم كم ما حث اين نسد و چلست (فَوَحَدُ نَاهَا هُلِمَّت) يعي بس ما و مرآن آسمان د اکه برگر، وشد است و دو مرد اه دو آمد اومعین کرد مند داند (حرسًا شدید بداً) بهی زگه بهانان وچو کند اران سنحت! زیخنسس فرمشیگان د رشت قوی که اصلاما را مقاد مت آیها نمکن نیست و معهد ایا فتیم و رامر راه آسان (و شهسای) سی و شعنهای دونه و آنشن را که آن چو کید ار ان بر ما میرند و مارا بآن شعلها می موزاند سیمرا زر بسری بر سید که آیا شهاب و رجایابت میل از فرون قرآن بهم بو و زهری گفت که آری بو و لیکن باین کثرت و شدیت نبو که و مت بعثت و مزول قرآن شد و برای نواند و اغراض دیگر بود و در آن و مت برای داندن ست باطن و بين گر بد و پر جنيان مراي تفريب اين امسيد لال والنال اين احمال كم شايد زيادتي حراست آسمان برای محافظت بیر ویگر مانند ندبر ای مخافظت جسس سنحی و کلام یا اگر بر ای محافظت بعنس سنحن و بهام باشد شدر آن سعی و کلام سنحن و کلام ملا که باشد کم با ود در مدیر مجات قرار د بهدیا بر ای محافظت کلام آلهی ذکر كرود (والداكة المقعد منه مقاعد اللسعط) بعن آنكه مامي سنسم إلى قديم درآ مسمان و رجاي معين كم مصل مجامع الأكدو محالسس ابشان به دبر اى سنه ن كام آنها بسس جرى الرّرااز آسمال دز ، يد و نمي آور ويم ما محافظت من برار اسفاور دور نیرازی م و کام ما و که ما از ما محافظت نمی کرد د بان شدت ومستحی مشانید طالعهم کام ما دک مدا ا ذرير ته من ن م آ ديم المادا ازست يدن كام و آسال مع ميكند (مَدن يَسْتَعِيع الأنَ) يعي سير به وكويش منه

وربن ایام کرونت زول فرآن است گواز ، ورباشدی آنکه درجای معین خود مرسد قرار گیردو بنت بید (بَدَی که میآماز صدّ الله) یعنی می یا بد بر آی نو د مشعله ٔ آتس را کرور کمین نشسته بسس نیست این این ایم شد دو بید مگر برای معادظت ابس مجلام از اسكان صورت معارضه يا از آنكه و رغر محل خو دبر مديا بر زبال بأباك ماجاري شو٠٠ بر بر تندير فايت علمت إي كلام أست ميشو ، حدى كم آن عظمت درينركا بيسي أن توان نصور كرودي ناست شد کراین کلام از آسمان می آید و آدمان مل سکونت ملا بکه است مرد و کزب و انتیاد و آن گنجار شی مدار دیسس هرچه و ران کلام ومود ۱۰ ند ۱۰ مشیه دمن منزل من اند است و نیر جانان و ربیال وجوم ۱ م کروں این معامار کرورمیان ۳. سیان و بحریان مرموم بو در بھیجان بالای آسمان رسیر بند پراست سسسا**ی و است بد و** پیش T, میان اظهار می کروند و مرطق آل مهر مات و سرحاجت آ، مین سنست می مودید · آدمیان میر نوماطت ایشان نندمهٔ الهمروب توادث مساسه می شنانند و هیان و مساری را بران ما کرد و مدیرمی نمود مد و عنيال دا تعظم و م ديرز الد ازمد عن آور ، مد كرعارات السر في بوساغت آنها مي مر آبد ، گوما عنيان حود بهم و كيل ر ماراز طرف ابت ب بورز و بهم ماموس و کارد و اور دو و بسب مرموم بود با این مطاله استان مدورات شد. بطریت عرف کر ارده اما او اسالا قد کری ایعی آبکه انمی دانم کر آتشواً به یک بستی فیم الگرنس) یعن آبادی دا ادا ۱۰ کرره اند بروم زمین و عالم نسب ملای که اس معالمه که دا و وسستهامور غیسیه را از پنههایاز داشت ندور ۱۰ شقی و ترن از آسهای مسدوور ما ماید با مایان از از روانشو وایشان و رآنات و مصانب گرفتاره ند و جین کسس بفر ما وایشان نرمه وارمه الح و مسارخو . آنج و بمرويد و آم از اقديم مرته مهر زيشك الله) لعمر ياا راوه كروه است مايشان پر • روه راين. ن وا دیابی را ده و سایدن و سهارت ایش موفون فده ده بازمان افراد می کارمنزه اساز مرکز مصد و نسیانها کر و بده ا مد و او ما ن مزگلت نموه دویاب رشوسه گیری را مفسوح ساحیه دینای اینان فرسهای پا**ک** واروح طاسه کوی و سهداد به مکم الکهی این و ۱۶ لب و سف رت نم بند در «مرفی از داح آد میان مر آسور و نزیام می بید آنجاصات شو ، و رو سف ناس حضور و حود عرض شوید واز زیم جامی وکلای دائن د عامار ربانی - بدائر مطرحت است و نامیس را و د اصل کنا صامی که وراه سه آفیه مهبر است و تسسب این فرنه که وع نسان و حسل شده می ناوت مورون انسار که پدر ا بشان حضرت آدم مایدالسلام د وه د و در بنو دست مام گرود و صدان جراید از ما دست زمین سر، ل شده بودند از و که لت وسسه ما د ت و حل عقد ابه پیر مع و ل شونه و به شنکه بدر ابشان دیا ۱۰ مه د ۱۰ بو و این فرزند سده ما د نمند ا وبانام و انجام ر ماند و 'زحامدان پدرخو، استفام و احبی بگیروه لهنز احتان زیدرا ، ربشاند نفرآور ، نه و الاارلایه معلی سر خریو د و منابل ترشد همرا به می « رنبجاماید وانست سرجان و ربن ۱۰ و فیقه ^و ماریک ۱ سر ۱ ۱ ماطات ۱۰ و و ۱ مرکه در بیان اداد و مرصیعهٔ نعل دا مجهول کروه اندو ذکر فاعل را موقوت داشت. در یان اراه و رشه می معلی دا مهار م آور د ه و ربهم را فاعل إمريم آن سائمه لله و رهم ما احسن قاد مهم و ير عبان درسان آيه ظاء بهمبي الست كرحت تمالي ورموقوت كرون اين معالمه كو وميان وعايان ماهم م كروند الرووقي اوري افراوي آرم أنكه

مى الحان سرفرموده البهت الي تواقع نى الجان لا نمن و كالت وسفارت بو ويد و سستى عرف المربن مدست العاب و اده و كركر ديد (و أَدَامِياً الصَّالِيُونَ) على آنكه و رميان ما عنى شايب يكان بووند كم عد مت وكالست و سهادت از ابتن رو سه مرانجام می نوانست شد وشایستگی این حدمت را سمه منزد است اول آنکه مكم واحدم واخداد و و و و مع به من مب رأ لدور در عنى بهمان است لى كم وكاست و بي تيبرو بديل بآر مبان مر ما مد دار طرف ۱۱۶ د در ان در می پرمین که روع در دنیا، و بست در وغ برآمد یا تعلیم واخیار در مار مروآد مها فی عشر الله و ما نعد کرف مجد در ندبیر الت مه خدر با می یا نامد المهین فسیم ور مدبیم الله و اخبار مالم اس بهروی سد ای ۱۰ و ۱۶ و ارتال کا گر دنار نشو ، ۱۰ م ایکه اگر کاری و طاحی بعمرض و متر و عن خود السري مري و روم د. يي د د يه ما يلد و م مخوب و نكرير سد و حو د ير الربك عاكم در و رسازيد ، رست رنسی و ۱۰ ق می پیره از پرت از گوازم عباد نم ای جود درخو است یک مند و پدا میر کرمانیمه میرمیان بک عله مرسم العسى و الكاريعي مسر و مسميها زو بريد تا العالم الوشد طاي تحرد مرانت ما مين مسيوم مسكر دمتها. مران و كالت م ساه د ت رو به ب کار ی که در در در در در در در در مین منور کیان داگر آ در میان در داد به آل مدر د فراس مال و تسری مدور با ست ته ما در و بر تاست ما بدو و مع این شره طور مبان م سیا، کم بات أسب و معمدالعص الوه ليون الن مرمت والد ، الريساد و لا في في الرمبان الم الا عند ، ي ويكر المرسن م ا دبن و شر شابسين اين ست در . بسس مر من ازآ سامكد ب ود وع د امرا ن نوست و د كر ، ل آ و ميان يامر اي، عاد ارن آسا، راس ريدب آنته مد سامد مأنحديكه بانك مسنحن واست مد منحن د روح مي آمر مد عائد ورط بر سه ۱۱۰،۱۰ ب وبرحی لار از اور دن طابت و مرانحام وادن کار بهایت نخوت و تاری و رس ۱۰ م ج ۱۰ و شس آمد طالب می کند و و رمخی حال لو زم حداد ت مر ای ۱۶ و رجو است می کند و وی گوسد که در از دوای ۱۰ س ریشه ۱۰ س وگر محشس ۱۰ ریش مامه ۵ ماشند و موای مادیگا سی البانیرید میکد يه وي رسولن مومد و و كرمدول و سالمت والشهر بيعامي الراطر مد مرسا مديد كيكن و الا واز و كالندسة. وست برواد تو ایم مدور مات سه مروا تو ابرماندوج ماعه و گرکه مستحت طماع اندور براور و ن برسلاب و د سامدن ۱۰ مرد شوی اد برجسس بر و کوسسفند و غروس و ماکیال و حامد د نفد و پادان و گل و منبول دننمه و رفض و مرح تو انی . چو د دیر دیک مزعام کیا مده اگر آ، سال ۱ را دای آل مرط حدو رسی کنید سه سب قوت و دم و خیال نو که در کال ی به د ارسه آد مبان ضریدی مدنی با مانی میرسانید و سهندا مرخو بات یک کسس از آنها با مرخو بات و پگر مطاین سی افته و فرمایش یکی موافق فرمایش دیگری سی آید و طاطات و مطالب را بر باغو و دسمت کرده گرفته امد. ی د نع من جهاس بکی حود را منعوب ما خد د اصلاح مزاج را از فساد خون یکی مهمان مشودو آورون احبار رایبر ننسسم کرده اند ملکه طوانیف واقالیم وبلدان وایبر سش مشن کرده اند بس ما ما جهد ف (كما طرا دِن قِدَ دُهُ إلى معي بوديم ما دسام محمام وراه اي كو ما كو ن د است ميم و از لميادت اين

مد مت بسبب الفاق فيه بين وطمع وصدر ونوست و ١١ ما ي مركن مرا فداويم عن تمالي حبر عكم سه مودكم الداندين مد مت معرول مافت واز آمدن در بارمنج كر ، وحوائح من آدم رااز ما صروف داست ما اسدار مسارا المارا موست س ج ، مو ، ناعابات من ويگر دابير ف و معر و س دوا مازندو اخيار غيسير كرايد راكهم در ويد در دهاي الار آو سار باید می تیبر دشد بل ایسال د سامد و ار چرنای کر مصرامت شرماند ۲ ی کره نع است نر عسب د بهدونو د ۱ د د م رسد بر معن كويد و مد ر سو المهم آد بهان د ابلو است دونلام دح موجد موي في دحود سار د وا ملااز اسان ر شوتی و نیری و مرسوری برین کار طلب کنند و یک محسن را از ایشان مرگروی بسان ساخت وقوانین کلیهٔ اس مند ست راموای مرض خو و مرای او نوسشه و رکلام خو د ماز ل فرمو د تا سرطی آ عمل ما مد و د گار را د ا بر مره مان قوامین مطلع ساز د که وسیله مجمع میآن نوابس لیام این مسسب ما ایم و در مد فر و طفه بعد لم . از زمر به سال طامل ابن لو بهد إشود بالكه جايا ل و ايسرم ان فواييل مظلع ملا خت و والت سفارت آنیار اپررسم و آئین امداخت تا یکی مردیگری مه اهاست و امیرا می نمود و مهد بینس ناد مانو و مه سنهاس، و دو و مرد و الرد و فرد آ ، می وجین اصلاح پذیر شوند د از مرک و دسا د بجاب ما سد حصر سه و المرابع المرابع المرابع المرابع من أنه 'T, سيان دريان بصن بهم رواج و الريد يعن ارايت ان قدريه الد و مصى مرجيه و يعنى د و افض و بعضى النوا و مني الودى د نصم الى و محوستى و عِرد كاسب ميس الل بهر المسبب و د خواب دبیرا ری سر ۳ د میان اخبار موادن مر دسب خو دالسری ناسد و آ د میان مبد المد کرتصدین این مذ :سب از عالم خیب شه و زیاده در هممراه مبهو، و ملی بهٔ الالف س عنیان بهر مز بهب و ریابات و مههات و د فع ملبات امرا دوا س^ست ا بهل مزج سبخو و مرکس آن ابهل آن مزج سب از آ د مبال ۱۰ امد که این مزج سب میروید طالم نویسیدو قعی و او د کرها سب ماروامیک، وبایات ما را دفع می ما بدرسس سفارت این فرد درمیان آدی رو عالم حسب سستم رسوخ صلالات و دیائے ہو وہم ور آومیان وہم ورجود آل فرقالدا کا عمر اس کار مار دائی اعتبارہ مد واگر کمسی بطریق مشبه سورین منهام بگوید له از بر به کم رویایس معامله و باطن کم ۱ س بارخامه و عرال کم س عناس ازین عدمت طعلی اشد ریراکه نمه این . حراً به مام ، دین ان م رواح ، ادم و بر کور است بالا م امور هیسید واستهاست در مهات مشکله از انهای نامه و دا ، نزکه و تاریب کی عرامه من ، ، عوست لویم که معرول را منسوب نهمیدن به تابیمسس و حمل اود نیا ، رون به اورجوع آورون فیه رجود اسب آ، م را ، بسس کرجون جرعرل این فرقد دا شیده بودند با نکایه اور جوع مآها، ست مروا د صند مه کمای دا کارود مار داره ما شد واز آمدن مع فرمو د ٥٠ . يگر مرجع امو ر د و اسطهٔ موال و حو ب حو دساحس كيل مسسايت و ٠ د ابي است اعلام ميكاندين مايس عرل دا بطال بیش از هرا ر جا در قرآن میدمر کورا سب انگر شبیده ر اناستیده و دیده درانا. یده انکارید ود مرایب به بنی جوقصو رآمریم مر آنگه اگر این حد مت را ازاینان موقوت کر دو بو دید باز ، حل و ادن آنها و رحالم هیب کریم بر اخبار آنجامطلع شوند و بهم امداد و امانست و اسد کر دچرا تجویر نمو دند جو ابت آن است که فن افتحام

اطلاع براخیار طالم الم ساز وازم نشه و بیراست دیم بحنین قدرت براعهال ثنا دو تا پیرات فارجه از مقدو د بستر و بریم کردن بدن انسانی و روح انسانی و نفرر بای بدی و القای معاوس از لوازم خلت حیان است اگر این مره و مربست عام وعمل را از آنه ملب ميكر و ندانسلاح جن از نشه جيدلازم مي آمد و عرل از عدمت سد خارت ووكانت ابن ملخ را تقاضها من الكه خرص از يول امين است كرديگر طوالف مني آدم به ايشان رجوع بياريد وازایشان استمانت و استقام مدند گو آبها قدرب اطلام و اعاست د احشد ماشند و مجیز ۱۱ لطال این کارجامه و حرل ایشنان از مت خیبی کار گرشد که لکوکه از آو میان از سرو عل و تاسیسس ایشان د بانی یا فسد گو بینی از ایشان به و نه م و در آن و رطم گرینار اند زیر اکر باراست بر او از افراوشی آدم نه مظور است و نه مقانهای سکمت و سر جديان درونه مرحت التياوجو واب كلام الهي را بمحراستسيدل و ادح، عمر ل قوم خو و را لدخر مت عمره نسب اين مى من ازين كلام مكر دن و ماوى داه منى كنت م ٥٠٠ سبرون جنابحد مقد تماى طبيعت بهرما قل غير معديه م است از حن و آس ، ترکه ده از او اساطنت ایسی و آنکه ماگیاں کر دہم کہ اگر موین کام ایان نیادیم دنس مطاهب پر و جور حورنه تيم ديس ل حور از بن حد مت كي نشه بم البهرو و وحرر مابر ما نسنسم گيرد و مار مو خذه کندووراه. صدر عد مران عالب وارتيم الن بالتفسولان في لايص أيمي بركر ساء نس أب ار وروسس سفاه بندن شدل ور يه زانس نُعْجِزٌ بهر بُرُ ابعن برگر ُ ما بحر نخوا بهيم كرواه دا سب گر " درجه بهواپه ما بحد د من مشهب مرشها ر البسير عند مركب عاعر مى كنيم و جليان لفط ظن را ، ريما ماوجو والمكه الله م نين مازم اليب اران تبهت أور ، لد سكر ، رسي ق كلام : سه و دول أيكام آلن ار عزل و نعم نام مات نان سال بهم كنايت في كند طاجمت مه يشدر جازم ما يست چنا بر و ر معاملات مخلو قات فيا برايم امر ممبل د الح است. مرجو با نان ها اب بعجر جو و ا زينا وست كسسى بهم مير سايد س ما طاعت ميد الله و منظر حصُّه ل تايس جازم نمي ماسد والدي را منطن شور وه فت ، سرو مرار كر مكذر وجه على آيكه ورينجايقايين جازم من مست ولهذا سيان وكركر و ١٥ ه (وَ أَنَا لَمَا سَيْعِدا الْهُدِينَ الْمَعَايِدِ) یعنی آنکه برگاه شبه میم ماسمین بد است را درین فرآن ما و باست ایان آور دیم مآن زیر اکر بهداز سنیدن اگر امهال و ما غیرمبکر دیم خو ت غنسب آن و احتسبر و از عهد و خفسب او بر آ مان می توانیم و اگر قوم مار ' گوید که برجد مثيره رمرهت إمال زنوف محت مد اكم مطبول ومروفع يودير لأفي بافيدليكن نندو ست شيارا نفصان نذر ويبازو فتوح كمراز آ و میان بدسیت می آمد و ۱ ر رشوت کو ات خو دبشه میدا و مدحا**صل** شد و بیران است و سیحرسی صفیار بشها لاحق گشست که ایس خسسه ، مناعمه ه در از شه موقوت کر دیدوشه و ربحال کمانیدن آن دست و پانز دیدو سیکوت کر د ه ن سيد كونيم الازين چرز بنس مرسم زير اكرايال ازبن بمرجيز بار الامون ساخت (فَعَن يُومِين بيَر تَعْ فِلَا يَعَالَى تَبغُما وَلاَرَهُ عَالِي الله الله وما أَن وبه برورو وأوردو او المهنمي مرسوا زِ نقصان مال وله از : لت وبيحرمي و نقصال ۲ بر د زیر اکه حق نعایی سرکمت ایس ایان و رید ل آن نفسان بو بو ه و پگر تو نیرا موال و تضعیت نواب مي فرمايد

می فره پد و د د بذل آن دُ لت و میمرسی بوچو ، دیگر عزت و جاه ابدی می بخشد و د بای و د اسمایع عرب لمحوت ¿ لت را گوید کرنام آدمی دامی بوشد بمسر لر طامه جماید در آست و پگرفرموده اید و ترهنیم دله زبر جلیان و رستام، تعجب از ایمان نیاد رون نمام فرنهٔ هو و مرین قرش ماه حود این بو! عن قویه و این خوف از مواحد د ۱۰ روا ما کربریج وجدا زوست اور بائی و خلاصی ممکن میست . کر کروه ۱۰ ند (و اَلْمَيْنَا الْمُسْلَبِ وْنَ) یعنی سر زم ن معنی منتباد شور گلانامند علم الهي الدويعر ل فووانمين مذمت عد «مراضي شده تن باطاعت خاومد جوه د او ... ، بسباد مساوك دا شهراند و برين محام ایمان آ در دندو از معامله کربا آ دیمان داست شد دست بر وار شدندبلکه بآواز ای خود آ دمیمان مرام سرل خود ازراه كال الصائبر امكر مده و و بحضور بغيرز لمن عم ظفرشد مدوا بناع او دالازم شمروم و بهنسر ا فرا و پیان که در فربر هٔ عرب سنگوست د است مد بهمین و نیزورا اختیار نمو دید و قصص می شمار نظریس تو ایرا زانها ودين باب منقول است ازانهمام آنكه از حمرت امبرالممو ماين حمربن الحطاب دفن الصحير بخاري ونيد دو است T مرد که مروندی من مزوسان حو وحاضر بود م ما کا و شخص گو سالهٔ محاوی برای نا ریبان آور دوآ و را زی کردازستگیم م - سه داری سیست سد که ما در آن کای شده او دم مسلموع برهاس و مام شد کرمرگف یا دار امر نعیم رجل يصمع يقول لا آله الاالله يعي عمروتي ما مري ييش آمره است كم رواي طانب إلى است مروس بآو از بامر م ماكويد كه لا أنه الالعد سفرت أميرالهمو مسايين مي مابيد كه م وم مث نيدن ان آن ا فرگر يني برونر و نمو ديد و من بها بحاثا بهت نام م أحقیقت این آواز معلوم کنم بار وبگر اس آوازست به مویاریوم برنشیدم و در جربت ما نام ما آنکه مرد مان خبر رسایند ند کواین جا بینمسری بید شده ۱ ست ، مردم را که الا الله بنظین می کند و بهین قسم د اقعه از بیری دیگر مجا پر روای**ت** کروه است کرمن تربار مادهٔ محوی بر ارازه می موم نامح و آوازی سشیدم م يالذ ربيح قول مصيح رحل بصيع ان لا الدالاله عن ابث برمك رئيدم شند م كوورين جاية مري مبعوث شده است کراین کلمه مبخوا مه و بربه غلی از موادین زیب روایت می کند کر مراور جای باست آمشانی بو از جنبان م کا خیار آیده بمن می رساید وسن بمرد م می گفتم و بایس غربسب نز ر ۱۰ توح بسسبار بمس می رسبید و اخه را و بهمه مطابق می بر آید مانکاه سشبی ، د خواب بودم کرآن حل آمد . گذشت بر جرو فهم و عنل کن اگرتراست و دی دست میغمبری ازلوی بن خالب بداشده است باژاین چند بیت مواند

* و شل هن العيس با حلاسها *

* تعوى الى مكة ببغى الهدى *

امومتوها مثل ارجا سها

الن صفوت من هاشم *

* واسم بعيديك الني راسها *

* عجبت لَلْجِن ر ا رجاسه - ا * بعی نعیب میان من از طل بیان مطراب آ بها یعنی میسی ایشان زین ارابر سران ماسفران نعنی می و دند بسوی مکه د طاست سیکنند مدایست را يعني بسس يونمني جنيان المدنا پاکال آنها یعی و مر : خیر سوی شخصی برگریده از بنی اسم یعن وبلند کن بر و بسسم حوددا اسوی مراار آن قبله

من بت بدن این اسات سه اشدم و م شب دو اندیش از م تا می تا می او م بر بهمین قسم آمده مرا از و اب بدار کرو گه مین قسم اسام بدان البوی که دوارش م با آکد بحدور آر اضرت عم رمی م میا آدر بون اسام بدان البوی که دوارش م با آکد بحدور آر اضرت عم رمی م به بحر و با ن ومود ند که م حبالی می نارب می اشم کرچه یه ماان جا آدرده است کنام که میول اسس مندی در مدح شاگه شده ماوی الباس می در مدح شاگه می الباس می در مدح شاگه می این می را اس به به مود ند بخوان مید در مادب قسم د با یک و د نمت شدی در مورد می در مورد می در مورد می این می بیت می مود در خواد که آخرش این بیت مدت می داد دیر خواد که آخرش این بیت مدت می داد دیر خواد که آخرش این بیت مدت

* و كن لي شفيعا بوم لأدو سفاعه * * مواك بمعنى عن مواد دن تارب *

ویه ایر بنی دواست کرو واست کروان طائی و ر ملک جمال نخدمت بهان مقدر بو داز حمله آن بنی بود کراور ا ما جرمی گفته مازن می به کرمن برای آن بست دوزی بیرواز امی نموه م نام کا د آوار دراز شکم ست مسموع ند کرمی گفت بیست به بیا ماری تحل به الی اقبل به بعن ای مازن بیازموی می یا

* تسه حالا يجهل * صدانيه ، رسل * عابشه وي آنجه اور انتوان در حسل مندانست

مهجاء سنة . منزل، فاس به كى نعدل « يعنى بس مايان آربا و ما أناره گيرى

* عن حونا رنشعل * وعودها بالجندل * يعى از كرن آشى كرنساه مير ، كما فروغين آشس سنگها است . بحاى مبيمه ، بن مي كويد كرمن از بن آواز مهابت " نحرب شام و بارد بگر .ك و يجها و نمو وم آواز ، بگر و اسح مرمنسيدم زمير گذست

* بیت * امار د اسمع تسر * بعی ای اد راس و شوی

* - برط. رو دهی شو * افنی فرالا بر شد و با ان شدی

* بعدت نبي من مضر *

س بى الله! كبر *

م فال ع في بدا من حيو * بعي بحس بناذ اربي داكما زسسناگ تر استيده اند * م فسلم من حو سنتر * فاسلامت ان المودش و و كان خ

مازن گوید کرمد ای ممالی همداین چرنا ر ااز من و در گر د و ما**ک ماآب**اد و معرمنسبر شد و جمهار فرا^{د نش} ش رو د رحه له ^{ای}کاح من در آمد مد وحبان بس مازن فرز مرقابل مراعطات وامام احداز جابرین عبداسه د ابوتیم ا زخمره رمس رو افست کرد دا، و سهقی از حفرسعه امام زین العابرین رض مرسالی به سال میس قصد را آوروه کم اول خرآ عضر سته عم کم در آر کرید رسسیدیاین تغریب بو د کرزنی از ۱٫ بی مدینه باست می از جنیان نفشتی و است آن جنی کنی در آن زن می آمد و خالبا يصور سه بالوري مرندر ديوادي آمده مي نشست وچون فلوست مين موردا، دستكن ١٠ مي ميكرو ماآن ذن صحبت میداشت نامخاه آیدن او چنا روز موقوب نه و بعد مرست بشکل جاند ری مرو بوار آید و نشدست آن زن تعمنی نیاتر ازنه شده بو و کر آماین مرت نیامری ٔ لعت حالا از تو رخصت است تو تیع آمدن ما مرارزیم اکر در مکه پسیمبری به الله وأبيت كمر الزياد احرام بمود وو حفرت امبرالهو منين عنان رنسية الله ابن نصر كم وشام ديد ويو ديد م و ایت کر و واند برمانچه او این مان او نوم از ایشان هل کرد واست که ما باری و رحد و د شام بوریم و و ران حد و و زنی کا به يووكر درين فن شرتى النب كام براى ملاقات اور وتبم واز تال سفري وبرسب بلم او گفت كرمالا مراجيج ساوم نمی شو، زمراً - آن حی کرمان را طاما تایت از دپرست بده جوا میت موال میدادم روزی بر آمد ه بر ورواز م من ايساد والمت عصت است كانم والمنت كارم والمنات كالمدر عمداء امر لايطاق بعداز ان رنت و بازيا و مست وامر شامس ویگر محربان از زیاب من الحادیث دس راهیت کرد اید که مرابیر از جنیان آث مانی بود که اخبار عیب سي رسان روزي أم ازوجري مرسيرم الوي من بحسم تديه و گذت وافعاب السع العجب المعجاب بعد مده ال هم الكتاب يله عوصد لة فلا يعاب أيدر كرج مي كوبي سوالي . بكروجوابي ويكر كفت فوابي فهميد وبرخا سيدر فت چد روز زگه ست به د که نر بخبری سل حضرت عم ا رست وعمره بن مشبید ازجموع بن همان غفاری سرفامد این سهر ۱۰ ایت کر ۱۹۱ سن که در تایامه ن تفدار بر محلی بنی رایار حتی اوجواب دا و و و واع گفت و پر ایونجیم روایت کر ۱۰۱ . یت کرروزی حضرت امیرا سمه مهن عمر من النحطاب رین در محاسس جو دنشسه یو دید که شخصی آمد **از د** پرمسید ند که از قیانه نو بونان معلوم من شو د کری بن یو و د^ا دیا بعیان صحبت و است. گفت کم آری جرمو ، ندم باری بگو که تر اخلام صحبت جلیان رست مید بدگفت فی تبل از رواج دین اسا؛ مروزی عیان در صحبت من بیشس من آمر مُرو الفُمْد في سالم ياسالم العن المبين والعيرالدا م غير حلم النام الله اكبر شخصي ، ر بحمس طفر ووا و گفت می ایر ماند این آمه انهای افعاده که روزی و رمیدان صاف ار میمرا سرگهٔ سنهم و اسم کس از بعب و و ست بنظر می آمرما کوه مشتر موادی بیش روی من پید اشد و بآد از باید یا احمل با احمل الله اعلی وامجل النائه ما وعلد له من المخير يااحمله وبازاز نظر فأسب شدم دى ديم ارا لصار بردر مجلس ماخربود محفت کرمرا پر مامد این قصها رویداد و کربشام به نه بودم رو زی د به زمین تولی از آب و کامی گذشتم کرمامی از حقنب خود آد ازی سنسد م کم می گفت

م به رند رود مفلم من صد قه * * الله اعلى ا مرة و حققه *

و پیرفام می رد اخیا و که ار مامین مین و دیونی م از این عیامسس و دیگر محد مان از عبدا لرحمی بن عوف و دیگر صی بان دس رد الشخت نر در در در در بر لوه ابوقیسس جی آو از مستحت کر و وجد بیت در امجودین ا سام د آ که سامانان می کشت ماید کرد و از سشهر باید بر آور و بست برسسی را باید گذاشت عمرگیس و محر^ا ن شد د بسنس آء نست^ه م آمد^ا آن ^د سرت^هم فرمو دیاس شرط طرنو ، راجیع د**ارید ک**راین **آ**واز كنده شيطاني و مسور نام وسريب او رافياي أما كالسيز افوا بدرسانيد جون روز موم شد آنحنرت هم مما أن ر ا بنسارت ادني كروز ، يوى فوى به يكل كرسموع أم واست بيث من آمزومها؛ رَيْن ادرا عبد إله مام بها و مو از من پر داکی مشن مده ورخواست کرداو را بر وانگی و مام زمس مرخوا برشه مسامان وشوات شده منظره لدوة ت في م از برن منام آواز سنت سنب مركمي كفت و دعي فنا مسعوا + الطفي وا شكيرا * وصعراله قرسن المنكرا * بسبه نبيسا المطهرا * إورد نه سسط حروقا • بيترا * إ في او أ في أسعرا * و بن سبعد رك ب سشرت المعطني از مدن سالهار روایت كر ، ه كرا و پیشس آنحضرت عم آمه وعرص رب برمه ل العبد او ومستى موداز جنبال كريند إر دسب بمن ميرسانية سنان بالنظراب ترم آمده مرا اره السبيدان والمنت هدفدلاح صراج للدين لصادق مهذب امن دا وحل على ارل امون تهشي على الصعمه را تعود عامن بمن بينيدن ال السجاح بهول فود ورماستم وأنهم كالبيت والمث بنا بكركه بيت وساطح الا يس و الدس عرص له العد معمل في لطول والعرب شن على الله و الله و العطام وها حوالي طبية الاسبعة من بسوى على أسور وروارسم وروادي: في آوارد وكرا إما وراب سرحى عبد العوالرسول مند و مقت لما رشد و امن اللي زمه ي بن طائم ع في روا بسند كي ، كرا و گذت و ابوكري به و در ويد كرم ب اور ا ط سس س زغیه میکندر د زیمن بیرون جارهٔ حو د کنند نیم می مینی مینی مینی کرد عب نور ۴۰ میواس باخته می آیا گفیم چالن این گفت سیستر ن جود ما از ند. من بگیریه ۱۰ زوکری ماف کید کوتم چاشد وگر از من جنهای ، بدی گفت زیر مراسع، مکر در میشن آمرو سن ایمراه شنسران شنا در جراعه در رند بود م نامی دید بی را وید م کراز ، رهٔ کو سر آ ه سراه ، منامر چغروطو س^{اد} نرص او نما یست ماین مد کرمراه سفیل قس^و کو ه رسید دیرو ر بر رو پای ؛ و ر ر . امان کوه و م ۱ آوازوار و گرے باح ایس بن دغمه یا سابس لا یعرصن لمک کو سارس ه ب استا النور وكعال دس عاحنه البهالعق و لاز السه بس ال ما السم بإيد كرتر اوسه سها منه أبه النكب روست بأور است در دست ست عل ۱۰ ری بست ۱۰ له کر اموی حن و در دل و هرغه مکن س بکه نیه و هائب شدمن بسب بّ س سنیهٔ ان راا .ان حوا ۵۰ حی کر ۲۰ بحرا^{یماه} ویگر بر ۶م و زیر ۲۰ بخی د راز **نمشی**دم مآا سستراحت کنم ۶۰۰ بن کرجث مرمن آلود و بخواب شد د بو د نه کا وشنیمی مرابهای حود لت کر دبید ار شد م وید م کروان بیراست و میگوید ياحا بس

ندسته ويم ناكا المستم و آوادي سشيديم كريگويد كرفهب المتراق الرحي و ومي بالشهب لنبي بدكة اسده المسلاو مهام والله ينوك يا مروالصلوات والصيام والبوللاو حام بشيدن اين آوازم ماستيم و ه بهرشن این فرنمود بهم کری است است ا رئیمه بینمبری پیداشد د است کم نام اداحداست و ایونسم ا س ماسانید متعدد دو طرق منگرداز هیا من من اواس که مرد ارای مشهور وای برد وطهران و فرایا و والمرمود الأل عرب روا يست كروه الدئه تقروب السام من ورابيدا بصين و اقع شدكه يدرسن و روقت وفات فو و هرا و صبت بالمه كرد وبو د بياد ت من كل غار أم و اشت و گفته بو و كم اگريتر است كان بيش م آيد اموي دوس بت دجوع أنه اي آور ركم و رمست كل كمشه في نظير أست سن برطين وحيت بدراسيفه و ريدمت آن بت مث نول مي او دم ه ۱ د د زیاو دو داشت بال دیاست : با درست ادمیرسیدم دو زی در صحرا بنشاه در در ما با دم و و قت و قت لِم مروح بورود مها پرارخکی برای براحت سنستر ونکه م وحستهم من به آو به مها پیاو برستان جا که این محاومی ملیم کرست سر مرغی سید رنگ منو این تعلون از هو افرو در من آیو و مر آن مث مرغ مروی سید به ان ش و به این سوار است و مرافظ سه کر د و گفت که ای نبوس بن مروای بین مروای ای کم آسهان را یجو کیدا ران محافیت می مایید و جنگ و دنال برروی زمین شدی شده اسپان بازین و فرم آوده شدند و کسی کم این دا و یک بور زمین آوروه است رور و شب د شب سیست به بوجرو آمره اورا او هٔ مشتری است قطوایه من بیشیدن این کنام بسيارر عب ورد و د د في سو رشد وكالدر مسايم اول يرسن آن بست فود كرساره م واشت د في جون ما عن موہری سب سے اسٹ ازک سٹی آوازی پیدائد کراہی ایا ہے معجولہ

« قل للنب فل من سليم كلما » « هلك الاقيمس و ساهل المسمى «

* اردى ضمارٌ وكان يعهل مل الله عبل الناب الي المبي معمل *

* الله ي وواد النبو واليكان * مدان مويم من قريش مهندي * .

من این نصدوا از مرام به مان داشتم به کسی نگفت روزی در انوقت که افران از خره و احراب رگفت در من در انوقت اسطرت عقیق کردامی دست سعی فرات عرق برای خریشتران رفت بو و م نامی و آوازی سنیت از آسهان شده م چون نظر بالا کردم ویدم کریمان پرسنید بوش برشترم غسفید موار است و میگوید نوری کر دو ز دوشید و شد سیست شدد در با آماه است این بیم امراه صاحب به وقسوا در ماک نیمه میرمد از ان باز اعتقاد دین اسانه مرده کرمن راسنی شدو این سعه و ایونعیم اند بیدین تمره بذی رواییت کر دواید کرد در من عمرو روزی بیش بنی بطریق نور گرسیفندی رافیج کروه بود از مناب آن بست آوازی بشید کر العجب کن انعجب عرج فهی من بنی عبل المطلب یعن مالز فاریسیم المدی للاصنام وحرصت نسمان رسینا بشهب بدوس بث بدن این آواز بر ای تحقیق این جرمک در ت ایجاس اور انشان در میان با دعرا در البیت تر ایام کریز فری اسلام آوی و افین حسن قصهای بیشت با ریتو اثر با بعت شده باکه *معمدن المبهوب منا تعيد * ١٠٠ ه ن حيث سار و يسما *

* رؤولوالدا ذالدية ك شبعة * * بالك اوصادا المسير بن مريحا *

.وابن هساکره خوا نظن ازمه دامن س تبسس ، دس رو ابت کر د واند که رو زی د ر مخاسس آننرت ه م زگور کا بهان و محهامت می ند ومررم نظی می کدو برگرای فاره به بانیام بحرد بعیت و نزول و می موقوف شدم واس مذکور کا ناست کرد مول اسم ما رادرین مقد مرطم و انتها نیاد بردید مشه به وزمود ند گوگذت که کهبری بوداندان ما که خاسه نام و اشت و نهایب عنیقه و ما لی بودگان اوراندانت منهمه ما اشته مناه رمین آمه و پیش ما گفت که شامان جرگن و اربام آنمر کوم ا عذبه و نیک بنوت بدانم و اصلاتر البحیری دمن م کانیم کافت که حالا نصه عجمیهی مثنوید کدر دزی من شرکها و رجا به خود و مودم كرچرني سياه برسن آمده سياط مدوجياً مرسار معجبت مي كديمن كرومي مرسم كرمها دا عامله شده ومشم و شاه ۱ مهم مزیامه رید گفته از تو هرگر این احراب مراسم موه دارخ البال ماش بهد چه س معاد م شدر که آن کریر ک طالمه است ما آبکد بسسری آد د و که به و مگوش او مان و و گوش سنگ بو و و رنگ ا وبدستور مرنگ آو سیان نبو و آن پېښېر جمرا واطعال ۱۰ مازې و له صب منول چې داندمامگاه د و زي **از ارخو و از** پدن بر **کمشيده و پآو ازبلد** غریا، کرون گرفت که ای و ای ای و ای مواران حدید بر این ماری که ون شریس بیشته می درسیده امد و شها ها فل اید عابره او زو و خرد ارشد ، ملاح بر داست. متوج آن پشته شریم ، بدیم که نی الواج سوار نن نمیم بو دیدیا آنهاجماً كرر و درج مو ديم از ان باز آن بسير برج مراهت مطابق من بر آمر و تدريج و سنحن او نخاعب مرير و جون بعث شا و مزول وحي شداخيار او دروغ بر آمد ل گرفت واكتر خلات مي مست اوراگند كر را جربلاز و كرهالا و روغ ميگوني گفت من اینج نمی و اسم بنان کسس کرمرا جرراست میسناسدها لا نرور وغ می آر وسن از خو و تصرفی نیمی کنم مد برش این است کرمرا در حجرهٔ تا ریک تاسه. روز قید کنید "تسایاسنه و آن حی من و رمن در آیدو در رگ و پوست من مرابت كندا نكاه از وبرسد الميخنان كرويم جون المرسد وز حجزور اكشاديم ويديم كرآن بسر، م بدسس جون شعلهٔ آتش مید رفشه وان تیم مرباز جمی او دررگه و پوست او مرایت کروه است گذیرم که ای بریز توما ال اخبار واست مي آور وي ما لاوروغ علم امي آري او گفت يامعشو دوس حرست السماع و حرج حيوا لا فبياء گفت م كا گفت بمکه و نیز گفت کرمالاس بی میرم مرابر قله کوئی و من کنید و بعدا ز و فن من آشس و ار شعامها خوا بهم زوچ ن اين حال مد باينيرسد سنگ بر من برنيدو بر برسنگ بگوئيد باسدك اللهم كرمن فروفوا بر تصمت و ساكر فواجم مد بهمجنان كرديم مبد بحندووز ازمرونس خربفت شاما رسيدان است عال جنيان جزيرة ورب كركواي برمالت آنضرت عم

ثبارلمالكى ١٠ د نهر دست حرا منی و د من مشهب و رول فرآن ابشان بطرینی توایر منقول شد واما مسایکه مر المدين الناسلين من المسترات شد والدو و رجي صحابيت عاصل كرد وبسس برنسيار المرجماني ابن مساعور ا بيساس كاور مگه مه ^{ه صمو} به شده و دایما و آنمخفرست م م رفته بو و و در لینه البجن کر در مدیرهٔ ستور دبیر ۰ ، ۵ و د بر دغر یو و کم ت آیهانحدی یان ۴۰ د و که خارج از سار است و المراد المرست زیرونس پریکها و در ایله المسار و مربعه مؤد و او و ایراد المرست عمر درای به ادیده تووید و كناب - سار است مد به بن تحسيم كثر ب اشخاص آرا فرموده الما يحنا بحد ١٠٠ لا بل المدر ابوسيم و وباگر كريب م مسانا ميل آن اسم ما كور سن و و و صحاح سد و افع مد عن الدسعمد العدر عادد رسول الد عم مال ار والمدريدة غر من أحل المدو صن و عن من هذه العوامر نبيتا مدينتعود بدا فان بدأ الديعة بلب قابه شيطاق و موقعیم از این عمر . و سب سره در مکیار تماعات میشرد از مهان بارنم و برای ما فات آمحسرت مرم آمد ، و ما جهد دره ز مترم کردند و ماز بوطن نوور کرش رفاید و مام آله ویز رو الاین وسیهای در بگر محد مان رمی از ملال س مارث روابیت مرادا مكسرد مرادة تنزت هم ووسير ووسم ورمقام برح مرال شدمن ارتبديران بلافات آل حفرت مم ر آبرم دیام کرآ عدرت ۱ مروضحر ن و وراز مایمهای کشکرنه ما تنصیر او جامسیم کر بیشن ایسان مروم چون ۱ سل برست م آب رسطاه نور روگوین رست پر گوبامر م بسیار با سنامت و می داد م کند و نیر زمای یا نارد س بالنف المار المار المار الما المحضرات علم المحوم موم عيب المن وقت ثام المدار أأزر آن و من عوج رفاست، نشد المدين روندو تبسيم مي فرمو ويرعرين دوم كرياديد و الدوري في ويوري بو وفرمود و ا مسال ن الا معال المعالم ست مونت راع واست و وبثن من مراي العدال ابن غرمت و آمد ما من چهین است کر ده و دم گر میدان و دماکنت طلب میوزان رخورسنگومت و درید و باه میرانمیسته اشور کیری عبدا سد سکر مراد بیان عالب است _{ما} بریکر و چنین حربه کرو دا است که بهر کراو برانیب حسب آسب جن سیشو و زرو ستند می بده بر جار است به ما در سرا بر ریک شور آسب حن مرابور و طالبانمبرو و و بدنا کرمی کدد حملیت الزماد بن عدالا رو سن كرود ري الماري الداوة سرت عمو سدري الم وآل سرت عم زير ورفت فر السيد و ١٠٠٠ من سياد البير أرب الم المصرت عم من الدرم واستدار اورا بكت آنجفرت عم است نام المار الرام أما الما المستديري قرموه معرانان ما رهاسب ندو ، رنظ بسير كوياز مين او رافرو برو مرسيدم مدية ل منين در ريك في يؤورسيدن واديدا والرس بسيار عالب آمراين طانور لايفل است ٠٠ ایکرد ، نبخت برند ۱۰ می این با به سو، فرست با ۱۰ بایدان بود بعسی آیات از فلان موره فزا سوش کرد وبر آی تحقیق آن آبات ابن دنيستاده بود ما جون شها . ' ديا خود را لصورت ما رمود ار كر د و وي مسير عمد فت دابر كويد كر بهما ازان آن مفرت عم سواد شدید و در د ادبرین دسسیدید و مردم آن دید آمد آن حفرت عم راستیده

پر و لن د پیم

پردن ویه مدطر بود د چون آفخرست خم رسمبند د عرض کروند کم یار مؤل الله این ندن بوه مست کم حی برو ما سشن شده و دربدن او در آمده او در ابهوش می کند مده چری مبخور و و به سنحن میگوید فربسب از به که مال ک شو د بایر گوید کرمن آن زن دادید م و دنهایت حسن بو وگو با قطبی است از ما و متب جمار و بهر آن حفرات حم آن زن وابست خوو طلبید و فرمو دند کر ایج بید ان ای جن کر من کیستم من مرم در سی این زن را بگذار وبرو محرد این گفتن زن هوسشیارشد و نقاب بر روسمشید و از مرد ان حراک د . مهمه و عنیای و بهتی و ابونیم از حمرت امپرالمیوسنین عمر فاروق رنس ر و است کرده از کرد و زی باهمراه انحفرت هم بر کوین از کوه بای نها مه نشسه بودیم کم ناکا و بسری عصاد روست گرفته بحضور آنجارت حام د مسید و بر آن حفرت مرمانام کر و آنحفرت عام دار ملام واورو فرمو ، مدكم آواز ايس آواز سيان است بعد الذان ازان بيربر مسيد مدكم توكيسسي گنست كرمن اسد. بن البيم بن لا تن سن بن المبيس ام آن مفرت عم فرمو د ند كه در مهال تو و در ميان المبيس پخرانه و باتت مايست باری بگو که حقدر عمر گذرانده گفت که پارسول است مام عمر د پاعمرس است مگر اندکی و در د د ایکه ما بال ابیل را كشت من طفل چند سانه و و استون مي فهميد م وبركو بها بهاميد ويدم و ماله و طعام آوسيال را مي و زويد م و ورواهای آومان مدسان کا فارب بود بطریق و سوسه می انداختم آن حضرت عم فرموو مرکوها بیری تو این است وعمل جوانی وظفنی توابین بسمسی بود له عرض كر د كهارسول است م عالامرا ملامت می فرما بيد من بقصد توبيد ا مره ام و من باحضرت نوح ملا قات لروء ام و ما ایشان ، رمستحد ایشان بو د ۱۹م و او آن بر و مست ایشان توبعه كروه ام و مايكمال و دست مرهم رايده ام و بانفرست بو دوبالفرت يعناوب وباحفرت يوسه عام محبت ا واست رام مها حضرت موسى بر ملاقات كرده اي مورست آموضه ام و ملام ايت ان محضرت هيسى د ما بده ام و باحفرت هيسي برلما قات كروه ام و البثان برافر موويد كم النَّكر بامحد عم ملا قات كي ملام من اور سانی طلار ای او ای آن ایاست آمرهام و نیزامید و ام کرچری از قرآن مراقعلیم فرانی آن حضرت هم اودامور أوا قله وموره مرملات وعم يتساء يون وازاا لتمس كورت ومعوزين وقل موابعام منام فرسو ومد و گفته مركا و مراكا و را احلى باشد بلبث ما بياد ما قات ما دام ك من صرت عمر دخ مي فرماييد كر آنخفرت عم و فاست یا فیدو خرمرگ او عامر ساید مدحالانمی و ایم کم او زیر و است بام و و و از حمد تحاید آل حفر سعه هم با ز زمره برا حرام است كرصفوان بن معطل اور الكنبن و تحوير نموه وواز جمار آنها عرواست كريارال هبدالله بن بمسعودا در او بن کرده ایدو اور رخنگی کافران حن شدید شدویه از جمد ٔ آنهام ق احت که در صحرام دو حمر بر بن حسر العزيزا ورا د في فرموُ وو أنه ازال جمد عرب كريا آن حسرت عنم بيعت كروه به ديد و بنراز حملهُ آنها خرقا نام جید بود کراورا پیر عمرین حیدالعی درراه که منظمه د فن کردو قعهای این جم عمر مذکورین سیبی ورکها **ب** دلای**ل ا**لهوه باما مدم محيم آورد واب است او ال كساني كرسته ورستخرينم رز مان م وحمرت قرآن شديدا ز ز مرود من و بسبب كالى ابناع وانقياد از غرمت مرول جنها واست بروا دنده بحد مت ارشاده إ ابت آدميان

قيام نهو ونه (وَمِنْنَا إِنْهَ مُعْنَى مَا) يعني و از جمله ما مجرو ان اند كم بعزل خو و ازين مُد مت رَا مني نَشَه مدو ابناع و مُنتياء " این کلام و این بنخ به گل بدن کر دیده آ در جهار فردایداول تصار جن کربی بره دراه محالفت بیموویدو آومیان را اغوانمو و دو گفته مرکا از مده به ندخ معز ول نیستهم اخبار خیب و حاجت روانی و مثیل کمشائی از مادرخواست باستیم بعنا بحر معبود ان بنا است برستان کر نا د جو دمع از مرآ مدن آسان درمین شهب و درس این مراز آوم و ما کل کرون این ان بسوی خود و امد ادواعانت ایل م المرائكه وعوت تشرك و شاعداز امام ورب بر دار من شويد و م منا نهان جن كرخو دراد رزمرهٔ ابل املام و احل مگر د^{ه بر} حعل د نامبیسس مزوع کر د مه و چو د را نز د آ و میان مهم یکی از مز رمحان پاکسسسسمی کر د ۱ بیران می گوی^د نند میگر شیخ معدد و زیس خوان وسره ر د بای و عرد و در در ده ۱۱ مای ولایست و تحبیب و آنی بهست مل کشائی وعوی الو بیست و مد انی مرکز سفر وازلواز م شرکی و بست برستی چرنی د زووسی گذارید که از معینه د آن خود می خو ایند سوم حرف طاستان حن که ما نید ناع الطرين آو مبان د الواع اله بيت مي د ما يه و از انت ن ندو روبدايا وسشير بن و آب وسروب و امنال ذ لك برای و و مرگیرند چهارم فرد ، یا اند که طرای و زوان بعضی ارواح آدمیان را که با حیان و را خلاق به منل مخوت و مکرو کیه داری و خطع شخاسات ساسبی سم می رساند محشیده می بر مرو برنگ خوورنگین میکسد و آن ار واح را المران در آمدن و رسسام الدان و بر هم کر ون مراجها و منبرکردن مور به تعلیم می نابید ما باین و سببایه از بن در سی آومیان د ساید و در در آ د میان را فاصه عایند این به چهار فرداز قاسسطان اید که اساع و بر وقرآن مه نمود ما كو بظا بركلمه نوا مده ما مشد المنس أسلم) بعي بس بركستا و كم الهي شد كجروى مكر و (فاوليك تعرو ارشداه) یعی بسس آن گروه نیاب از بست. ، ند برراه یا بی رای بر اک بست ب القیاد طاوید خود محضور رجاوید خود و و جامت و قبول بعدا کروی و سوست گروی و آوم فری بین چنه ی از مخلو قاست جاه و عرب فایی ایشان داحاصل میشد و روحنه و را دند و ۱ د ایل ۴ ببند رو ۱ س و مختر میگش، و از جرد ایمی وندیم مردی محروم مباید بد (وَاماً العَلَسِطُونَ) یعی و ا ما کجروان کردند داد کلم اتهی کندنه و ۲۰ جور را از خدست مسافیا دست آدمیان د افرسب داد ندوفود دابیش ا نسشان نژیک کار نر د نر می نمو ۱۰ مر ۸ نر (نکا موالَجَهَنّه حطَبّالا) یعی پس شدند ر ای و و زخ بهمرو آنش رانگیر م که هم نوه در انت م آن مید. رید، بسب مرسبت باربیت و ست مال آن آنش ما فرود ه ویگران د امیپوزامد و آبر بعضی از از و مطران شبهه : کرمیکند کردن فلقت جس رآنش است بسس او را از در آمدن در آتش جه مداب و كفت و الدبود زبر من مشي را از حنس فو د كانتي و ايزائي نميرسدب ، جوات آن است كرآن ما دهٔ جن است و مور ست رک به و مراح او جرد بگر است جون آنش مرت میانی مورست مرکبه و مراج او ح ا بر بو وسيت مر موسب كفت و مذ اب اد تواب گشت محمل مسل و د است كم ظريني و رجو اب لمحدى كم اين مث به مركر سسنگی دلای بر واست. برساق آن ملحد ز ، ملحد فریاه و فعال آخا زنهاه ظریف گفت بكه مرا از بن این به سسنگسکه از حسس زمین است مرامحفت و رنج شد آخرتویم از زمین و حاکی بهکه با دج د اتخاد کینیت مراج و

يسور ١١١م م ينه ت عذاب رنج وكلفت افرون مينو ونسست باخلا منه كفيت مراح وكيفيت عذا، امد - به مغرادی مزاج ر ااز قرب آنت و آفناب آنقد رکافت و رنج می باشد کربلغی مناج و اعبث معث برآن تهي شود و بلغمي مراج ر ا از قرب و رياه بهواي مرد آنند رجه و واضمحلال طاريم ميشو رکه ععراء سي مراج ر المهي شود و آنٽس ه اهدای تمالی ناصبی و او ه است کرسبب تغریق اجراوا و نای رطومات ایل جرتر کب و برید ل مرمراح می ماید والمی کم ممرج و مرکب را محسوس معمو و از ابطال م یاه نسبت آن موصب بل المی شو د و چون از ایدای پر ۱۰ تا سیسبر ده سنحن هیان ر انسک فربو د و قارع شدیده لا مراده ا مشهع عطف فرمو ، ه سه مطلب د برراتسين مي فرمايند كرينمسر-م سحيان د آ د سان برساند كر آن سه مطلب همه و مطالبی است کرهمانی کافیر به بار و عاد ۱ ت ایشان و ار بدو ببت سرآ دمیان سر سبب به مال عاد ت و رورطه هنماند ما طله و نرک می ۱ قس بسس از نیاد می شود که گوای پیغمبر که د حق کر د د شه جسوی مین این جمه مستحمان حابان لأرَّأَنْ ليوا مُهَمَّا مُوْاعِنَى الطَّيرِ أَعْدَا بعي و آئمُه الكربالقرض فأن استفامت ورزنام مِن طريقه كربالاهل سن را المعاد مورود الما از الون مدن كرن مدر كويال است ماز آيد (كاستَسماهم ما وعَلَى قَالَة) يعني البير أنشابيم الشال دا آب ب یار زردان و طار در شان د بعمار م مغت من بومشد اید که این موره در و می ماز ل شده است که بست شامت کهرا بهل کار فعط بف**ت ما** اسردع شده و دوآدمیان در او را به درای ایمه در ایابی آب گرفتار بود مه و قطع لطراز رو المنعط آب باد ان مرمايه حمي است ومانع ونيوى است چنانچه بالهمراست بسس وكراين نعمت "كرياشار و محمرع مهمهاي ديال بيت جهائي . رجمت دبگر ترمووه اندوله الماهل القري امنواو اتقوا لفته مناهليهم هرمات من السماء والارسي و بهذا ورسان في ابن سمت سنيان مالتحصوص عرس ويگر مهم مست باريك و وقيق و آن آن است كم ركست فيله على بين ناياز مائم و وا مائى جنبال و اورين آب نوشابيدن كم آيازوا وطست و آن آن است كم ركست فيله على بين ناياز مائم و عسل و وا مائى جنبال و اورين آب نوشابيدن كم آيازوا وطست وزیر کی فذن ب خود و امات مستیم خود به آب قیاس میکنند بانی و می جسند که آب در جرد و کیفیت ر طوبت ، برو، ت ضد ما اسد ... مماز آنش محاونهم وحرارت دیبسس طامیوا و ست و مهمذابسبب بوتا بدن آب مارا راصت دن می شو دبیس اگر سه در آمد ^آن آن مارا رنج و عذا ب نشو و لازم آید کر مزاج ماموافیق خدیس باشد وموانق م أج داعد باضدين محال است يسس لايد آنسس موجب رنح وهذا سافوايد بود و بر فعهمند كراسها ست مر طرین حق ضا فسوط د کیمروی است و شعیم صد نما بیب، آب صد آت و چول است مقامت موجب تنگیم بآب شدلازم آمد كرفسوط و كبحروي موسب تعزيب آتش شو د والاستديار المراه مركر د وو بريفاميد كرآب مالطع آنشن دامی میزند و ۱۰ ماده و آنشی ۴ من راعث حیات و دادت می شوربسس جرعتحب است کرآنشن باحث رنج وستقت ما گر ولیکن این ایم نیمن و نبوی ای و بال اخروی و ای سده بان راه مرضی است (رَمْن يعْرِض عَن ذِكْبِرَيْم ابعن و بركوا عراض كندازيا و پرور دكار فود و برطريشه كم اختيار كروه بور ثابست ما د و تأون و بدل دا بخودرا ود بر (یَسْلُکُهُ عد اَبا صعداً) یعی البردر آرداورابروردگاراد ورحبابی کوفق الطاقه او است خاابا تش باعد

مرهم وخسس اوا در مسس جون از هرنحیل بالار و وخیلی موجب کانت میگرود و خواه بحبر دیگر و ازد بهرات دس السعمروي المست كوي أست ورد و زخ أز سناك المس ما من كافرد الكارف بالابر آمر نش خوايد، وق و فرست نجان ادلم ۱۱ زبیر نسر به رئیم انوا بهند تحشید دا زبسس بگرز ای آن بین خوابهد ز د ناور مدت جهل مان الای آن و ایند رسی دارد بان آن کو اخو ایند انداخت و باز دکایمن بالابر آمد ن وایسدد و باا بدالآ بدین دورین آبت کریم موح است دورین آبت کریم موح است الاستقامة ولا تكن صاحب الكرامة فان الرب بعسب ممك الاستقامة والنفس تطاب منك الكرامة ووروع يث صحيح ر ارد است که سته پیسو' ولن تعصو' یعنی استقامنه و رزید بر طاعت و اعاط جمیع ماعات مو ایدو نی الواقع موجب م. سورول دروح بانوار طاعات است است و رنگ حبا، مت را درجو برنفس است است من که در مطاویب از عباد است، طامات ریگین کردن نفس است برنگ آن به محض مشقی و رنج (وان ألمساحًه ينية) بعن و آنكه مسبحد ، بناكر ده من شو، براي عبادت مدا (ولا ثلث عوامع الله إحدالا ابسن مخو اميد و ران مسبحد ا بهمراه مراکسی دا زیراک گرند اده او دان مسبحد او پگر بر انجوانیو آن مسبخد نا رامث مرک در میان صاد ، در میان آن کس واجيد ساست ر ر من در المرام اي مرامحس سائيد الدو قاعد و عبان احت كرجون مكني دابراي آنهار ملد د پار کو ار انسیک مدکرده ال ۱۰۰۰ مل و بسدنس جاید است ای اید زا خصاص موجب ما مستو دی جایان می توام نید و آن به صنب عصواهب به بردا زبیشایی نایبی و مرد و گف د سن و برد. می توام نید و آن به صنب عصواهب به بردا زبیشایی نایبی و مرد و گف د سن و برد. این برمسه نوست محلوق ومماو که مدا است مرد منسرکین به سرس غیری ارامسی. ر سن الزيك كرون است كه در دويان موجب كال سنم وحرت من وجوب ما بيار برخاش می تا بنده اید امن د ساید و هم بر و آ د مهان معیوب و مطعون منی السحت و سریآن مکامات د اکداز ملک. در دی غووبرآور، در ای حادث خادم ر می کند زیاده فرحسوصیت دم می م س بس لاز با سد. که و ، آن دیکا بات فیراز ، کرید ۱۱ می دیگروا نع نشو دولهد و رحد پیش سریف و ۱ رواست که رم مستحدین و مشه او معاملات و پنوی شایا کر د و آوازبلند ساید سوه وستسخی و یا نباید گنت و جای بوو و ماست ساید ساخت و اطفال عرد و محبوبان د ۱ د ر آنجانباید بر و که از د ۱ ° بی متلی حر مت آنر ار ما بت برد. برد و مه ناست ملطح ساز در و بر در حد بث نزیت است کر آن حمزت عم از جریل عم برسید ند کر بهمرین منه ما ت عالم كدام مكان است ويدترين آن كذام حضرت جرئيل راساوم بود عروج فرمود وبازنزول كر دند دجوا ميد (- لز) Terci

م به در دوست رين مكانات مالم معجد العدو بدرين مكانات مالم بازارا احد وجمش آن احد م مرین جرا در عالم زکرسدا و طاعت اوا میت و بمجرد و اطل شدن در مستبحد نا ذکر و ظاعت یه . ی آید و بدم بن چرنو ه رحالم صفالت از ناه حداد طاعت اواست و بازار بالحل این غفالت احت الم در بن عرب موال از بسرین مكالت ماه دوانو برنرين مكانت به عدوا دع شده ووازين جهت اين جواب الا مرين مكانات آن مُنا یا ست کر بر ای گفیر ومهسیت بها کوه و شود مثل شیانه و میخانه و فهار نسب کر بر ای گفیر ومهسیت بها کوه و شود مثل شیانه و میخانه و فهار واجب الهدم والنسريب الدكويا مرنات نيب سند كلات باله مرح موروآيا وسيوان كرد ويربايدوا فست که ذکر وعدد ت سب آن مطاسب حضور سن جراست کم ادرا مد کور میک نمد و معبودی نمایندیس و کرو حبارت نجروم مقامها خصوصیت بعضرت حن عمالی داست، باشدازان و بن است کرمکانی ما برای زول وقدوم با وشاوی مهاسا زند و امراه او کسی را از رعایای او بسر ، عوت کشد کم کمال بی اوبی است (ر آنگه کمانا می عید الله) یعی و آبکه برگاه برمي نبر ، بده خدادازار حرست كرند واسب او راخواندن طونده وضرو رنست ناحرض مطلب خو ، نمايد . لبندا برای این بر می جرب له (ید هوس) می نام اید از او مسسب اکر دخوایدن او حضرت عق بر قاسب او تملی فرمایه و بهند ما ين و مد من أل المن محل، ول أو را آول أو رود أو نعال و را ق من مه و الله و إيا كورون عليه للبدّاد) بعی و سبه سب که آوجهان و حایان مرس سه و جمعی آوروه و ساید نوم نوشو مریکی از از ساد ملاسب فرزند ممکنر و و گری خاسب د و ری و و بگری طالب عد ناست ، آیا، و یگا ی کسنس کون و سای بر گذباس بسب این مهموم آ و ر . ن همر اوقات اورامنعن وسمت وش بنك بارتهم عود ورد، طار سرك و كفير كر فارم شويدو مي فهسد كم جو ن نور اتهی شایهٔ در ون این سره بسبب کهال : کرِ و هه و ت . و ل فرمو جمحویا ایمی . و مزیک ندر جاند خد انی شد و ا در ا و ما اش و قدری مروش تمالی بیراش که برج اس بگویدخت تمالی بعمل آرو به مین نو و روبا جهان را ططروا ری میر بان مهمین سرتری ماشد ولهدا ایل و نیامتحسس می باست د که باوشاه و امیرو ما کیم و فوحدا را و ماند؟ و رکه می آید الدوی ول مت کلات و حاجت روانی میموبند و به پیل خیال فامد که درحق بندمگان بدا بامه ۱ ۴ مرمه میرمانند و رو ر طه میر پرمستی وگو و مرسنی می افتد د درین ماد به علیان و آوسیان هرو در کیک اندو تر امه صب رسالت بقالین است اگرازین امرور حق خود خو من كني لسس باين برود فرفه و استكاف (وَلْ إِنَّهَ أَادْ عُوْ ارَبِّي) يعني بكوسواي اين أبهت كرمن مبخوا شم مر و ر د گار خو و را آناظامت کده و ل مر بنو رنجلی خود ست سرت ماز و (وَ لَا أَشْرِكُ بِيدِ إَحداً « مُبعِي و هر گر مثر يك نميك نمر باا و بینچ کسس را د بحون من با او ۲ینچ نسس را نزیک ^{بک}ر و م و بخواندن پرور دمخارخه وسنسهول شد م بسس از دیگران کی رواخو اہم ، اشت که مراحواند پام ایاا و مزیئے مفر ریکند ، گزیاں ۲۰ و و حرد! زُنْوَ تو تع نضی ویا ضرری و است مر ابخوالد ومر بك مقر م كلد بسس ماف (قُلْ النَّي لَا اللَّهُ اللَّهُ عَدْ اللَّهُ عَداد) عِي كُو سَحْنَوْ من مركز فاك وينسب م ای شرخری رمه نم بیره طلب رس دایجهایجه پینس از من دیما و مسفر ای علان و ارواح شاله ای آ، م امل ويار الطمع سفيماها وخوت مفسرها مي فريف مدوخود روزر آنها ما لكب نفع و ضررتمو د ميكر دند كم ما لا اين د نسررام و فور و

والرازود ومدس بتواد الدرية مدكر فنسب طراور دامن بورناه كرم بوست بركنده (قل الني كن يَجيروي من الله ومن) بني ماور ترين من قيداً يون ما يسترينا و أوالد واوما از عصب ند البيج مس (ولن أحدِه ووند ملم جيداً!) تا و مركز نو ابيما ما حب و ، وجد المور ، رئيج و نت مواي ند المين ها رجوع ، ميان نا سوي آن د جرم و المخاكم عديَّد أَدُ عالِس أَنَه و رسانه من المعالم من المعام من المعام أن المعالم الما والمعالم المعالم المعالم المعالم ميوي مان ټوچه کرون وړ وي م م، العدو الركم أن حاديث توجه الى الدور بوط موى ويره ل ميكهم ؛ • - سب باه • لد بن نر و 'ن جون در مو • ار ست • و د کار اواست عبن مروح و است نمراق است و ابهذا اس ول ولوح امر منصوص كساني است كرافيام المقالي والدال، جال وه ل ممكسد وأبر ما طاعت او چست مي سد م مرتهمل آن و رساند ارواح آنهامه م و ب عدمت من است (ومن نعص الله و رسو دد العي و بركهافروني نی اور سال او کند سین منه بر بسس از عولدن فیرها اور دیج ماست هاوسته در مه کی و در او قست هاوست ا د و السبب نوح آمر و برد السرح مطامب و عامات هو میرا و دازیز بک که و بایرا و مازیاید و دست بروان دئر ، آفی سم له المبرد اله که اله اله س عصیال معلق کمناه است و هرگه دی رور ملا الب المدی نووه اقع خواج ند بس انه مان بران المنت أمازه س تفسير تير اكرسية تي وسبان اين آبت و وتعيص ابن هديال لاتران ١٠٠٠ مرم ل النب من هريج است. ١٠٠ كرون ١٠ م ١٠٠ ت ١٠ مدن بهرياة في احت ا مت سرون این آست دو دکن شد و سربخش من آیا که نسته ملمو د من صعب ال را دا ال عدد او آن ولالت م الديد سنهانت سال كرديت بالركرور يدم كارون ويراي برداديت و يمان ورمازي و أعرى و معینی مراب تو اند رسامهٔ مو نو و می است. بر کراس ایمه جمع کشر از سب با عت و بلاص که بن ما سرتم این شه جمع سی بنی سی مرد را روز ح ایدالت، وی پاکسس از مردمگار ان پشان عمریا، ایشان مرسد و از دوز نی مرید روچه نجی موم ال أنه يخار د ايه ل البنيال ومث إلى هت يسع مرومشه مد او او ليااز دو زير مسر دويت و به زير أكر عديال ا ن ال ال المركر و و ت عرب الجاريد و فالل مشاها عت و عنو عالد مده افراد ضمير راسله ماوا النطمن و مع آن سرمه باس دا می آن است کم درمانت عصیان و تقرید و و زح به یک جدامه الست و در ملت ماد بهمه مجنمع و یک او دو و سا علام و کر سام ری نبی بو امد کر و و مطابی بسشن می تو امد پر و لیس ایک ن در آمدن ، و زخ بنید، رسراب آنا و ست نشبه ن مرامی ران اینان از مشاعد، ومرواینان و سراکرون معبود ان الينان ارايب. و د امين مال ماث، كه آخراين مسووان و منبوطان مادكار ما و ابه ما مرو مارا ملاص خوا به مكر و له وسب من تنام و دست و برناى سيار مراى قودو دست كروه گذاست آمده ايم ختي اذ ارا و اما يوعدون) ی . آنکه و رآنش و وزخ در آر و خواهم دیدا بحایث ان راوهد و کرده میشود از بیرا ری معبو و ان بیشان ا زایشان و عامر و زبون شدن آنماد باریافت آمادر مفام شفاعت وعرب و مروض مکدشامل شدن اکثر آنهاد رعد اب و وزج

را ندان دواگر کافران حن و قع ایشان دارد می این تواهد دانست کر کیست ضعیف تر افده سد در کار این ایشان کور عدم حود در در کار ان قوی بید اکر ۱۰ و دریاس ایمان موحد کر بیج کسس ر امد دگار خود نمی دانشه در کیر م خاوید خود می مود در آو آفل عد داند) بعی و کر بیت کمراز روی سار آنها کر براز ان بد ۱۰ سر ۱۰ ساز خود ماخد بود، و سعم خود کشری برای جود تر تیب واد و میاسسای من موحد که فیرازیک زات ۱۱ سال می در تیب واد و میاسسای من موحد که فیرازیک زات ۱۱ سال می در تیب ایمان بین برا بیرا سر را ندان می میر دو طمع و توقع ایشان داار آند مد زیر ل حدمت و کال و سسفارت از جایان این ، سد سومنه نی از اصل بر بهم میر دو طمع و توقع ایشان داار آند مد زیر ل حدمت و کال و سسفارت از جایان این ، سد سومنه نین

شده است و اطرافی کرو از جنست. و آدمیان د عیان ماهم تعاون و تاعرواست شد در ۱۰ اطلام ۱۰ سدخلام مساوک مو ویدمالا د اسطنان در به طرین سانو که واجمد نهو دونر او ایناع تر از میال حنیان و ابعد پر سید ملکه غو وهم اتباع نوكر ، دباز مر بان خر مت منوس نوبال نو بهند شد بنه بيه مع دل عرل و منسب ويا مست كرمتوسلان عبر ول مؤسِل معدوب در ان حد مت وخیل می شد . بن کامه بحد المانام یدی و ما پوسس ماخی بهسند کرباری این قدر حود مگو که این و ساحی است و دریت کسیدن معبور ان از طایدان دید ادنیدن مبسوطان از مامدان کی واجه شد زو کے است دور و میں سابان اقل الداقدری) یعی بگومن ایج سیدا مراد الدریات ما ترعل و ت ام سعداً للدر ما مداط ابعي آباز ويك است آنيد و مره كروه مي شو و سفار ايا و اير كرو ايند براي وبرور وكارمن « ل و تعديرا سناو سكام كم افريب ام معيل مرمو و مام (ى آن است كم و رظا مرتظر حكمت التي نقاضاى قرب مي قرمايد زير أكر معد از أستنجفان حراور إيصال عرا مجلت مناسب است المحكمت خيير الهرشايد معتفي ما خرشده بيشد زېرا كړ ، وې كه يوع السال د رويا ما دن است مراى گذمت يكان نو د مانواع نقر بالي الله بالي غيراً سواه او وا عاست می ما بد و هرچه و رمند و رآنها است درین ماب خرچ می کند بؤن اس امر سدی و مالاسش ایشان ، عام شودانگاه ایصال حرابر ای الرام حمحت و اعلهار عمرو صعت مدیمون از بشار اسب و او می است بسس قرب موعوو لطر استینای اعل برفر ، کم و نت موت ا در نت و از عمی و یا فارغ می گرود محمل است و مأجرموعو د مار و زفصل و حراد نظر ماستهای ایل ، م بوع و انقطاع اهم ب تمیع افراد بوع و اسفال ارواح افرا د نوع قاطبه دموی آخرت پر محمل است و در دنیات برد و صورت قرب و الدوانع است بهم از موت مريك را علط فهمي، خلاي حود معلوم خوا برشدو عند العصل والقصاعيرو ضعف ميع معلو قاس ١٠ براخوا برگشت و برا مدا و آبها بکای بریده نوا برشد بسس ابه ای ظهور موعود ات اخروی پر سز دیک است د انههای آن مها بست دو و و برنقد پر هجی پیست کرا کم من مقد اواجل برکسس اماتم و مواون آر یکم سرسب و مد^و و رموعو ۱ مشواخروی ورحق او مكنم با مقدار نقاى نوع انسانى دا مداسم زير اكرس عالم سيب أسرَ دا ديا ي اي عام ميكم جنانچه ما بن ازین معبود این سام از بایان میکرد ندبه که بر در در کارس عالیم الغینی است وغرا در این عام طاصل میدت زیرا که عیعب نام چری است که از ادر اگرواس ظاهره دیاطیه نمانب به شدند طاهر به مشاید د و دیدان دریافت شو دواسباب

بیشی تور مادر به مسلم الو ان قریب است و ساام ادبوات و مناعه و امان صوروت در بیش موراه مدت جرع حبیب است ویسره نام از الم گرمسنگی در شنگی حبب امت و و دزخ و بهشت مشهاوت وابه اا این تسم را نویب ایم این سبت بهمه نخاه قات آما شب است حاب مطان است مثل و قت

مرروزوور سرتر بهت ومن طفائن زات و مفات او شالی

آمدن قیاست و ایکم کو نیانت

ماس بالفعيل وان مسم را ويب ما ص اوساني من ما در (دلا بنيور دلي عديد ا حدا لا)يمي يس مطلع تركيد من ويب ماس فور اليس من را وحدي كرفع كم البسان واشتاه و حطالكان در ان اطلاع ماصل شود و احتمال مطاوا سنبادا صال مرومين اطلاع و وال كذال المست كراوروا تهار شخصى بر عيسب توال گفت بخلاف اطاع منعمين واطباو كالهان والمالان بهديون و قال بيان كرعام البشال بعض حوا و ث كونيداز را واستدلال باسباب و طامات ظنیه یا اخبار مخدید العه ق و اکس ب علبان و سنبا این تحمیلی و د اسمی مبات نه یسینی واو لیا را اسر چند علم الهام يقيني مرجن ودما أن ذات وصنات ياد قائع كونبرهامل مبنه داما تاسيس، دامث باه يجميع الوحو و از ان مرتبع نم بگرر و نا قها د ایشان بر خبیب واسیدابر ان منحنن گرو د ملکه افرما د عیب مرایشان و اندیکاس مو ر ت عبديد ور آيد در مدان ابسال احت و الهذا تكابف عام بآل متسفى لمي شود وجو دمم در تحصيل بفين بآن واعداد بران مناج شرامد كآب وسبت كرانسام وحي الدمبنولديس اظهار برخيب بهيج محسس رانميد مهد (اِللَّه من رُفْصِي من رُسُوْلِ العِي مُكر مسي ر كربسند بركيدو آن مسس ربول مبيان خوا ، از صسس مالك یان منل دنر سندن کل عام و دواه از سس سشرمن حضرمت محیر و موسی و عبسی علیهم العلوات والأساميات كه اورا اطومار مر بعضي الرحروب طامعه عود الي فرما بريات عيوب والميمكان ميس مرساند وتاسب من المشساموا از وی کیلی د نیع می ماید تااحیال حطاو نار است کی اصا، پیرامون آن نگر و دو عامهٔ مکلفین که بدیدن مهجر ، تصه بیق رمول بشریمو و و باست مدورون بر بار دمر ان اهیا دموه و در علط بیفت و را دحق گریستدولها او را از ال وحی احتیاط نايع كار مي بر (فا نّه يَعْلَك) يعني سِمس تحقين برور وتكار من روار سيك، ومعبن ميعاندو (من مَيْنِ يَدّ يُهِ) يعن از بیشس ، بن آن ریول حواه مرمول بلکی باشدخواه رسول نشیری و بیش و بیت او قوت نکریه و قوت ه مهيه و توت خياليه او است وطيائع و طارات وانهاق حاضرة الوقت او (وَمِنْ حَلَيْهِ) يعي وازبس بست آن رسول تو ۱ د ملکی باشد خوا د بهشری و بسس پشت ا و علوم مخرد نه د ریافظهٔ او است و طبائع و عاد است واخلاق مه وکه' و (رَصَمْهُ الله) بعنی چرکیداران را از جنسس ملائکه نادروفت آ در دن و سی ، گرنس آن قوت فکریه وواممیر و دیالیهٔ ۱ و راسفت کر دن مر به مدو مقاسای طبیعت و مادست و ران ا در ابید کنید تا با بکام و حق پامیر و و این م افظت وحو کیداری اربیش و مست اواست و پام ۱۰۰ مراه ما دات واحاق ممرو کو او را از آمنیان بوحي مماهست غايد واين محانمت و ټو کيواري از بسس بشت اداست بسس رمول راورو قت ملقت وحي

وحي أوساييدن آن معطل القوى في مازيد كم اييح قوت ادبوجهي دران دخل متوايد كرد برخلاف الداو حرفا كم اين احداط و چو کیداری و رحالت اطلاع ایشان بر عیب می شود قوای ایشان از کار وو بهم و خیال و مطارد زاکره و طبانع مر عاد احت و افلاق موجو ٥٠ وممر كرايشان ممه و ركارخ و سننول من ماسند و مرحد رسوس الموم و د اكثراين امور اندیس چوکیداری مست تنی است اما را دایا داز بعسی امور مثل تحل بالفط مظور و مقلفهای تکمت باست آدرایز و کیداری نده را ن مباس رض روایت تموده الدكر منرت جريل عن المراجع المراجع المراجع المراجع المراجع المراجع المراجع المانطات وال م بود نا دجو بسورهٔ اسام دا آورد ، ۱ مراسیان مضاه برار فرند مرای محاصطت این شوره به دیدو تنسیس این موره بمريا الماياط از ان جهت بوه كراس موره تا سياماكثر بابك دنعه مازل غده بمرقد وسش محنوط تسايار ما شا می دان در ده می باده در دری سرد به را داشدام وحی شبطای نیز بطریق د و د اسلال مرکود است و مضی کامت محصر نظرات من مال النابان عرت فالالعام كايت فرموود الدمية واقصرت جرئيل راءم آن و صاومسس مشطالي وآن کمان کفر جمید ارال در ت درال از ما علم با در و مدو تصانی در قدر و حی لارم آرد و درین حااست کی است قوى حاصلت آنك جون سول سوم رائر مفي عيوب حاصه اطلاع ، اويدو مفهوم رسول قياماي آل ي كدكم آن عبوب عاصد دا. یگران مرسامه بسس مسیص د سول و راستها لغوه مخاص و ابع اقباد ویه راین مهمه ا صیاطور و اسطهٔ اولی در دی کرمول می نیز است سمنی است داگر در واسطهٔ دوم کرمو ار به نیری است براین احتیاط مرحی ماشد پسس مساید که دروساط ، یگر - نل علیه و حاما و مفسسمران پژنسرعی باشد تا خطا و ريقل الفاظ و فهم مراه الروحي و انع بشو د جواب اين است ل آن است كم اظهار برعيب ط ص درح تي رسول ملكي و و موان تشعر ما المه المار مكاملين بسبب تسديان منحره علم البشان برس استولاني ميشوو مراز فبيل اطلاع م غبب بس تخصیص د سول در است ماموایس و افع امت وظرو به مالا عندر و ره بست اهیا یا در افزال و حمی ياد مي است كريابيغ آن ده و نواتراز . مول وافع اشود و چول رسول بعدد يوا ررسا بد ديگر از استهاه و تاسيس مامون گشت و قصمت بی است من حبت المجموع از نشار زوم مراد در کار است به عسمت بهر مرفرد و رمول ووم کربشیری است بهنوز ورد سط مراشب عیب وافعه است زیر اکربعدار ومول معیر من از عیب بن دادت ما نجامید دو حامیهٔ مریفین را و صول وحی با محسوس و مشاہر مگر شار درم اسب و عامل بران کر و ل چافسیم جائز باشد كراحيّال اختلاط علوم منحرونه و منه خبات ككرو فربال ١٠ احت و عاد ت ١٠ ر فر ١٠ من آرى بعدازا نكو اوبعد و توار وساسر طشت ازبام دفيّا، واحياط مستغيل عنه كشيف جناني بي فر ماره السعدم) بعير، المه ورومي رمن ولام ورينيا بمعنى حى است زير اكود ميان مزيس و عايمت ماست قويد الدن لفظ كي رابري ، باس مار وكرون جانزاست والزبن است كم لفط حي د اكم موضوع بران وبست اسب در مقام نعيس دبيان غرس اكثر استعمال ميكندولام داكرموضوع براى غرص است و رمة م بال - بست ولو الشرن المحازاس، ل كروه الد في منال

لله و المهدة وا بغوالهوا مدل فالمقطة آل فرهون لبكر ك لهم علدا در خزنا ورامل كلام آكام إلى اطباقا و المهدة و المهدي المدر و المعنى باير و و كار من كراستهاى و اقد هاى و قوعها معلى مركر و و تعنى باير و المن بايد و المن بايد و المار المدر بينام الدر و مار المار المدر المار المدر بينام الدر و مار المار المدر المرا المدر المرا المدر المرا المدر المرا المرا

نود منل و ان مهامی کرما مده مران مهم سام سام ای از یک کسس می ما . ۱ . در برا ایر دروی بست علاي ميدن المستعلى ومن طار بالمرور د اومي بالمناو مايدن آن وال المذارسان منو مبارد آراً حداً ابدالكه أبهم) عني و اما لم زيود ١٠ ست به وربي رايت ان آجد بر دباب ابث الرامان أست المرمان محروله و الله بي وصوات و الركام و حي و الاطرّ او تمالي منصوص و و الي وسوال " چو كيدر ان و حي ريب بهكه وم ايت بنیع موجه ۱۰ ت فرمید و نار حیار ۱۶ تعظمه ناکل نایا علی داره ایعی و دراگر فیما مت سرچرر سور کرده حی **امواح** د دیا و گیا بان و برگر و رحنار و طرحه بار ار د ابسهار مهامید اید بسی اد و جدین سبت کراه سربانوال ومولان وكموادان وي يزوا شدمان بريوام ااست كرماحب كمتاف مروس افرول ورويت ا ين - ركة من من طال الدرام اللال درين المال المهم و الكار الدلياء مرتصب فالمسو الوسل لي آه. د قال سر دو و دوهای است می کابی هرف روسبار به و دو در و ادار ست نعی اطاع از فیسب يوجهي أراع " مسار واستبالكل ارحاصل شودالبنرا عددل مي فيرادي الدع رعبب طرابه حال آكد إلاب و مراه الله الله والمناسير الدين كراملها وتشب و فيب جرى الله الله و عيب المدر عيب المدارية آل في إلى المرم أن آمد أوليا السراا كر صليان عب معل ماست الما فهار عب مراسيال و ووابع احت چنا بدر وحل فود سرت م سي ما ما وبدا علونه السدام ، دم ره مص منه وص ست كه ادار اوره الدك و حا علو لا من المرسلمن، الهذا المرعم عن اصل مست و مع عب مرفق ور الدر عدس عسب و المهار عبب م مشخص بموره الدميلويد كرمراوا وعيب ورين آبت عيم وعيداند لراهيت آمرهام مرمكان عي ماشد واگراز نصب مطابی عبب ۱۰ و باشداد م آیم کرین محص در سی حسرت عفره م نیز اطاع بر بین ام عربی عاصل لشو و زیر اکرو ر آست مرهلم حیب بر لفظ رمول نرم و وام و ما را حص از بی است آری طلاع مر احکام مغره يد و اول طاعه ومول است كروتي يافعه من شد و بسي ازاينال كفيه الم حصر بها حطه قيد امهاات ا من يعي الأصالت اطلاع برهيب طاصه من أبهرال أسن والديبار الطلع مصب بطرين و را ست و تبعيت ما عل مشور پذاید تورفهرست ننا دارنو ر سمس است و حریر نا در اید و لاصالت باشد و لفی آل جر از انجد « ران به نه بیت و د رانت با سه بیازی است مهاد ت بست به دا حرباً دیل مست و بیسی آزدرای مفسه پس ا بهل مسبب گفته اند که من از هیسب لوخ محنو" اسب و اطلاع اوج نیخ مسس د امو ای بیمبران موسل می شود عيك و درين محلام خلل الست زير اكرا و ل اطاع بر لوح بدميني مطالحد آن لوح و نقو من الله الدين مدري ما مست که میغمبری دا بو د دباشد بانکه و د اخبار صحیحه اختصاص این الم میخرست ا مرا فیل هم مرد کی د تاسب منامست و حضرت ا مرافيل ومول نيسسد دوم انكه مراوا ذا طاع بركوح أطلاع مرموج واست نفسه رالا سراست فو فهل إلا ظهور T ن موبود است در نارج ماصل شو . گوسفالد و نقوش اوح باشد ما بی مطاله اظلع م كناسب اطاع برمضامین مرقومه در آن کیا ۔ سبیو ، پهرن نعوش دابن معبی ۱۰۱۱ .

. د بد ن و سره پدل بر امر شد موم آنکه اطاع بر لوح محدوظ بدالده ويدل لدوش يرا برا برا برا برا مدون است بسس اعتماص وحفر عمريج غوا مر شدومة بنزاحمان فيسب بر لوت محذوظ ما سسبال وسبال آيت اصلام اسب نمن افيد ظالوحه ما نقد م عي النسبية * (سور پنمزمل) کمی است میت آیت و وه ر نطایق مور و بامور "البحن آن است مرور و مذکور است كرفر و ازج يال قرآن محيد را از انحفرت عم سشيد و بد ايت ياب شديد و خرد ديات عقد، زات وعفات ا آبى و الاسام مريفين بدو قسم كرصال طالع آيد و تعاومت آل بهريكسب ازانها از عبارت فر آن نبد بدون آنكه بالمواحور آعشرت عم بمشيام وموال ولتشيش كند معلوم نمود ندوباور كروند بسس. ربي موره آنج شرت دا هم امر شد که و ت نیب و دیاوت کم آد میان طاخر نیا سشند می باید کم بنلاد متدفر آن ست » از ند و و اهداد و عروی آن دا بجهرد آن ازبار دوش بخوابد ما ما میب ازین کلام ادشا د نظام بهره بر دارید به ای رو دار از بان از ان مدنع میشوید پسس شار اصصب د مالت نقلین حاصل گرده و نقسهم او قات مد د شد این بدم بنین و ضع مقر د مازید كر طقت آد ميان راكم طهور و نمودو ار مدورو قت ظهور ومودكم روز أست اين كام مگوش رساند و طقت عبارا کم اختصاو پر ده نشیسی وا د ند در و قت اختفاو پر وه نامیک کم شب است این کام بیشو انید ریر اکم جنبور حربان ه ۱ نتشار آنهابیت شرور نسب می باشد و حضور آومیان وانتشار آنها بیشد ، رروزو پرزدران مور ۱۰۰ کور فريو د والدكه كافران د رو قت ماز د ناو شاقرآن مجيد آن مفرت را هم بسبب انه عام ، انجوم و ثور دست معب نشويسس كلى ميد ادركم القام عبداله يدعو وكاد وايكو فوك عليه ابداوة بروعبارت وبداوت كياص طاوت مناطات و مرقی در بات قرب است بسبب از و طام آنها متحقق نهی شد لا جرم و رین مور و از د قرع کشان د ا دید که کافران و فاستفان بایکه اکثر آ د میان و ران و قب در خواب تهغایت مروه و ارا قیاد و می ماند مد و اصلا تشويشس ايشأن در ان و"قت رو نميديد ومعهدا در مضامين منفرقه اين برد وسوره والفاخ سستماله بيرمنا سبب طاصل است در نبحاستگافتن آسه نادوز قدامت مزکور است و در ایامی بطت و چوکید اری آسه ن در ویا ورینجا مربذ کر مذا فرمو ده اند وا فه کو اسم ریك و و را بكانكو به مش کسیكه از ، کرند ار و گر و ان شود ار شاه نموده و من يعرض عن فكر ربه يسلكه على اباصعدار رينجا تصور علم و قدرت سي آدم باين حهارت ارشاد شده كم علم ان لن تعصور و و اباكال ملم و قددت الهي باين عباد بداداشد ه كر واحاط بهالديمم واحصى كلشئ على د ا الى غهردان من المنا سبات التى تتضع بعد التأمل و ابن سور ور ابمود و مرال از الجهست ما ميد و الدكرورين

مود الوار من خرد بوسمه و روس آن بان قرموز والدبسس ان مود و مود و محسی است کرفر در ویشان بوشد و خود از در مگرید داخم و خود از در مگرید داخم و خود از در مگرید داخم و از در مدر می در می در می از می در می در می از می در می در

و چهار م جعه دُست را کام آنست و رخواص و ما پیرات پس، نظیرهٔ این قدّ ره نتا شریخ بر ۱۰ رغام و در د روزو شب درروح بان خوامد ماندو بكرنيت مفور ومنابات متكيف خوامد ما يدوقر أمعوى. ساءمل فوابد بود ممایه آیکه مشیخسی دا با مجبوب و مناوب فو در رمام رو زوشب نقدر دو به سر میست کا نمه و فاظ مدر ست دیم کم لذت آن راه د ہشت پاسس جب ورونز اموسٹس نیکدوا ۔۔ میں ، ند واجگر ساختی بها ب مغییر من ا فیعر يالمي ادران من دست و در تنظمت زام و بي قراري و ان ومل بزا الناس نوسشدن آب ذالين وروفت من مدر مدرونت كرست أن مدر إلى أن الما ين منه عليلا العي ياكم من از يم شب المركي ناصوم فندا شب آيد الربوسم موسم وسب المرك الما شب بسائر ادان نود موم حصر آن قرب براح دوره تأسر شب دروزم مگرد. (او زه عليد) سي ار اوه كن برنيم شب نركي الم و مدر شب آيد اگر موسم موسم أب مان بالدار سب سيار كوره ميني و مدر شب فریب مربع و و ر هٔ بار شب و رورسیگر و و محمل است که من محمار کر و سرای مرا عات شایاها طروی سای بانديّا أكَّر فوت كمال و منها وبود ريات ارنم زيا، وكمَّا وأكُّر سامه باشر بريم شب أكتبا مايد و أكر و ربَّت و نمه م بسسه نافر دوانغ نا ماسد مرم مصدرسانید زیرا کو کی اس هاوت برسشاطور عرب ول است جنایم وره بیت مرات ورسقدر نهر و روا ب رييسل احدى من الله عاد اقتر عليدها و روار است كريول ووات ادای جو دریکی ایستر تواب می مداسس دید ام مسلم و مازراترک ما د ملوا در و قست مار داسد بیای و مای نُبُ ارز روده ما مدير آما بالحل نواه الفرآن مه كروه ما آن وزدوار واست كرلانها و و الالبل يعنيال خا نرست تب و نه سر اید دو و شهب بداری کمش ز ر که هیادت المال نمر و کیک میدید و وفی از منسب برو كسيدا و كرايل مهر براي ك است كو أنه عب حشش سب دا سلوم كرون و آن مقد در درا بي كم دريا، وممضعول م، زوناا و مرا والأر تدور ب س أست حسو صاور جانيكه آلات بناعت شاسي موج و ساثه بهس محويا حيين ي فرما مد كرود المال للسند، فيه دا زيده واسترين طالب اين والم عرد واست اماح في عن شب ملي الحين معلوم من موالدسوار ، وتوسع كروشد كوا گراند كي كيم وزياده شد: مسايقه ندار، واز تو موره معلوم رياً استه المريد الماليم و أنت ويول المربيان مغير الإمار عنده فارغ شدند حالا همن كرود الريات » منهٔ دستهٔ دستهٔ ورنماز است ناه و شدو مزالل کن او شن را شرس نیک وزیل اور لغیت روسشن دوار ایا و در شاع جمه می را نمان فرق ناست ۱ مان قر نمی عامل شوو اول اسم عروف كريكان مدوظاه داي د . مدو تحسيس والم مدور وسر ام اي اي با وروصورت نشو. چههام م آواز را نی ^{ال} مه ملید کرین مالساء قرآن ایزین بریسی و کیمینی و کیمینی اركي إلى مطار مرورول بيراكن من نون و ذوق و فوف اويم من مسين موس الراس الماسي الدومند كرون

ر ا فع آن كرب بب ر ما بت شد و مرعظمت كا! م و جنا لمت

. رقع ن امر مني من تر ماند و مثنو و توقف كندوا ز ه ایناه گهر و الرا معاوب و منصو و بشنو و تو فعت که و از دا آن مالیب را مرای خو و مخو ایر و اگر و رفرآن معی_{ه می}وند نی باذ که می فرود و اید نو شفت کندو<mark>سن و طاوس در کرد الاا دن</mark> یکبار مرتدبان د او و این عمر خسته چیر ما دم مرین مرابع ای یک چیر اعدار کر وه امر کم مقصو ۱ ما لد ات تمان ا معت بعی ما بر د شار که ۱ م ن این معت پچرسه و د د ا و نه منا مع و العاصل ابنوه و الماوت فرس با و ان آن المائن شدوخوا: ` . الماء ما گر . أو لها العبد الله من مسعود و، يَار كبار عادر سرم وه وه مكم لا تسترو لا نشر الديل ولاقهل و كولدا . عرعوا صد عجا لبه وحد كوا الدائد وب ولایکن هم احد کم آحرانسور ۲ سی میننامید از زبان خود العدوز آن د ماشد مشاندن خرما و دخله فشان ۴ بی و مربی غوامه و برویه قرآن بر ماننه حولدن شعه نه وعن کسربر و یک نانب فرآن و ^{در م}سان دبیسه فرآن و لهای خود را و نکر ماره ر آنم سود م کی خوام رسید تاز و و نام که د ار حضرت ام و د بن ام سلمه رص مو ال کر ۱۰ برو مه كم آن سرست مع قرآن د ايد فحسم مينواند افر دار كراس اور نام فرمود ندواسس بن ماكاس براز آن حغرت عم مدا آواز دا ، رفرا ، فرآن فتل نمه ۱۰۰ از سرست م مد به ما موسم رض وی است کرست راز ث ما آنح فرت هم ٢٠٠٠ آيت راور ، رايحر نارار مي فرمو، نديا آناه سن و آن آست اين است كران تعديهم فالهم عبادك والانتغفولهم ومك دعاله والمسكم ولهدا كنداء كدا قل سب مدرور قرآن Tن است کر در برخطا ب و برفصه نو ، را انی طب و ۱ د واسلای مر، سب بدیر آن است کر منکام صفات و انعال او را در ان مشاید ه ماید وا د سط آل است کرابن سمام ر ۱۱ ز " ضرت حن نها بی بلا و اسسام بمث و. و ورتبجا یاید د ازمت کر ساو کمه ای اند حباریت از طلب حصور اوا ست ز دخید و چون او تعالی از مستمیت ولو از مج آن پاک است حدور او سکی از سه طریق می تواید غیراد ل ۴۰ رکر آن د اور عرف سزع نظار گو . ا بيل ما و كه مرانيه ونكر اني مامند دوم وكرموم آما و سي يام اونها از و جون لمرين او الم بنرور حققت ذكرويا و قليل ا است " بن ذكر راشامل آن طريق بيز دار ، وطرين استعمار ان اللو- السمر، رد واما هينا و كه و كرو ما وت : ما ذكر كوشا بل لساني و نويسي است بس بن السطم السطم لفظي كر دال مر ذات اونها في باشد موجب النات مردكر بسوى اوتعالى است م حون ذيب اوتولى مدغت اليه شدحا ظر ثدو برگاه دوام اس استحفار يهم رسد كم ايم صحبى و ايم نش بن مداكد و صفات إو تد في يرصفات بشربت فاله آيد وافعال اوتعالى طكم

بر انعال عبد شور باني و رطيب فريت وارواست كولايزال عبدي يتقرب الى بالنواق حنى احببته ناذا احببة اركنت سعه الذى يسمع بى وبصرة الذى يبصربى ويعة لنى يبطش بهاو رياما الثي شي بهاليكن اين طریق نثم ب مام بذات اوتهایی است اگر محسس نواید که باین طریق یکی از من قاب نترب پیر سمد نمکن دمطر د غاست ومسببت آن است کر درین نوع نفر ب منفر ب الیه را و ۰ ، جا علمهٔ علمی با ذکار قابیه و السابيه واكرين باوصت تخالف اكنه والوسنه ومدار كه والوسنة ماوم كنر دوم قوت مز دیکی شدن و در مرمر کر او در آمرن و آن را امر کر - مایمر رور ماع**رت منرع آن راونو** و می و نزول مقرب خواسد و این مرد و صفت خاه مذ زامت باک او تعنایی است این مخاون را حاصل میت آ من عنی کفیر و در حق بهنی از منه و دان جو د و بعضی بیربر مستان ۱۱ زمرهٔ مسلمین در حق بیران خو د امراو ل را نابست میکند و در و فت اعباج بههمین اعتماد بآنها استعانت می نایند اما طرونمی باشندو در حقیقت دراست باه وا مع شده المدكه بيان آن اشناه درس مقدم احنيسي است وبهمين دوام كارخامه مياوك نمام مي شو دو الاميكن نبو و كه بيده بارب نزو بك شو ۱ و بسوى ۲ ماين دو ام اشاره مي فرمايند حديث تسحيمي كم محمد ثاين آمر اور صدر كماب المهاوك و التقرب ١ بي العد داروس كروهو فوله عليه السلام حاكيا عن الله تعلى الماعند ظن عبدى بي و المامعه إذ ا دكو دي ورم بث مريت سميم ويكركم آن يزمرو فركب ملوك ممرين است وهو وله من تفرب الى شبرا تقربت اليدة واعاد من مندر سالى ذراعا تقردت منهباعا ومن اتانى بهشى الميته هرولة بس حاصه أنات حفرت حق است مروها اكربوى یا د کند منو و نز ول می فرماید و نر دیک می شو و و مر د کراو رابر می کند دبر لطانه منها طنه او مب وی می گر و و بابن تدلی و افعی حقیقی تکم و وح مروح آومی گیرد و نستی کرر وح رابایدن است این مدنی مرابار وح ادبهم میرسد وویگر ان من من من من من من من من من اول علم محیط ، ار ند کر بر زاکر ، طار شو ، رو اسیانی ، انمی بر روح ذاکر من تو اند کر و ما اسیانی ، انمی بر روح ذاکر می تو اند کر و کر بشخلهم شان من شان و او نمالی لایشغله شان عد شان و امانا و سی کندم اید تمالی ب از ان جوت موجب قرب او تعالی می شود که الفاظان کلام و لالت می کند بر سانی آن و آن معانی مرتی و ر علم اونعا في علمت كام نفيس بوسشيده صفى از عنات ذا بداو گشه بو ديد بسيس آن العاظ مذى را از منات زاید او نمایی فر دیگ مررکرنای می مازند و بنوعی از امرزاج ۱۰ ایجاد آن مغت زاید مغت ما بی می گر ، وزیر اکر آن معانی مربه و رور کراو قیام می ماینر جهانی آن النه ظیر الناس بی به بین بوع می شوند وابن نوع تقرب طاص مذات حضرت حق تما في ميت بلكه نسبت مهرصا حب كلام توسد الكام او بار باروا لهذات نَّام بمعان کلام او در فرین علی سبیلی الدِوام موجب این نوع قرب میشو د د بینی از آثر نفسس مزَّه مرور خور بدر و مرشح ببکند چنانچه رخواندن منوی و ویگر مانو ظاست و منظو ماست اولیا باکد است مار وام و فسیاق سرآنار و كيفات نفوس آنها رشح ميدايدان عيرانغيروان شرانشرفرق اين است كرور فواء لكام ديكران عاركينيات نفسانيه كه در كمسوت كلام ظه وركر و وجو دند من فل م شوند ويسس ود رخواندن كلام آنهي اد ١ وآن كيفيات و نو و فرب

ذكر مام، بتأبير ما المراز مختاج نحر المنت الأميس مله الما شد مرقول حضرت سيلان المشائح للام الديع و تر در مروس مروس مراه و مروس و المروس أور بار الما من أو وباراد من المسرائي وآن آن سن كرابط من سام المنا ار میت بر ساید می باد مراس ساست یک کرار باز از ران نگوش پیرسد داز افران سدم ول وحی را ه ب ب دراید و سخب کشیده بوویر ا برسان ساسه و دوم کی است کونزول و حی مطریق فرني عدد رازد سنبديه النب ويوباييد اعل سادر تعربنخورو : الاستراث ، ب عن آل الاراد العنام و عن مأيدوج في بار وأبار سي كلام د انبا و ست مي بأيد الان لي ت مهر مد ريد غلب و داري وم، ريزود بار موم يهروجهارم سانا آنيه برنهن آن کست وگريده. وكلفت أمتر سما ل صبروو مهين فالده عودورس مفامرام بالرنبي د التلل ومود ارثيامه من يايوكرا أناما ملفي ها معددانه العلى تعصی ما دیال است کوجو بیراه انت ۱۰ امی دا کر بهاست گریدان داست ماصل آیک می در مرفی دوران در آیا و ل مواهیم دو مین ۱۰ در ۱۰۰ در می مید مید در آن نا آی شد مهسید، دول فی وسن عمر م**از و کر**ان و دنیوی و تر آن او از در وست برو رست و تر تا همرت هم ار آ ر ره ن صانی و مدآ دارد از می شده بدور در دون مان صوب اسر یی می می کارج عروف و می ب مه را را را ما کار خت و آل صدای بیرو باز مه ای دو آنسسرت عند از مدار دو من ها و داخله این از من مر مراعي مد سال مروو ميكان من ورالي سنسه والله و مدرون مرمس و رال مان ممر بسوي وماغ ر ب توت دوا و است سه است سه ای مورد اسر سه حاید از از این امی شده حاین مبار کیسرن می و وش می افتاده و دست ان ساست در در در اطعی ما در ایسان برایدار حدی می آی در سانطواست سرق می در میم رول دو می اگر آشرست عمر داوری منل

(141) هورة الزمل تُ بيانا مب موار من بوه مدآن باور من افناه مگر بک ماه مم شرناصهٔ آنمطرت صفحاً در دو در اخم کر ده تکیه بر زمین نمو ده حوه را از افتاد ن فکاه می دا شدت و باین امر مها ووا گزوران و قت آن حفرت م م ر دان کسی اعتماد می فرمو، مدخو ت شکستی ران سر رسه و بهره ایمار برخ میشد ه ووژه ای است و نفس باندمیکشب بمربه کراز دورسموع میشد و دم و دیاد داشد منهرا امرار الشند منوشهن اورا می بایسی یادوا ثبت موم در دفت بار · و هرمصمون ، زه را که در فرآن محید می مشبعه ندنقا بایسی مثنید جهار م، رومهمیرن عبائب و و ، من محفیه قرآن و و و واعنجاز آن کم موفوت بر عمن علیم و کرم و نبی است ۲۰ زوم بی است است تعنیل اتهی میسد نبست نبیم در تغریق اقسام قرآن از محکم و مشابه و ماسیم و مسوخ وظاہروا و اسپاز ہر تسم ارتسم ، بگر واست باطا وکام از ہر قسم کر بنایت علم سنگل است سنشه در من مسال مان ام . من و کن و مکن او مهاست شاق و گران است کرجن برطین آن بغربودین و مأمیر مرکز ممکن بایت گذیدا، کو در فرآن میدوم ابطا مرکم درمود و ایده بهم باطن و جن ربرد و منایت عسیراست بیفیم سنسد ن آن ه نترزا م بناست گران و دشواریو، عائبه در سورهٔ آییدن.! کرایشان از مشیدن فرآن آن فدر میرسیدند سم فرا زوی به شیر زیان نیم ۲۰ زیان و دیمه ریاست مرکورا بین کران قرآن نی افرانهم و قورهرهلیهم عب اشم زول زان سنان منان استان خیلی د شواه بود زیر اکرد رقرآن محیاه و سامه ما موه سه طو الماش ما الفرين رمن ما و تعريض و كمايه مث إن ما الدو عاضران بدو قرائن مي نهميد لدو آنها نصبیت بیشد ، چنا برو آ سرو مآه به و سور دمال و دیگر سو**د ا**ی طلا**ت** را نفسیل بیان فرمو و دامه نهم هم حز نشا را ازیرو ت قرآن ط می است رود ایچ ای ع میست و ان ماشرا نطوعوت این کیام ر او امال آخاز نه مه طوم مان مرومان ابری ام طایر ثبون و ثماین و است از این عیف سیمت حسور این نهاییت وشوارا فعرور و زقیاست که میری اعمال بره شودوا عمال راست ندوس میل این مجام برابر فشاده نماینده ره به شاخه این میموداست ماز تو شب تنسيرات آل است كرافن از صوفيا با قول نقيل رائمس مله توهيد وجو وي نسسير كروه الدكم ديميدن آن موهوام نهایت. شوار است وگید ارهوطور و راء طور العقل و مونی و اسان بن اعت مطافه که طامی محضرت منهمرا است عمروانام والأمرا شداعت برحمع المياوم سادين عمشان و گران نزايد در در در است ازال بهاو نون خوا مهد كرو ا كرجه ان توسيرا أبرن البحمة تعطر بآسب مورهُ الراكر وم الدل معلدية فالإدارك عسل ال يبعثك و بك مِقاما معمودا وج صحت ۱۱ و چون از بیان و صام تر بال قرآن ۱ ر ، ز توحد قارغ شدند طلاه بیال وصاصل عاز ناجد تو مد می فر ایند ب، تر مین مرسد آیت برای نمایل است وحرب عطف را در بهال نمایلات منه نیاد روه اند زیر اکر تعلیل، سه ا مرئیستند کرشایس ا سور مختلفه آن کم ا دیمط م ما بس منهوم کست بسس طبت امرير بن قر آن الله ي قول هيل است وطبعه امرهام البل ابن است كر (إنَّ مَا شَيْدَ اللَّيْلِ)

ا ۱۰ میشو و در محیر دورشب و باشی و رافت چرنو پیدا و نو ماست راگوید یقال سعات يعنى يطلبوا الما را . د. ت آن ما دوه اول آنکه بداری شد ، ساکه ون آو از نفرا ، منحست في و له الكيل كر والسر آن نمو ون ارآوید د آید و میواک بار در پارستان ن د درست مجر و دو ای د .. بر ساسه ته شب و دب سکون در احت و سکوب و باموشی است الأفنادر السايران والعدوه بأبدعل الحصوص كدرون موسدو فرر وان آد رو ترسي البار مرغوب ۱٫۰۰٫ مشیده فریم ۴ مرخم ۱۰ سای لرم ۱۰ د محان را حت ۱۰ موه دوران و ت این ۶ س الله كارا راست المدانس وباين اعم بالدوست و بالله لا توان الهديد كرم است جرايا من والم مي كندو أكرموسية موسيم ماسبال السيدة إما وبنه المهريش ومدوتي السآ وراسة والشعر أن داحي طامل ند ۱۰ تا ایسن ممود کسیدآ بودن برکرع مت ۱۰ آن موسیم است. رو پید داون و در کار را حت سرف کردن پر در از را بند دوم آیک تا تف نی در دونت روی در دو بر کاب ارد ایر دومکویید ا ست ولا بن بير مستر ما را روه مدوي شو ونورخ آن ورد يال اس اوار حمل شاه عمد من نور به الا الشركي موال ۱۰ مرور المسال و المسال التي الأسل و المالة المسلم و المالة المسلم و المواسف كو بدرل را ما را العام الدام الساء قال ما ما يا يلين اللمل الآحد المقرَّل من الماعوان مست. دا مه مدن الد من يسالم واعظية من يستغدران وعار معتى يه على همر ورر احدث صبح وارداست مران عي الليل ساعة لا و عد عد مدام بسأل الدند الل حير امن - ، يلاد و الآخر الأعطاء با و فدلك كلاملة بسن آرم ساميرووب ور مارآ ،ا رسي ورص بوكروو بت جلد ومنش و است و رحن ماسي وو قت گری بار بری امن است و رین سه و اگر ووقت رواح می ووری است و رحق صاحب فر فت کر ما دن سعهامی کار رقم د صن برآ . و مادنی تغیر ، سیار گراز د مدت مبرو د ارتخبرت سه یا الطالخه جند بغدادی قد س الله سر منسول است ٔ را پینسان مرابعه ۱۰ ف ت برات پدیدوارهان پرسسید مدجوات دا دیدکه طاحب العدارات وبنيب الاسار ررابنعناالاركيعات كعد هادى حور اللمل وإر ، قت رازول وبال علا ان حوست خاس فرمود و مد که دوخ آوی رو مل از طالم مأل دوواسط لوسف آلود همی بمجاسات و نبوی ندا تهن ألا ظالم هرس وطها ب اورابر كالسب كال و دبن بازار آلو، أبها فرستا، ندوازان عالم، ورادتاه والقصالي كرد را ال سلم اورا عفرت رو روكار ووصل بود روست اوروسط ما طوم واي بادونا مدن آن لذت خو به و له نوه می در مایید و کامه احرار اور امور عد و مهور میسازید بسی و این عنایت و این نوازش وینی می ماید که در آن روح را قرب حالت اصبی عود حاصل با د شسیه حالم طهاری و قد من باشدو آن و فی وروياست بدينال عالمه نيست مگر اينو تبت نفسيل اين اجمال آ مكه رو زچون و دساعما ل حوا من واستغال

مورة^المزمل (۱۹۳)

ست ا ریمانم از طها د سرب برسی می در می

ن منت به د مده د و زیر سربست طالم الدواح شي وبنول آخر منه شاسيم بامي^ر حياء ريوا ب و عفلب از دمن و ، ١٠٠٠ كوياروخ بسراوب في رسه وه لدا صلى حود داياد كا ر مو دت ۱۰ ر ۱۰ نی که ران مرحی پسه یه و ۴ کرسه مو ، نو عامی کسیب مهو و (د افوم و ملاحم سی و است مواد . یگار کری صاف میش^و ، روی عزار برای می این این داده به این سیره این مرا می شود ما دار نوی آن مرد و به مرازی مهای برید و دوه میدست کرکی سیب پیشیم پر نوی دخود معطل برگی ده سے بادی ابو ہو یہ بان رہا ہے ، وہ داکھی کے دیا وہ مطابعہ کناب می که در مب. ۱۰ سه می باند و رسال یک برخواب سیحرانکم در است می بر آید پرهامچه در معدست میرانک واره است دا در و مورد د و المسجار و طر مدن مدي مدوميات كرودت سب داورد در من من من منت كم م ما المام المل الله قال لند عيس اللهم وقر عد أنها ، وتم ومد و للسندات ومنها على الام يعي لازم بالديد باست رسادار را المان در باست مای سب اردیم کاسو ب المراز و فات ماوت و سند جمور ماحد الساب ساب المن من الروارة فالأشهار برا روامت الأسال أهرام یا میشه و و میر کیا ہے کہ اس شار میں رہ اکرا بوار آبوجہ وابوا پر رہ وروز یا ہوا ہوا عمال ید را که او سال ماید از این ما حد اید را این مده بر مانع میشو و شهر از از ماه ریز آر اسبعه منقل سدب طوار مدرى ت ويكريد رسى رآن أب مرسيها واتعاطوانر مار كالرطام ماشودواطيه وسدك سد بورا مرس ومایات بست من مدان و ماروزوه لر میگرددوآن که سد مرساندواین ر سوخ و آن از کا سناگراه مشوده و به به من محالمه د او رواح عرصه ایمام می انت اند به می سیدان و ورتهمهم این فوائد مردم و و و سال السام و و ت دوز دو یا سام است مود است حلوص ما كيمن وك دال دال مرور ست صابر مي فرويد اللها و مياطو الله العي ترتو قرا ، ر ره ر پ ناو ری ، ر ارک ، است و در حسام حدوب سب سو با بودن است فرمیت آن ، ایری كم ماسير مصامست و بحاله من ما رب و مركوشي آرائي رير اكم آئسرت هم معدار بحرا اشراق ، ر یکان ماز جو، سن مو ر : کر و کر می بود دو موان ن سب حال عث، حسرت حسر را در برا و تبت و بعد از

ے کے سلام آ دامی تر ہود کہ وہوں ازاں ظہر میشد ووسو ونسال مي يرو سر، ساو حنی اله و . من مي سير در مستور دو مي سين و فرص ظهر سن فول ميشد مدور الطرق عصر ما زمن فول وهو س و آن دوارنا دو دناه مین سومات ساند از شند بروعور ادامی و موه بد عد از ان مزسسته لی ما مساخل المهمشة ول ی و جدمی بند بنی دیو از دان درنس معرب و سبس و بو حن سی و مرعرم موا د نقل میشد و بواز منسته ایل و ۱۰ ایس پر وارنی مه بهای مه به او در بین ۱۰ نوه میس نیوا قرار صمسی من دیبا چرین و مریشه می مع آل راز المسترر ، مد ريد ، أول الدر در فيش آشيا آن حيات عماسه مل فود عداز ن فود طعام عام اور میزامه منه و ارسال مای و در به ورسال مای و تصمیل میکرو ، کرمها و حوری بی تریال گرسیسه و شرصه ، و با با باز ر الهارب و و نزه به نه برا ب ما ریث المسهم من تر مدید و مد از باز هشا و فریدا میگذ است سد امر سبه المامار و در و محاه مشر بعث تر ۱۰٪ ۱۰ را کعت کنل ۱۰ انمو و ۱۰ سبهجات و کبسران ۱۰ سمید ات عجاة وروه عديدور مرآني كرازاتها موروكا بروسده كالم الوسسية التسسية ومورم كاللص وموره كالتي ومعوزين و . . . د اناب است تو بد د استراحت می ترمو د نا سه ن د د بن همو د ی اوقات نبی نینس آبکه و م_{ه در}ه ^{و با}یده ^{اعتبا}م حوره ^{۱۱} این متد در در ست مصروف وار بایت امن و اشت سههٔ از می قرماید که بهر جدر آن در و **ز**مشیویی مادات كوالون ورتبت است المآن وقت الدر رجيد أعليم كور رفع مباب وتب وبنا سحيل موتر است وماليح عده سه أي ستعل مرائب ، الله الشغال و ماه التدارو أبي بدي معلل مدار ار ند گرانسم ریک اس و ، کی نام بر ، ره کار ، ر سسان ، وام ، ابرونیت و به شنا و بمرا ، برهباوت عواه، راشای آل ونواه ور و س د آبرآ و و بریای معراه خالب و نواه مره ج و نواه بسر و نواه بخی وخواه ماختی و خواه بندس و نو ۱ دور وز ۱ وز ۱ در سب ۱ کر نسسال خواه مجهر باش وخواه خفیه و ۱ م یر در ۴ روم خواه امسهم ذات ماشدی است اشار ن کری واست بااسمی از مری سسی کرا درا سناسست با نفسس سالک و و قست ، وحال ادبیت نیر ماشه حنایجه زینه به شیخ انواسی سبه و د وی نه اد و هرس مره اینقول است که بهمی ه طالب این راه پیشس ایب ن تا مداوی ام را برکسیدر میں یاده اربعبتر مین فرمودید و مین بیداور ا بحضور نو و ن ، ه نو دو سام مسنی را بر وی میخوا مید و ظرحوه مدا مرتبرهٔ آ و می مبر اگریبکی ازاسهای الآبیداور ۱

نغیری در بره و از حابی بیدا میشدی فرمو و مدکر فتح توبرین استم خوا بربود وا و را ذکر آن اسم مکنین می مو و مدوا گر

۲.

برن و موردور رحیات التی استدبطها

ومحاسبه ومواعظه وشظيم وحرمت است وثوا ديدو

الما هرون من اعل الطرائق و آمين احدا تشقيل اذين فصو ميات مذكون ومنوض بعصوا بديد شيخ وم شد أست كو یحسب طال بهرجر را اسلیم و اید مانتین فرماید و از خصو مینی نخصو صیبی نقل و تحویل کند جمانیجد دید آبست دیگر ترمو ده اند فاسدلوا اهل اللكرانكنتم لاتعلمون إبم المهمات آن است كم اليج شمود أسيخ انس فافل بان وبهيج مشمل وهمل، زين يا و باز نماند؛ نازد و رآيت ديكر فربود ه الدكاتنه بيهم فيها رة ولا ببع عن فركن « و اگر نوف آن با شد م بساسب شعان وهمي از وكرين باز أوا بهم ما مهب آن شنن و تهان را از خود دو ركس (وَنَبَهَ أَنْ البيغة) يعني ومنطع هوان مرئهن كور الازبا وحق وزواره بسوى بره روم مرتو وبهاد كردن او (تَهتِيلام) يعنى بطريلق قصلع كرون صافر آن عمل وآن شعل از لرن نر. باخیارزیدا که ون سنع منازی گی و آن شغل از طرف خود منطبع شدن بساا و قات ظلم و ما مه مه وغ ميشود مالما توكر بي قبل علاقه كوكري الأند مسنه آلاي توديا زماند ومنتضع شوويه مرواني نمايع والفراح الريسجين فراره ألطرج في او و کسب مان ونفصهٔ او منظم سورو از در و طای برا النهاس و رسی شاد و بسوی این تید لفنا بگیاد ا آو مروه الم م ير كرم لينور ينان المراج ويسب لراعليم كرون أن طاوحا مل أثر وأسأنا أيد المساح أساما بداره والأوام أوين أعليه سبك ا و ل در روین اکرا ب کرفیطرات ماسون ام در آما غرابطور نکاسد و غربی کمااز ایکرا سنت ما مل آبه و در عور ت خطور خطرات وكروكزتمي ماروموجب توجه خالص إسنا كوراس شوويا إب وقرب راحمركم دور وم ورعما يام وكرا سبت كربسيب لوچه مفرطهامری اثر نوسه بامرملان محرحی گر و دو مث_{ل خط}رات و مگراین با میشود سوم آمریام عبادات فراغ حا طرمشرط است و علاقه و است في باطن شا على است فوي جمهارم موجب طلاص از كدام سيد ر مي ما شد مغل مها وسيت و مدعت وخوشا مدو ویدن مشکرات و بد مات و مراف شدن استوسهای در انجم کن مست ما مدی انعومیس مدرعان در ایم محبت اوتعالی را در ول می افراید بس مکر شفید دار فیل از استفال ۱۰۱ی منت کیم امران دار بخیارد والعت کو ما بيل والقطاح الزعازي وينوي و رايا اي مكر و ماو كرانشا الست دورا سهاكه قوت جيع ، رميان استغمران ، اخالا ه يهم ميرسد الرطايست بأبرا اخداه طيبه إفلا مامل مي كر وواري كرد عد ماييم والمند و ما ويسب و ما وب وارشاه و الصبحت ور عايت حقوق وموجب مديه بالأن مب عباد الى كرمو فوت براخة إطار من عبات يص وتت برحماز دو اعاجت الهل طاجات و براقارب و تواضل کونیم و تعلی بر جدهای للق وغد مت مس آنین و اسیات وسسیب کسب مال برای صد قات و إنفا قات خروهم رمساحدو رباطات بينو د و بضي از فقها بد ا ذكر اسه ر بك را برا د أي مكريم غريم

وسیل را بروفع یا بی او ما در از بر اگر بروه و صدی بر و است بی داد از مازاشاد و است بازی بین از بر و والم وسیب دایش سد و است در در داشد م و اسی زمو فیه تدبیل را بر این ماسوی اسد در و در امد کند و زمان دا ماکت و ارد سرت اس به بر ن سد کورد بازی بازی سنت به برجود را به بی بد وجت مان جو در امد کند و زمان دا ماکت و ارد زیم اکرور سیم با بدامانی افراط و بیدار ما دن اعداد که و تدار مد ن بد دل را می گدار ، و سخصی در سو تاب و حود می کند و بیدار مد ن بد دل را می گدار ، و سخصی در سو تاب و حود این این از از در قوت ادبیاط کند کراز ، در طال باش و ما دای ذائدن

ورو اشب و د کروائم مشاه ول شو، ما استفال نامه وظهار سه وحصور ول ۱، ل ، مان ، کرگرید ، آنکه برکت ز مان ما قط شو دوبی اعتبار ما کرجاری گرود اما از اان تعیل دل ذکام من آمکه حروف مم در مبال ما مدومنس مین و ر ذهن را مسئ گه دو بعد ا ران منه ام منه طعشو دو د کرجان گر، د از مالت ، رسوقب مست قوید جاد شه و مرکز ررا ا صار و موش كرون نواند ماز حيمت از جمع اشياطام اومالنادو آروما أكداز همس ومايت مسجود سرحاسب شاوه ايس مرسرا قرسد ، به زیوست به ن و مدکر در هم به در می شده و د ما کور در باید و این مره و . است ۱۹ در ان نه بی که سه و بی نیم س الحور حود ماهم شو و دیانه می است و بیر و ساد دان دو دی و و صد حطاب ت ، سابس ذان طالب و ميدوشو دين و حويه ال گفت و جول ال يامضر شهر د و كو الراسسي معد و ۱۹۵۰ من شهد آل العبت كرفية علا أين ابري مهوون و ماوجود آنكه وار بأنه و در ما العبت جرنسهم الده و المد ر د و صف العلم المها أن ومول عسمت المحمول و توج مرت بحمرت مول به طور در حر اسكال باشد لا حد شع آن م شه به می فرا مد که نظر ماده، ب من و به این مود الله این وجوی و انقطاع ملائی و ر بهرد و ندو تنب ، شاکس و مراکم ا دمایی رَ الْمُشْرِق وَلْمُعْرِف الله ي مدو كار مسمون معرب است و مشرق در مراي و اي سالل دبوي ماحنه است مهابر مهرب را ال انسلام ملا با مهای گرانیه واست بهین کربورآ دناب ازمت بری داست ناحررا سرار و و دکان علاد ما ، آمرو کامیکرر ت سے حرووہ ۔ حست جی ، و کر رایا ، بار آ و ی خود و مرارع را ساره مرمی ان و مزرعه و ماغه ان اما و ختان سشا، خود و پدور ابا فرزندو ماور داما، عشر و نطام و کیرک رایا و ک حود و بسیر را باید رخو ، ر ن را ، فیهر خود دادگام بر مرا دناس ن گروت سیافرد اکارد ۱ در وی ، د سرا دیاد و بامکاری و این مدر درسه معامله آعار هاد و کاست دا عمع کسب و را حوش ز و سود اگر ر نام ش حرید او سرگر و ان ماحت ما آنکه آ فیاب رح مرد وی در وی در وی مدایس طافوه آیمت آیمت گسساس گرفت مروم از مرارع و و کاکیس و منزار ومساول از راه گریهٔ تابها، و آمدند و بوکران از در باربر گنسیده بن و صب الایهان مروبی تیمه منقصع ممست مكر عاديد الل المروناء مان المجن از طعام وآب ام فارغ شدند باكترابات فارو حادمان الم ما و عادمگر بازن و مرزید و برزه و در در این ماگر دمه عبر ززن با بین محسس طلقهٔ موجون مخواب د فتید آن علاقه مایکه علاقه روح دم از وا من منقطی کست صلی و دان و تعدای و درم ما حیار ، وج عام نا مجیز دیگر جد رمد بسی و ران و تعت شان

مربو بست ادتقالی را مانناکن کمهم اینهاد ادر و نیازند و میدار دو هم ماهن چرنطاند ندار برخود را ربام اد فرست عمرخو و مهن قسم بي اغتيار، اروبا من چر علا فه مدار زيراكه (لااله َ الآهو) بني نيست معيو ونو، مِ اكر ، مبت مكراوكم نطع ها نُق دا بنات علائل شانی از مشیول و مربست او است چول او برا به بنیل، قطع علائل شوی ما ، گرر اجه بای در مربست است كرع أعدان ومبرسان است مركارنه كل دا * وبين آنر رف گفته مرا با وجود رو مست اسب ب و و مالطب نل ونطع علائق و و است بالممثرق والممغرب نامت کمهم اور اظهور است، را شیاه بهم بطون ا ۱۰۰ راست پریمی مواست با

ه او جو دی مشور نمی شد زیر می لاالله الا هو اسی مو دو حقیقی بسروی دیگری نیست پسس اگر . را نها صایر می شدموجو د تمي توانسيد شده اگر بكار ظاهر من په سرحوه مي توانسيد شد منا اللهور را ما، عاد ن آمين معت د چه مند بدون "آ فيأس نمي ما ثد ديا آياب مريسي ما شرا و آب برير و و و مايه برد و و صويل احت عمر زرا و فرو برير ز هاه لطون المجمال اسباب ممانا ما الماري من حود في هذا الماري و المريد و ما الأسس ملاحفه المامين وسياب، و ما نظر را ، راظر و و و و ستنان ميد و ، تون اسباب و د مانطاز بيان رفت و ملائها ٢٠ ورنه ان گست و دامید در کینلاه اسم بسس مابر برور د کار خرور کار عدار داو را سند، در و ریاب نود گروان وى برواشه ونسسبب مسسان علائبي ازجود نه ش بهاش وادر در كلمه ذكر بري تعفيسب بلامهدن المسته وبن مقام مرای اشارت است بآنکه مد ار مطع ها آن می فرصت اینکار کی و بر مرسس ایرد اصلاا مطایر تحریر و انخان مکش زیر اکه بهدانه ۱۰ اس کدام مقام تحریه و ا^ه تان است مافی ما ۱۰ و ساعت و ی و آن آنست کر توکل بداند و الهل این شان سیم مربه است اور آنکه سه در ابریم مرد کارنو ، احتادی مس شود یا نید احتادموکل برد کیدی مكريهم مشفقت و برخواي الرائد من سورة ويهم قدرست او زام مرائه من خود بكمال احتفاد ميكيدو. يم ا اور آدا و د افت مامات ظرو ریه و می بود می سلار روم آنگه به در از در در در می اهماوی طعمل شود مري رام خورخو واست واين من على الت ازمر نداول ربراً رور الدري العادخوومي يا تد وبار بارور ذاین موش می آید که این نار راسی شد بی مسبره دام از در مرسم جوامد داد جت آن بو ت کممن خو ، متو بدشوم بخلات بر کم او ر ۱۱ سنمران و راو راور و و ۱۰ مه در ۱۰ انظر حل بنی بروی منل گردید ۱۰ مست و لهمذا موكل قدير آن كار ورزوس نووم يكورو قدير ورندكا والارتاب مرام يند اسباب مريكار مداري واصله إفي اصلا ور ميان نباغد بالكمانير مروه ور . مسند عسال ١٠٠٠ع تدر وخور الملاد ور خل مدحي كرو ربن مربر موال ام نمي أو الذكر وبحلافك مرتداده م كرو رال ماب مدال منسول به يجباي ومسام ١٠٠٠ ماد را مست وابن مربدوا بحضرت طیل صلوا وا سرعایه و ساامه داوه بووند وله وار اله دا و وی کرای ان ایشام ادر آسنس می مروسه و مسرت جریل عم آمرند و گفته کرانه پر در د گار خود مهال کنید باشهارا از بن همایکه نیات خدند فرمود ند حسبی من سوالی عسد د بیانی پسس در سیجا اول مراتب توکل را جراباین قسم مینمبرا و نوالعزم نشان د اد بد و جراا ندمرانب داله شد ، بدا د نده اب آمد شد.

عن و مرک کن صحباً قد سنان دام امرک ایشان خوش با که در وی سند. چر نباشد اول آبکه بطا برم کر کمی و بیاطن عسب این ۱۱ من ۱۰ مرا بایت و از حال ایشان متفحص بایث کرچه میکنید و جه میگویند و مرا بی رنگ البشان بيش كسي ريكني وهبوب البشان داور مقام انتقام كمسع ١١ ميكسد و م آي له مشكا ١٠٠٠ ا طقی وبد زبانی کنی موم آنکه ور استحت و خرخوای ایشان با وجود عا برسمانی و بدا بسفه آن ر شفار فست وبداني تفصير

ن و ارشاد ایشان بهرنوع که ممکن شو د در یغ نفر ما فی

. مرطهم فوت شود محر جمیل نمی ماند واین امرخیای و شوا و علما كفيد الد كم يجر بسبل بالصفي بن مرا است و بركاسيرت مفهرهٔ آشمنرت هم دا د و كتب حديث ولمبير مقالعه ما يدباليفين بدائد كم الح آنمنرت ع م بامنکران این را دبیمان آور و و ایداز حسین طلق و خرخو این بحرگر مقدور بیشیر ماست وابیدا بیر کت این عمل ا کشر جنباا صااح بذير شداد يقدين كردد كماين شنحص دا اصلا ندهاسي ودميان باست به جسيكند مراى حدا ميكندو بنرمود أخدا ميكند چار و ناپارار منه کر و ندوش باطاعت دا و ند و ربقه خدمت بومشید ند و آگر ترا بخاطر دمند که نطع علایق و صبر برایذای زبانی منكر ان و منا بدان كه مراضرمو ده ؛ مد مرمرو حبت ما الماجاعه دا الزمنكر ان اين هدا و كربز بان حال و قال مروم د الزين راه باز میدارند و بآسایت ش و راحت دنیا و لذات بوسانبه ثر غیب میکنند اگر بد مای دانشام نکشیر این را در ائے نفود والم بیکسس پیرا مون مجاہرہ کم بر نفسس بسیا، شاق است و مدتسویل مشیطانی آنهاشاق مر می نماید نگر د و بسس فانه و معرّت من متحقی نشو و وست می سن ۱ انجال شو و از انجها عربود کلم انتهام نخستی مرا باید و او كه يرهاى مرا بيث أن رائه للألك كنم تريم أكم آنها محل إن و اد الدر نقط موذى من مى فرا يد كم د رين كا ربهم وخل كهن بانكه ابن رايمن بسبهار (وَدَ رَأْيُ واَ خَكُلَيْهِينَ الرُلِي المنْقَدِيةِ) يعى وبگذارم او منكر ان اين راه را كرصاحبان حیش و تنعم و آمایش بدن اندو محبت هوش و آمایش ایشان را از محامره و قیام شب و بید اری آن د و و ام د کر بازمید امد د و مروم را بحال ^{در قال}ی خو د^{یمی}ستن و در احت تر هیب میکند و رحق ایث ن حرض مکن ووعاى بدسمازير اكدمن مالك ووجهانم ويعنا بحدورين جهان برش از آدميان ميباشيد بايكار محابره ورياضت وكمشيدن د نج ومتقت مت نول شور د چشم ماز برور د و اور دا در اه مدابر با دومه به بینمان در ان جهان برزجما عمر برای مجابر ه ورنج كشي و بالأوسشي و وكار الد أكر اسها باشد مي بره و و بح آنحها ما د ا كركت و اگر و دين جهان جمه آوميان مت نول دنج کشن وسشفت گردند و دوان جهان عمه آدمیان مراحت و آمایشس با سشند هرد و جهان بی قرید شوندو رنج بی راحت یاد احت بی رنج یاشدو طو برمالم ازاحد الرشا باین نقصان آن مالم است از سن که جامع د الممتقابلات و کالم علی الطلاق ام این نقصان و رحواست مکن و بیزو رخواست مکن کر ایشان رازوه وسشاب ي عليد و المران من المرواز آمايشي ابن جهان محروم وادم بلك فرصت كن (ومَعَلَّهُمُ قَلْيَلاُّ فَ) يعن و مهاست د و البيث أنر اور هيش و آمايش اين جهان اند كي مااستعد ا د مجابد و آنجهان بآمايشس اينجهان بعيرا كند زبر اكو قبل ازمام استعدادس كرحكيم ام كسي و ابكاري مشنول نمي كنم و الاد رحكمت من نقصان آيذ

(آن لک ینا آنکا لا) یعنی بمقیق مزوما مهها مست زنجبرای گران کروربا بای از شان فور است و رحوی ایک آن که بسبب را حت طابی از است اون و ریاز شب ول می وزدید کدو بها کن ونیوی با مست میگزید که (یک تشکیب الله) و یعنی آنشی است سوزان در عوض سوزش حشن و شوق که مداور ایک و در ویا تان سوزش میسوخته و در ویا تو در ویا تو وی آن آن آن سر میگد احداد (د طقاماندان

آن مشقت وریج کراهل مخابره و زکرور و یا در بانند کرد

سورة المزمل ا

ماع باب میدر دامد که شهاازین امرو به ی کمر معمرخ و را بحكمت المن شد و بو قار سر محاله معران اين و ممر ۱۱۰ م و ۱۰ را از دهای بر شاوا آن م کمشین منع نموده ایم مبیدارید کرین پیمبر محض قاصدی بود که آمد و پیغامی و مانید د بر گئیت در عصیان ا و ضرری مخوا بدشد ناکه این بینمه محض قاصد مدیت عرض او و گو ای او در ت شام تهوان مست مهدد گراین بغمبر شکابت شهامعرد نس د امدو دریای عضب و است معوش آباد در و بابر بآفات د بایاست و تعظور د باو قدر ، ریج گر نمار شوید چهانج پیشس از بن هم منکر ان یه نمران دا این نوع عنوست شد ۹ است. إنا أر بدا أيسم رسولا شاهل عليهم) يعي غنين ارس، وابم مون شابهم من الأكوا وباش مرشره زوا عرض كنة ا أنا في مكر ابين را وشد و قال ابن و إور ا قبول كرونا بر طبق آل ما برنك از منكر بين ومواضين معامله يا يم (كُنها أر مللنا المن ورعون وسولام) يعي عالي فرست، و بوجم سوى زعون برامين نسسم يتممري كمتهاد ت ا، أحري او مقبول بود و آن رمول حضرت موسى است على نبيها وعار العماد أود المسام و تحصيص حسوت موسى هم یآنه وربن مقام ذگر فرمو و ۱۰ ندم ای آنست که رفش ابت ان بسوی نژو ی در گهای اکثرامل تر اربح و احبار مهمی اظر ق بیغام رسانی وایلیمی گری بو وزیر کرابشان سخیری اس نیل بو دند و زعون از فرانط بور و نیز منظه ، از نرسناه ن ایشان بسوی وجون دهین به دکه مداهم این را از میراندا سا و در شاه و برایست فرعون و فسایدن در اصل موت ایسان ۱ این سوه مایکه تبویر فلوب، دا مهاج دسرم شی حراثیل مصود بو، پسس بخلاف آماییای، بکرع م کرهم بسوی قومی کر مبعدت شد ندست خادت و دسالت و رسابد ن منامهای آنی بسوی آن قوم ا زبعث آبها متصود میشد د هم تعانم و ارشاد سوير قاوب و بحد ارسانيون علالبار بسس ننس د سالت داشت. و مصرت موسسي هم نسبت بغرعون موض فاصد دایلی بودند لیکر ۱۰۰۰ دایس رسایشان در مارهٔ مللک کردن فرعون د قطیان وشجيل عقوست آبهار بالقدول افتاه بماني مي فروس (معصن فرعو ف الرسول) يعي بسس أفراني كو فرعون آن رسول وورا (فَالْمَدُ لَنَاهُ الْمُدَاوَ بِيلَاه) يعنى بسس كر ونيم اجراورويا كرف في كرجايت وبال واشت زير الرا ويه اردريامع مام فوج دستم عرن ساء جم و بادشامه و ملك وعلمرات ربا فات وجوا بعرو آلات تسن وآسايد شه ا دیدا در بکسیه ای مدهشمهان اوجو الافرمودیم با دجوه آن عظیمت دیوکت کرفرعون داشت بیافرانی دیول و قت حورباین دبال گرفتار گشست شا که هستسر هستیرآن ندارید زفسسم بینمبرخو درامیر بخانید و فران او د ا قبول نمیکنید والرباير كال دام ويرد بارى ابن سيم برك نسب براج حضرت بوسس مكم آب با آتس دار وازهذا بالبحمان

ما مرآ، ورولها منظر ست است محو ما استدار مي فرايد ما مك آسال دادران ووب مرس ما با گفت و نبابه تهمیر چها محد حاند و اجد از به م حد وال وسیقت ما در گفت میدنی است افتاده د بر سر سر سر سر از نه باسیت برا ، برسناسب سرمو ، کر د لات مر دمای آسها نیت او می نمو د واگر و دیسه مها پرست را موالی نا فرر مدکر چر ، در مل افغالسها و افغالسها و ادشیت و شقت السها و فهی يومد واهده إي المنار ورمود مناارت تأبيث الخافي مودد بوالش النسب كراد السهاء العطرب و داالسداء الشعب جهدة ي ديمايه اندكرولالت. حدوسه مدي أمد وورا أن السروا سيتاق آسان آسهان بود و اوارم مورت ۱۰۱ زیالیت و پر از زار» انجاته است و یک ران حمال طرو را قباد بخلاف السيه ، رسر كر «بدا سير مننه البيار ، الساء السيمران ، أو من والم وتبوت مشي بعمد ازنام آن شن است و آس، مه این مرسار آسای، مالوازم مه رست سمایه او ما مل اعبار ماشد ماوالشقع السهاء فهي يوممذ والعمد بس ونهنس سي من كرد والداي الشقاق كرم تول الشقت ا سن آسمان بخال جور آسين و و عاليت آكيه روسي مر حاد انشيقان آغار گذيه ديفيه اعراي اوسست ومسارحي مده مسرسر اشنون مد الماشنويس، دوست وي كومارس از سسى و سدر است مهوز مورب سمایدان در معک بگشد آل از مآن مورت را سمار نکس جذابی در الملك على از حالها هر ما ان سای آسه ست ۱۰۰ یکند داگر که رخو ماکه من جنس دو درسه کرسه بیال می کنیه ماست مید الوقوع است ساشنس آردمیکن باشده از برمای می ترسید ن و د ور در و قر آرینی ن د جو و د ا ن آرام ۱۰ شس محار ما فن نست و اگر باله، ص بط کار ماز کر ۱۰ بر ۱۰ بر ۲۰ من ۲۰ سب و جو د آن روز و بلای آن روز . نطالب ميرياس ١٠٠ ي م ، فيع و موعو و است و ، د منل م٠٠و د است كم *

* مر ساری کرنس در بان است به ماجالسه هیش در این س به وم بر ماد ، بم کوئیم این قلط بهمی است ساله در تر وقوی او سری وامارات بنده مناده سالوم مرثو ، به عموم است و قوی او سری وامارات بنده دازان در تبد امالایک سیار در این و قوی او میلوم شد و هام ساند الد حای آن است کربروای آله نسه دازان در تبد امالایک سیار در این و قوی او میلوم شد و هام میشود و آن دو زوشامل ماشد از در از ال ماه در سده و عنل برگر نور می کند کاین قسیم کار در طرا فیاد انداخه شود و آن دو زوشامل ماشد در از الروان و میلوم معدولان می ست و هر و آن دو در البروان می آو در دنی زیرا کو

رويل المريع التراوكة يست (نين شاءاته

مند به است و تخلف در و هر او محال است بسس آمدن آثر و زر مجمد الی از او قوع است. ایا نشد به ت وهرل او تمالی و نظر نصدق موا عید او تمالی و اجب الوقوع است و است می المهم و مام و شامل ر نگبق و حده و چون ازابیدای این موره ما اینجا شروریات ماوم، وا ، با صفارابیان مد ال ارشا و فرمودند و نظا برخطاب به سینمبره م خاص موزین محقیق این سور اوهضاسی این سور دیا و دامیرن مام است را افرسپ ۱۹۰۰

اليلي رقيه) يعي بسب مركم نوايد بگيره مسري قرب مر وروم ر سه) یعنی رای رااندین را بهها مواقن استمداه ور عبت و داگر خوابدراه منابره و درام ذكروند بالسيش كيرددا گرخوابدراه ا ملاط دوعوت و نصبحت وارشاد ومبرسس ميروناين سان راياده اليدن ازان جهت فرمود معال آنكه ياد داليدن چرى دا سياشه كراند مايق ميلوم شده باشد و بالنعل از خاطر رفه کردوح قبل از تمان بیدن در طالم قدس د طههارت جاداتشت دا دِر انوعی از ترب نشاده ، باحفرت من منالي عاصل بور و آز الواث بهيميه وحو البيخ وعلائق دسويه و بخامات، عدايه ما كرو صاحت بودا پوفت که متعلق میدن است و وربندایس چر انگر قبار آنهمه مدا فراموش کر و دو در ند بیرمهاش مب تاریخ که دید. آن قرب و آن صفاا زخا طراء رفته است ببدیان را • ساو که او را نهان حالت اصابیهٔ او یاد مید به نیر و ۱ مهراه ایش مت بان میمازند چنانبه طار فی فرمو و ۱۰ مست *

* ميل بر صفر بود موى مقر ا صليش * * مذبه امل ا مست مسرشو دين مسار ام * مست در نجابایه دانست که در اصل این مور • بر همین آیت تام شد • بو د چهانجه مقیسه بین از حضرت ام النمومنین طایت، میدینه رخی اسد عنها وویگر محابهٔ کرام رنس رو ایت کرده اند و چون درین سوره اول جمیر ریاضات و خلیرات شب بید اری و تبحد گذاری را ساخیراند آن حضرت حم و دیگر ، نیمان ایشان ور ساو کرر ۱ مد: بديام وراداي اين عبادت برخود لازم گرفته انديا آنكه بعض از ايشان مطلق خواب شب تركر كرد مركم مبادا بسبب خواب درین مدت ریاضت کرنیم شب یاقدری زا نُدیا قدری کر کم مر ای امترر فرموه و اید نقصیری و اقع شو و ۰ واین قد دورت را بهسبب بیشن و بهس ر طاست ازخواب تمام نکیم واین ۱۶مه را مشقت عظیم لاحق شد با آنکه اقد ام ایشان و رم کرد و رنگهازرد شدو آعفرت عم زبه به مشابه بردر تحدید ، نهیبن آن مرت مثقت ه ظیم می نمشیدند کم مباد ا ازبن هرت کم شود و ؛ مهٔ ماازعهمه هٔ این ریاضت با که نشود داین مثقها تا یکسال کم مدلّة ، د و از د دما ه کامل بو د بر ایمشان مانم بهمرازیکسال حق تمالی اس آیست را بری_{ن سو}ر ۱۰ و وویازل فرمو د و بهسبب نرول ایم آیت قبین آن ملات معایت شهادا صل تاجم د شب بداری بی نمین ملت د بی تعهن هدور کعات و بي نهييز شريز ت مسنون و مو كد ما د و بعد ا زنا ول آين آيت عمل آنحنرت مرم و زمو و ن ايشان ويگر صحابه را بحرب قوت واستنمداه و قلت نتاطه کارت آن مختاب ماند جنابی عبراندی عمرورا فرمو در کمود غېجىرىك خىم قرآن د رمام ماه سبكر د « باشد تا بعرشب بغدريك مسببار « د اقع شود و د ربعني روايات خيم ^{، ۳}

مورة الزمل شبار من اسد را و فون غبر العبن عمرومز كود شدت و منبت و و فور قوت خود بيانو بها و من و رئيس شب نيها و من الدر من به بين امرمز بعث رامعمول خود گردا نبو ندواسها ع قرآن الله و مناور من

شهره در او جو از او جو از ان مورهٔ

لانتس يتسيب حميمه حالار ، بانی قرآن را و این راخم اعراب مامند جه انجیز سب قعص بهواز ال سور أصاور اديه ا زان سوره وحسن ادل را ضم نهی بشوق گویید و بعماعهٔ و پگرا زمخابه رخی سل هیوا سهن مصعود و خره هد آیات دا ملاحظه میکر و مد و هر شب برار آست رامبنواند فد دورین موه ست بهم شب بفتم حتم نزآل میشد و در دوریث سزیات و او دامت کر برکه د نهجد و ه آمیت در دو مرکعت نجو انداو را ار طافیان نمن پوپکند د هرکه سه تبیت د مربینند ر کعت طحو اند اور اایر عابدان می نوب ندو برکه برار آبست نیموارا و مواز زر ۱۰ را ن مه و می به بست و روبه غی مرد ایات وار داست که برگز تهجاه **آیست ا** زخرآن در تهجد نمواند رو ز قیاست باا و فرآن خصمی مکید والا فرآن با او مراع دبیدان نماید که مراهاریع و احتیم وحن ملاویت من ا داخر وی دور بعض ا حادیث وار دا حت که بهر که د و آیست آخرمور و مفر و را در عار مبحم بحواله ا درا محد بسع می کند و بر در مدیث د ۱۰ است که ۱۰ زی انجفرت م اسحاب نو د د ازمو د ند که ایاازشانی اوالد شد كوموم وصد فرآن برشد خوانده مامشيد محابه وض عرض كردند كديدسه ب السردواندن موم هصه فران برشب ب يار وشوار ارت از كرمي توايد شد فرمووند كرمور و قل هوالله احل برابر موم حصر قرآن است ورثوا ب الكر این را بخوانید ^ژواب دواندن موم حصهٔ قرآن شهار اطامل شد و نهیغهٔ ااگرست ایخ خواندن این مور ۱ در ناز ^{تهجی}د معمول دا مث الدواین دا چند طرایق است اول آنکه معدار به ره گانچه در هر مرکبیت سب با راین هوره را بخواشد ووم آنکه در رکست اون وازو ویار تواند و مدازان پایک ارکم کند با آنکه ور رکست آخر کرواز و برم است یکهار نوایده شو دسوم آنکه در مکعت اول بکهار هوانید و در هرر کفت یکبکیار بینز اید نادر به کعت آخرد و از ده بار و انع شو و ا مام و فرنهااین طریق متابول نیست زمر اگر رکعت و و م از رکعت اول د د ازمر می گر د و واین مرك اولي است و منى ازست اخ و رهر ركعت سوره و المارا باسوره و الطاعي ضم كندو از حضرت خواج و يز ان فدس مره که سریمذه انگر وه نقت مبدیه اندمهٔ تول است که پاران خو درایخو اندن سوره کیسین در مازنه بحیر میفر مو دند دارشاه می کروندگر چون و رین نا زسه دل جمع شود هطلب حاصل گرود ول شب کر بعمد از نیم شب اسد. و دل قرآن کم بیسین است و ۱ ل مرد با ایما *ن کم پر از ای*ان است پیرعال مسب نزول ۱ بن سبنت انبره بو مسهد<mark>و</mark> مام در خصوصیات و کینیات و معم ار ، زنهجد بهم وسب او الحق محرای ماز قابل بهین تو سعد است زیر ا کروند در . عابه نواب فقد ان اسباب و نعللت ازر من دبانی ماندن زبان است اگر این توسعه نمی شد ا د ای آن بهه بار و شوا رم گریست مینانجه باو چوو این توسعه نیز کال دشوا ربی وارد و مدا دمست بران بی توفیق غیری ممکن میست

(, V v) خورة للزماني

﴿ إِن رَبّا مَا مَا أَلْكِ تَقُومُ أَدْ فَانَ مِن تُلَقِّي اللَّيْلِ ﴾ يعنى بتحقيق برور ومح رأة ميد الما كرة لور ﴿ وَسُوا مُسَاوِهِ اشي قريب انه و وهد رُسب كايي (دِنصفه) يعني و نيم شب من ان (وَثَلَيْهُ) يعن دسوم حم ١٩ ... مح بي بسس س به ن امیکن و اید فریوه و ایم بحامی آری واز همظ قلیلا کردر اد از بهند فلیلا از (د علیه ارشاد . ايراكه أكر ازميس ار ، بو دیم خوب تهمیری که مدنقصان و مد قلست داماً بسیدس دسان

فال سوال مكدت د ياه و را ناقص و زائد مائي نخو ايدبو د مگر ربع و ربع نصعت ندست

(رَجُا لَهُ فَي مَن اللَّهُ إِنَّ مَعَكَ مَ) ويعن امين تحسم ا ن استشناص کر ہرا دیو

و د برر قاقت تو سالو که راه غداید کنند و اتباع سمیدوهمل نو در بر کاری با در و طانعه ایرک را زیام ته ب بيداري المرارة كور نفريووند زير اكراتها بك وصيوروندج اند كرحل بالاعداطاس ند مسك و ماس حاب م فهريد سنج برداهم اتناع نكروند ايكن اين مقد ار معين را بحقيق معلوم كرون از نو و از ، عن أنه مكن ننموا جزشه رير اكر زيا وفي و نقصان شب و روست توناسه . (رَ الله يُهدُّ وَاللَّالِيَ وَ السَّهارَة) يعي و في اي مه في است که انداز و میکند و مقدار می بخشه شب و د و زراناسشش ماه بهرد و زیجزی از شب سیمه و مر روزی انزاید و ما مشن المريمزي الدرز ميكايد و مرشب ي أفيا ما بيس مكسه شب ما شب د مكر دريام مال بركه مرام تميا د و چن مام عسب ما مام شهب ديلًا مر سر شر نصف اد . نصف دير مرام مخوا برغد و ملي بزا الفيا من مانت و ناتشین و مدس بزیرا بر نخوا بدیمشه ربر ایرابرهنی با ^{در ب}ن ورطول ^{و نصر با}بع آن شی آندیسس نر ۱ د ر معرفت أيه ما برشب إزست أي مان فيان منهنسه ويبيش عوام آم ويآلات ما حت سن أسي وقعلم علم معانات واستخراج تفويم مرسال از زح و حساب حركات آسمان مرروج و و قانق و ثواني وثوالت مخاج انوالد شدویس سب کمال تونفل درین امراز ملت شفیه کرامیت ارم آن امهت درد نوای امناه و نو مانيبن و بهنووويو نانيان وويكم طوا نُم كسار در استنحراح تقويات ورد من برسيم است توسعنه ل خواب شرر وابن امرمو جب ووفساد عظيم خوا برگشت أول آستُعَال بوسائل از سقه مدكراه عالم براروه است بوما نبو ورعام نحو ومرصندومنطق ومهاني وكلام واصول آن قورتونيل ميكن كم از مقصد محمره مسمها مدس أيل ورباصست در رفع المجرب از البشان بمها ف منه بعداله غرقین دور می افعد و م آنکه این شغل ابشام سمحریت را رحره ب و انها ابت وانصرافات كو اكب و قرانات آنها فوايد شد و احتباد نجوم وسه دو ، موسى آنه بهم حديد وسايد اسسره مزك خوا به ندرسید و ماژیم علم ممدت برشب و رزیا وست و نقصان تغریبی خوابر مدر سینی و اما این ته ای و د از ل أهيأ برآن لن تعصيدي) نعن وانست است كر بركر نتم بهد نواه بيغمبرز توا امر به عاطر بنوا دستد كرو بهذار معين بمسس أيليمه معين مرت بسبداري بمضما الرفيل أكليف مالا على است ماتي مأمدوزين ماه موال واب طلب اول آلي المجرامين طرت سنب بداران إساطيت ووقائق سويدمي فرمو وندا طلاع بران آسلان مبعدوا مدا واطفر آن امكان واشب پسیس مرافین و شنگ را موقوت ما غلیر جوابیش آنست کرماهای ود فانواسپ ویربانی به مشب از شهوای

و و تكليفات بدكان بهمين رك ظبو و مينر اليدكم مركيس عيسسي سي بيسي وابد اميفر ايند كم حق ما يه امر. جمرو

نادان شهار ا دا نسسه برشارتم نزمو و (فَقَاَبَ هَلَيْكُمْ) يعني پسٽن سهولت و آساني كر دبر شهاد معا دير معينه را در

شهب بیداری و قرآن خوانی و تهجمه گذاری مطابقا از شهامها مناف نزمو و و لفظ توبه د رلغت مهنی رجوع است از حالت

ن موم مستران بر ، الث الدودر ويث است اگر و تر هم باقی است و الادرد و از و درک مربت وارواست كم بركم قرآن دا، دكمر از سرسب خم كدبينهم والعقل است ربراكم عصدى كراز الوت فرآن است در وتعمق و رمعنی آن است و ورکم از سست این معنی اکثیراشخاص و اعاصل ندا با سستبعد است و معهد اثر بل و مجوید ما دکایه فوت میشود بسی و سی و آن نمی ماند و اگر شمارای مسامال کر عرص و بانست ومشقت داريد بخاطر برمد كونبين مرت شب به ارى ٢٠٠٠ ي شابعه ياميم نسب المرموص الدين الله الق المشمن مناحد بكه كمدز كورشده بورد المتعين آن مرت مقدا رفرائت فرآن تورب بارسامه بال ما بوده ايج مده در الده منحنت نمی شد بسس برا ندیس مدت د ایک فلم مو بوت ما فلید بابسی که برا مرا سفر آن واجرای آن سن والمبلق ما خد تعین می ذرمو دار شارخین ارشاد میشد کریج سیبار و پاجهارسیبار و پاهرار آیت باپانصد آیت پاجها و جهار رکوع در رکعت می خواند و ماست به است میگویم کرحق بهایی درارل الآزال (عیلم آن سیکون منکم مرصلی ^{۱۱}) یعنی و انب به است کرالبرخو اسرین از شهابیار آن و مهاری بهایت اختلاف فرمشس و ارد و در مهسی مهاریها طاقت نوائدن یک آیت مم نمی باشد جربای بک سبیاد دویک مود و (والدوون بیند مول فول فرالا وس) بعی و دیگران و ایند بو و کرمرمی زید و ر رمین ومسند، ای و در میگند و آن مسار زاز آن فیل نیست. کرمنوع و عرام گراه اید و شوه زیر اکمه در ان سفرا (ببتغون مین منه لی الله فه) بهی طلب می این منس هدار اید وظایه کررزی و معاش ونوکری و تحارت است یاور باطن کرطلب علم واوای هم وغمره و زیار ت صلی و دو اما و تحصیل نو مود ل از صحبت ایشان است و ظاهراست کر ریسفر طانت قیام کیماست دران و مهت و آماوت یکسور • مي عام جه جاي مرام آبت وصد آبت (دا عرون يقاقلون أي سبل الدين مي ورار ال فو الهديووك وراك کارزار خِل مید کرو در را و مدایا وشمه مان دین اگر ایت ان را بورون سین از ^د آن نصف د هیم و رکا**ر** زار و جها نسود واقع شود واین برسید مذر کرمز کورشد قابل اعباد اینت زبر اکر لحوی مرس بانتیار خودست با ۱۰ و ا آبی ۱۰ سه و داسب سماش و طلب و م بر ۱۰ و د ماسل زندگی د ن و د و ت آ و می شروری است و جها د وقال بدعدای دین در مکیل بی نوع و اصلاح سناند وا عمال آنها نروزی است و لهدا به جمین تر بسب این برسد مزور ا مزکور فرموه و اندز بر اکه عذای که بی اخبار تو د باشد مندم است و ملی الخصوص که بايدن مان و ارد و بدن آ الم حبادت احت وهزيكه بناميل معاشي وساد فو رندن ارومتدم است

م عذريكه بمكميل أن اع در منز، واسته باشده جون بيني مشهارا ابن اعتذار و اجبرالاعبار : ما ترني ١٨ بسس تطبعت إلى معيل وروى معين الرقرآن مناسب نيست (نافرة والماتيسوم بنهط) يعن يسس بي إنج سهل شوه وراسمان بور من ت جنانيد ورتجفيعند اول بي معين مدت ز مان قراوت فرمود وبوريم تبحر گذاری خون آن است کرمبادا و دریا میبت و مجاید موانیج شوه زم اکرناسس ۲. آن حما بهبنو ويسس بدانيد كم فرا نُف مبنيه نيز بر ذم شمابسيا واست وه اه ای آن مجلم و کیر منزد دا کوورینے وقب سمین رکعات بر شہافرنس است و ا فاست ماز خبلی 'به بده معجوا بیر زیر اکر مبنی ا قاست ر است لر دن است و نیاز و قبی را ست میشو د کر ۲ تیج ضل در همل و ل درّبان واعضاوا تع دنو و خواه آن عمل فرض بابند و نواه سمينت و نواه سستجب (رَأَتُواالزّ كورة) يعيى ۾ مد ميمو زکو " درا که آن بز عردي مدين او مال است بعد از گذششن يک سال وا داي زکو " نيز مجايد " عظيم و إ ميوا به زير اكو نطع مجست إلى از نفس بسيار شان است و از مجابه ، ديگر كربسبار گران و شان است ييز مُن ال ميد هيهم (وَ أَ مَدْ صِوْ اللهُ تَرْصاً حَسَدًا) من و قرص؛ هيدخ اد افرض بيب طمل آنكه بمجتابان از مدمي ن او ترین حسیم بد مید د سود نگیرید و درو قت نهانساستی و درسشی نگید د اگر چری از جق شهاکم و بهدیا بکای مالی ان قرول محبد و مار بار مر ترض راد مست مهد و مان قرص است كه در حق اد آخضرت عم فرمود والد كرمن شب معراح مر در داز هٔ بهشت نوست ویدم کو: رکه در را هغرایک درم نیرات بدیدا در اثواب و مورم مینویستد و مرك براى عدايك و رم قرص بدير بواى ادنواب اجر و درم مينوبسند من از جرئيل مم پرسسيد م كرو حزياوني نواب ترن دا دن چیست خریل م محنت که بر که در را و ندامید پر مجهی بمخهٔ تا میرسد و محهی پنیر محتاج د آ د می قرض نمسیخوا بدالا ورو قت اعیاج افدین جهت ثواب فرنس داون بر ثواب صد قدداون افرون شد در یکاباید داوست کم باین نوع نرض دا دن خیل بر نفسس گران و تدی است و مجابره و عظیم میخوا بد زیر ا که نفسس آو می محبول است مرانکه مال نو د رایی توقع منفه می عرج نمیکند خوا ، آن منفعت ، نیوی باشد با اعروی و د روادن قرض کذاتی بسیج منعت ودودهم أيكس من آيرزير اكر صدفهم ميست أواب مرقيايد وسلونه ام مست بابدل مال جرى ديگر بر ابرادياا فرون تراندو ماصل كند بانكه مال خو أرابلاو جه ورقيد اندا حتى دست و ازبن است كړ ثواب اين را مصاعمت بر تواب صدة واستسدام و توجيه مضاعفت آن است كرج ن دربك مدة يكورم برابروه ورم بيشد و ور بنجا بكدرم بحوسه آنكه قرض است باليكسس ما ندخوا بدشد كرمطالبه اش باقي است بسس كويليداون بكدرم در فرس مدورم م، قدداد و شراج ن مضاعف كند بهزوه ميتو دوام ما علم بالمرارا فعالم (ويَمبَأ تُعلام وإلا نَفسِهم يعني و ابحه بهشس مي فريس بدبراي نفيع ذاست حود ماذيجر و فاقلت شو د (مَنْ تَعَيْدٍ) يعني از جنس يكي الواستان نفيل پاست باروزهٔ نفل باصد قر نفل باشب بیداری با دیگر حبادات بدنی و مای د حرمنی (تَبَعِدُ رُوَّعِبْدَ اللهِ) یعن إلبه خوابید بافت اثر اور ایز دخد ا (هُو-يَواً) یعنی كه آن اثر بهترباشد از نکی مشعادر دیبازیر ا كه طلاحت قرب بهشها

نوا بر سخاسید (بو آعظم آخراف) یمن و بزرگر تر از روی نوا ب و رآخرت بهم و رکمه بت به و رکفیت و بر و رففیت و بر و رففاو مات میدانی است فراج برای مجابر او مث ب گرمانی بهمه فو بر زیر نشان اید به به رفو و و از ید بسس از طلح آن برزشان مید به به (و استغفیر و الله طه به به و طلب کرزگر کیداند نوا (الله عَفُور و و و در ید بسس از طلح آن برزشان مید به به این از ما این می براید مربان است تعییرات شها دا این می براید موا آمرز د و مربان است تعییرات شها د!

آن ظاعات را کابل کروه به شما خوا مد دا د و ظلمت معناص را از مث ایم مهرونی ایروستونی (معرو رباً مل شر) است كماه من آن، د حفظ صحت وازالاً من. بينت ديانيت و و د زش مم يأنَّه کی است و اول این سور دو راول میثت و ز ۰ ن فرآن ناز ل شده گوید که همیراز مطلع سوم نی افرا مطلع سین سور ه . ناز ل شده است وبعض نون والقامر دامقه م برین موره و ، نزول دانشهٔ اندوسسب نسل بن موره سوره و که آنبنرن عم را بعداز نرول مهر ۴ قرانشون برول قرآن در دل ما گرفت و مدتی بر آمد که ان در ل سنه ۱۰ آن مدت د امدت فره " الوجي گويند آ محفرت عم را وربيدت اساسيه أنمد 'ن وحي قال و که سه سه به مده مه مها م نه ماین قسد از جاند بر آمدید کونتو و د از بالای کوی ا واحیه بات کند و باریار کو و عرا کرجان عروسته و منکست آ برناب بود میر دنید و طوت میگزید نا روری از آن کوه مرگشت که ششر امن می توروید او در او آوازی ا بالای آسان انشال را مستموع شد بون قطر تأسید ای کر وید ندگر به دان فرمشید کر و و عار برا آه و مو ، رمیان آسان و زمین بربکر سسی زربن و رخت است و سبکای سس عظیم و ارد کوئوم کرام آ مسمان د افروگر فته و مشش مه پروارو که مرواریدو مقامت ۱۰ ان تا اساق ایدیدان این ما **است** آ محضرت راءم عشس شد وبر زمیس افناد مد بهدارا داصت فو ، را بر کسد. مرابعید فوق و درا کر حضرت مدیر مابیها المسلام بو و مد ترمود مرکمه اسالابوش بوث بدکر در زود ارم با بون ایسندن ایت از ایجامها بوشیه ند ود مين الماحنرت حرئيل عماز آسان رول فرموه مقابل ايث ان استاده بن آيات آور ، مرته يه ايه اللاثرة والرجز ناهجرازان ماز و حي گرم شده بي و ربي آمدن گرفت و اين مور د. يه ۱۰۰ ت^يس آست است و يرص و بطاین موره و باموره و منه بر ظاهراست فرق این است که در اول آن سر د آن حنرست را عم موازم ماوک راه حداو مجاید و تفصیل نفر سالی اسر و و دا دو دا دل این مور دباوا رم ارشا، و ۴ است طق العد ومرية كال برمربه بمميل معدم است شابران آن موره را دوربياً على معام رنس مقدم مين سور وسيدا مروست المرونسين كهام و العبابة سب عله و مضامين منفرة برد و مور و يز كمان نر و يكي ومناسب ست و اربد د راول آن بهمسرر اعم حطاب منل داد داندو در اول این خطاب مد شرو برووح طاسه و رسنی فریب یکدیگرا، در از درمود دانی قیمالاله ل دور نیاتم بناوناز لیکن وران مور و برخاسس برای شمصیل کهان نفسس خودا مهند و دبی مور و برا دیکهیل

علق السور انجافرموره اندو اصبر على مايقولون و اهبرهم هدر احميلا و وين بدر و اربك فاصبر . دار سور ه

وذر نى والمكلهين اولى النعمة ومهلهم تليلا و دريل سره و والى و من علقت وحيدا و جعار لدمالاميد . "

وود ان موره و دا أي صار در زنيامت عنين ارثاد شده كم يوم توحف الاربي والجبال * ويوما يجعل الولدان شيبها د. رين مور دراو مأات به ن و رحنين قرموه وار فللك يومثل يوم عسيرهاى الكافرين غيريهير وران مر ره ، رحو آيت تراكي ارشاد شره ان هناه نذ كر وو بن سور ، پرور حق قرآن فرموه وا ، كملا انه تدكره ندن شام د كره و عمراً موره بر انيسران مراكوة واقرضوالله ترضاحه مناه انع شده كرموميان روباين احمال وصبت نربودهٔ ایروورین سوره اززی معلیت نمو مکرو زنیامت و دستام مسسرت بر ترک ای_{ن احما}ل خواهند گفت لم نك من الدصلين و لم نك بطعم المعدكيين و آن موده در ماين مضمون مام نموه و الدكر و استغفر و الله الدالا خفو و وحيم واين مود دراية عمين مضمون عام تمود مكرهواهل المتقوط و اهل الدغفرة واين مور درايد مورة مرترازان جبت نامید داند که دراو نسس آعفرت راهم پدنر خطاب فرموده! ، ومدنرور اینست عرب کسی راگوید کم ۰ مه ٔ فراخی بالای جامهای و گریو شد آونع مروی ولرزه ماید بیسس و لالت میکند مر آنکه نرول وحی اتبی پاین ، سرعظهمت دارد که قوی توین مخلوقات کهرگر از مجری من ترسید وسشبخاعت و فرانحی دوسار ٔ او صرب الهمش آ فی تحریقه بو دباین م شر زان تر من خور و که لرز و مراه است رافناد و خو د ر اسط تو انست کروپسس کسانی کم مرابت مزول وحي برخود كه و وكوميد كر: گرحق فهاى دا جرابيت ما مظور است جرابيريك از ماجه اجدا وحي ته يفر مايد كه پرمین کنید و مران بکیداز کیفیت بول و عظمت و حق و افت سب مد و ضعب قابی و بی تحملی خود مراوید و د و است مور بوست د جازر ار آخرار سوره اشاره باین به جگونی ایشان تواید آمرکیل برید کل امر حمنهم ان یو قد صعفامنشو د بر ۱۰ نا د ۱ نام ۱۰ ناشه م کربر مهای معن بوشد من خرد است بخت و طباسان قصا و افعاو فلعت اصماب و ویگر مد ات مزهید اور ۱ از فیام ملوارم آل مصب جآر و نبست و مااو ای حق آن مصب بدی مرنکد وروغ زن و و فاراز و فان است اعافه ما الله من ذلك زير اكم آن حفرت مم جون بديدن فرسشه وحي مرعوب شده بدولتخامه ⁷ مدند و بالا بوش بريو، محشيد مه و ما بن پيزيمال نسسم و اقع شه بوه بسس محويا پوسشيدن بالا بوش و د نظرا **بهل** خانه T عفرت عم عاست مز ول وحي شده بهراه و آن مضرت عم بالا بوش طلب فريايد أو ان فهميد كربرا بثان وحي آ مر لهند البیت ان ر افرموه نه کم چون ماین طلاست سه ور شدی کم با ربارتر او حی می آیدو مالا بوش می بوشی بسس حق این مدست عاآر دیر مروکار کن و بیز مامجو بست بهنمبرهم و رحضو ربر و روگار خو د فربان زو فالیق گر دو وامرکم این سوره دایوانه یا به شود به کمال درجه محبوبیت آنجهاب بی بر د زیر اکم وضع لباس و اوای محبوب مرا بسبب کمال بسندیدن باربار بادم کنند و آن مجبوب را بهمان د ضع د ا د ا مناطسیه میسازند جنابحه عاشن معشوق فو د را میگوید کرای صاحب وسستاد سرخ و ای صاحب زلعت دراز

* لیست به الده الرحه من الرحیم * (بَهَ اَ نَهِمَ اللهُ ثَیرٌ) بعن ای مردبالا برش بوشید و از ترس آمدن فرشه و دی تراجای خون نبیت بایکه حق تو آن است کرد بگرانر بشرمانی و در زخوف فد الدازی (فَعَ لِلْاَفَا نَكْ رِكْلِ) بعن برخرو بشرسان مردم رااز حذا بسره ند منصب نبوت برد درجر بأبيرو قامره آن

90

ر ا نقا منا بیکند هم مرهایندن و هم بیشارست وا دن لیکن جون بیج بک از انزا دانسالا خیل از نشدیری نمی باشد مر مانیدن عام است فلا منب ارت کرفا می ماول ملاح و نقوی است دی ادی کرفیده آن مام ماشد اوم ، ارضح میر ، اشدا زمکاری که فائد و آن خاص باشد و نیزچون آنحضرت عسم مرسبده بودند ایث مرسانید ن کلخ تموه ل نک سب ا دیاد و نیز در ان و قت کر این موره مازل شد جمدهالم مماواز کفیر و نبور بو د و قابل بسند می آسرسی آسر برکه بود بود مستحق تر مانیدن بو و بنا جرین امور و دبن مقام بر اندازا کشافرمون ند و چون مرسیدن مردم از منزا ب حدا مدد ن یان عظیمت آن هزاب و آنکه نحل آن و مرار کر آن ممکن میست نمیشود و مظیمت هزاب و لاهلاجی از ان په دن بيان عظمت كسيك عد اب نواېر كرد و آنك بر ابر قدرت او غدرت ايب كسس نمينواند شد و بر ابر طم او علم آبر کسس اماطه مداردداز، ست او گریخن و پوسشید و شدن و از دا نست او نوائب مایدن اصلامیکور نیت مام سیگردو بس تراچری دیگرمم مایدکرد (وَروَكَ نَسَيرٌ الله این و برد روكادنو در ابس بر دگی و عظمت به و كن و خاطر نشان ایشان ماز کری بیکاسس با او در طامل ملم وهمه م فردست بر ایری نسبوا مرووسیج میر از فرو و بزرگ از طلم او خانب نیست و جمیع چرا زسهل و و نئو ارس قدرت اوگران نیست و جسی گفته ان کر مرا از نگهر بهبرغاز است مح ازامتران غریمه با آخرماز مربرانتمال اسدا کراسه اکبرگفته میشود وبعنی حمنه اند که باییر و ریز ب ابل اسسلام و د ان ز ال علامت خوشي و شاوي بو وبسس عو ياجنين مرمو د مركم شاد ماستس وخوشو فت شود حوف ر انجو درا و مده کم این منسب عظیم مبنو عطا کر دیم وتر ا خلعت به سیمبری بوش پدیم و مؤید این تفسیراست انبر در بعضی ر و ایا ہ و ار و شه و کر آنحفرت عم معداز سٹید ن این آیست از زیال حرثیں عم باو از بلید دیو و ید الله اکبرو بمضيدن ابن مكبير صرت مد بوخانون عليها السنام بيز نكبير گفند وا بل حاله بهزيم نا مهت ابك ن يكبير گفيد خوش شديد که این ارز ه و ترس بسبب مزول وحن و و امر مخو حذ شوه و از ان مازیکبرو رع حذ ۱۶ اسام علاست نوشی و شادی همست ولمهذا در عیدین و ایام حج و تشیرین و احب گر دایید «اید کرمبید زمیر» زفرنس سم. نکیبر رااه امایید و میر و را کاب سب مکیبرهم و داول ما ذیبجانه و هم در ماز هیدین وایام نشیری و می محاف سبیم و محمیر کو میجها دو جسب وست آ فست کراین فکر فکر ما ص اول ا سلام و تو حید است زیر اکداد مفار آناد ایجاسس مامد ارد انج مفت کمال بر ابر نیست مخصوص بهمین کروه است بخلات مضمه و تسبیح و تحمید کر تمیع طوانعت بن آدم آنر است و اید و بركه كسب حديث ومسير محابه ريس و المبع عابديقين كمديّا أكمه ويم ينسس الشان از مكبرها ي تميماند بر برخمت كمير مینگنسد و و در هرخوشی این نغمه رابلید میکر و نه و در و قت جنگ و قبال جهمین کاسه عظمت حادید خو ۴۰ حقاد ت طرف مقابل خودیاد مرکز دند وور و نت خوت آفات مل آسس گرین ونمواشدن خول و جن برکت بهین اگر است است می صب بدو در از ان و اقامت بهمین کلمه ر ا**کل سرسه بدوی**ر روی تر محمش ماخیر اند بسس عمل بهفهمو ل ^{این ام}را تهن بطفيل حضرت بيغميرهم ورين امت مرجوم آنفدور داج مكر فعد بودكرمي مايد دمي شابداز ووت نسلط ونكريان والراك رواج این امرد جمیع رموم اسلام کم شدن گرفت آنکه طلانامی و نشانی ادان با سست دور صبت سریعت دارد است

سمورونت! مام مهدي م حماعه الرمسسلما بأن قلعه محمد ظطينيه وابزود بهمين ملمه فتح فو ابهند كروو ديوا ومستكين آن تاد المدم أولانكبرابشان فوايد افياد و در احوال فوح عمرى يزمز كورميكسد كه ديوارقاد اصطخربشيدن ٠٠٠ اي تكرير عري ويكر ايل امله مراز بالفاه وو آن قرر اين كلمه مايتركر وكم بسكاه آن ويواد رابلد مي كرم ند آواز تكبير زغيب مستميع مستميع المرويواد بازمي افياد بالحباب منسمون ابن كلمه وانصب العين ما نتن مم ازوجوه مثر ک نجاست می بحشد که تیج بهرور منزبر ایرمد انس آیدو بهم درسبک کردن مصائب و آفات و دنع فون امور نأسه ازول كار گرمي شو وا المضمون اين كلم و قبي نسب الهين مي شو و كه طهادت ظاهرو بالمن شنحص راها صل باشد زبر أن عظهمت شي باك و دول و خيال تاباك مانهي گير ابسس مراي تحييل فأمد أواين كامه طهارت ظاهروما طن يُه السرورا فيأو بحاثيد من فرابلدا وَ نِبَادلَكَ مُطَهِّر ؟) يعي وجاعهاي فو وداپسس بنجو في ياك كن زير اكوا ول جرني كوان آه من مجمه س ميشو ، عامد است معداز 1ن مدن و چون جامها ک شو و بدن کم بجامه مستور اسب بالاد فيم پاک حواجر بوو و جدد طهار سف مدن و اور يكامركور شرمود والدزير كم قطيير بدن بالاولى منهوم ميشو ويون بدر و كو طلا في اكسال برانه دارد نئم بها کی شد و سرد آله مقسود الندات ا**ست جزایا که نباید در اشت** در سیخاباید د انست جامه و را سینمال عرب و ونسسم است حامهٔ الاسرو مامهٔ بلطن وطهها ویت نیزو وفسسم است طهارت صوری دطهایت معنوی بسس و **ر**نفس پر این کور جهار احرال بسیم رمسید و جمه این احمال را استامرا و باید و اشت و توبطری^ون عوم السمحانه احتمال آول آنکه طام صعرتو و را رناسات وبليديها وكرور وكرور اكرمو بانيان واور بهميند بدنار ترض و اعل د ، كر الله استنال منظيرا سن وتحسيل من سست بالانكوار وعطيمه مقدوه واين سوي مرون ماك واستسن ظاهر خود حاصل نمي توامد شدیهاست. فرن آن است کرد راز این پاک داشن درض است و در غرطالت ما زفرمی قبست و استیالیک از ان حامد را با کی باید دا شت بول و عا^{ر با} و منی و مزی و و ای و قن و حون و رسم است اگر بشد ر کند مت ازین پير ، بحامر سد آن بار خابل ماز من ما نماگر ج. إنه ست من و احتسر ون سبه بار احمار و ، م آنكه حار أظا برر ا از باسات مدوی باک دار و تحاست مهوی باد. آن است کراز کسس منصب نگرفته ما شد و بداز دی و خیاست وويگر وجوه حرام كسب كرده وانجه است مل آن حرام است مل ريشين بات براي مرو باستمال بار فدو ور فطع و ، فن آن امرات و امو رئاست مروه رام کاب أشو ندسل و والذكر ون وا من از مث الناك احمال موم آنکه مراواز جامد صفات داخلاق ماشد زیر اکه عوب کابی حامه مربگویند و ذات شخص رامراومید ارند و ته بي تبر . ي او را و مح دي نم و حاه او را چنا بحريكويدالكرم مي بروبه : بنزيبگويند فنان طاهرالذبل احت يعني پاک د امن د قلان ^{نف}ی الموب و ن<mark>تی البجیب و و هرمناسبت آن است که بون جامهٔ شخس بریدن او میطیساشد و از</mark> د و ربهان محسوس سیگر د ، وسسب جامه امتیاز شخص از شخص و یگر حاصل میگر د دگویا نکم : ات او و مغات **خاصه** ؟ اد وار و بسس منی آیت جنین شد که زات د آمر دی خود از لوث منات بد و اطلق مزمومه و تهمت ای قبير محنوظ دار احمال جهارم آنكه مرادا و بام بدن باش كم مجل استنجاد ديگر اعضاي مسور واد و مراو

اد تطهیراست نجا بآب کردن و بول و بر از را بهرمام و و در نمو دن و هار بدن را از اقذ اده ترسات سظف و معشا واست و بهر تعدير تطهيرظا برواور تطهرياطن انري مام است وصفاي جامه هزوان صعاى المائد مان النحصوص ك ي د اكر عظمت و بر ركى او در و لهلات ايدن و گسته او راه احب القول ادمى مشرس سر د و مسوو شو د ور تطهیر جامرویدن زیاد و تر باید کوسشید با در نظر مروم گذه و حقیر شاید و از آنی ساید از ایرا با مناو د د رینجابان قلبیر جامه است کربرای این برخ و آن غوس ایل ایان د اغریت . . . به میسس بوش و گران قیمت ما نمن کر آن منافی این است مگردر مقام اظهار نعمت النبی و خود و حد و ای مشکر آن کو یا ينين بيت مستحب ميگر و و و يون آزبان طهارت طاهر كر ندم دو فارغ ستد ديد ال ظهر رسه ماطن كر مندم بالذات است می فرماییو (وَ الْوَهُوَ مَا هُمُوهِ) بعی وحمع المحسام پایدی را بسس " نُدَرَ مِنْ احتَناه ات ظهره و انهاق دميمه وسنستخيل و روخ و العال قسمه دويگر بامات سه و براز تمان ول مذات به المين، روح أو من را ماوث میساز ، واگر نتیالیك فطهر را مر مهر احمالات او شامل طهار نه ماعن اراین امو بزگر نید ، شود چهانجه تحكذ شت بسين فرق و ومسمون اين آيت وآن آنست كر دوان ام ربيه اس ازير ايو من مراه ورو ووربن امرياعاً سبه آن امور قبل از وتوع وحصول جنابي لفط فالمحرم ال وليل مردن است. وأير وحديمة معمن رامگویند پسس و را به آیت. ران امو را حراز و از السفور ۱ که بطرین عال مکاه طاه صرور و ا و ربن آیست از ۱ ما ن امور چول نظرین مانه دمتام راسنج گر ۱۰ با رمه و رموخ شوه برند بر تطاییرظایرو مالمی ج. مي دا مناصب ساله منه مي على ي ميسازه بسس استهماضه فينس ادان على مستب كال من مسبب ايسال ميكره وه فاله أو آن فين مر فاق برمه بل مينو و وجون هم أماه مات روح كرنهايت مالين وانواب ميكند ظمع ويد است لهما آس وابالعصد مان مي فرويد و (د من قبسن) يين مست مدار مركس ممامر قراس و باين احكام الهي واحدال مانی و کار و و انی و طاحت را آوری رستندندره) یعی باین غرنی که سدند ناه دوم دان است رشدان حاصل کنی و ماین سسب كثرت داه بد اكن و مان سسب كرت ول دامل ما في ملكه ابن بيرا تكسى اس يست مد ، كما وعوض آن زیاد و کرد و متو و بر زیر اکزاین در نوعی از طمع است کرور تنویت ما نین نکم بنامت و ار دونفسی از مفسیر. بعد م هذه اید که معبی آیت جدین است کرو و فت احسان بر تحسی مست منه و آن احسان را به پیار وانسه م و کو من و رياره ظاني حبين و چنان كروم زبرا كرمنت حط ايرامسدان سند مند آل مسهان اصتيرا نكاد ومهد گيرنده برخو بشمار کراین متیرد اا زنو دبول کر ، و تر آست ق اجر ، نو اب گر ، انیه جنه به از نزینه امیرالیموسین مرتفی ملی و من منقول است که چون گدانی بیمشن لبشهان می آمین دمود . مرحب دمن ته دل زاد ما ملاا مربعی خوش آمدید تامر داریدتوشه و تا ما دا دی مردوری پسس این احب ای شما است بر ماوجو به شخص را این جمه امو دار بیان عظیمت استهی و تطویر باطن و ظاہروبی صمی و روبیا ماصل شدمر به مستیخت وارشا و راشا. سیمگی بهرا کر ۱۰۱۰ ورا بااین بهمه فراخی بو صله و تحیل جنفای خان دگو ا را کر ن اید ای آیشان دستند رید گونی فو و کرا ز ایشان مربر میزند

هرد ر مبنود دا لار كل صحمت ابث ن كروه ثوا بر گريست و ما مدورا بين و ناوست نشيان كار ارشاد ومستسبخت رامرا بحام نخو اید کر د ایداماین ام پیزو سیت می غراید کرلم رَ لیر قیکَ) یعنی و برای رضا صدی پر و روگار خو د نه مر ای خاطرو ار ی مين المأعنية ولا أن بسس مبركن، حيفاى ايشان والمتحمل شود المصبت ايشان باو منعن كمشيدن نجو ملال کر مگیر آند ست ارثیار من و ای کر دو طاست قار قد و رسیان عبری کربر ای رضامندی مدا باشد و در میان مسری ربر ای فرطروا می طبی به آن است کما گرشیل جنای ضیعت حالان و غریاد گدایان بهم ماند نحمل جنای ا المرا نروت الني از س محسل بوقوع مي آيه نوان دانست كراين صرمص براي مكم مدااست و اگر تحمل حت ی بیوسط دار بیگابی و غیر است نحیل جنای اختیاد این شروت کمی د ارد باید دم مید کداکس صریرای عاظر داری مناس اسب و اگر محسسی پینبه رابع و برمد کرچن موا تعبر تنسه کر دیدو نحل جفیای کافران و مست ذمود مربسس م اخیای و شواری بيمنس سمه كه مركم انتقام كرنتن و او ندمه و حصت گرستی و كافران رابه من جره كرد مدو و ليرمانسو بهم و ر محالوت س. بشان آسانی است د بهم درا ندای سن کونیم کم آین اسه و شداری مرتوه آسانی مرایت ال بیش از جعد د و ند مرمر همی و با مست (قیادَ ایُعرِ نبی لساقتورِ للم) بعی بسس وقتی که کوفته شو دور متار دو مدای د حیل و کویت و د دوند و سنر آخرت بیشن آیا (حدّ لِل پیومیّای) یعی سس این کوفش و صدای کون داون از و دامع آن روز تو یا (پیوم عسیموله) یسی روزی است بالاسته تلال کرنهایت و شواه و مستحت است د برج دیک مد ابیشس نیست اماد د سنحي و شدت كم عام روز دارد كراثر آل باوبر بافي عام و مه مه و اقعه اقدو ذا أم آن روز مستحت برازال مخواجر بود و بعنی از منعسرین ناجور را بر حور مل کر دوانه سا برنت بید زیر اکر و رحور و ویگر آلات و م محشی مثل بای ویرو است نفي آواز طور مع مير و در : وات الحاد امل من وطل ودول در اوات الاوبار مل ساروطسوروة بون وبين میب بنب نقرو کوختی آو از عاد ک مبشود اول نقر را سفنح تت بیه د او میمدازان مو در را بناتو رکم مهری ماینتقر فید است مسم منى مقرنبي النّاقور آل شد كم نشخ ^{نو} الصور ليكن ابيداى شدت و «شو ارى يركافراز «يمّام موت اوثمروع ميشوو ما الدارية الى تفي موربس حل ابن صارت رآ ون وت اطريق تمبل وت بكون مشكر بالهداراك وقال ا تسب مي ما يد وصمن ، مركمات المههاج آو مر، «است كرنشرمه اي نسح بجرويكر است زير اكر، راخبار آمد ه الست كه ورمور و در به است معه و ار دار مسس چون نشح مور مر اي بهوش كر و ن و مرانيد ن حواير شدنتر و نفح بمردونوا مهد کرو با آواز شدت بید اکند و موجب به لاک و حرابی عالم گرود و چون برای زند و کرون و بهوسش آور دن خوا برشه الكفاير نننج حواسد نمو دجه غرض كم ازين تفتح است أر منال اد داح دسوى ابدار است و آن بجر نفنع حاصل مي تو الدست ليكن ورين كمام بهين فدست است كم نقر جون مقاد ن ننحو اول است بسس جرا موجب نهرت ميركا فران خوايد شدزير اكرموت ر انوو مراحث نوا بهند و افست و آرز دي آن فوابهند كروكم بهاليتها كانت القاضية اگر شدتی و سنحي و رحق كافران فو ايديو د از ابدای نند کسير فو ايد بر د كه بز و د ايشان په په محشر و این شرت بهای ساب محر زمار تواهد کرد مگر آیکه گفته شود کرمید داین شرت بهان شدت است که

در نفخ او می بود بسس محویا ابدای شده ومشحی از بهان و دیت نزوع نوا بدگذیت برطال خواه مستحی و شدت موت د ما عد آن مرا و ما شد و ثو ا و سهم ، و ظهرت ابه و ال قبارت مها بيت اتهي ورمومهٔ ان از ممم بر له ربه که تعني وثدت آن وز (على الكامرين). مركافه ان است نقطر اكرم بصدد دادل وماه مرساري رسرود شدت بسنخي مرفقاد فوالمند شداه تأبيرا عليه شداعت بيهمران و فرآن آن سنتي سيدي آيماني خوا لد شابيلات ما فران کرآن روز برایشان وم بدم ورشدت او ون ۱۰ بر گشن (غیریسسر ۱ یعی به تر آسان شویه نویسه ین بی در دنیاسنجی و شدت بر امیشان آسان صور یام موسان شدت و سسی آن روز آسان مواج شد در هربیب سي انع است كم نسراول من است از مناول سعة تاغت اكره وال مر ال عدست وردو من كمشير اورا ۳ . ه در مبارل دیگر شدت دمسنحی زباه مر ر و یوا پر ، او ، هر که از مدب دمسی آل چت مرات ۱۰ ر آنده ورمنازل ویگر زیاده را آسای وراحت اهبرب خواج شد وجون ایمان کردی مرد ست شدست و سنحی مرکا فران ب^{ها} دو زهر و استقام من د رحق ایشان مدار موت و مستر از بی نهال است مرینود ه گمهایس نهول ریال که در بین حجال ایشان داانندت و سنجی گرونیار کر ۱۰ شه، بسیار در مست کان به در کند ۱۰۰ در سخی گرونیار کار و دیگر . حود استاع حاصل فشوه وسنی استحان و آزه بیش صورت رئیر ، سس شنگی ، رطاب اینام از ایس یا و سانید را در ای کشر مایش ال در سومی درند و حسلهٔ ۱۰ ای گذاود او کسی در اسم، بعد که مام اورانی شهاستین اشت، يحشم درزل واشت ود وره و سافت و سنت وه واد ور ول واست و سان و حداد له مالا مسلودالا یعی و گر دانید م مرای او وی فراوان را که و آن در پی سدهای کستاً دسمونی رود فرون سرود میرمد مسه مسلم است اول ال زراعت دوم ال مواشي موه ال مدت كري به سينسد به طعل ميثود رياده از ح تيمان نلات ابوا ب ديگرود دن اياب اثار است كال كو راز در فريس ، لد را، وفر مت مثه و رید و نام او وایدی منبره او را از من مرسد تعسم عبار مور وبعد ، رطانت با مات نب یار و مرادع میشها د و اشت د میوه بی زمس ای د باست بی در ، عمدی او بور نیه مسید و در عت به در مسم در مرادع او بیدا می شت و مواش می بسیار داشت کراز موت دسشده و این و تیهای آبهامحدو رانسیار فرایم میگردوانواع تجارات از بز ازی گرفته موه امید فروشی بیم وه گه سشه و ناان سه اروا نیس کربرس کار نامهن و مقرر بود ندگویید کم از هو. در حاسهٔ ادیک آمه ن از برخ و سه و رمسه مدمو تو و ۱۰ د و بول استد بر و توريال بدون فرزنده بشن د الليم ميكند و نعمت نهي و نعيا كمه موجب أ، و ١٥ سسر سه مركر و ١ لهم م او ١١ م اي المام العمت فرزندان بهم واديم (وينيمن شهودان) مي ويد والديم اي ادرب مران كرمسرين الدوادوان پ مران بمبند بر و او عامر نی پاست مرمی به شب مینویه سرب ب است داد و ادار ن او د؛ ای سب سوش هستر مباکسه مابسیب ورومنها و تنت آنها عیش او نام شوو مامکه جمیر به علا فاست ایت رسی و رو ملنز می ۴۰۰ و ایشام ا برای جرگیری زراهت و تجارت دم ار نو د جدانمیکند ندیز ا که نمامان سیرزگامت ما ی سین کارگذار و دا و ارد

و بسران او بمراه است من لس و محافل الدوبين گفته اله كه لفضت به واست و مي باست دو فيق و مونس اه مركم از و رسب ر زست من لس و محافل الدوبين گفته اله كه لفضت به واست الت است به من گوای به بسران در صدق سمن امن از و امناوه و قالم می باید و باید بسران در و بر برای او آمناوه و قالم می باید و باید بسران در و بر برای او آمناوه و قالم می باید و باید بسران در و بر برای بسر سن باید و امراه ا در در بیر اکربسر حون موافق مرس باید و امراه ا در در بیرا کربسر حون موافق مرسی بد ساند و امراه ا در در بیر و در در و در برد باید و شمن او بران می باید بای می باید باید برای برد و برد کرد ای به بیران و برد برای بست کسس بای و ست به و را در برای به خالدین الو قید حمار و بن الولید بین الولید مام بر الولید مام بر الولید می برای باید می برای به بی برای بید و برد و برای باید می برای باید می برای به بیران بیران بیران به بیران به بیران به بیران به بیران بیران به بیران بیران به بیران بیران به به بیران به به بیران به بیران به بیران به به بیران به

* ا بدى الوالمدان الوليد بن المغير ؛ * ا اكى الوليد بن الوليد فشي العشير ؛ *

بان الواع لقيم

وباه صف این همه آنقد ر نامنسپاسس نممت بر و رومی رجو د بو و کرمیای مهمهٔ مشکر خدا از زبین او برنمی آمد و غرا ز بت برستی و عبادت لات و عری چری در بگر نمبینافت و عجب آنکه همید نه در در کرزیاد ت مال خو و مصروب <u>بو د اگر آخیرت هم گاهی مذکور بهشت و سم آن بحنیور او می فرمو دند میگفت کراگر این شخص د او صاف</u> ببشت ما بن است بسس بقين است كرحن تعالى آن خار رابر اى من آفريه و ناشه زيراً و خرار سمستحق این نعمت نوبهت و جهمین ماشکری و عص اواشار و می فرمایید محد (قیم نیکتیع آن آریک لا) نفی باز بار جو را پی فهمشها که رو و و او است کر آن نمه که طمع میکند کرمن او را نعمهای بیاد آخری زیاده کنمه (کَلاَط) یعی اورا این طمع نیابه و اشت زير أكر (إِنَّه كَانَ لَا يَا قِنا عَنِيدًا ﴿ يعي جُمِّنِينَ اولِه اللَّهِ أَياتِ فَرِآلِ الراحنَا، كُلَّه وحِنا، كام اعناه ما است وعنا، إه نعم خود منتفی از الرئیم مهای سالته است جرمای توقع زیارتی نعمت ریگر امل نارنج و مسید بویث آمر کر دیارا مدال نر و ل این آبت دلی و ربی نسان مال و جاد لاحق شدن گرفت نا آنیه اعیر شده سرو مسنی عذر و رکنبر آندیت که دیده و دو و نسبته ابطال حق ما بدو دربی و مربی و آل شود واین اشد انواع کنیرا ست مانوال مجلسر به دارا مدت کھیر شاک جنانجہ محکمرا ہوں زمان تن عرب، وم رابو دو ، رستی آنهاور قرآن می ارشاد سد کر ول هم چی نسک من حکومی وگفر حبل کرنن در حن ، امه و بخرحن ، امه و با اکه ست کن که دا بود که درحق آر اکتفاره م لا یعقلون و داکنل الهاس لآيعلهون ﴿ إِلَى هُمْ تُومُ لِهِ مِنْ أَنْ لِللهِ مِنْ مُنْ وَكُثْرِ حَمُو وَ مِنْ أَوْ وَالسَّدِيزَ مَنَ الرَّاءِ كُثْرِ وَهُو وَ فَشُوهُ جِهِ أَنْهِمَ اللهِ مِنْ مُوهُ جِهِ أَنْهُمُ ورحق الهل كيَّ ب، إن كرهُ ويكرا شرده الدين آديدا مم الدار عو فوللا كما يعوفون بدا هم وان قويشامنهم ليكنمون أسهى وهم بعامرن ورحن زعور ، تورارير إران ، ورحون والهاواسدية متهاالعسهم طاما رهلواوكنر عاله کرباه ه د مشالت حن انهار آل پژشس کیر روزی ایسان آن تر د د نمٹ ربات و ایمیا تو د و مایل حن و ام دمرز لد و مقابل وطرت گر د د و پای خنو ۱ اید آ دست که اور دری در مسبر مرئه شسد بو د و آعسرت عمر به در بهان مسبهم مبارک بودند کرنز دل وحی ندوسور و حم استحمر دیاز ل گشت آن خرت هم آن موره را آواز ملد خوایدن تحكر فتند چنانچه هاویت شریاب بو د که بعد از تشنید ان قرآن از حسریت جرایان هم آن دا ساوه می و مو دید و برنا کر دلید پایید يزگوش خوورابشيدن آل سود و مرود ساخه است آن منرت مم آن مور در اماز بر او ما و سه درو د و در و مفی موايات و ارواست كراول مور وهم الهومن قا اليداله صدير وي المداوبالل عام ث و ودازال نبي مخروم قوم نو در اگفت کرانصان این است کرس امر زاند از مهام سشید دام کرارگر کالی آدمی نیست. در کام حن است زیر اکرورین کلام طلاوتی است کرور مینی م نبست و برین کلام انواری نباید و این این کلام تیام مراز میوه است واسبغل این دلام نه بزرگ و او و و بن کلام خالب است مر بردام برگذام و ساس وا، شد باز جوان ازان مجاس بر قاسته رفیت این فبرما بوجهل رساند ، و کفید که اروز داید رسیمه نوعم سام نود فریفت ۱۰ و میلان بدین او بید اگر و ابوج بل و بگر رئیسیان فریش د اهمرا و گرفته کانه اور فات و گذت که نست ام همچی از تو مشنید وام کم بدین محرع مربل کر ون شاید نوا بهم د هبت نان و آشی کرمسدر ایون و برای نرعم و مدام او بخسری آرد

د المد بها ت احداثي آن دان مور ود ل بهم رسيدو لدبشيدن ان حرف برآسندت و گفت كه الداري د میش و شعم من معلوم داری مهرهم و آن یا رویگر او کرب رابونی فریاند بنو زگدائی و دواز از مرابر ابری ر. مه که در اجریروای طعام ته است. ابوجهی گذت کو گردن الو اقع جدین است بس تر ابایا که از و رمستحد ه د ر سر و ، م و تامه وما م حربت م و اجمع کهم و و د باب محد عم مشوره ، ميم د له جمرا دا يوحبل روا به شد و د است به درگه در مساید ما و ترم قدا مل فربت م در در از آنه فیهد حمع آمدند ایو تهل و ابو ادب و ایوسسفیان و نصر بن المريد و من أن أردت و عاص بي الل عمر يو ليدشو حدر أه وكل أسكر ما واستنحت سندمي بسن آمر وكم محمدهم ور المارية المارية المرامي من منوا ومن كور كراي كام رمن ازداسيان در ال مرشورها لا موسيم حم فرسب رمسيده مه مرحوی من از هر سرحه و پره شهروا و دو ایومایند ، اردال ایس محام و ایس موعی موست مار احوامید بر سسید مهسی ا روه گاه پاکه از با بر سب و پرسمام سعراست و نعنی ورگوید که این شندن هم و ان است و س مام و به از است ا به این از این از مین است م^ا به است م^ا به است ما این کهام با دومی و مدندی و نوا مهد و را افت ک جرار منا به ایا مرار م^{ه سرگ}نست افزار و م اس شهرنهان چهرد ایم د مرد از وین رکویه د آن - د م منسد باده م^{عم}ه عم فریفه اسانده و دگره یا دیکه اند ز سبجه زاحق و بی تهمه وجوداز هغیل و دانشی و تجریره کنیرت سیسانا، دست. او لیم وربر ما عرد المانياز و الأست ورن ما سارهن آور ادائم نام جدا اروس سالي آب رند كه ملاي و مم الم المسي ورول ما مرول بالمراه من المراه المراه المراه و بك ها ما مور المراك كله ما مراه ولبد ما حلى نکور کے استان کا درازان کشت کے کرشور می دام را جهرونیا هم را با مرتبایا بسال کی الار بازم خواج مدشد ر بر اکم من سشه عبد من ارس و امیر س ز سایت و دیگر سند ای و تقدم د سشید ام و نتک و و زید د مركر اين كلام شعر مدسب و محمدهم ماينة. سعروا دو و كرين وزم اورا كمانست گورد و مرحم دامخان قراروي به نيز از م شوید زیر اکایس و بر مست مربکوی و کای دروح وورکنام برام سی دروخ وافع سند. و بشود و اگر اس کام را بزیان أ سرومحده مرومنو رطوله نير صريح خيب ميشويدويراً ريزيال مهون مث على مريم ومواعظ مي باشا ومحنول عادية مبط به نلید د، محمدهم کدی ماه مهت جنوین دریا قه ۱۰۰٪ مهرم او مرا مربکمت و موعظه است و اگر این کام رامسیحر نرز ر ۱ بهدوم و مرا مان و که پیر در ست مهشو ۱ ز از در تسحرمحات مهمل و بی منی میباست ند و صاح بهمیانه بستحرخو و د رن املیب مال اصرو عرم مانع و میون میباند و بین م به از معنی است و محمد م م را اصلایر و ای کلسب مال و اعذ و مر الناج و بيون ما بيست بعداز كدنس اين سشده ق و الطال آن مامل مساياتر كر و و حب و راست مظركر ووروى ح ۱۰ - ۱۰ را بر و ایدوه تر ش مرو ۱ و خامویش نفیست چون سرده زرانی و مثن این محام ا در است پیر آرم گفتند میس عال درید و مدر می در می می می در در از در ال را دیا در اصل حقینمت این سب کراین مستحرباس است که محمدهم، ااز طرنی سند صحیح رمسید ۱۰ ست و متحر بایل و رای آنو اع تسیمرا ست و لیل نوی برمسیحر تو ونشی آن است که برکه با مهوم گر و پره میشود از پدروماه رو رن و فرزندخو دبیرا ر میشو و و بهبین است خاصیت مستحرکم

در مبان زن ومرد و پلار و بسسرو ما در و دخر مدانی می اکنید امه سره از ان قریشیدی بهشیندن استفرف از آن بلید خیلی زه ما که دست د و د شد ند و گفتند آ فرین بر زیر کی و عقل تو کند بیری خوب اندا همیدی بازیمان و قبت و رست بر مکمه مهٔ بی گرؤ ایند مد کم آیند و محد عام را ما حرمیگفته با سنسد و اینجکسس او د اشاعرومینون دی در و فیر وکست نگویز ب مهر از بن نصه او معلوم عد کراو حقیت قرآن و نزول آن کلام اعجاز نظام را در بانی بود و باد صف این ^{فو} مید و مر إبطال حقیت اوسعی بابغ میکرووم وم ازو تدبیراین کار می حب شدوا و ایشارا تارین کفیر میکر، به سن باوجود ابن عباد پاکهام منعم خو د و فرستا د ۱۰ او پر تحسیم توقع مربع نهمست و بخستش او ۱۰ د ۱۰ آری چنانچه او و رکهر خود زرنی کرد و باعلای مرانب کنر که کور عناد است و منصب المبیس است رسید و (سنار هفلهٔ صغور ماط ا یعنی نز و یک است ممرا در دو درج آباریت نرقن و بالا بر آندن صعود و بهم وصعو د ما م محوی است. دروه زیز کم ازآث موزان ساخیدا ند و رحدیث شهریف در رواست کرمهامت از نشاع آن در دایده سال است کافر معالیه را فرست نهای موکل بروزخ آنسیف مالا بر آمان بر از گوه خواجهٔ دواه عالت آن لره ور موایش این است کم بهرای و مست فور ایران نواع مها و مست او گداشته وا بدند بار در ایان لمی ورست فواع گرشت و به ان بای جود وا مِ ان خوا بعر نها دیزگدا خد نو اید شد باز در ست خوا بدگمنیت جهمین ست قت او د افریشها بزنجیر باخوا در مکتشید چون بالای قامهٔ آن نؤ اید به مسید او را بارنم ایمه ^الاطا سد ما با م^این آن بر معد ماز قتلیت به لامه آمدان نوایس و و د مه بهماين عذاب الدالآبدين غوازمد مالدونو داماين كموع عذاب رب حبست تحصيص نحوا بسرتمود كزاو بنز دريز كت تكريز فوو د رجه به رجه از مطالب بهباه ی صعو د میکر و د مزیعه از قرب بحل نود. او ربالیبن می ایداحت د در و رعل جهل مرکب قديم نو و خوط مي نور. و برحق مسائرا رئن گرفت بسس اين نوع مذا سه جرای د فاق اوامست تفصيل اين اجم ل آنكه فكل يعني شمفيق او كارمروع كرم دروان قرآن كريااين كام آن است يام ام مشهراً وَقَلَّهُ وَلَهُ) بعن ودم فهن نو اجتاج احمالات وَشنهو ق را تقدير كرو منا كفت كرمال فرآل عالى از بن احرالات مبست كركاام شاعر باشد يا كلام ما عريا كلام كابين ياكنام من و وجه معرو مين احمالات آنست كراي كارم باكلام عاحب فكر و خيال است الرنسم آوميان پس شق اول است با كلام بعقل و فرسد الهيمال أريد الرآو ديار مبس شق مرابع است و یا دام حن است کلام آ دمی نیست بسس اگر برای افتا اعلمی است. بر زبان آ دمی زاطاع مرحوا ب آیند و وغِره بس شق ثالث است كم آنر اكهانت گويند د! گرم اي ايدات آيري در عالم است بس سلحمانست (فَقَعُلَ كَيْفَ قَدَّر كِلا) يعني بسس لعن ما دبر وجدبي ربط تقدير احمادت نمود به أكرمث والعجير الطروي احمال مم و رخاطر باورود آن سشن آنست كم كلام اربي باشد نه كانم آن من و - كلام س يسس اك اين شق ولالت بركمال عناد اومن كند وزبب اين بركر مستحق المنت شد (للم ملل كيف علار) یعی بازلنست کروه شودا درا که جدتقدیر بهیدنمو د زمر ا که در مقام تشقیق و ابدای اعمال اسمال ظاهرا الیسا د د اذكر كرون مرج از ذات كار و نظر خارج است وابن جمه احمالات طاهرا لفساد أبدزير كراز علامت شع

و روی امیزام قافیم منه بشو و دربگر مهیج و زن ندار د واز متد ما**ت** منخیله مرکمب نیست بلکه النزام قافیم مم ور ار بحالت نووا المانوا فن شده امت بحنابي مداز تسع وتفحص معلوم مي گروروبودن يك طلاست . المدان ما احت ومكر بين احرن و في كرن عالمت يا نهاجت هناد است واز علامات محروروي أثير بايع یا در میشه. و و بگر ۱ بی سهای مشیاطین دا سنهاست مآمها خود ممراض د د ر انرساحت طرب او است و مهیج لفظ ۲۰۱س وی داد در ساین احمال دفن بم از بهال عالم است کوست نید کریاس و برگروطاس عام ایس کلام ود نكو 1 شن منه طن . « من سحره السيمانت من باطبن است ، تحذير ا زانباع منه باطن و انعال البينان واز علامت کهانست در دی احمار بونسب یا دنه می شود اما کانهن ارمعار دن فرخیه کونیه کسب پیخر مبدید و این کهام از معار دب ميد الهيد الهيد المويد المان ميديد و دهم ميم المسدووز أيعمنا، وحشو و نشير رابيال مي كنداين را كمها نت منهم ساعلن مهال خط يست زرمات و بوريا، ت است و ارطابات بربان على ديرا ردي بال امورست عداز عقل وريات ميشود قیکن ۱ رین کلام آن اهمزر مست. مو را بد لائل و اصر دیر امین قویه اثبات میم دمود د^{ای} و مهنمنیل و تو سیح استه داد مه ارسيخ وبن بركه ١٠ ابن د ، كام مجون ١٠ يت يد على را در د ياددا حيار بدا سنس است بس بذكر اين ا حذالات صريبه البطلان ما ويُكرمستني فهست مكشيت دا در را بن قدرا كندنكر وبائه (فيم يَظَوَلُو) بعي مام نظر كر دوو عان بنمير كما بالوازم ايرسشانو قي مهي بندمي ثود سلاأ گراين كلام شعر است بسس. م. مي بايد كم هروض و قاميم و اعلم شعر را و رزید و باشد و " شن سعر حکونی آمدت در از ار ده دار با مران این صنعت سالها آمد ورفت کرد و و نگیزیمو دو دا کر <u>سیحرا</u> سن بس این به به ما مران نشست دم خاست کر دو داهیال نسنی حس و مثباطن را در زیده با شد و آگر بهات است بسس بنهمرمی ماید که در شحانها و دیگر محاضر شیا لین سالها گذیر ابید د ما شه وعو ام و تواص را ممسد درموالات آبدا بواب گسد باشد و مرا وم بن راست وگای و روغ بر آمره بدنا بر مادن مان است و المحريزيان جنور الست اسس ميسايد كم آثار اعليه خلط سوداد بيعقبي ويي من ي وخط واختلا فاكام واشتسر باشد (ثُنَّهُ عُمَّسَ) نعی بازر وی نمو در اثر ش کر د زیر اکرارین توازم جریجک را در داست. خمبر نیافت ما یک احمال د ا ثبین کند و اور اثر جیجود پر (و بَسَرَلا) بعلی و جس مصین انگه کردالامرااخیارست منروکی کرای کلام کلام اتبی ا ست واسطم وست رسيده وام آمدوآن مخالف مه ب من ومزوس قوم من است وجون ياس ازامات لوارم شنه ق محمامه ، کار د اندو داختیارست منر ، که در باب ز مان بو ، کلمه نم ر آ ، ر میان عبسس وبسسر نیا و ر دند . ما ولامت راجماع آنها كند (ثم أند بر) على بازاتين ١٠٠ رشن و عنى كرمن بو دو از عركت صاعره فو د مزول مودوانه مان احمالات کردرنه می حود در اول اغر تهار الاطل کرده دفته بود یکی را بار دیگر از راه شبت و ها دا سبر کر د درجع المه قرن نمو و (و استُسُرَلُ) مهی و تَسر کر ، از آنکه مرا کسی ، رین روع بشقی کری و آن مه ا به علی که و ۱۱م و در عرف ابل نظر و شاغر و اما بست از به ایت طعی کنید زیا ا که بر و ای چیکسس ندا دم یام او آن است کربکر کرداز اختار شن حق باو نوومنوس شار آن بود حسس اوبسبب نگر گوار ایکروه کراین سشق را أصار إلا

احدار ما يدوخو وراور بن موست ورار مرخطافرار وبديلكدا كنفابرين قدر برم كركم آن احتمال ما ظن راباز در معام مردو زر كند و گويد كره يوزاين حمال و اين شن غو بي از ول من زائل نشد وور ابطال اين و غدغه و ارم ما آنكه او هاي مصر ، ران احمال ما على مود و احمد المحمد و الله عن بين تسور مع مكد است (مقال الدهد الأسعر و فرا عن بس گفید. مایت این کلام استرن کردن ارو دین واست از مامل بااز عجمه بااز ساح آن متنام داین فیدم ای آن افر دو كم الاحله حال آن ميمريت عم كرانز لعنه و را ماء ان يو، وراول نظران انكه بسب نيد مارد و تست استقاح "أبرين اصال ص راه مظام كرو ، ألب أر أرهد اللا ول الكبشوط عي ميست بي عام كار كرايد أو ما يوش این نهه میگفت به آن هه را ۱ ۱ مهور د کیلام آهی که نبی النهام واند ام ارکت ۱، ه میزید و از را جمی باریم ، رنظر بانی ترجی شن ق و د انع مکل شد و جون باین مربدازین سٹ نی پیم کرین و ، ۱۰۰۰ نی واستکار يمو، لاجرم در متهام جري اين اعراس و و سنگهار (تها نسلنگه میسرس) من طریب رو آرم او راو رست فر کم نام طبقه في النات و رو و عهرا منه و نه الناسية وعلام آنارغد) وران و در وور معلوم التي شر بیت اوسا ادایت می جرد آن کرمار عادفی ملله آبر الیه درا دارم سنوما ی ستمستر بها بعث ما ور در الراب و فوم ساله ممكن العث الهام مراست المحادم و مرز عني بن كرار و مساج ماله دوی انداعه شو تا تکه اور ایا نکسه اموز ، (وَ لا مدّ ، ف) که ور که بی لنه به ار ، و حست را مز ماكه ماد وبكرا وراد رست ساند وبيوز و ما بدالآ مدين جواند ساما رسو ما نان دا م سه و انست كرد و به آن را میگد اینت و دران سفر منا گراست کو این حه کیامه ریم اینی آن سند. پر مره و تمرنس کنید واست آد میان د انفط قرشها در مور ، رن رود د ، مرد در سرفود ، کسی و کیک دا میج سمی کوید و تعرف ن کی اگر این پیر ۱۱ ایم میسوست از ما از مرسب سی به نور آوسان و این و وزج سامی بافتاندو **دی المجمله** سسبك مبشر و لواد ، نوداست ارن م عرب كده العطس دا احرق مطر، و خدرو حمداني السواد، بعني ال منسرین تشیر مراو در نیماجع زسر دکه معنی بوست ظاهر مدل است گریسی این ایک موصل و سیاه کرون موست العرازة كرلا تبعى ولاتل روري توسير شاهب أن الدر أراء از بال الم نون ألم فعديث واذكر کرون از آئین مااغت دور است و سرافظ شر رسن مور ۱۰، رب رو تا رقت مهمه به من همع بشره مستعل اشده این افطرا خربب ما طن خوب ماست و علاوه مین مزات سند درایا سد ای دیرا سب و آن ساط ر با بدو مو کال دو زخ است کم بصرب گرزای آن بی به ممشد ن بری به ای شن وجذب و ، فع عنیف ونمو د ن است ال ۲ کار تو ، ہر ایہ و لاسی بنا رسی آیا و تعیم البوء ن میں معتالید زير اكر (عَلَبْهَا) يعي بران دوزح · ار و خما ، (تَسِعَلْهُ عنس َ مَلَ عن يوز و · مسرى ارز نسان ، رسايت مثريت واردامت كرمشان آنها ما تديرن عاهف است. و يرآمه مند رغرنيد و ابها بي آمه مير ناخ كوزن ومویهای آنهایاین مرید دراز کرمشر که دامن محشیده سیر . د و شعلهای آست و اره عفت اد و بال ایشان

جان سن معيم المان

می جوشد در میان و دور و ش بریک از انها مسافت یک ما لمراه است کفدست بریک از ایشان می جوشد در میان و در در میان و در در و شده و بقیاد برقیا در ایریک می برابریک می برابریک از ایشان بکلی و در کروه شده و بقیاد برقیا دبرا رکس رابریک از ایشان بکلی و در کروه شده و بقیاد برقیا دبرا رکس رابریک از ایسنان و در گفته سن نو د نساو دبر ما که میخوابد می بر و جو فوزه و بودن آنها این است که دوزخ مجل فنه و در خصیب اتبی است و بحالی برگاه رسمت اتبی سوجه مرابحام امری میشو در و حالیات جمی مخلو قابت خد مست کار حاله آن دهمت می نابد با مشله ای آن صورت گیرد و ابدا گفته اید

*آبر و با در مه و تورّشیه و فرکس و رکار اند * ایناتو مانی بکت آری و بفضلت نخو ری *

البسيان چون غضب و تهراتهي مراي مشيت مجمي توج مي فرمايد روحانيات جميع محبوقات را از هرمت جار دبيست بسس ورموانها م کار خانه فنسب کوورز خواست از فرست فروری فاوکر و وانست عرش مجید مان و ارو و مام ا دیانگ است د هرگرانی همرخور نخاید و جهرهٔ اومین تحمسی کشاه وندید و واو بمنز لهٔ بادشاه آن میکان است کم ،ویگر ^{به مه} فرست تیج ن ریر فرمان او بید و تکم کر و ن و کار فرما ئی حدمت او است و اگر نشه ، و م پرز که فعلن بر و طنیت مكر سسى والدوو تقسير من م ومزح برطبتات وتعين قدر عذاب بركسس منصب الواست واويمنزلا ويوان و د فر و ارها لک است و از فرست سوم برکه تعاق بر دحانیت آسمان بیشم وار و که سیکن زحل است و حفظ ایدان ه و زحیان از آنگه بسد مرآ تشش و دیگر فنون عزاب بالابه معدم گر درو آن ابدان مرا مستعد خاو دو و و ام حاظمِن و **لمی** ملمحه توست نار در و پرنیدن و در ست کر دن اندا مهای ٔ موخیه و کو فته کار **ا** و است و او بمرز لره میر عمالات الكهاست واز فرست بهارم فركانيان بروط بت آسمان ششم واروكه قام مت مريست والقاي خصو ماست و را میان دو زخیان با آبعان و متبوعان بانهم جدال و خراع مایند و یکی مر دیگری را افغیت و نفرین کمند چنانج و رفرآن مجید حابجانخاهم و اختصام آلهام کور است کار اد است و او بمیزار ٔ قاضی الک است و از فرث مه ا تجم بزكر نعلق برو طابت آسمان فهم وارد كرسكن عرفح است و گرفتن وبسن و كرفتن و مست و مربو شلا قُ دوز خیان مر ذمرُ او است و او بهمز ز مُكوتوال و جلا و و میرهزاب مالک ۱. ست و از فرست رئششم بزيكم ثعلق برو حابست آسسهان جهارم و ارد كم مقام آفياب است و اظهار بطلان اعتقاد ات و تسح و اهمال دالقاي تحجالت و مداست بر دو زخیان بامنزاب روحانی گرفتار باشد کار او است و او بمبرز له نمیرتهاییم و آبایی آن ما ام است و اند فرست من فقيم يزكر تعلن بروحا نيت آسمان سيوم دا رد كم كل زبره است و صوا الى با ماييم و آدا زاي منکر د نوچه و مشبون د زنیر و مشهبین بدو زخیان یا د واون کار اواست و او بمز لرُّهایا گر آن عالم است و از قرت مه ات مرکز من مروحانیت آسیان و و م و او و کم مقر عطار و است و ر مایدن ا خباریک فرقه بقر ذر ویگر و نقل کیفیت طراب د و زخیان باهم دیگر ما به شیدن آن ول ا قارب و و دسستان آنهابسوز د و مسسرست شدید داشگیرشود کاد اداست و ا د بمنز از با موسس و برکار و قاصد آنها لم است و از قربشد بهم برکه مان بآسان اول دار د کرسیر محاه ایماب است و مشمن کر دن جراحات و ماد شد کر دن بدبوئیهاوریم وجون داازا. مان

ا بثان بمزر د مشمها جاری کرون کار او است و او بمنزله مراح آن عالم است و ۱۱ وست. بهم بیز کم معان بروطانیت کرهٔ آتشن درارد و افروح**ن آتش و مز**ار ۴ مر آور دن مدخه کردن مرندی دو رحیان مسیوهٔ اواست واوبرنزدا اورجی آن عالم است و از فرث مینار دام نیز کر تعالی بر و حایت کرهٔ دوادام در مرد د ثنو، و دوشفیذ آن د رما در و مدام د و زخیان و تحریک مادستموم زهره و ار کار او اسب و او منزلهٔ فراش ^{آن عال}مه است و ار فرث. و وارونام نیز کرتمانی بر و طنیت آب دار دو دنه ر مهر بر را آرا سسن و مرو، ت سه ماه در ایدان ، و زخیان بید اگر و ن کار او است و 'ویمنه لهٔ مبرستای آن عالمه است و از قرمت به مسیز دو همه به کرنعلن بر ر مانست مرک د ارد نفل عظیم در اید ان د و ر نسیال پیدا کرون که سر نبرای بیث در سنل کوین ررک مور و سرران ابت ال نید کوین دیگر تا هرکت وسیه سرایسان و شوار کردر و اعصای نوو را تواند ۱۰ شت در تسسرای گرم را بد مشام دران و جروم مه خو ت کر د مور امدن و مهرین اسعال ذمر اوا منت داه ممیزر ٔ دمان ال بالم امنت وارد مشهر مرد مدرین ر که نمان ، وحالیت معدل دار و زمجیه ۲ وطوعها و رحت کرون و دیگات است را در آمس ۱۰ سه، سه اون وزروب بررائم آمار است در ن مان بیب نی د باشت و بههای دوز حمال دا داع د بامد کارا وست ۱۰ و بمز لا آبسگر آن مانم است و اربر شده بی بردی به نیم که قابی مروحامیت نبات و است بخار و ایر و در ، خت ز قوم را رویاندرن و دیگو ، ختهای طار دار زهره سوه ، در پر و رش مو دن ناور نور و راک ، و دخیان سرت شود در ا، سبت و او مسرلهٔ ذاع و مزادع آن عالمر است و از نسه سام ۱۰م به که ماق مرون بست و ان دادد ، مارو کر، م و مگسی و کیک وبه در ابر و و زهبان سسه نفأکر دن کار او است مداد ۱۰ مران ساکار آن عالمه است و رفر شسه میشد دم بسز کم مان برورانیت لطیفهٔ طبر ۱۰ و کرمتام او تا است و گرستان و سنسان مند ما و زخیان ۱۰ ن معدات البوع المحوع العداش العداش كرور مدرو وتوم وجديم راتوا يدح ردوا واميد بن كرا واست واومر له طبسب آن عالم است واروست بروام بركانمان برونانيت لطفه والب وروكم على آن مسعده وري ست و كفيات فابيه مو كمدوا من جو ت مغمرط و عرع بحد و نحبات الى مه بيت مر ووزخيان الداعش مجارا و حديث واو ممر له م ن و مست الم آن **عالم** است واز وست " نوز ، مم بز كرتمان مر وحابت لطينه عقل . ار د كه محل او د ماغ است و تنبيه برخسالای خو و كم و فه علم وحمل کرد و و دریا فن امور حقه و العیدوقوت و لائل آن ام رو ذربا است مهات جود و ظهور عظمت چریک ر . ا؛ راحتیر میدانستند و حقاله ت جبریکه ادر ایز رگر می تهمید بد از نقلیم او دوزه بیان راه مل خواهر شد و او بممر **ا**و مكبيم و فيامه ت آن عالم است و چون كار خار عذاب و قهرطا براد باطناً بدون اجتماع اين روحايات مراكام نميشود از اجتماع آنها خرد را فناد لیکن این نوز د و **کسس بمنز ل**اً رئیسان ^سن عالم اند چنانجه در ویانیز جمین بوز و و کسس كاد خامه وحمرت د امرا بام سده مدهدام واعوان واباع ابشال د اكست كراحصا ما يد وبث مار آرد، مر آكمه د د د یا پرخوداین نوز ده رو حابیت را کسسی نمی نواند شهار کر د ما یعلم حنو د ربك الاهو و بغی ار محقین کفیدا ند کم چون و و زح مجمع مخوسات و کربات احدت لاید د ر ان نحو حدت به چرواظهو دی باشد و اسسباب مخوست

و ریناله منسه در نوز د و حرا و ست بانت ستاه و د و و از د و برجبرای دما شدن نحو حست بهریک ازین نوز ده یک <u>ب</u> رسنه مع_{انا} حواید شد جهای ورسنه آبها نیکه بر به نیست مومی اند جهیع سعود و بر کات این نو ز و ۵ چرز رابر ای بهشتیان ، ما الشيف خوا مند بر و اما چون اساب سعاد ت المثنيان منيمر وربن بوز د وچر نخو ايد بود بلكه ور اي اين سعو وات سعاد کهای میکر از خراش مخشیه رست اتنای برای ایتان غام می نوا برشد ازین جهت عروموملان بهشت . رین بوز د و سحفرنگ تیه و تر ماکند این و د زیر برا ن نسساه نفسس اسانی است ونسساه نفسس انسای در د و قوت او كه نظريد وعمايه است لاحن مشوع بربسه بسب اين فسار ورسني ل قو اي حيو اليه و بليزم بدور مته م ومجن خود نميكند بلکه آن قوی د ۱ در ضد آنچه برای آن کلو قات شده اید صرف می مایند لا حرم مقابل بسر قوت خیا تع کرد و فرشته ميدا وابرشد كرمر اخاعت آن قوت أنابب وابد كردا واي ويردا زاد وقوت است واس مسم ظامره و واس ننم. `رعانه و فات مشاه و بروتوت نوند به وقوا ما طبیعه به داست عانبه و ما سسکه و باشمه و دانه و فرانه و ما ایمه ومولد او المراسبات مرا مراسد مرا و محسم است فيلن و بن از بك تا ما من و كير و آل از و و ال نهایت بسس و ربین حد، ندیت دیل و ، ایت کیراجی فرمو ، و نه ، حلی دام کفید ایدکه ورواز وای چه به من است بکن از اید برای فرسندن این است بران دوه از ه بک مروساندن معین استُ زبر اكرتهٔ بب س ق سب تركه بس است فقط و برك برا از سشش ورواز و ما يه سه مریانگ مقرر است ری کر کافران بری سیربرندر ب نوانه بد کراء نما دونوک افرار دیز که عمل ود العطان گفته ایا که ماعهای روروشب بویت و جهار است. ح ما دت را نسبب عرمت یا نیای پرمجام مهاب فرمور ۱۰۰ سی ماعت که آن د ۱۰ می گفت مرسی ا آنهی صرف کر ۱۰ نسانع ساحته اید فرست و اید بو و کم عدات تو بدكر، و ابن كدام از حضرت حدالله مسعد، ورس بيزور أنا مسرمعيره منفول است و نقها كمه الدكه مرای ما دراعة لی بشری سی توند در بامت حماید سائر ایدا دخرید و توقیاع را ما ندعد و آسماساد طبغاست نرمین و سـاره دروره مي وقد و معاب زكوه وكفار سه مده ركماست مازمانك هدوماز اي وسيحار بزاز اممين ما ب است و السما مام و و را آه سيد معبروم وي است كربون اب آبت مازل شدا بوج ول لعين مام مروان قربت راد روادا بدوه همع کرو و منت که این مثند بدکه و بای نرسانون محدع م شهرا از قیامت نیام اعزاد تو زوه هم ۶: گه است و سس و شه ایه ندر حزم کیه اید مهر او شبها محت حو د تر خامیس را نهی گهمید ایااز شهانمی تو اید شد کرد ه و و كسس ازنها ما كيك مري ماك ميسيد واور امعاو مساز مردادان من وركه ابوالات بن مام واشت مر ماست و گفت که من نن شها بیند وسر به یک واکنایت توانم که و مگر و دمر مسک باقی بر ، مر شهااست می قدایی ، رحواب إن استبزاي ايشان مازل زمود كه (و ما حعلَنا أصله مه الناو) مين وُنگر و انبر وايم ماصاصان ووزخ را كرو وزخ ور والز آنها است و مرم را در رو آدر ان مرآ دران ؛ مرآ بهاد صاحب جنانی بمنسنین راگوییر یمی نان مالک و منصرف رايز گويد جهاي ببث وراست كرصاصب خامروساصب محامل فاني است از بجاميان بهرس معني مستعل شده

إلا ملا ملكة على المرفرات كان داو قوت فرمشد بر شامعاوم است كريك محس از آنها كم كاسد الموت احسف مان برار این را در یک لمی می گیرد و طافت مقابلهٔ او تشکر پانبو و نمی تواند کر دویز از از بست بهم این عاصر د ا فرست ه گر دانیده اند کوب بب جنسیت جر آو می و حن مهر مان فشوند و رقت نگنند پوناخیاه شا ^{بان} چون از ۰ شهری بافرد کرد سفام و عضب مظور میدارد مالمی و حاکمی از غربسس آن سشهر و آل فرد سلط می ناید نا محكم عنسيت ومناسبت ميل نكتير ويزفرث بالطبع مصوم است مماه ندار وبس مراي مراوا ون منها برجاران متعل است زیرا کراز تنسیس آه می و من اگر مرای نعذیب و و زخیان گنه گار ال مترومی فرمود ند مزای آن گهاه محاران بآنهانمیر سبد و اگر آسار ایز و رو و زخ سونب سید است. برای معذب آنها جماعهٔ وبگر و ریم رمیشد، و بهلم عراما آنکه تسساسل لازم می آمد واگریکان رام این کار می گزشته مقدیسب آنها با و جو ه مجنای و هاو لازم می سکیرزیر اکرینیهٔ آزمی و حن متحل دو ام مز دیکی آشش باست و پیز نمسیب دیون عزاب هم پیغان حور و نز ۱٫ کان و و و ستان و دا نمی روطانی بالاتر از عراب حسمان می مشید مه ماکه از ایشان میکن میشد کرفرز دان و در ان جود را این مستحی عزاب کسد و تکابیت و لابطاق بر ایستان لا ، م میگشت بورت قرمشه اکهازی موالع بهبچیک ند اد ند واگر محسبی را نواطررسی کرج ن کار بر واز مهم و و زیخ فرمشه ار مقر ر مكر د ند وقوت وسشه مآن مرتبرا به ن كرك من ارا نهدها من . ابها كرسينوا ندكر ، بسس خاجست بنور وه جرباشد كوئيم (رَسَا حَعَنْهَا عِلَّا فَهُمْ }) يعي و نَّار ، البديم ماسه رمو كان و و زير را كرم ١٠٠ ست (الا مِنْسَةٌ لَلِنَّهِ بينَ كَفَرُوا لا ﴾ یعی مگر برای هزای مراس کرون آبانکه کافر مروه اند انواع هزایت نادر انواع هذاب گرونار شوند و اگر پاکسین ماه و س ياسدك راير و و مخ مر ر مر بكر درم يكوع ياد و نوع ياسم نوع عذاب متبور نستدكرو و بسس چون بوزه المسس مرین دار مدین شدند بور ده نوع طراب به امرای م نوا بهد ، ۱۰ و انواع طراب منحصر و رامین نوز و ه امت بسس استیای السیام سزاب در دن آنها متعنی حواید شدرها در د استیما و حدر گذشت و قوت ملی بهرچه بکثرت اعمال از روی کمیت و شدیت اعمال از روی کنیب و فاییکند و یک سس از ابهاهمی لکو ک وامسيرانجام ميثواند و ادليكن بانواع محتلفه أعمال دفائمي كيدا زبك كسيس ارانها نمينواند شدكه دو نوع كاريا بهب نوع کارمرا نجام نواند کرومنالاملک الموت عمر نمی نواند که نفخ روح روسین ما بدو حضرت جریل عم بمدوان کها و ان بهاویدوحنرت مه یکائیل عم نمی توانید کرو حی مازن کند بصانجه کوش نمی تواند دید و میشهم نمی توآند شنید محدور نوع کارخو د مزار ان عمل شاق ر ا مرابحام د جهد مثلا گوش ر امکن است که مزار آواز ر است ود و مآمد کمی نکند وجهشهم ر امهکن است. که هزار ان رنگ را به بیند و طایمزیشو و پسس اگر یک فرنند را در عذاب و وزخیان میگاست یم ازه ی یک نوع مذا سبه بهمه د و زخیان د ام مکن میشد و میکره! مانوع دیگر از حدا بسار باد؛ مای ند ارد نه از وممکن شهست وندا و خوابد کر دو آین نوع استینای افسام طراب و رحق کافران کر دن و برای برنوعی و برنسی فریست جما كاند رامتر دما في (ليستيقينَ اللّه بن أو توا الكيّاب) ين براي آن است. كريتين مام ماسل كنذ كمسلا في كا

و! دو شدهٔ اید کمّا سب دیا به مثب ترفهم اسموار معاملات اتبهه و اطاع برا**د ا**ل واقعال ملا مکه و آنگه توت ایشان ورج جر من ل دا و د د درج چیز ندا د و د کال عل الاطان و قوی و مین حقیتی غیراز و ات باک با می تمانی اسی مست آیشان د ٔ ماصل است و پیز اگر در که ههای خو داین هر درامش نید واند و جه این هد درانمی فهمند ماین نکه که از بس هد و است بنای اسمام عذاب منظور است فاط ایشان شهره واطمهال تام مآن هفید و بهم رماند ومنت این بسخ بسر دایس کام کرناز و نازل شده برجان تو و مگر ، بسس لام تعایل و رایستیقن و معلوقات اومتان اکلامی است کراز ای نفی واستاى سابس وروبي طامل شه بعي اساحعلنا على تهم نتنة الله بن كفرو اليستيقن الدين او تراالكتاب فريدة الدالدين المدوأ الميمانا أحى و تارياده في مركسا بكدامان آوروه الدم توازما إى و ايان خودوه المد که که رو زنها بیت و نه مغیرا ست و موحب جنسیدن برنوع هذا سه میگر و دبیس در ایمان توعل مام ماید نمو و و از كنيره يكان وورى ماه عد (دَلاَيْر بالله إنها وْ نُوا الْكُتّا مَهُ وَالْمُورُ مِنُونَ لا) يعي وسُك نكسر كسامكه واوه شهره انه که ب را و مومرتان و ر منون عده بو ر د ۱۰ ککو بعد کما گر قوت مکن منزا ب کر ون و وز خیان سبت ما رو قا ه مي رند بسين بک کسس مه . ۱۰ في يو د و ^{و گ}رو د من که بسس از يو ز و مکسس د مقابله ^و ککوک په خو د چر کشو و زيم ا**کم** اربن بان معاومه نوان کر لیم بوزو و د امتر رکر دن مرای استفای انواع مذاب است شیرای مقابلهٔ معذبین (رَبِينُولَ الله يَن يَهُ عَلُو إِلْهُم م مُن) حق ما مكويد كم يناد ورول ايشان بهاري حهل است وسبب آن حبه إليان النان معيمت والأوال است (و الله فرون) يعي وكافر ال يزكر اصلا ايمان مراد عبو مركب و د ادثان را منح است (ماذ ا أرآد الله يسك الملاط) يعي جرجر ار او و فرمو و واست طراي تعمالي باين طرو كربر اي ه ال كرون كافران قرار و الأورن من من من ازير اكر كر مقابله أو و زنيان و منلوب ساحش آنساا راد و فرمود است بسن اذنه زوه بهم نهي تواند شدو اگر برانام ساب نهذيب و فرايم آه ري ناييم و كنده اير اي افروختن آنس وغيرهٔ كاب أراد و فرموه ۱۰ ين بسس ينز زين عدو نيس سي تواند شدد اگراراد و فرموه و است كرمن فوه بقد زت كالمه و و و در وست ابنان عذاب و ابهم كر، بس و و ووعدم آنها برابر بو و و اگر نابر رعايت اسباب ظاهري آنها رامنهوب می ربودیک کسس وروکسس جم کانن بودند و اگر بالفرض طروی جم معین میشرمود از اعداد سه پوره بالا حبّار مثل ده و پیست کرعة و دا حراد اندیکیانر ۱۰ دو بغیر ۱۰ و و از و ۱۰ متر ر می فرمو ۱۰ این حد و کرو ر ۶ پیج جاونز والبيج فرق عبار ندار، جرامتر رسدرموه و منل است كرمثلا تمبيز باشد از نسست ابناعيه اراد ورماد ا یعنی چه تمریل ارا و و فرمو د و است ا زیں عدو گو بامیگو بند که ظاہراین عدو ؤ دیا لیندین مرا دنیست بسس ذکر این عدو برای تمریل چیرویگر خوا پریو و آن جرناست. بان کنید ما خاطرستان ما شو دا ما در توجیه او ل که مثلا ما مععول فعل می وف بعن سایت گر و آیده شوداشار ده اطیون حاصل می شود بآنکه در جمیع معالما سد آتهی و و تأنع عبیب او معالی این مد م نعبی الایامان د محافران جمین فسسم شکو کروشبهات در امناند و اعر اس و بحث میسایند وجون و ربن و اقعه مه فرقد را که ایس ک ب و مو منان باست مد ایست بر بدایست افزودد دو فرقد را که ضیعت الایانان و کافران با شد

مرای برگزای حق معالی بر ای جرت مر د مان مبار ماید که (کیک للے یضِلُّ الله من پیشاء) یعنی سن مسلم و ربروا شعهٔ محمرای برگزای حق معالی بر ای جرت مر د مان مبار ماید که (کیک للے یضِلُّ الله من پیشاء) یعنی سن مراه میکندمدای تعالی برکر رامی خوابد ماین طریق کراز مرد باطن آن و اقعه نظراً در ابد می کند . مرفا بردخسشسزآن واقعه فهم او و اقامر مي ماز د و باجارور شكب و ترورياور انكارو اسبهرامي افتدو محمرا ه ميشود (و يهل ي من يشاءط) یعنی و بر ایست میکند برکدرا می خوابد باین و ضع که نظرا و را در باطن و سر آن و اقعه نا نذمن فراید و بی بحقیقت کا به مى بر دواطمينان وسسكون او مى افرايد (مو ما يَعْلَمْ حَنْوْدَرَ لكَّ اللَّهُ هُوَلَم) يعنى ونميداند كشنكراى برور ومحارثرا مكر او بعنى لشكر الما ومن ملك الهموت يكه مازاند كوكوكر الن تهاكفا ببت ميكند ماند آدناب و ما بهاب وروبيا ديفي جفت حفث بکارمی آبند من کر ام کاتبین و دو و حشم دووگوش و بعض سدگان سدگان و بعضی جمارگان جهارگان منل مواليد ثلاث وعنا عرار بعد و بعض بج سنح مل واس خمسد وخمسه المتحبره و بعضى سشش مشش . بل سفن عهد وبعض بفت بفت من بغت آسمن و بفت ستار دو بغنی بشت و شت من است بوست و على بدا النياس بسس أبل ايمان را ميما اين فدر احتفاد بايد كردكركار خامد دو زخ بدو ن من آمران نوزوه مسس تام نمی شود که حق تعالی! س عدو د ابر اس کا دبر و از ان آن قرار و اوه و تفصیل حکمتهای استها کم وجه بروّل و قرار ۱۰ د او مرحی و مقصو و است چون از فهم اکثر عوام بالامر است شایان بیان نیست و مرفنی کم ا ذذكر و وزخ ورفرآن مجيد و إخبار بهنمه إن مظور است مريان آن علمهامو قوت (وَ مَاهِيَ اللَّهُ وَكُوبَى للْبَعْرِي) یعی و نمیت آن و و زخ مگر بندی و عبرتی بر ای آو مبان نراح وال آن و است بده از نفشب و قبرا آبی بنرسند و نا فرانی او نکند و اگر کافران بگوید که بهر چند حکمت این مدور افویم اا در آگ می کند اما خلات حکمت بوونشنس ظا براست زیر ا کراین عدو بنایت قلیل است و عدوقایل موجب جرت و ترس می تواند ند موجی (کلا) یعنی این حدورا قابل نه پندارند (دَ اَلْنَسَرِ ﴿) یعن تسسم میخودم بما بهاسب که دریام ماه نوز ده برید نو راو محسوص می نماید زیر اکرور و قت اجاماع به آفهاب بورا و اصلامحسوس نی گردوو فیل ازاحهاع پزجهار روز ضبعت الود میشو د کر مند ان امایا زاز سب نار ۱۰ ی و بگر او را حاصل نمیشو دو بهد از احماع بیز و را بام بهلالیت سند روقه و محسری مهدین منسم میباشده مهن نوزه و شهب و رنا بر بور او کفایت می کند و مالم بکی نبست آن نور ا المريز ميشووو براد ان ميوه ميباندو برا ران وانهاى زراعت گنده د بر مفر مرگر د دو زبادى رُ طو بات د**ر** د ريا ونبأتك واحبسام حيوانات واظلطوا ومندوشموم وكمحوم آنهااز دجهم مير مدبسس لين هرونوزوه ابن نأيسر عظیم نمو و کرعالری دا آباد! ن هافت وگار فار هم و د ا طراعام و ا و (و اللّیل اِنْهُ أَدْ بَرَ عِلَى و مسلم مبخورم بن**صب** و قبيكه بننت داره ميكريز وبسبب مز و يك يمسين فورقامرآ فياب مال آبكه آفياب مهوززيرا في ميماند وورمیان مخروط ظلی زمین و قرص آفهاب نوزو و درج فاصله می باشدبسس نور آفها سه و منصمن این بوزوه درج آن قدر ما ثیر قوی نمو د کم تخروط ظلی زمین را کرنیمهٔ جهانر ابزد رواسیا، گرفه منصر من شده بود به بایک پای خودشکست و ا و و گریز اندوهالم از ناریکی بنود است گر ائید و کار فار دعیده مرانجام یا فت وصور سده میات بدا لمات نمودا د گشت

in 1.11.1

(وَالصَّبِيرُ إِذَا السَّفَرِ لا) في وصنهم مي فورم العبيج و تشيك رومثن ميشو و وجهان وابو رفو دمود نميهاز و وقوت با صره و الله الاصطال من الول كار مبار والد و ابن بهم بسبب ما يرنور آفناب است كربه و زنوزه ووج زير النق واتع است بسس ماین مسه کار طابه همد و کربهایمر طد د بوز و و در زمان و مکان صورت مرا نجام می پذیر د است د لال میک نم م آئر (إِنَّهَ الْآیمُدَی الْکُبَر) یعنی تحنیق آن و و زخ بزیکی از کار حامهای عمده حدای است کره الت و استهام او تبایی ، ران کار مانه ظهور فرمود واست اگر بعد و نوز دو فرستبه سرا بام بذیر و چه مید باشد که کار مانهای همه و خروت او مها فی ميهين عدد مرا عام يا عدّار نها بست كارآن است كردوزخ (نلك يو اللّبشرة) يعي بوده است ترسانده براي آدميان که برجه ار او صاحت آن می سنو در موجب ترس ایشان میشو و و کار خانهای و پگر مل ماثیر نور ما بهاب و د فش شب وآمن صبح موجب ترس ایشان خی گره و بسس سبب ترس از ان کارخانه و وحال او تابل نمیکنند و با بحقیقت او نمی برید و بانجار بیشس می آیند و در کاد خانه ی و پگرشو نبع سانبع و ریست و رآنها اصان مظرمی نابیدو امسیاب آ فرام فهمند دور کتب شمت وبهانت مینویسند ازین جهت ، ران کار طابها سنهاوی و انگاری میشین مهآیدو! گرازان کارهٔ نهامٌ من بهم مبهاشد خام به بعض افرا، بهشیر می ماشد مثل آنکد، تر، ان از نور ما به ساب و دفیق شب و آمدن صبح می مرسند مه غیر ابث ن و تر س و و زخ عام است (لَمَنْ شَاءَ مِنْ مُنْمُ أَنْ يَتَقَدَّمُ) يعي مراي مركه وابداز شها كربيشس رود در كار اي خروس (او يعاشوكه)يس ماخوابد كربس مند و ركار اي خروس زير أكرام بسبب تقدم دو کار شریرس و وزح لاحق بیگروه و بهم مسسب ناچراز کار چرمرس آن مبیاند و آنکه در مرکار نیرنقدم کندو ا زسر کاد متر بسس ماند ماد رو کمسیاب است وازنا، رئالمعدوم بیشته شرافرا د انسانی اگرا ز کا رمز ما عربه کاند و رکاری مرد بگر نفد م هم می ما بید و اگر د رمهار نیر نفد م می کنید د در میار خبرد بیگر ناخر هم می ما بند بسس نر می آن هرایمه را ما حق می باشد ولهذا گرفت و مجر آن و و زخ بهم روز قباست هام نوا بد بوو زبر اکر اکل مفس میها کسیت ایعی بر تفسس ، رعوض انجه کسب کر و است از کرد ل کاربر با نقسیر کرون در کارنیک (رَ مِینَدُ الله) یعیٰ در گرددو زج ومو کالان اط باشد و پنون آلات کسب در هر منسس نوز و و چراست دو د ست و د و باو زباد ، د دل و اعضای تامیل و شکم و وشت وجواس خسمه و نكر حنل و و بهم و خيال وشهوت و عنسب لاحرم أوز ، وموكل و و زخ او ر النزيب و ايلام . نایند و بهیچکس بی تفصیری د رانسه مالات ایس آلات ماند و است باای_{ن آ}لات ر ادر غیرمحل مرت کر و ویا درمحل مرت کرده بس طامی از گرودو زح ومو کان او بهیم کس را مفو و نیست (الا اَصْعاَب اَلْهَاسَ) بعن مگر صاحبان جانب راست که در جانب راست از بشت آدم رو زا مزیبان بر آمده بود ند و نیایز راسی شعار داشنید ه و رمونف نیز ما نب راست عرش است آده شرید و در د رست راست خو و نامهای اعمال یا وشد و جانب راست مونف کوسمت بهشت است روانه شدند زیر اکرایشان بادای حق وا جب گرونو ور اخلام م ريد و زير اياك ساخة از دست نه باليامسترواني يا فقروا فلي شديد (فِي جَنَّتِ) يعني دو بوسسانها بسب آنکه جانب روطایت ایشان مالب آمد دا بشان رااز د میت موکلان دوزخ مشیره بر آورو وايشالع

وابشان دران بوسيانها آن قرر مطمئن و فارغ البال باست كرمامم (يتساء لون لا قياليومين لا) يعي برسسش می کند از حال گرناه گاه گاه ان که کهار فاند و چه شدند گویاا زمال آساخرند اُدید کم بکدام روز سست میگرفدار اند و چون خوا به ند سشند که گناه مخاران را در سستمر بر دیدو داخل کروند از داه توبیخ یا ازراه تعجیب: سوی آن محماران موجد شده خطاب خوا بهند کر ده خوا بهند بر مب یا که (مأسلّط کیم قی سقر ۴) نعن چه چرور آور ، سنهار اور متمرو ماوجو و کمال عقل ودانس ازسن مکن سند کرجواد ب سجر را کرقوای حبوابد د طبعید بود نقوت روحانیت خوو مقاد مت و مد انعت می کر ۱۰ به تاسشهاراز منیه دوزج که تمهال آن قوتها الد درین به محشیده نمی بروند و آز حسرت امبرالهومنان على كرم الله و جهه مروى است كرمرا داز اصحاب البهاين وربل آبيت اطبغال موسيين المركم بی گناه دنیمه اند و درگر · سنتر و موسمان او نعم ایسد ادباد و بعض از سمسهین ، رنائید این قول گنه اید ممان موال ۶ مه د لالت و ننه و لبن ۳ زمانی کند که به موجب د حول دوزن د ۱ می سشیامید و نیزاز خفر ست الميرون منه ول است كرس اطفال جون حواب كالزان و انمو اسمد سشيد كروا فرين سسب و و د و وهم ١ . آمد م د ، زنهي كدار بيم و گدايان د اطعام من حور اسديم و در صحبت بد ن ن نند تيم وو . سشمغل لا نعن می کذرا میر ، م ۱۰ روز نیا سے را از رسی نموویم حوج پر کئیے کا مام اس ۱ رامی کر ۱ بم ایس روز دیاست را انکارمن بروسم بسس مهاوم شدی منکار در و انهامت. سشر و ریمه به مرکز فیاری بر بالعمله اگر مراواز و منایب البمين نيابهما والمشمر جنابط فرف قرآن محيداست بسن أيرسوال وازراه تعجب باازراه تومليخ حوامد ۱۰ و در دواسه اس به ال كنام كرار (خالوا اسي كويدكر زما توان عميه را يسبوي طلم علوي حذب كرول وكمشيد على أن ريدا كراتم نك مِن الْهُ هُ إِنْ اللهِ مَا زَيْهُ كُرُ اد ان طال آمَه مَا زَيْهِ يم كل نوز ده مركعت بود ۱۰۰۰ را سروز - رازظهرونها را رعصره سداز مقرب و تهدر از مشاو دواز صاوه البل سكم يك ركوت بران دومراي رمايت عدو طاق الرووه دونريام واد دا ما زين جهت بيري مركعت مشد و واگر ما از ماز گذا دار می ۴ میم این ۳ زوه و کست امروز دی دیامی آمد ما ۱۰۰۰ زوده غرز بریمان میکرومد و پیز ما ماست روز و ثب مست و جهزارامت و منج از ان مرای مازمتر راست باکسارت نوز و دماهت مانی شوو چون از مااوای نار در کنیارهٔ آی و زوه ما هند مست ما او احرم در مقابلهٔ سماهت فغایب یک یک سکسس از زیا نیربر ماسساط ندو بسزار کن و شا نطاز اسمی کی بوز ، وجر است صهارت مدن طهارت ارمد شهارت ارمد شا صغیر واكبراستنبال قبله سرعودت نبام وكوع وسعده ندون برغرمه باربع مي تراك و فار ازنسبيات و منهرات وتشهد و در : و ٠ د طاحنور ول بهت سساام وطهر مان درار کان نر کر کلام دعن نرک الفات . پهپ وراست و چن مازرام کراریم سی بوره پرنوزه سرزبایه مارا گره زم دند (وَلَهُم وَ لَكُ ذَهُ عِيمُ الْمِسْكِينَ فَهَ) يعني و ماطعام نمين و ريز بمرسمانا على على از ريك اگرا درايك وقت بهم شام مسبهر كرده طعام ميدانيم مانوزده معاصت از وفست خورس مراغ باطرامگ رايد و نوز وه قوت او كرهيواندوا بيدا ، زير ماو آزه

میشدند واگر و به این نوز د ساهت بآن نوز ده توبت نو و طاهنی د فیری بجامی آ در و در جریدهٔ اعمال ما نبست میشد که ما با هت آل شد عمرو ، خطعام بخدي و اليدن يوجهي كرمس توحب احريم بل ثو وموقو ت برنو زوه وعمل است از قليه والي و خیم با شی د آب به ی د منابطت زیرا هت از جانوران دورو کرون آن د دیاس و سقیه از کاه و محا نظت و من و تهل و انهاا زیزرع مآبادی وطین وعربال کرون آمدو و هجن و طبخ و تماسی و نانخو مرش بهم مرسا ملان و بل وتعلى آل مهمام بيمث لگدامحرمت و عرت و انتظار سيمر شد ن گد اکثيد ان و عملت مکر دو ن ور خعت ر "گدا" به نه وحرمت و مست این احسان بران گدایه نها، ن وبار مادیا د آن نکر دن اگر مایک گدارا: م طعام ابن و نبع ان ته رانيديم إين نوز و وهمل ورمتالله نوزوه منوز مانيه ركاره مي آمدند (وَكُنَّا نَعْوَمُ مُع الْعَالِصِينَ) يعني ، بر، بم ، نه ما فرو میر فتیم و رصنبههای مه ممرا ه فرو روندمی و ران صحبهها و د ران صحبه مانو زوه آفت بود او**ل** . . , و بعد نی سل د کرصب یا زیان ، عبث و و نتمیکدا بادعوت ماوشایان د اسبیاب افتد از آند ، قصه یا ی جنگ معناه ما جمره نقل مزانه سب او کرد و مسن فاستهان ، وم مسه کمری و طعن ، ردام یک کروییان صل آن ای در سبوم نراع وبدال در در ایمب و اقوال افررا . نفسب و مستون مروری و خصومت برای استیفای حقوق تورب الماز قدر سندروع تها م آرامع أستني بوزل وقاعيه واستها الونوش سريري وتوالدن ا شده رسود و من المناصيل آيا است ماريهم حن مد كرجوع وسودتين يعي بسس ويسس و مال وبراز وزن بر انت سند سخت موی این گرسل سیاه ایمی و حاسل بفتم شنر بعی وست مام دا دل و و ر آبر و فدح کر دن المشتم العدمة بر هرمستحق آن م م أن ومطابه زياه واز خدر انب المبامكة موحب رنيح و ملال المنشين الم تهم ت و بهنان و نسبت کر و سرگه ان بامور فسبی باز و امر اسبرا بعی مستحرگر و روضه ید ن بر حرکات و کبفیات مساما مان و مره م ديگر . استل عيو سهمسلمين نيده آور و رو از و ممروهر و طلف شدل مسيز د مم در دغ گفتن و مباعد مهو ال چهار ۲ بهم انشای دازم ، م ۱۰ مورستور ۵ خانگی مروم د ابر ملااظهار کر و ن پانز و بهم و قای مد کر و ل شر و بهم غیست کر دن به ندیم مسمن جدس وغیزی بر دیم مدح یک ویگر مر روکران بونی بر تخیرخواونوم خودوبز راه نخود الطمطراق بیان نمو و ال بر تحد از بن نوز و آفت ما را در بلای یک یک مکس از زمایه و و زخ گرفتار کر و (و کیما نَكُيْلَ دَيِيهُ مِ اللَّهُ يَدِيهِ) يعني و بوديم إكراب، من كرديم و وزحرا راور ورجرانوند د وواقع معسب و او ووانجوان ا بهابعد از ننه اول بوقوع فو بهذ آمد شش واقعدات اول شكافين آسمان است دوم ر لركر زمين سيوم ا تث ار کو اکب جهارم لی نور شدن آنه ماب و مایهاب نیم حرکت کوه ۱ سششمر افروخه شدن و ریاا و انج معراز نه و م از ایهاد انع ۱۶ میشد سیز و ۱ قعاست زیر و شدن م دو ۱ فوج فوج کرون آنهاد روقت را ندن بمحشر آمان د د د د میط شدن آن بایل مونعنه سبلان حرق از اید ان م دم بسبب بگر می د و زخ : آفناب و بیا فنن سایه طول قیام ، رمو زن ظهور تجلی نبری آنهی سوال ساب دزن اعمال نبودن نامه بی اعمال و د ادن آنهاد روسسهای د است و دستهای جب روایه شدن از موقعت بسیوی پاست یاد و زخ گذشت از بل مراط دخول جست یا وفول

مارج ن ما مكذبيب روز جر أكروبم ممه ابن نوز دوواقد را أنار كر وبم ورجراى الخار مرو النديك زبايد و مال ه افناد و ما را گر فنار کرد و کاش ما أبن اهمال دا در ابله ای عمر جود می کر دسیم و در آخرتو به می نمه و سیام ان اعمال مواطع نمیشدیم دیگن مابشامت نو دبرین اعمار مند ما ندیم احتی اقدانا البقیمی کا کای ما آمر مامون و بعدا ز مو**ت** مبدو سيفظ اسج فالده مكر وكدو قات على ولا سند مرحق تعالى ورا يدكد الناموم سخود ككر خلاص أرّ ومدويه ازطرف ويكر ابث إن را يوقع إمدا و وامات ما ير (نَمَا تَسْفَعَهُمْ شَفاأَ عَلُهُ الشَّابِعِينَ ﴾) يعنى بس ربع ننو الدركرو ايشان دا سشفاعت مشفاعت کندگان زبر آزمشه ما عت کسرگان و مران رو زباعمال مدید اند کرسیره از آنها ماز است یااحهال ما نیدا مرک سه و از آنها طعام نور اید ن مسک بهان است و چواین مردوعمل نه ابت ان در بی کیسمشی باشد و بگر اعمال مدیر و ماله را چه یا را که مه مهٔ این ان دم زنند و پاییغمبران و قرآن است د بسبب سمکنیب يه م الدين كرعمد ومستخيان سعمه وقرآن مان است . إمرال وقرآن ا زمه رب ايشان بزا رخوا بهديو، چياي آ بكيت اعت ايشان ماينه ويااد اينو عاوستهير ان الدوسسب نشسن ايشان و رصحبة ماي يدو فرو و فين , رسبو ، محمولي ، ارتماب ميرات و شهن ولن النت و ضع وآئين او لياد علما وست مد ان آنها بنزاز بهها بيزاد ومنسفر والمراه المنات مررو إلى الركم بصحب وعظ آنها بال نميكم ومدوم طلات وصع آنها زم كاني بسرمي مروند وجون ایس حسیم و زسیها ه ایشان دا در بیش است و تو نیع امرا و د است بیز ارتمسی و رسسونیهای آن دو زید ار ند ب ایشان دامی باید نه ملاج مسنحه بهای آن دوز دار مان شویه و سرکه ایشان دابه ماح آن مسنحه بها آمکاه ما زومن او بروار دو فو وربايش بدونصبحت سمع مايع أيند (فَعَالَهُمُ عَنِ النَّذَكِرَةِ مُعْرِضِينَ لا) يعني يس جيت ابشان را که از پنروشيسمت قرآن اعراض کان مي ما نسد و اعراض ايشان از بن بههايت و سيده ز براکه اعراض از امر چرگای بسبب نادهمی و بلاوت میشو درسه نجد اعراض طنل از تحصیل علم و ٔ داجی بسبب نفرت طبع می شو دیا و جو وفهمیدن مصلحت چه برید اعراص در نص از خور دان دو ای افتع دمکا بن بسب حوب نسرری موبوم می ماشد کم عقل آن د ایا درنمید ار د ا اساد ب ۴ م میشو د و از ان امری گریز و چنانچ ا فرانس مریض از نصد و مجامت بخوت ملا که کرب مب قوت د اجمه بهم میرسد و ایابها به سه نوع اعراض دا ازین پید جرم کر د دا، (کا نصم ایسی کویا که ایشان و م بی قهمی و بلاوی و نورت طبعی وترس و جمع از نید و آن (هند مستنفورهٔ ۴ فرت مین قسو رقیط کیمن خران رم کرده اید که حمر بخه باست از دیدن سشیرو یان قوی پیل نندنم و که اصلاصت خود نیمی بابشد و تحتین طال نمی ما ینرو گر بخته میروند و این همه رم کرون و اعراض نمه و ن نو ، راموجه میانید بآ که مخوت و نگر مینان توار انمیامه کراز پند بازل شده بر فِر فوه منفع شوند و بند بذير ند (بل بريد كُلُ المري سنفه من الحرياك مي فوا بر بربر فرواز ابت ان أن يُوكّنى مره ما همید. صعفاً منشرة) یعنی آنکه وا ده شود از جانب خدامسینه بای واکر ده دیمث، مثل فرامین بادشاان مثل سنهای ملغوقه و بيجيد أق نها كر جمد ان مو جهب شكو هو اهبار نميشو ، نطاف فرامس مشور ، كربيام بركه ما در مي شونداشكو ه و قدراومی افزایدوم به او بلید می گرود و این و رخواست ایشان میشد نامد در خواست مرا د عان و و با قین وبهاست

است كه نام خود بريك فرور مادشاه را ميوا مسطم صوبه وارو توحد ارجموا برويكويد كماد فتبكه بهام بريك از ما فرمان ۱۶ به مد مده المعدان معير سادر نشهود ما طاحت اين صوره اروفوعد الاخمي نائيم ونز د اوه خرنمي شويهم وسنحن او د ۱ نن شویم نفسه بن ر د ایت کرد داند که کافران مکه به تعضرت عام می گفتار که ایر **گر** شعیب تو مخواه بیم کود أيسته براي سريات ار مان مرارآ مسهل ن و استطار توما زل شه دو و قت صبح مر ما يس ما ظاهر گر د و كه مرمسه آن . . . طري ، و ن توسيد ، شد من رف العاليه من المالية للان بن قلان و ور آن مامه ما يه تبعيب تركام كشرحق تعلل ، روزین فرد است باطل استان می فره ید که (کلاط) سی این نواناست نکه و این مقصو و طلب نمایند زیر ا که و ر متهام امرا زاز " فاب و مبات ، کار حلاص طان نخوت و نکسرنم یدا شدم بنس مت رف بر بها، ک نمی گوید کم بمکر ، نخوت من حو، را و بكيد كرا زيله بيب ، وارب مسم و مكنته أوعمل كنم (وَلْ يَرْ بَعَالُونْ مَا الْأَحْرَيْ طا) يهي بدكه ايث ان نميترسند مراعت باست وارم كوران مسراجراي افعال مرمانوا بندوا وناؤر طاص ازان حرا از كمس برمسند و . مذ محمسي على أينو إلى وبالم يدكر وبن حوف إيثان علل وبكر است الحكاكي عن چاب نسومد كرايس بد نازل شده ؛ ير اا ست مُندرا للهَ ما يَهُ فَيَا على تحيّين ابن قرّ ن محصوص كانهي نيست مرار ان او مشد مركز ^{به م}ن عام احست بهراس الشرسدادان وسن زبراك سنيف سسرى سيت مكه م آجي است براراد شام كان حود مازل فرسور به تيمه و بهر ئيل عليه عاد مانام و فامر بهان و است. وال واسطه منس بيب مديس ممراز أنه كه و المحق است ر ، الله الله المسترين منه بورا بين مرة من عان و استريال كرم مديرا ل عمل عايد (أَفَهِنْ سَاءَ وَكُورَةٍ ^{الله}ِ می بسیس ہر کر تو ہو. ماہ کہ وابس قرآن واور ران نامل کہ ویر ، _{دہ} عمل میدا و آما یکڈ گُرُوڈ نَ) یعی و ابت ان ماوجود ایس دار توسعه و تنهیم و اسن منه منگر نداین قرآن و الاان یَسَاَءاللهٔ طالبی مگرو و یکه خوام هواست حدای تعالی عنها الله المارين و من الرحيّات و قبال مب بارم التا و جد ال بينها و وليحوق مكنت و ذلت و رمخالفت ا د ا ۲۰۰۱ می قرآن و به ماک عشایر و نظر ب و نقصه ن ول و جاه ب شامت کنیر ان این نعمت عظمی و عطیمهٔ که بن و راس راجوایه و انسب و آن راماونوامد گرفت و از بداو منت خوایند شدا با او منایی از ایشان آ بو اب بهم این به گرفتن و با د کردن فرآن فرون تو د به فرمو د و اینان را بد است د آمرزش خوابرنمود زیرا کم أَهْر اهل لمتَهْوَى إِنَّ أَنَّ لَمُ المَعْقِيرِ * منه اوتها في لا لن آمرنش وكرم س هر چند آ ، من مه ارتزامان بسبار و منالقرمای بیشه پار راه نسوی گنردا در ۱ بهمه کرم تال می بنحش**ر و آمرنه سشس** می نبایه و اس ب سب کمال لطف مر مت اوست انس من ما کند دوم آسوس هم و ویگر صحابه مح کم ام رض ازا منرت عرم و است كر و والد كراز حناب حفرت رب العرب ممالي شانه وجل ساطاته و رين مقام بطريق عامش برنه منبه هنار في قتل قرموه مد له علا آن نفيل ابن است كرمه ار ملامت اين آي**ت فرمو د ند قال و مكم** ، ز من به تر سدما ۱۰ و ۱۰سن نینج کسس و ۱۰۱ اتنا کار نزیک مقور نکند و چون سد ۱۰ زمن تر سسید و از نزک پاگ شد

ذبوره المدكم عدس واحروو في المرار مق ال ورتيامت مي فرايد وحود يومئذ والمرة كويام شروني آن جهان جرای نر ردی انجهان ارین کروری آیات قرآنی میکرووورانی قرمود واند بل برید کل امر عصفهم ان او تی سعه ۱۰ مشری و رسنجا فرمو ۱۰ مدران و در الانسان لسعه و امامه و به دران مدر و صسرت کافران مرسر که امان رائه ل سر سار أز و صد دت وروار قراست عايس حبارت مذكور السي كرام نطق من المصلين ولم نك نطعم المسكين وأسا اغوس مع المخالفهر وكنا علا بدوم الدينوود بن مود وتفررك وبرك إير ل ايرواعمال أبك امد ا: موت ار حارست كوفلاصل قولا صلى والكوركذب وقولى ور ان مور ولعن كافرايس مكرار وابن عبارت مذَّ كور اسب كر تمال كيف قل رئم قتل كيف قل رود رين مور ديمان مني ماين مكر ارواين هارت ارشا، شه وكر ا إلى لك قار لئة م ولما نك فارلساوه را ن مور المهن شاء منكم لن يقتلهم اويشأ حروم و الأو ورين مروبه مو الاسلال دومشل امالك م العوالى فير قالمه من الدها كلانتو المقاميات الأنظمة والمعنو 13 الماتي تظهر عنل المديق وعدورا وعداية حيبها ماطوالعملتها قرارل الفظرحين المترنيب بهاروسع علمهم واسرع فسمهم وأن أر روام ره الماسة المرال جهت ماميد والذكر آمدن فياست واو دين سوره واضح برين اليلي رفهم آن اسارآ مان است و مرکسن د ابد از دجوع بوجد آن هو میسد است ناست فرمو و و آند تعبیل این جمال کمه به آوم بعدا زاکر سال نوق ۱ را دو رست صادق کاری را بهمه و **و** دخو سهه و نیک دیمید دبین می آمد دو و را ن و قت " جنداد را نوما بيده شروكه ما قبت ايس كام خوب نيست و قماعت عليم مازغ الد آور و بحركم نمن فهمد و مان م' به ورشوق آن کار مب سرق مباگر دو که به گر 'جب و د است آن **کار رایمی ماید و پسس و بیشن** را الما حنله نه به به به نوی آن کار و منسرت آن ملع میشو و ۱ از هر طرف او را مدی آن کار و را نظر می آید د چنان من فوی ۵۰ یا ام ایگر و کر قیامت رودانی مروی فانم میشو د و فو و را جو و ما مت و مرز نشس ۲ نما زمیه ماید و اعسا و حوارح ع. را که درا کارناله عکه و شد مرا نام داد دیو و ندمیخوا پر محربسسر امر ماند و می گوید این حبیشه را رکیم د این دست . ابيرم أبدكر آروقت عي باسم والانتهام مي گرونيم و نميد انم كدول خود و اي رنگ سرا د نام كه اين فسسم حرات از س کرمان به بها معاوم نند کرما رای و می اور افرب مید به در دخی او قات بصورت نکاس خود را طوه داده می فرعهٔ د و در مصر او قات بصورت زشت و قبیح نمودارشده و د دا زو مارا دبر می آریدوسنی قیاست نیم ا ذين ميست كراعمال حسينه وصبح آوم لصور حشيقيه 'نؤوجانو هُ كُرشوندو تقاضاي جرا ما يدو جرا ي جزا ازا عاد أه آلات وجوارت لا مدى است بسس اطار مأيدل وباز متعان كرول وق مآن خرورافيا و فرق اين است كم اين ملاست و مواست و مرز ش که درین دیدا آدمی و ر دجد ان خو ، س با بدبر بک یک عمل میبا هدو بعد از موت بریمام اعمال عمرخو د ملامت و مرزن رو خوا بدو ادولهذا و دا قیاست مغری محوید و در دوزحشد دنشربر مام احمال نوع انسای خواید شد وازجمين اوله و آخرين واسباب ملاست و امسباجه بفراي بريمه افراد اين نوع د ر ان ر و ز ضرور نوا بر افياو ولهذا اور اقيامت كبرى نامد بسس آدمى ور انكارتياست آنقد ر عناست دار وكراز دجدانيات فود فاقل ميشود

ا الى است زير اكر محط اسم مياست است و مست آن بوانع ترين والل * المحد الرحم الرحيم *

ه (لا أقيسم بِدَوم الْهِ بَهَا مَدِيد لا) معي نسب معجوره ، و زنيامت بر وقوع نسبرت آومي مر تذبير أو : زير اكم اين نسسرت ادر المديشة ورونيالات مدينو ومتحرب يار (ولا أقير مرا له فيس اللو أماة طايعي ونسه مي ورم بنعسس المست كند و ؛ آو می کرسے بیام بیامت است مروتوع قباس زیرا کر اواز حتیفت مسس جود می خروط مل است و مهیراند که این موسس ۱۰ منبامت گرفنار دو ای ماحت و سه سب میشیدن بحرانجی به نوایر گشت و سهم تبييزي مايدخورد كذور اطرمها لمات حفيقت سن ببري مجميع لوازم وثمرات و دنايان مند وازان است لال کر د ۱۰ مه نامنه مون منه مهم علیه پی بر و د ایل تنسیبرر اور معی نفسس نوامه اختلات است محنت ایث ان گفته امد کو انسس آدمی بکت چرا مست کرسد ال ۱۰، ۱ گریس ام حادی مانش گر ۱۰، دار دار است و هدا است مشاطه پید ا كدود راتاع سشر منت آرا، بام درامطمر كندواگر ما ام سغای از سنه و است و سه بارات مارسگ واستام کر مش وایل شوه واز اماع شرمه سه شکرز داور انعسس آور و ناسه کردن داسیدی اس بکه واگرمهای بعالم سندای لرایه به شود منسب کو در مود و محلی این مرطوی و زیشه و یت و صفر سب که و مران نه است نميده توه را تود ما منه آخازن ، اه دالوا مر ، منه د نفسی از بنهها گوسد که در بدن مست می سه نفسس است منسس مقدم كرا ورا أوداح التي حواشد ونغمت نيه سن رحد، بشار اواست و قل الروح س اسريد، بان او وآل عمیانیه مظممان بدگرد مجست عد او زیر فرما ن ادمه ای است و نفسس مه جهد کرد رید بیر سایرد. در است و متاهیات مشهوت و فضب د ابالطع خوالان وحویان میساشد وروح را - ربار باسب بای آن نه خیات امی کند اربن است اور اماره ماسد وتنسس ما طله كر علم وا دراكه د اازجواس ظاهره و عله بنع مران و در جم آور وال ده بهشس و ح مونس آن نمو و ن کام او است اورا لوا مرگوبد که سد زوقوع امرامناهه به رمنسس او واورا از مت ویکند وحسن و دیم کار بای اور اباونشان میدید و این نفسس را ۱۴۶ بر محویند کم بو ساطست ر ۰ ح بر و ی ابوره ته ماه قرانهام میشو ۱ مست و حفرت اس عباس رض السرحة زموده الدكه برنفسس روز فياست لوامه توايه بودو نو درا ما مست جواير كرد زيرا ك ا گرنیک بود برین الامت خوا بدکر و کر برا در یکی میفر و دم و جندی او فاست جو در از ارایکان مرت مورم واگر برخواج

يان اقسام نفس

پورېري الامت نوايد كر اد كردم جمانيد، وحديث مريت وار و اعت كرابل منت دا بر سيج ير مسهرت نغه ا در بود مگر برماه جتی سم ن بادحق در دنیا گذراید و بود نه و حفرت مسس بصری رفس فرمود و اند که در دنیا نیزشان مرو یا ایان بهین است گریمیشه در ملاست فود ماشد زیرا کر برآ می از تقسیری خالی نمیباشد خوا ۱۰ آن تقعیر در سرفت و مبادی آن باش و نواه ورعباوت ولقوى ومرائط وآواب آن ومنسي كفيه الذكر نفسس مطمئيه نفسس المبياواوليا ي كاملين اسب كريدكر و محست في الشميان پيدا كرده واز كرثا أش خطرات ووسادس راي يا فنه و ننسس لمهمه نفسس صلحا امو مين وابرازا مست ونفسس توار نفس گنا مکاران مانسب وتقصیر اران مادم و نفس المر و نفس کافر دفاست معربر فست است و بعنی محند الم كالفسس موام تعسس مقبان است كراه و كر عاميد الهم ورونيا ملامة تدميكند ولهم ومقبي فوالهد كروو حق آن است كو نفسس آدمن بحبلت خود بلامت و مامت موموت است برج نكه باشد جسابح در منسير گذشت و چون بابت شد كرم وزقبارت صم خورول بروقوع حسوت ونوامت واحت باست و بنفسس بوار قسم خورون برآمون قبامت مسبب منامت کافران بز مغیر میست طلامینر ما بد که ازین برد دخسیم کرد را بنات مطلب و لیای عمر و بو در عدول فرموده از النست به کافران وریاب قیامت میانم و میپرسیم کر (آیسسب الانسان) یعن آیا گون میکد آدمی باوجود آنكه از منائر مخاوقات بعفل وفهم مما زاست ونظروكر وقياش يك چردار چرديگراز خواص خودميث مار دوبران غازش ريكيد و مادصف ابن امه دانت و ماينشن ا عنهاد مريكند (آن لن تنجمنع عظاً ملك) يعني آنكه برگرجم غوا اسر كر و اسسنخوانهای بوسیده پر احکد اورام ای زندگی دوبار دو رروز قیامت منسه بن گفد اند کرسه برول این سور د آن بود که عری بن ابن ربیعه وا ما داخنسس بن سریق کم جمسه به انخفرن هم بو د و آن حضرت عم د رحق ا دوور من خسسرا و كاخنسس بن مزيق است اين معافرموده اندكم اللهم الكفني جادى السوء معي بارمد ايا كفايت كن ١٠ از مز بهمسایهٔ دسن که نهایت ایزا میرها نیو مدروری زوآن حضرت هم آمرو گفت کو بوار ۱۱زآمرن قیاست می رسانی باری از کیفیت آن روز پیشس من بگو تابه بیم که بعقل می آید بانمی آید آن حضرت عم اور ااز که خیت روز فیاست و زیده شدن مرکان و دیگر دفا نع با زیر می وگرفت و گیر جر دا و ند گفت کرا گرم امعار این رو ز عاصل شود بازیم باورنگنم و تصدیق سمایم و گویم کر انجد من دیدم ا زهالم نظر بندی و تصرف میال است برگز و انع وحقیقت میست زیر اگر برگز صقل من تجویز نمی کند کر مدا این ایمه استنو انهای مرد کان ر اکرور افطار زمین متنبرق شده رفته است جمع کندو بازاین بارازنده ساز داین سور در ررد استبادا ، نازل شد و فرسو دند که (بَلِّنی) یعی بان البشرجع خواهیم م و استنفوانهای آدمی راد جمع کر دن استخوانه نظر بقدرت ما چه چیز است بلکه زباده ازین نو اهیم کرد کرمام اعضاد اجرای در از گوست دیوست د استخوان کودوریر و رست خوان مود این ملی آن فَنْهِ يَكِي بَبَالَهُ ١٠) يعني فادر شدو ١ مكه بهوار دو درست كبيم يوست مرانگشت ادر اكم حكيمان و طبيبان او و ا احد ل اعضای السها و اینووا ده اند و در ست کرون آن بدون افادهٔ آن اعتدال قربیب تحقیقی کرواشت ممکن نیست ویسز میگوسد که اجر چریکه بآن طاقب انسان مام میشود بهن به سبت است واد مازک ترین پوست یا است و قوت

مهدر او نماست توی است و لهذا طبیعت مازن مالقها در اور احساس کفیت برو د مایل و حرار ت و و ظویست د به وست ما مرا ما د برطن عکم اد کارمی نایدو پیز بوست منتهای طبغات مدن انسان است ، از استخوامها بجید م ثبه این طرن ' و سال ایر اگرورون او گوشت و په است و درال عروق و شوانی و مواند زان اعصاب - مسلات و مفاصل ، بعد از ان استخوانها بسس به ن قررت مامنو به ما رو و زر خو باشته من کردن سنخوانها بم سنة مداست كرا. نهيع كره ن استخوانها صحت مركار ۱ ي عمر و مرانجام و ابر دا و د ليل اس احوى چو غاهراست زیر اکر برکر کرایا باب مهررا مرانجام و او وباشد بار ویگرمرانجام آریج راز و جدا مست بسس معلوم شه که آ د من و دا انگار آمدان میدمت و کم مواری زند و کرون مروه با بر قدرت حدی میا در سب و فیسه به ماسله و غموس وهذا آن و معناي مدملك و و ليل آن وا نبع دنند و (بل دريار لا نسانا لبَهْ عُرَابَ سدّ و من من من الله و الم -کنی باک شه ومسن و قیمور نایو و مری که او را بیت می آید و می است. زیرا که اگر خوب رو ریز او باز برس اعمال راور، ل نو، طاوع الني تريي يأكي ، رفسين ، شيمورا زديني نه المدين سبب حسب سن وقبحور نمی نواید کر محرف مسحد باد مت گوش ۱۰ ما با آن آن قرن کردازی موست تصعیط این تریم بادو مامستها و مرم مي بي تي مل آر حريب را الخويد وواليوسيازور الإيسال المسرويدت او مكور أگر دوا إمرا ازر اه تمنت. (دله في عني موال مي ديداز حمد إلى و دا به تصالت كالمع له دروا در تعون ميام ت اي مراما ومبكويلد کر ار ن در من ۱۰ ای گیر کن و ور من ۱ فعل مسیر کمن ۱۰ سایا یا آندین به مسه ۱۰ صلی در در این به در می الغیلیسة مینیا یعنی کل چ ، د بورت ن رورة بامت وسيد نار بخ اورابيان مديد من ورمخو دم كر دو د داين د لمل تا مل و نظر مخوا دم نمود دان مرال او مرازرا و تعمیت وابرام است کری کوید کرنانی کریان و مت آن نخوا در کرو من متوجه تریل تعالی آن مخواسم شدمال سمکه نمو ان ملم شن منحوت بر ملم و بست او بوقوت باست به له ایت و بر از را ه فلط عمي و يت زير أكر احداد الشكر و مانات را جون في غير نرخ بلاي د سي يه زان عمل النه و اعسار مي ما شد وهرگی و نقید نار نیج و و ویت بیان میکند در اگری می میرساد به خرسید می افرار و باس کر ۱۰ ارتبد تاریخ و وقت موال مي ما يد ونمي دم كرامة ما رام ووفت ورامور واحد كرند و وفيداست الهت مراطط علم مريون والمرم يكو وغنوي معرق و اندب جرآن محرر آمال ميگر و داما، رامورمته معه نست قديه بسس جون ٢٠ وزورمبه و يود نياما و امر كايت تهيي مآريخ و و نت آن نمودن محض سبحا أسبت ورتبتس صدق م كذب آن امورا عبر وبرقوت دبيل رمآء مام ممر عبد مورونها يدوراندارات اطباوتقدم المعرفة مجمال صميين طريات محقيل مل ما بدو برنيه برحواءاين سوال زراه نسب ماشديا ارراد مططعهي و بی تربزی روز نیامه پی دی نمره توابر دا و که ساحب این موان مسه شده به لندسس موال و کر . دو . کن آخاز توا پر بهاد و از لمریق مای و محال فرا راز شد ند آن دو ربر مان واج شدچی، بد من فرمایند (حافی رکزین ^{الیاین} به م بسس جون نيره شو وبيها في آومي ماند جره شدن بهاني او مدمه ن لهمان شديد. ق و ابن فيرسمي وان مد شعشان نور بای دهری آنها خواید بود که قوت اصری و دسس را نسید و تهوردو اید ساست جناید در سورد مرفرمود از

Ec,

سوزاة الق د اشرقت الارض بنوا د به! (رحسف القبر لا) بعن وبي نور الن كرودشوه المناب و ما مد بكر بير كرد دسبب شد ت سندنیان آن بور زیس نیس حیاد له زمین پوجری فیگر در سیان او و در زیبان آفیاب می جدور و بیامی سد ز. كذا الن خدوت اورا لا من تو بديندا و حَمِع الشَّمِسُ والعَمْرُ لا) يعي ورطاني كرجمع كروه من من ورسان آن من من الماسي و رام و رميان ماست ألما فع الدكاس شعاع آفيات و و الماب منشو ويسس فسو مايا ر ما المسر المريح من مراكب من الكانور مطن ماند بكار باير كشانه والانور او در ماينات مراب منه ای است و بن ورمیارید ار وما نظرور و منعکامت میشد ، رویها که آفیات و مادیا -- و دیک مرج و بیکدرج بع میشوید د. ب ند سی روز او در او قطاری مبنو و کروجه منی او دسوی آ منا سه میباشد و و حدمنالم او دسوی نه مین مده ال مار عاد رس اسباب و رکه در دبایو ، امه بریم شو ، و بورتی فهر دا آ ، می بسب شامت الار تود ، البيارة و د الله توا ويا أبارا والتيم عظيم وسيت وج و در ان وقت (يقول الإنسان يومتل) بسي مو و ١٠ مي جور سنوع آن و رفايم سيركنده و ربر مان مد (اين المعرف) سي گدام طرف است ماي فرار د کنی کر زین حرب و بهست رامن شوم و و رین و عت آن موال او که در دنیا به و کرمیگذت ایان پیوم القیمه . منسب گرووو داه دماس بان دو زیر مسیدن گیر. و چه پردو و باست مال نمایت و عند، از و قت فیامت به بين بوال مبكر ، كه مآن لنه از امورم بيند وغرب أعد استنهام ميّه مدور ان دوز از ما ي كريه يو وبله اين اب نهام علدًا بأن لفطازا مورسه المه أنحصول موانه الوقوع في رسيد حال آكه دياست موقع و مندن موقوع بود و ر به آن روز من خول سی سیب میرت، و باست و رکام او خیادا مع شود جه نام و درو بایسب کول تعست و عهاد مينا مباير ديونية وردنيا از منهمران و اعسان راي ارام آنها بطرين موال واعراض ازوقت قباست مي برسيد. د ، ان دور سبب خرگی جتم وجرت عنل جو ان کسی رانمی میند که از جای گریز مثن و در خو د محود بطری**ق بزیان گف** مريك والمرابين الفراين المفروج والت السان الم مراز جرت واضطراب و بزيان و خطا نجامد او راگفته شود نه (كلا ابعني اين سوال ينا مكن و اين پرسسش لا بعن ١٠٠٠ لا و زَرَه) بعن نيست راي باه ٢٠٠٠ طرف بلكه از رجريك مبلًم بر ن او نجانه ا با با رفت (الى ربك) يعي السوى على المرى م و روكار نست (بومنيل ن المستقر) بعي آن دو ز حدی فرا رو ایک سن را تخلف از حضور مر دیک آن نجلی چاره میست با بخوششی میسرد و یاموی کشانشین می برند و معه ار ان کرآ دمی طرونهاد درانجافرار نوا برگرفت جربی و دهشتی دیگر اور اخوا به مدافرود کر اینبو الانسان به منانی) مبی حروار کر ، د شه ۱۰ و می در ان روز (بسیا قلگ م) یعنی با پی تقدیم کر د و بو د از اصال و احمال خود خواه آن ا فهال د اهما بالاین نقد سم بود . ثل و ضومیت از ماز بیت سال از ماناش و اد ای زکر یکنی از گذشتن سال م ما هر دوا ان ^{در}یجوب ست قبل از فرض و ادای حق عیال و افار سه آبل ا**ز** د ادن پنرات بفقیران و د**ر د و** قبل ازوع الدين فبل از تنفيذ و حدث يالاين لقديم مبود منل ماز بيث از وقت و د از و يوم الشك قبل ازر معان و العیم فبل اذ ماز هب قربان و ماز وفر قبل از عث و صد فدا دن قبل از او ای قرنو ، نبو و ن و قبل از ادای

هرو ۱۱۱۶ست

من ن نروه مر و الما فود و سفر جهاد و حمج نفل و طلب علم نفل قبل ا زمدمت و الدين و خر كرى البال و الكاح فبل المنتسن مدت وطل بنه التي سي (وَ أَحْسَ) بعني و بآي ما خركر د و بو و از اعمال و انعال نو و فوا و لايت ما خربو دسنى حد مت و الله من » ازار ای فراکشی سه و دادن صد و بعد از فضای طاحات عرو دید نخو و واحسان باجاسب بعداز احسان ما قارب . . سنل برزید ارگذشت. و اوای زکو ، جدا زگذشن **مال برمال بمهلت** ، رازد تو وعت و **و بوبه** مرازگر سنت و نات اسکان آن د علی فر الز، من وجه ن آوی دامرین اندیم و ما خراهمال خرو ارکسد میت شرصحا نعت اعمال و آور دن تُوالى زآسمان درمين وروزوشب متيه شورد به الدكرجون اين مورست رامراي جراوادن نوث الداست ا، و ازان منهرسند و ران حر به بهدا على اعمال دان الم اذبيكي من يه الوشيد المسامة و از! ها برا پهر مسدوم الها جراء مدوره شت منام برون سولی شو. کمخیلی د فت کنع ۵۰ ست و بعدی از • مسدین بآن روسه اید کرمراه از مان مآس علی است کرکه دیو او بیکه ۱۰ خوا دید و براد از مااحرآن عمل است که مکرو نواه سبک وجواه بدوبنسی گفته اید کرم ، از مان مآن مال است کربرای دجره عاقبت بیشس فرسسا، ه ماشد و مراه از ۱۱ غرآن ال است كربراي ار مان كد است. روت و منسى كنيه الم كو قدم اعمال بيك و بدايد كركر و ورفيه احت و ما احر بسسم و طریقه نیک و بدا ست که بسس گذاشته رفته است و مردم بآن رسم و بآن طریفه و دیرک سونواه آن رسم نظرین نیک باشد دموسب اعروثواب این کس شد ، و تواه ، مانن وموجب و نه رومزاب این کس شو د ما قیام است. نیاست د در طدیت نژبه خشه او دامست که هرکرط دهه و رسم نمک. درم دم د انتی میکن اورا نواب بمرهم کندکان آن مرسم ؛ آل طریفه میشو دبی آنکه از تواب آن این نقصان کند کیرنظریفه در رسیم بد در موم در ن می لد ، در اد مال جمه عمل کندگان آن رسم و غران مبنوانی آبکه از و مال آنه چری ، قص شو ، و نیز ، دید ست مز . حف است کم ، رکم اقد آه ميان خون ماحق عي كه وزرو و بال آن جر فابيل بسير حفرت آه م عابه المسلام مي و بسيد كرا ولي الا اين كارر و ببیاد نهاد مجاد محلقه است که مراد از ماهرم آن اعمال است که درجو از و او به شمه تو در و ۱ است و مراد از ما اخر آن اعمال که در بهری و آء ژمر کر و است و بعرتندیر اور ابهرم کند مسکون، نوله و علی آن و مایند تأبر طبی آن جزاه بهندا گرچه این آگه « کرون و نامز اعمال مورن و گو این گذر امون و رق ادر منت مبست (بل الاِنْسَانُ) يعني بلك آومي حود بحووبر المداع في مطلع شهوزير اكراه (علي بعشيد عبر مديعي برنفس حود حجمت كالمل وگواه عادل است زیر اکم بنات اعمال محسوبه او در نفسس اور اسم، ناست احت وران و فت کروها ا و قوی و میاف خوا در شد آن بهأ ست را خوا در پافت بلکه نانب ر بوغ بوجدان پر نخوا در شدر بر اگر آن به باک برسبب شيوع نت اروح بروزنو ايه كردو صفات، وصور اعتبا بوايه د گيين برح بار كي رنگ بنره و سیاهی روبید اخواهد کر دوم نبی رونی رگ چهراومن رون ملی بزاا نیام ، مهیم اعراد نباظ مید مرد، وضو كند كانر اچرو و برد دوست و پائيان در رحشان نوايد در د زيور بوش خوايمد آمدو خياست کر بخیانت بر د ه بود ملد بر گرون و دوش موار وست هیدان را بخون ر گین چی مد آوروو زیاری ان را فرهجی .

ide of the offer of a forther and the second of the second

برسم مربو آبوره ما آنمه ما وغفر آدمي مانجداز!ن هفوار آئاب كرده بورثها دست خابردا و وگو ما نوا برشد و آ. من ر اغراز ا قرار ، عراب بار د نخوا با تدار كو القر معاني يوره الكرج آ د مي مانند نير ، ي و محمش و ابيد ا باحث نام عنر : ی نور ر و ره سند بنر احن دار داست کر د زیبامت د د اطلاع بر اعمال تو د آدمیان راسه مربه مريخون رسيداوي آير بيث بالإسان مامهاي اعمال البشال واكرد وفرمشتها خوابد خوامرو اسد في المدر الوقو المدر أن كرام أكة مك كفي بنفسك اليوم عليك حسيبا وورس وقت آوسيان كارات با ژاپید. 'نو ، ۱۱٪ رواه م^{ام} رومه اهند گفت که ما این کار با نکروه اییم مر مادر و غ نوسته سراند دوم آنکه آسهان و زمین . روز و شب و اعساو و ارج را رئاد با گوان خوان دا دوبر د مه ایت آن اثبات خوانه نم د د کراز شه این کار ۹ وقع آمره و دريين و ندت ايت أن اقر ر نو اجه كرو و اعر احت خو ابهار مرد و اما ما ريان كرون آخار خو ابهار مها و سرين برار ار ماباين سهب شرو خان کار ماين مسهب و بين شرعتر رايت را جروب اني نوده اير بووو آ که به مشبوا بان ۱۰ پری و رسمی و طریقی بر ای مامترر کرده رفته ۱۰ ند و کنید ایش و دین ورطم ز ۱۰۰۰ م حدید بنار تاور قرآن محیا ۶ مین تسسم عذر ۶ ی نامسسم وع از زبان ابت از یوبی بست فرمود ۱۰ و دول ین عرر: را نیزه را ن د و ره طل و مامستموع خو، بهدمافت ما رسیبوم عکم موا بد شد که سریک را نامز عمال و در این دا ست با در و ست چپ دا د دیمقرو با دای جو در سامد ترمث دیاری در ادر است ر ست نوایه م اد و سادل وربت رامات مونف کر ا د هشت است ایش ر ارو آنانوایی کر دو در ن د اور دست د به دا ده بسه دی دست چپ که را دو ورخ است سنه ت و حف حوامه راند و اینور ایر بخبر و سون مه به مرو ه ء این بر د، برخی را برره خوبه شکشید و چون از بان هندلت آوی از آمدن یاحت وانکار آن بشهاست و اوپیر ه مدولا ومسسر سد و د و شف آو م و حث ظهور نور قابر على اتبى و ران روز و اضطراب وسِقرارى او و آلد او ر ، ار نه هم و منه الناير و بأنيره عنه النقديم خرد الركر و پرسسن وا پرشده الا بنمبر و د ا بطر پن مستحل و مسنحن من فرما يدكر الأزياع العنوم شدكم ننائيم ماحندالما نيرو باخيرما حيقه المنتديم ، موم و ملحمود است گود رامور مير ، كه است بايد مرور ارين بيره و مروم ١٠٥ أرى على النجعوس و آمو غش قرآن و تنسير آن كرب بيب كهال شوق بهرس ببنا عنمره وربوي بهرو و امروانع بيشوي و بهراني كه مخدر عبالت وسث بابي در تحديل أب سامرو اقع شود بهنراست ر راكه نوت وت وت يان المن است بسس (لا تعرف للايساني المي كت مره الدن أين قرآن زبال فود را وروفت نوار رجريس م المتفعة ليدم المتفعة إلى بين ما تابي كن يناه واست لعد فرآن ماميارا تعلى الناخ ازاول سيق نات بیدن آخرس نی از به دس نرو د و جریل هم یکیار جوانی دیروند و مرا آن الساظ فراموش کر دند زیر اکه این بلدی وسية ` بي سياع مام سيق منع سيكندنداول مسلم وع ميثور ونه آخرند برا كدول ستوه يكارخواندن ميشو دواز كار مشنید ن با و ، گریز ۱و دین عبلت جو منانسیان بفتی الفاظ قرانی است پسس ازین امرفاطرخ و دا جمع و او ن براكم (إن عليه الميشعة وَقَرْآنَ أَنَّ) يعني تحقيق مز ذمه ما مست جمع كرون عام مسبق ورسيم و وافظهُ نوو خوا مرن آن

بنامداند بان و (فاخ اقر أناً) بعن بسس جن بحوانم ما آن سبن د ابرای ملیم سف ابدن تورنان جریل هم مرسساده ولي المست و فوا من او كويانوا من ما است (مَا تَبِع فير أَ مُدَى) يعني يسس. بيروى كن فوا مان أورا يعن اول قاموش برن به نموا مدن او محوش ار و مد از انكه او خواند و فادغ شو د نونجر ان ۲ مان محارج و هراه ما مسبب مور تبريال عم وست بدرن حرأيل هم مسين ترانوات سيقوط بفني العاط بالسيان طراق ادا ي مخاوج و سشه و مد و و صل د و فعنه ما مكايه ز انل و خاطرتو جيع گرود پسس خوا مدن قرآن د مرانساي حوارن جرنين ه م بیری است کروا بیب الما نیراست ، نوآن را همیم می مانی و شبیدن و کویش نیاد ن مواید ال جزئین هم چری است که و اجب النقدیم است و توآن را ما نیر می کمی و بیزه مرا ای تمرا بین سریال عیم از معنی مث کله قرآن نیز سوال میکنی و تحقیق مید مانی و مید ای که اگر حربل علیه سلام بعداز نواندن قرآن مرخاسته روية ومراتوسيرسين حود معلوم باشد در و قب شايع گرمه ازمواني آر مرسند م جواب ديهم حال آنكه اندين امهم با يكه طالم نه وجع واري زير اكرا شم اعلى عد از تمام اللها قرآن وتصحيح محارح وشدو هدو فصل و وصل آن إن عليه ما ما ألم من عن روم واست مان معانى آن بربسس سوال ازمعا بى فرآن ودائماى فوالمن سبق لفظی رجر یا ایک کروا جب الناحر ست و آن را بسر تم میکنی و توجه مدتسم می النافراوی تری است مرد احب النّه بم الله و تو آن راتاني من ما في اختلا^{ا الان}د . . . كي أنه الديمر ما سبب أو و و نُو نبر ما يجب تقديمه ور تعليم و تعد قرآ را و يگرامور چرا ماجهمو دومذموم است مراك سده اصل مار فرس لعمال مي آ وود وهمن اساناه و تأكر است. مشور وآره المرين آيت است الرود ، الدين بارس مرس است كه دا تاي والدن عبارت مانت کیاست که میزد استاد است مامعن عمر ندشه و در گیرمث دول بشوند و همرا و فاری بخوا مد و معداز شنیدن اگر و ایمه ما و کند . زندن است ؛ بادری تر عمه نیت ، دناط بیان کند در ان وقت تحتس و مر و ما ما يبت . ، ، جو م حد من العلام من جمه تحت الأهط معضى گرود بنوتريت الموما عامه سروع كنيد و جموديان ورا ما بي بين تعريب ما حراص أيمام بلكه معد از مام شدن آن الر شهر بين الا من بدون المد سيام محلت طبعی آدِ من است کربر ان مبول است چه دری، پگر فره ۱۰۰ ملق الانسان من عمل محصوص بنو بیست (بَلَّ تُعِدُونَ الْعَاجِلَةَ في) عنى ملكه ممر شهاى آدميان، وحت ميداريد مدمن ماطه داكر، ووق سب آيد ومشاب طامل شو د واین مقدضای حامت مبشیری است. کمانمه آد میان در _{نی د} ایران مدر با مین کرمیکان منعمت طاحلهٔ نیک را د و ست تر میدا ند و بدان مینعت عاجلهٔ بدر ااز حضرت این عباس و برگر صحامه ر نص مروی است كآن حفرت عمر - بب تروال وحي نكايت سيار ميكثيد مدادان جهست كرجول من سر بدر يل مم مي آمدندو آیات قرآنی را می فیرید آنخفرت عم میزور نفت والدی حضرت بربال هم زمال ولبان و دا آن دوسد تجنبي مبدا دندما آواز ملدنشوه و مانع شايدن ارآن ارحضرت جرنيابع م نگره و و دم نفط مانط ملايس انجود رئيل هماز

زبان ایشان در آید و محفوظ اید بسس ابشان داود کار مخایف در باک وقت نیزا دشوارم اصادحت سانی دانع

این که غیت ازین حرکت به فرمو دو ایشاں را نسالی کر ، کربد ون تحیل این مشتبت قرآن رنی به شامحنوظ . ر زیار شاه عمر و 'نوابریه من لعد آل معرب عرم موافق فرموه هٔ حضرت رب النمزید. بریلاوت سرت در کی در کوش نود ده ساه ند مرمود نده جول منرت جریل هم ار قرأت فایدن می شدید ایشان ر ما ریاجی است و سامی تواند کا در آبیزا عرف مدنسا ناسه مهیل امویهی رامتیرع مرفظ میت تقدیم. ر بو ، نها البحب منا مع ربار مو و واله و مد عال البرن كه الرجند المربك ببث آبد الما و د طالب الو أمّلت ير زر امري و گران از ان بسب اين عندب فوت شرو جذيجه آدميان در محست و نيا و اعرات ال ت ریده می به از مدون منه صطاعت محموم آو میان و رس هسارت فرمو و دامد کرسها مهرور محمت مها فع ساریه گرفتار اید ارت أور عند أيون ص النارية آخر ف راوكار آرتمي كبير رياك اورادور بينه ريد ومست مربع عاصدو عدماست والمان المست مسارطين المت إلى والمراحد إلى والمواست كرحب اللالمار الس كل حطبه وممشكل مرآن به نه که دیب هرد د جمع سمی نواید ما محمد سی اترانیا موحب منس، راگه است جمه بچه و ریدیت متر اعت یا وارواست كرسن احد مدماه اصردا مردا مراه رمن حد حراله مردادند ما شرواما بيعل على ميعدى و زعرت اليرانوسن مرتسي ملي لرم، سوحوره ووران كرلالاليام لأحرة ندرون الموسد احديهما عطب الاحوى د؛ ي الله ورقادون في والرواسية مراه عداله سطف الماز سند فريوده أو غرو الأولانيم والآسون الآسو، كويا مه هر ما يعد كم مجهت اين موحب بركم آن ديگر است حال آنكه منه بعت و مسرت آن ۱۰۱۰ رو د و مرحم المرخوست و مسرت ابر است می به در سازمای می شدست نایست زیر ای (وسوی) می به مربی به برای به ما در میکردی این آن دوزتر و تاز ۱ و تان و و رحنان ما شاغر بسب آنکه انوار ۱ تعادات سائروا عی ل صالب مران چهرا عهو رکر ۱۰ و نور باطل اب ایرظام استان سو ۱۰ شد و ساحقوت ۱ مان نور ارور مینائی بسنم ایت ان المرادكر ووالك ، أيَّها) و عن نور ترني بره . زه ريو و الناطريُّ الله الطركنسد ولدت عظم يابند والمرواصلا پهنه الشان ۱۰ به ای آن نور در که به که و چرین و دمشت نبکله را دَرُحو ۲ ابعی و ۲۰ تا می حد (یو مثلهٔ) بعی آن رُوز درج ت و و بیت افنا، دسرت محسور آن تجل ایت و داید اما و رامی نواند و مدیرمای آنُهٔ. از دیدنش لذت مروا د ند زیر اکر آل بصرا مال جوو گر دارا مدا وآسترهٔ لا) معن نرش و برمث کی گر ما بهشکل اند بسس تلا به آنها بایر مشرم اب است و در ایل ا مبنان طرفر فل و حرنی است ما ما فیه (تظنّ از یُسعَل بها ما قرم) ع صحمان عالم وارني منسكر وفويد شديا البشان معامله باشت سنكن و بابن حيال البشان را حواس. بخا مایست با از بو بحلی آلم و بست به دم و شویده دمدیث نشریف سیم موامرکر جم عیرکنراز صور س آن را روایت كري وم المت و المكم مترون و كم كمان ثرون العمر ليلة البدو لبس د وله حباب سي سي نه ميذويد پي مرخو در اچها د مي بيسيد ما و را شب جهار و مم در ال حالت كرا بري ياد و دي د ر ميان مشهاد ما و ما نو با شدویا بهم و بگر در دیدن حق تهایی مراحمت عوا بید کر دیجنانچه در دید ل ۱ و مراحمت د اقع

نكران دويست مذكور دفيست من تعالى در آخرند أو

نمي شوه و پيزدر هايد علم معيم و ار و است كرمشهار و زنبا مت بديمرا رسشير من څو اسم شد اماا گر تو ايمر كم ما نړ٠ فحروما زهضه المابيالم وقت بحاآريد بسس بكبيد وازين حدب معاوم ميشودكم نورايس ووزار ورويد ارمد وفواهم كر و درا يمجاما يو ازيت كراس آبد لص صربح البيت و ر آنكه ويدار حق قعالى و د آخر سلطين سيكان فو الجرشد و حدیده می آیکم از جمع کنبر تمایه رض ما باید سحویم وی شاه مو کداین نص گر دیده میسس ا مشه بایس ایسها سلمان مه ا فرض و لارم سن و منا آن رو مسند في نهالي در آغرت و رميني آن آبت وسن باح شد و ماي ميسيب و غریب می کوید چون اکثر آن پر ۱۰۰۰ سریاب اثاب ایسار سید دا د ومفسیر دار د تحریف احت است نلا بارد كرآن برا ورسي سرورا فأوه الاار سه و واين تفسير ال تسم گفت ومسيد خارت است و قبل از ان کم آن بجر نامز کو رکر و ه شو و سعد به را اکوش مایدیها وجامه بیش آنکه تسسیر کلام الله هیاد ت ازان است کرسسه پیم . را ان مرعى ما الداول حل بركامه زائلهات آن مر مدى حشتى تو ديا مر مباز منه، ف حو، و و م ملاحصه سه يات و سماق آن قامه والطيم كالم ازاول ما تعرباً ، إنسن محمل لوبس. م آيَّة فاء شام بن . ول وحي كم منرت, يغم عن وصحابه كراه ريا، نحالي آر وح نشده باشدو بركاه يله ماندين امور سهم منه منه شود د و و يكر ماني مانه آل راماويل مامند سن اگر اول و ت نه ۱۰ دو م اسه مر فراره ما آول فریب سن و اگر وم و ت نوو و اول وسیوم به زار و مدیاسید م توسشوه وا دل و و و م و قرار و ما آن را باویل مجدگوما و به گاه مموع امورسد می فوت شد د آنراخر يعت ومستح كويدمناز العامل ولأب بتول اين الندم مهدشر بسس ما ، دا نست كمعمد وسحمان منكران د ديت كمركر منسران آن مرعد آدر ، ٠٠ آن نعافر كرده آن است له ناظره بمدني نبط أواقع شدج مانيد ورهل ينظرون الأداويله ووالعلر وبالمعتبس من رزكمه و مع يب والى ترت هرياست بكله بهدي تعسب است مقره آلاورا صل الى رمتوبن مورة واوراد من درها كروند منوس ماقط شده الدودت و من عرست أمد كرت بس معنى آبت چن_{این} کشت کرفعم سه سر ۰ رو مگار تو و را مطار میکاشید و بر رو ^۶ یت و لالت ک_ر وحاله و رین میسی **آبان ماید کر ویکم** من الن وهم ببنهم عم و محامه لرم رض بلكه بمع بنه رسانه است ما وقت ابن كه يند كر البيمكس بآل ، في سروه وبهم مخالف ات أمال بي لغطا، وقرآن محيد است زيرا كرور بهمين موره ، وحاد وال شده المي ربيك يومثلان المستقل والني دهك دومئذنالساق ، , رثام قرآن اگرتفحص كروه شودشايد زياه ۱۰ زهرا ر عالين لفط مستمن شده ماشد الى ربك مستهاها * رحع اليل وله راصبة مرضدة * الرح الى ولك * الى ويهم ليشرون * الى بهم يرحعون * و الهم ملاقور بهم وانهم اليه و احعود الى غمر ذلك البح طالى وابرمنى نعمت وربن تركب است. ل نفرمود وام بلكه لفظ الى و فرآن ممعن معمت برگر و قوع بافسرو ورالام عرب عرما برای لفربین منی سست می میست آری منع او کرآلاا ست مستمل است و اکترایل عربت تحیین کرودان که مفر داله ای است سن بمر در ورن نفاسه ای دوزن می وآنچه گورو که اعشی و مشعر نو واین لفظارا مای مهمین و زن است مال نمود ۱۱ سند حامیکه گفته است. (شعر) ابيض لايرهب الهرال ولا * * يعطع رحما ولا يعور الى *

مسس مكدام دليل أبست تواندشد كرافط الى و دبن شعر مكسود الهمر واست با دليل و مرست جود وينزا سعمال یک شاعر و دست مرنا در که در از و حشت و نرابت نمی بر آر د و الا جرستی و مسامرج بنز وجشی و هر بب نبات مدو کلام سر ایر در در در جو طلای بلاخت و فعهاصت و اقع است ست مل مراستمال کلمه مخربه وحشيرور مقامي كر كمان استمال تركيب رائج معارف مشهور طالب بلكه يقين است: "اوكم المرية نقصان بلا خب وصاحبت وتكسيس والغاز بران بستن است طشا كلام الله من الله ، أول قرآن برای و بع متسب و استباه است نه برای فرمب و اون و در علط الداختی بسس ایمه ی حقیقی ای کروجب فرج از و فرب اسمیت گشد برا ر مربه بعید تراز مجاز و کتابت است و جنابحه همل کلمه بر منی غر حذیق و جرمتعارف موحیب از نکاب مویل میشو و همچنان حمل کلمه بر معنی که موحب حروح اواز حرفیت پا استمیت یا دهایت کر مشه دور و دانج است اموی فرمنعار ف و فرمن دو رموجب ار دکاب ما ویل میمود بانکه محرات است مع زيد وجاريد من بطن عصور و و مرآن وبالين المد مخالفها از مراين كلام كر بل تعبون العاحلة است ما آخران که این آبت است انج لا بایت که بین معنی را مرونمیکند و خرض کر برای آن سوق این کلام دا تع شده مرامر م^{نان} و منافض بين صبى است تعلما اين الهال آنك مل نعبون العاجلة وتذرون الآحرة ولالت ميكند برآئه شاجر ناكاره دا اوست ميداريد وجيرعمه در اثر ك ميكنيدبسس اگر د ركيام آيند و براي عمر گي آخرت پیزی بال به کند کرمخصوص مآخرت اسب و در، نیابانیه سمی شود این وعوی در ست نیاشتید وجون بیان زمو دند س و برقی مرا از آ , سیان دران روز دید ارجد انصیب حواج شد که نعسی و ترقی مرابر آن در دیم و خیال کسی نیست عمر من آخرت نوست شده اگرانظار نهست اتهی را بیان کنید ۱۰ این غرین منافی و ساقص میگردوزیر ا کرانظام توسك الهي ، رويا بمراصل است الكه بدان رايت شرازيد بان زيراً كم الديباسين المومن وحنة الكافرونداني وه بره و د و آن و ما بنس رنگ روس نمور کو موان دار در یکان و اور دنیا میسید میست بسس م بیت آغرت بر و نیا چه شد کومجیت و نیا را کو هث می فره نید و بر نرک آ حرب ملامت میکنید مانکه بدان راجا ن گزین است کرما دنیا را المين جهت و وست سيد اربم و جهار آغرت نمي پر واز بم كرضد اني جهره و انسار نعمنهاي كو ناگون مار او ريا طامل ميشود وبقد ونر ديك است و در آخرت معلوم مايت كراه ابدهنت الندياسة مد مهدا، موعو وونسيه است باز اهظاه جوه را قیاس باید کر د کر بهر جند مراد از وجوه در بن جاد و است و اشخاص اند ۱۰ قاط فی بلغا است کرچول از چیری بلعظى تعبير ميكسد آنجه مساسب آن لفظ ميناشدا زدخات وكوراس آرند حناني در وجروديو متذنا عمده ورجود يومشن عاشقة وقلوب يوسند واحدة و تعاست ولا مراست ككاردج وروست و نظرا ست را نظار نمها كو كرآن كاردل است بسس مى بايت گذت طود يومئل مسرورة نعمت ربعامنظرة بازور لفظ يومئذنال باید همو د که چرنی را که مخصوص آن رم زامست تند مدیماندو! گر ناظرة بمدی منتظره باشد **دالی** بمدنی مهمت خصو میری بآن روز نداروزیر اکرور و نیانیز انتظار نهمههای اتبی حاسل است و نسار مه و و فو دیالقطع و رونیاو آخر ت سن نرک

ست رک است اگر چری دیگری مخصوص بآن رو زور بیان نیاید لفظ بو منظ محص بیکاری گروه باز و رکفظ فالسوقا غور باید نمو د که تر دیازگی و تا بانی و درخشانی جهره بکدام چرنمی شوه مجصول گذشت یا باشظار حصه اس آور این و حصول از مت خود عذا بی اصت کرسوان روح است جنسم موجب نهرسه ی و افزد ختگی هبره خوانید شده این را نبل به بست ۴ مین باندی منت کرسوان روح است جنسم موجب نهرسه ی و افزد ختگی هبره خوانید شده این انبل

بازور اقابله وجود يومئل با سرة تطن أن يفعل بها ما فرق مل ما يدكر وكرو السعد بركر مديست أبن و ركروه مبكديسس اگراين ايزه دالم اسظار صمت گرفتار باست و داله شرك بدان شود گو آيدارا اسطاريد است و بههرا التظار عطا مت زير اكرانظار عطائر وجب الم است جنائدانظ ربدا ودرين امرفرق مدين والهدويكر سكران رو میت گفته اند آن است که نظر به می مشر د کا و ن چشم است سه وی کمسی خواه آن کمس منظره رآیدینه ورآيد جنايد مي تويد ففرت الى الهلال فلم اوء، ورزآن مجه السن أو يهم ينظرون السك و هم لا جمرون ب مین این آیت چینی مندکر بسیوی برور بمارجو سردامنوسها مین کروانگرچ اورانه پیشده اوم بی نشوه و ربن کلام عانل دا نامل سره را ست که نکار روئیت المه ما این می کن که رویت دارجهت مقامله و مکان ۴ فی واشاره بسه وي آن بينه و ومول مشهاع ماد ضرود المين والبي بير بين رحق مداي تعالى عال است ہسس جون متو ۔ کر ہے وظر ہے۔ وی مرمورو که رکدا زمینان مو آخر سے یو قوع آید نجو ہر کر وید جمہ این چرام وا ورحق مدای تمان ناست كروند وبرايسال زمان مل عرب است. آمد كه درسن المطرو وقف تعت الميزاب و علاه وایه استد کرار م اتبی سسب این اهرف سیاصل و اکت بعد اکر در تراکم جسستن جیری ملوب و تیافتن آن باعث كمال غم وحرن ول مركن بما باشداين را ورستام طح نيول آورون برساسب است ومعمد ابا وهواين عرمان و عبست سعی ولاش جهرای آنها برانابان وا وخره شد است. این ۱۰ مرامرموص سست به که ورس سرونی است وانجه دیگا سیگران روئیت گنداند که در سی مناف محدوف مرت الی نرا سر ۱۵ ماطاری سیام بوج و سمعنی است زیر اکرد یدن مرس موجب فرح و سرور و صدان جهرا سینو و نکه هدول مست. بسس ادر بال وجد هذانی چېر کای آلها این ر ۱۰ کړ کړون و از ان سبکوت قریبوو ر، میانی باست خوابر شه همپیندیز ایجه مفین دیگا از بی فرقه منگویند کم نظرت ای فلان مهنی طمع و توقع نبز سنه نین منبو ، جوانجه کوینه نه نی ، حست ملل دانس بید مهی از وی توقع انهام وار د زیر امرطمع و توقع موجب تشویش و تروومبتود ومبتود و موجب من وحرد و میشد براین انفظ را و رومانام طمن جانی استهال میکاند کر مصول آن طبیع یشین نهی "شدیفنا بی گوید ده مفه است سی ٤ شعر × * الى اليك لما وعدد لنا غر * فقر النغير الى الغني غرسر *

و كومند أو بالركشه است *

* وجو ۽ نا يارات بوم ملار * * الى الرسس يأني والفلاج *

وعربان چوں ورضيقي و فكري گر ديار مي شوند مياد پر عيني ميلار دخ الي الله و الالله الماري الماري الي فلاك وور ٢٠ مكب

ا زين مر ، فراحم فوف دو . مي ومنتور است يسس درسني آيت انعنال ديگر هم رسيد كر منوزانها را بال نون بن صار منست کریا، پر دو ۱۰ ند و ماو دعث این بی یفیسی از مجالسریز کفیست مرور ونشاط کث به اند کرا و ختگی بهروه خد في آن مرم معايند لديا سمام الم المري تعسم كعات خاويدن بالماست محريات كياب السركرون مست فعوذ والله ک بیں ورین کلام بیان فرمو دید که آو مبان از انجهست بحب و نیاست نبول و **از کار آحرت طافل و ب**ی فعراند " بيدار بيك من فهممه آخرت دا دو رحي شيارند ونقه را بهمرا زنسيد ميد الند ولابرين احتفاد فاسد زحرو توبيح ، اید از بلا بعی آنرت در ۱۰ به میه از پدندیر از تحرست نام سندی مست که دوح د اراسوی به و در محود یو . پز سس می آبد و این ای آن سندر رو نت موت است که گویاد وج و رال و قت از حامی بر آید و رر را اوروی سه دو از مربر و و انتهای آن مدم رور قبامت ما از حاصر شدن زو کی نجل نهری اتنی است جنانجه در اسین م ره، در سب المي لم بوسند المدين من كورس وقرب و بعد سند را از ابد اى آن شهار بايد كروم از انهاى آن الله بياسي من المست كمازين ويأمال أسال والمرد بهمين كم ازتيجا عدم بروامث ورانجا قدم نهاو بين منه و نه تنه منه ينه ينه أنه أملغت الغواقبي ^{إلا}) يعني وقي است كرم معد جان من دراسخوار. ي سير مش كرم عمل ا جسر تن رور و ما افراق واحتماموو فات نرغره ما مند وروبو فات دون ^حیوانی کرمسیکن و ماوای او فلسب الدين ازا نجامي مِرتِيمُ كوازنم مرين وزير برآمده! حنت مهيز لأسب بريكه از حامر جود مرآه دبان وو و ز ز لوچها وور وازای شهر آیر دوروجه از مان است مرقباق نسس السب بودر آن و ربال و مانام جووحیات ربيوي باصل إحت درجول ازمنام فود يجاشد حبات مأقعة كشت جنانج وعبن وفائ مروم ارافاه مهاد النسب هٔ بو م**ن می شو**ند و من واسد کر دول این مین سندر آخرت کر و (و نیمل من ^د رای ^{لا}) یعنی و ممنه مبشود در الوقات کم کیست ا فيه ن كنده و بين وح يخاند ، ر ۱ ، ز ، ر منام نو ، گر ، ' مدو د سن از مبير طباد علاج براحي برميدا رمد باين گه ن كم چور این و ادمه صعب از خبب است شابه تو مال ما رو اح عبدیه کرمخوا ، ن افسون ما صل می شوو در وفع آن محار گر افید ویعنی زمنگ بن سل حسر ب این هباس و کبی و عبرها رض گفته ایر کماین کام ملائکه آست زیر اکروروقت نرع روح امراه مكاب المروت فرشكان ويم يعف كس العدام بافرياد و حاضر ميشوند بالمك الموت فبض ووح ر په . د بآنها جو ۱ رنها په پسس بامم آن فرمشها مي پرست ند که روح اين ۴ د ۱ د را کدام محس خو اېرېر و ۱۶ نکه کومه یا ماانکه عذا ب و رین صورت راق ماحوهٔ از رق معنی بالا بر آمدین مراز رنبیه کرمهمنی افسیسون است (و ظّن اَنّه الْمِرْانَيْ ﴿) يعيى وكمان مي كُنْ صاحب آن روح بَهزكم اين و فت فراق خان و بان و ابع وهيال و مال ومناع است و در آستمال لفظ ننس کم سن گلمان است درین مقام لطینه است تهکمی گویا آشار و می فرمایید بآنکه آ د می سبب شترص خوو و زیم بی عاطه ' و استیمای ده است آن درین حالت هم بآمدن موت یقیب خی کند المها بنشيس آنسي لركم إن نالب بهم من رسا، (را لفضت السّاق للمات السّاق السّاق المات المات المرود با ماق و بگر زیر اکرانر روح از اس الی بدن بالکید منظع گشته تحریک ماقین وجد ادامشن بکی از دیگری ادر ا

ابر ۱۹۷۰ الموت و ذب دخس دوج دیگر فرشگان دیمت ومذاب ام کی آمد

ممكن ما مره و بعض كفيه المركم ساق ور اصطلاح كما به ارشه ت مدينت است بعس سن آجت جنبن است كم مصل دو د ماهم یک شدت ماشدت و بگر زیر اکر اور ادرین و مت و و شدت معالیت در آن اول غد ت فران و ناونر که این و اولو و و مل ما دوستهانت وسهران و ازه بهای و وستان، وم ثیرت ایو دل آحرت ا**زر**جر و توسيخ وسوال سكرد كيره باريكي و ملك كور الم ربك مؤسند بالمسلى ١٠ معيب وي بر ، وردر است آمروز من شروی در دان در این می نبید ما م گریس اسره در در در در کشنیده می برید میسس ایندای آی شه ارایمین روزنزوم میشو و کو اسهای آن و ران روزوانع شو که مهار آن ، را می ردب او دینگ به المسمعو گذشت ریاس آ، می اس به یکی آحرت رائمی نهمروانه کاربوسشه که او را ۱ براننای سسیر ۵ رآ ، و از گر دین ار سابی و را ۱۰ و رو رو که او را بعد ا د ، معول سور فاو مدخو موصب م عولي شو و ها فل مي كدر أنه فلا عليَّان) عي بس مه نصد بق كر . آبات ، أخمر ان مارعم العلام المسب منعمي ردوم آندني المنتبع اومسام الملكالا وسماز والمكادل ، من سنه روب لهالون و امان مروب بي توايرس چه پيدورط يبث نثر اعب واروا مست كراول ما يعاميد له العدد من اعمد د سار من لشورد المن سن سن مرميد مي ما مر الت عبادت ما ست ورد المد سا ور موسی مکانی کریں رازین آور باری وروم می بہتر ان ووسو و وہشدوزو این موسورت میں ان است سن سن آن المان شروع از امان من بمرا طا بیکه ادماه مانو گرنید، شداما علادي و مسلم ما حديد راويد تو سازي و تريي من به كدني المايد ورثور ال عنسب عاد مرتحزين سرمايد و سرمحسس مرتبكرول این کام ۱۱ کند، مکر دا و لیکن کمد - حق دلیان کام ۱۱ تاب برآن و اهیار میغمیرار عم دا، رعوص نسدین (وَتُولَيْكُ اللهِ وَسِيدِ اللهِ وَكُرُ أَن شِيرِ المعْمَانِ وَتُومِ إِلَى اللهِ شَمْ) بعي ما زياوه و ايس منسيرات بادم نشر بانداد هند الها اه أو المهطى العن روسه المولا به حووفو الرام وكثير وكويامه نزك أسدي و ترك ما اله مدا صلَّاله وه والمب شدو نوب وزوى عمر مارش كرد لرم ان سكن احد زموب گفته توابد شد كرا اولى لك عَادِينَ اللي المعيشيم، نم البس سنه با ، و الله و الله و ما مر الموهود است اول رست مرك تعدين ومرك ناز دوم بحهب تهدسب وروگر وابي (قَمَّ أَرْ الحالَك ما ولين الله على مارور روز قباست مشه ماوتر ابسس ست، مادولین برووشه بهان، و سروز صنير سري او موعود ايت و چول سان و مايال کروه ساکآومي فسسمی از قیاست و از موت در غسات گرفتار است که اصلایه تایه ۱۰۰ سر ۲ کا دیمی شو د حالا لطریق نوریخ می جوسید كراين جمه خواست تواركدام مشدا سين كرور عالمرتو وگرفته المعشب الأيسان ان مقرك سدّى على مها ما كال ميكند آ د می کر مهمل همخد است. شو د ما مدر ما بور ان که هرچه بخو انهمد می کهدرواز بهشان ۱۰ پرس انجال سمی شو و نه مهما ر موت ، نه رو ز حنسره این گمال آو می خاہر اصلا این اگر در حلصت خو ، نام کندمی تو بدوریو قدت کرجوں من مکلف ایم ۱ ازجیشیدن فرای اعمال و به سسش از آیه، جاره بایست به بیننس آبکه به سسش و فر ای اعمال موقوت بر زیره کردن مرد ۱ است جمد ارموت وگذشتن مدت در ارد آن بهم جمعه ان ط رم د ا وا اکار میست مادنی مامل

صحت آن معادم مورتوا مديد (انتم سك) بعن ايانبوو آدمي ورصاسب بدر (مطفة) بعي قطرهٔ ظليد (من منّيي) يعني او آ _ سن المرا المست و است و طبعت الزان مستنبي مشد دو فعلات حيوان الز قرول صات بسب. م . و م من شور اد س إ را ص ، كر طبیعت آنهاد اجر و عدن مي ما زود معمت حیات مي بوشاغ مان المحصوص أمراً ن من كرانسان من لديشود وربدي حيوان مم نن مانداً قبول حياب ازوي من مع تو ال منت ملكه (يسعن آل يزر منه من شو و بحركت منه ع از بجراي المدين و تصب وقاهم وقاهم المكت است که پر نه سنه بر ۱ معد پر و معربه که دیگر طبیعت معن انوند سر و پر ورش او د ست بر دارمی شد و جنانجه شاخ برید ۰ از در ست شده به من به رواین در رواین و در است کرما ابین عن العد فهرمین یعی انی جداگروه ر ، و الم از و دار و و خور و منس ترام ، منت مثل بكيه و بيد گو من غد و گوشت محوال منسر كر ازمشتر و د و مريه وغور، و شايد را مسرية بالاياما حدار الطبوت آرا الانعزبية وبياتي سارد بسس رح بسشيره الماست مه انسالهٔ آن ما در دخت است که در من جوان مرای تمه به حبوال ، گار به داشد د شریح ما ماکند. یعی باز معداز ر سي آن آب نه حون بسار كور مل حيات مايست بخلاف اون د فيق ما بل كر آن د ا، مرساوح محويد ودو اور و در ان سمو ، کرد. رتعه په حوال مي آيدوج ۱، تس سيمو، (منه آيذا بعني بسس سدا کر داوراه اي آما يي ه دره درا سنه او و این قدر بی استداری حیات احسوس که بین سس میمای انمراح گردانید او دا بیم یکه از حمیع مرد این با عیا این مین ترب شده نهد نهد نهد نامین اسس باید ران بسیمه گشت و محمل است کرنسویهٔ اعضام ای مرين من و من ان اعسام و بان يانسويه مقدار اعصاي فريه سريه مدت دايا، ست و بارابابا و چهشم ر اباجهشم و میموش به به کویم به میمان دم به مدان مرام ساعت می به میایایی تصویر و نشگیل د اور بهد ایش او مرحی و وريسه الريك و الله المراه الشباع من أن ترارا لا نارواله بامع رايد به آور و و كاد با م مناعف عايد الاختلاف از ں یک اطلام کر ذنب سشید را زویدن منا شناوت وار وطلی بزا القیام کا و ہرعنوار منسو و یام منت احد ال است و معرع و کی از کشش آید کنایم یا زیا آیا سری و باکه و د اصل پید ایشس آو می نیز « آما ن عنه ، رمود (قَعْقَل مُنْد لز وُحبُن) بعي بنس گردانداز جنسس آدي ، وقسم را (الذَّكَوَوَ الآنَفَيٰ ٥٠) سي روما و كا بريك مورست عدا و عشاجرا و صفات جدا وكار حدا دارند كار موان از زمان و شوار وكار زمان ال مردان از ان و بوجهه مر میان مر، و نفر قد و امتیاز و اسم عصاما بهم **ست مرنی شوند واگرخوا بسر ک**ربیگای**ت خو در ااز** محسم ویکر گر ، اند پښن میرد دوای ایمه تد ببرعجیب برای آباد کر دن دیبازموه نازن موارخا نگی وصا نُع جزئیر را سل نجت ميد و وغير ، ريستن ريسين و نطع كرون و بجدا ، وريش نمو ون و ما مد اجاروب و اون و فرش ا آرا سن وأب واستدرا على على استن عيرونا استحراج وبدوم وبنالا ش معاش وصنا أع يهيد مثل استحراج من واسات مرارع ولد نير إ شيار و كندن برديا و دخنگ وفيال وتعيل علوم و نقييد آن بكتابت و فيرمعاندان دمخانه، ن و ديع د زوان و عارت گران و غرز لاب من ول شودبس (اَلَيْسُ فَلِك) يعني الماست اين خالق Si13

آ , من را باین نوع مرای عمار مست و بیا مد اگر و (یقا در هلی آن آپ یک السو قبل الله بعن قاور باآسر زنا و کنو مروگامرا . برای عمادت آخرت و آباد کردن آبههان و و ران زیدهگی نیز مختلف ساز و نعنی را کا مارد ؛ ^{بوره نو} تعلی بهندی مر^ا یرای بر کر دن دو زخ مینی را برای نامذ ذخیم مین و در حدِست نثر بعث و رواست که بول آن حضرت عم ابن آیت می تواند ندمی فرمود به میسهاندك اللهم دلمی نعی پاكه است و این توبار عدایدار انكه فه رسه اس کاو ند است. باشی ملی نو قد رس اس کار د اری و لهمذا بر قاری ر اسست است کرمید ارین آنیت این دها گابیدها ه ور مازها و ورسرون مازا ماباید که لمحن را مختلف ماز و و در ماز آبه مستر حموید ما عود م ست به بآبیت قرآنی سئو و * سور الدهر * سي وياب آيت است واين موردواموره اسل مامدوسوره و ١٠٠ يروكومد وموره ابرا م . بر و وهر نطانی مورد ماسوره دمامت آن است که ورسوره دیامت مر کور علیمات قیامت و و داع آن محمرشد مان آ كامر، مرورة فسسم فرابه شروحوع يومتدن سوة نظن ان يفعل ديانا روجود يومتد ما صورة الى و به ماظن ست. ازانوال مسم اول وران سوره آسيل يافت والوال مسهري، يالدرم با سوره أن رانسيل و است باب امود ، و ، د منها من مرتبر و بر ، و مه د ، نیز سامست و است مرعی است خامت ا نسان ، مرال موا قبال جبار سن أكورا من ، المرالك بطلام من من بعدد أثم كان عامة عالى مسوى التعل معل الووجين الدكر والالتهاد والم صورمان ما ينكر الجاعما الانسار من اعدة المشاح المقاللة وعلما اسهمعا فصيعوا و مران سوره ارتاه شره که کلاول نعبول العاجلة وتداو و سالاً - قوورين سور الده و ما يعبوك العاجلة وبدرون ووا، هم دوما تعيلا وواس مو شرموره الموحود إرمسان مدر و درم موده درهمهم مدر وسرو دراوددال ورهان علسا معدو قرآنه وانع است و رسم و ناسي رياعايد الرآد ، بالم اوف اكب و اسمان را انولاف است ور آنگه این مرد می است ، مدن واح "نست راز دار به سرد به ساله و آر تهزیلا « آعر موره وبلاست. کن است و ما نقع محمّی است کرمدنی باشه و آر . و بن ساست ر زر برفون برلمندر كا دسه و دخرات ابل ست عم ست معادم مبنود كاس مات درز في ماسد اعام واس مورد والسبورة وأنسان ازا مهت نامیده اید کرده ایدای آن و کده کم اردارقات اسان و به را سرب را العامی است و کوه است يس برور اسان رامی بديد كرا گر حصول س فالد دازنو ، سده و داا سال داه و انسان و مدوالاچان مث يرقالي ، اسپ چوبين محص مام است و، يگر اسيء به مدّر از مداي به ايسن مامنهاي اسايت نه و کر در به ثبت خوام بافت تربیات توارا ملاصط نه بدو مدار بر سرنت اسار به ن اسحاس اید کربیس آسابش رسیده اید والاور دياً كرمجمع مزوروآ لام و١٠ والاعران والاستام است من كاو ١٠ عر ١١ يشد ن وريح ومدن جدلتات والكر ماين كاسود لذتی فایی مکدر بهرار کدورست طامل برستد اسیاری از حیوامات بیگر بهم مرسید کر آنها نیز ماین نوع از نما: برمیدا رندونو ت بازپرنس ازان ندا رمه وسور هٔ و برازان «بهت ماییم» اند که درانید "ی آن صفیدهٔ ، بهر را پاطل ۴ موه ه اندزير اكر ما حصو آن عتسيرهٔ بها ظله ٢ سين است كرانجه و رعالم از انقلامات د تحد و ات طاد ث مينوند ٢ مه بگر و ج

ر ال والماع طاسب سراره سن كرن بر ورطالم منه بني مي ته بيد بعضي از ان اوضاع وربرر دز وشب د مسی در در ما دو سرخ در منه در در دوسلی و این و در سریال و جنی و ر قرابات کبدر و سنیار و وسطی و صطمی متعدل م رشید و سای سن کو مور و در در داری و ن بر بروی کار می آرید و مرتحی از آن او ضاع و رفرون سیار مبیدل ر سه د این مسمور و کو و سرا و ستمه کو دو نوع آنم دو گر حیوان نه خود مخو و مولدمی گرد ، و منسی الله یا ماناع و قال ما ما وال أست شدكر لول السال الله الله و و النبيج كمس اور الد كور نمي كر من وم ند كرلو له اب لوع ، ساد، _{ساخ} رمه ما دالاتن مع دوقی اراد د**ند ا** د مدی نولد آن نوع میسر ۱۰۰۰ مه از معطاع آن ا من تولات به الأياد آل من شركور فناره دان نوح دم آمار نفسع گسته به دونه ال معيون ويا يكه نو و تے میں رہ ہوں نے اپنے شام ویکو واگر آس کو پید کو ، خام کر اصابی تو مایت انجامی از ان اور کر اش ر . . بر د این آبراین زر ب مهراست ای الا رشابه وی میم است بار ۴ ی که و مع کرش ز در بها می جد از را المآمه در ده و با گور را مان مطع ند و مان و بسریج ل مساع گر رش امه زارش از ماسب ا . ال الماري المريد المريد و من من من من الماريد و العالما و المان المان و المان المان و الموروم و مع ما يا ك سن الم مع الله و مند و سمالال ست ، بر العليد معلوم است كراو ملاع كروش و مند و قوع ، السيد ملامات ولا الوح واملاك مع أبير موسى فوايعززي ونوه بهم آن و مراكب واعربي الشت له وال . مار ۱۰ میع باداید آن یاقوی مراز ان و انع ^{ان}د ۱ ماشد نام پرویگر انبو سائد کسرا لو توع و ^{ان} تین است پسس معلوم م ٔ ۱۱راوهٔ فاعل محیار است ٔ زحوا شدر نگار مگ و انقطامات تو بانون طام ۱۰ بسند با است وو م^{زت} یه ^۲ ب

مره سره ار دار در تا الراست طاحت بيان ، اد و بالسياس الرحمة الرحمة الرحمة الرحمة الرحمة

ا میرانی و ساین عمر فاروق رین روایت صحیح مروی است که جون این آمیت از از قاری می مشهر ند میشرمود ند مااینها تهد سی ای کاش این دالت مام شود واز جابکه سنفرکر و دایم به بانجاباز رسید در مهرت و روحدت ملانسی گروده حباب آساد رو دیای بی مایان از ل میس و نابود گرویم و طای ظاهرین رو ایست را بر مدی دیگر به من كنيد و كوييد كرمرا و صفر ت امير المهومين آن يو د كركاش بميين طالت و المم مي منه واسار محلوق سيشد ما د م ور طور و د و د و د و ما د آمید و مار آمید د امر و و ش او می بها و مد لیکن مرسافل بوشید و میست کر مشهای ا تهی در ملتت انسال نصب العن ای نصبه ردی کامهن میسند این آرز وازایشان برگر مصور نیست وج ن جواب این موال مخاطه به را ماری نامل عمام مده م سوایدشد از دکرجواب عدول فرموه و مقصد توه، صراید که اسسال دا الذكر عدم رسيد غيورط كري مدين و ورايده رسيد آليد مدين ماحد كراشعد غيب وران سناسس شده نها پان خا، ف که بی گرید و هیر از در بر و و اب و مدنهری نامت شده واگر از بند ای طبعت اس بوع حرار بر که بنسه بير كدام ما ام ١٠١١م م م م آور ، يم وكدام مدام الهيفه و يال نفسر موديم باوي بن و رحوو طام وياسر است كريا و مدما لا كسر ما الروايم أرا مان اكريد البش آن و ان مدوكات شن م سیٹ اس میں کمیا تھا ہے میں الطابہ ہاروہ اور کو تخال سیارت از حمیع موالیوں کے نکنای ہروہ او ار عله و توشت و شه ورو ن مک و مسالیج یا ی کومی د به میم سنو و در جمیع اعسالا دارسی مراتب منه م من رعده ارا مامو ر کار به توله طاحه آن د برممشه و اعلقه به ماز موسس ساون و ما تات وحبول ب منه الطانع الرساد الدام الدسر وان ابن منجون و الله اليل مراب الدوجول الاصراط الدرجيع الحساسية ويكدره ت به عدم ده ي ارم بايد آن ره عالم اولي است كر مختص و آن صوا سد الرئه فل وتوه و اصباس تصری و شرمهی منسسی و دون می کسس و این توی محمد میج عنوانم ایداز ماناب و ماماوت نیافون ته ماه پیز آن مروح ما الرالي ان از مالت محله ز ندوت و غوي و ياويم طيش ومجت ووف ، موهش فيس آل . ملاصه است عداه حدم بن الوريه ميكدوايم المورسوعي از الواع مان واعدواد الديماء . يحدد ديمه ف مرروه مثل الطوا والدماح حميع اعراى شهره و واعل عمر مدآل ورضيه وتنحم وبابن جهن وحدت وست مل من الماست كم آن مسرش بيد الله ين بر ١٥ ف لطعه حيد الاس الم كرد وعذاى آلهاا مديعا معييم موامد است وأروا وواح و قواى آنهاا و طهر برعوالهم بناكم واحت و از بن است كرار اولا وعاد بوقع استعدادعام مينسد مدانيد اراولا و ست اع وا وليا ساوك را و من او ان من سب ماوك رياد و مر مع ميشود وارا ولار أبطال و شحعال اهرام بر حروب ست رواقع میشود واز شدیم النمس می دربیدانم شود گارت دیم النفسس عیدبسس معنوم ندایم موق و اكدا مرّف مو البدو اجمع آنها است راينان ببدا كر دوا مم باكد فالد وهو ورو كايس آن منظو ما مست. و آن و مره این است کر (نبقلید) یعنی می آز مایم اور او حتبقت ابلا د آز مابیس آن است کر چری د امت مورواخیا د واد دارد او دانکار مرامع کسیم مانکاو قات دیگر به به به مرکب باخیاد ودچ میکنداگرموانن

تبارك إلكى 19 (rrr) مورة ألباهو " زمر د دیجا آور دستنی نواب دانعام و بخشین شد و اگر ظان آن نمو دست وجب ایانت و نذلیل د حزاب زمر د دیجا آور مح شت و الا از ویسس رامتخان در حق حالم النیسب و النمفیات معنی ندار ، و ټور این فائد و از ملتب این مخلوق مرطور ۱۷ واسباب دانش و ایننس اورا ۱۰ و نصرور افناه (فَجَعلْنَا وَسَعِيمًا مَصِبْرًا) يعنى بسس كر دايديم ، مات و او به ما عاصل آنکه ، مث و انی و بینانی ^{او آ}شه رمسطو نراخی نمو ، بم کرد ربر امر ث و انی و مایانی او دیگر . . انت کمران دسمور استرکو پاسم ع و نصر ما از مدند بر اکراین مخاوق بمراد صوت د نانق مخارج حروف دالا ماظر ایم می شنود . . انت کمران دسمور استرکو پاسم ع و نصر ما از مدند بر اکراین مخاوق بمراد صوت د نانق مخارج حروف د الا ماظر ایم ، المخان را مبيزي كندوم بهاني آن لشانه و تواص آن الحال بم ال من برا واو ضاع محتاً يأم للنظار المي وبهرو باين م ساب کارا دیخای سپرمد کرمنجاطب حیاب حضرت ریالعالمین می گر ، و ۱ بااو تعیان میمکلام میشو د و هیو آیات تراند آواد محس ایج و دنی با مدووم باین امر و دو و کول مسر طائن صداح و است ال دارانب بور بریک را بنین ورما ف ریک افتان خطه را اور اگری عایا و مین سیاز مرگان گذشت. استهاد ه « ره اوندان مهر مه اله الى قرون و فريد كربيت الدر براد ال حال گدست الدر ين مينه و مسلبالات عبيه رویی در می آر دو افرین با معلوم شد که در فرآن محبد جایجه د کراین و د به سد که مسبع د اسر است جرا تحصیص و اقام الروم محمد والمام عمت ميعمر اليدو هم منس مهين است كه عريق و ريافت حمة ما أن عالمه الميمال الرعبر فو و ، انهای آن درباوت برخبره، یاد جودهشی آن عدما ق است یاد جود مطی کر . زای الفا ایموضوع ۱۰ این به ۱۰ غران ۴ سیس ۱۰ سسه سداو كرو ويرطرين معرفت وعبارت ياان مضيدن كلم البياوا وليادعرفاو عامامانه است بارزويدل وساخ را الرآ بهاور بالت حاسد و دیان کسب دیش و ماعوظات مشائح و فون مرور عاد و رسائل دند کن و معارف مرواله ازمات واین برد دام بهمین و وحاسیمان ارند بر طلاب حواس دیگر رد رسیال سروت و هاوت کر منصود ارا بالما تا من دورجر است و حل دار مرسف مرا مناع بآمهاور وريافت امور سروريه معاش است كرو گريده است برودان ، ربانوت شربک مادب ا، وارز المحفقه الد کرد ایل یا نقان است یاهنمای نعال ما نمشانومه دریا فت سمیشو و مگر بحالسه سعن و در دیل عقالی که به شرمه هلوگ دا و سرفت وههاوت است رو نیت متجزات ایباعم و کر امات اولیااست د به در کاسه نصر اماق و اد ندو دیدن مصنوعات عبریه و آنا . قد ریدا آنهی نیز مهمین طاسه متعلی است د اطلاع ر در ای بقاید که در کسب و رمانی ساعت طرون است بزیمه اصلی ماصل می شود نیسس بعد ارکال این دو طامسه س من دا در معر نات دین و ملوک داه حداا حیا حی نمی ماند مگر بغهم وعقل کرکار دل است به کار جوارح واعضا وج ن المام من الم سنسر دلائل هلداست وسنبد سكام الله وكلام الرسول و مواهدا ما سحان و نقريرات علامان . به حطیان و اشارات در سوز او ایاد حنائن و سار من عرفاحیلی و دین کارو حیل است د این جمه و ایسه باسهٔ سمع است هابن ساسه دارا کادر بیان نیمت براست وارشا و مقدم برماسه بصرمی آرید چنانچه و رین آست کرنیر نیز بهمیین و نبر: مهایو کن شده و بیز ماسهٔ سمیع فامهی و ار د که در اینج ماسه آن فامیت نیست و آن آنست کرم د کات برنام وراند. عروشهم و فوق واسمى بوسيط آن دو يافت مينو درسين حكم أو د دحواس نمس، ما مدعكم ووا امت . د رحناعر

سورة المدمور

ور ما مرا د بعد و مكم عناد واست مدركواكي سبد سيار و كرم ماى است از عروى م موويكار الالم مد د کات بصر ر آنب به درافیادگان ز مان و مکان او مبر ساید پاس کاد بصر پیزیدون اورام به ست و او دسیله اد د اکر مر دمات دسری است و الوماتل مقدم من المقاصد و چون اسباب د انش و بلسس این مخلوق را که بر ای آز ما بیش آفرید و شد بحدی بهم رسید که اگریآن اسباب تجسس د او مغرفت و میاوت بر در و کار خو و وطربق ادای سی کر معم خود من مهودا مکان آن واشت لیکن و رحق او برین قدر اکتفاففر مودیم بلکه (إِنَّا هَدَ يُفَا قُوا لَسَّمِيْلَ) يعني تحقِق المهوابيت كر وبهم اور امراه معرنوت فو ود طريق اداى مشكر خود وبر ذمهُ إد من و تعب من دا در انگذاست بیم ناور نصور خود بهانه جونی نکند بسس رمولان دا بی و ربی نرسه نادیم و معجرات را بر و منت ایث ان یاد نمو دسیم و کوتاً بهای و اضحهٔ الدلالهٔ مازل قرمود سیم و بیان مراو از مجیل د سکتابه آن کتا بها مرزبان رسولان و ملاند و رست دایت ان محمله و مجبهدین در برعصری باست، حواله نمودیم باست و انی و پینانی ا دبی رنج و کلاست و راز نکار سرفت و عباد ست المصره بنده پر دوشکر نعمت ناقت و برایست بار! ا دامایم لِيكن ابن منفوق باو صف ابن مهمه هنايت يك داه مرفت بلكه دو قصهم شد (امَّا شَاكِرٌ ادَّ إِمَا كَفُورٌ أَنَّ) يعني يأشكم نهمت خامتت و بر ؛ ببت ما دا می نماید و تبول این قهمت میکند و یا ناسبیاسی دیاحن سٹ ناسی و کفوان می وه فرو واصلا براه مي روويلكم أن راه را تبول سيكندوررا إطال آن راه يشبها من وبهميه وضلالات مشيطايم میت می آر . , شوانی و بدائی خود را در هاد و خالفت مافرج میکند و برگاه با او معاملهٔ استخان و آز مایشس سرهم ده ایم پسس اگراور! برین هناه و تفالفت سزاید بیم نمره ایکنان و آز ایش و ر نظر محلوقات و يكم منحة بن نشو و وطلت و عدالت ما منتفل گرو و لاجرم (إِنَّاأَعْتَنْ لَالِنْكَا فِرِينَ) يعني بنحقيق ما مهياكر و بم و آماد و ما خدیم برای نا سها سان نعمت بر ایت (سکلاً سیل ً) زنجیرای علا أن دنیوی د ا که ناو د دنیاز نده با سف وران ملاسل ^{۱۶}ید باست. و هرگر رفس دا دمیرفت و عباه ست سو اسد برخن د آبه منامار محست مال و بعفی ر ابزنجیم **هث ق** زیان و فرزندان و بار ب^ورابز نجیرخیال باغ نشاندن و ز را عت مرمسبز کر دن و عور ات ساختن و جماعهٔ مرا بجمع قوج وحث و نتح ملك او منفيز كلم نودوجهي رابفكر وغوم والموم واعران برفوات منافع منحيله أمواوم وشمه رايات تحراج صاعات ما دره وايجاد آلات عجبية رياضيه وطبيعيد وعل برا النياس گرفيار و بابد نهو ديم واين جمه سالم سل ور روز قیامت بعورت سالا سل آت بن شده مام درنهای آن ناسباسان ر افرو گیرند و آنهاور ان سالا سان به بیم و شوند زمانی و بار فربوده اندقم فی سلسلة فر عداسبعون فر را عافل سنکو و و بون برکسس و او با سسیاسان این چیر اکه دار زیجبر مجنست آبلیا گرفتار اید بی توسال بیرهٔ از بن نوع خو و کراین . چرا موج د دار دیسسرمی شو د ما جار برای ، ما سبهامان پری وباردم آماده ساخته ایم (در اخلالاً) بعن وطوق ای گران که در گردن آبهاباشد نامرنتواند بر راشت والفات برا ومعرفت وحيادت سوا يركرو جب ورا ست آن را و تواند ويدبسس برخن راطو في نوكري بادانانان واميران در گرون الما عليم وجعيداطوق قرض واسس و جاپاوس كرون سادوي ران و پاره راطون مست قافيان

in species in

ومنسان درو است محرم من وحید ساز ان و شرر راطوق واضرباشی منصدیان و فقروم کمان و مالمان فراج و مان بزا الناس ما آلکه رو و اطوی ندمی زنان مرکدنشین وجهی راطون مدمت گاد دستر واسب و آسترو بهداین ور قبه ا د و زنیامت طو نهای آنشن گرو و یا گرونهای ابشان و اگران مارکند و بسوز و وجون اکرناسیامان و ا ۱۰۶۰ بوت بدن این طونهاو گروندری ماین صالت بیز مطلب خو د مرسسهٔ نمیشود د آگر بعنی از مطالب به ست می افعد نجی که ندهای حرم و آرزوی آنهامباشد حاصل سرکر ده ماجار برای ایشان چری بگریم مهیا کروه ایم (و سعیراه) بعنی وسوزت بسند بهت ب در و نايانت مطلب خود كه ناور و نبازند وميهامشند آن موزش د ارند مثل مهو ما ن کیمریا داگر از . من سه زشس کر میشو واز طرنی دیگر می افرو نرو بسس آن همه طاعت لطیعت انسیانی امشیان را ورهم و مر من بار من الماسفل مدن من براير كرفرارو اطلاى آن بطو قهاى كران باردميات آن كرمسيرو ول احت بسوزسشس بيفر اراً بهان موزسش است كرروز فيامت بصور ت آنش در زنخ در ون وبرون ابث ن را فوا برموضت ورای اسباس نمت فارسه و برابت البی افعال میت به اگر ، را بجا کسی و است بخاطر و مع کر قداری باین ما کن و به مشد از بین طوقها و موزمن سبه مدرو بایافت مطاب و نیااز بوا زم د نمانی و نیااست و ست کر گدارا در نشست خدار اینزور جمین و نیازند کئی سسر بر و ل است بدون گر نشاری این طاقمق و وسشيدن سر طوله. بسنيد را بن و مشهانمي تواند بوداي جرنا ايا ناسبامان و تعصيص امت موتيم شا کر آن و ابر جه است کشرف اری باین طافن د بواهث پوشیدن این طوقها، فبشیدن بین موزیش ایمنشندای انسا و نیابسند رمی آیدا بشاید را گرفتاری زنجیرا و فلوق پوشی و سوزش میم میر مد زیر ا که شاکران سه گروه اند ا بر اركرا صحاب الربين نزلف آنها است و مقربين احمال كرهبادا حدو صار الرحن بزلقب آبها است و متهر ماین احوال که عمر مان مطلق نیر آنهاد امی نامند و مارنتاین نیز امتیب آنهااست ما اول حال ابرا درا کوفر لربر وار و فضله خور مقریدن اعهار؛ اند بیان میکسیم و بعداز آن مدیبان احوال مقربین اعمال استنال می ما نیم ما مل مقربین ا وال رابران قیاس بالا و یی نمو و و شور ای ایک ایک برار میسی شحقین نیکو بار ان که برگر بمقد و رخو و حق محسی مرا الن مي عابيد و در حق حود و ديرگر من نوع خود اسسان منظور ميدار مدو ظاعت او امرو نوايي اتهي واقصد مي ما بيد ما و تدیکه ورو نیاز کده امد (بیشر مُون ایسی و ش می کسد ک ۱۰ حرمه (مین کا می) یعنی از جام مالا مال مثراب مجست آلهی وشوق و صول مآنجناب از د ست متر بان وبسبب نوش کرون آن یک و وجمه ایشاں و ابی نووی و معت مید بدر النات میه این و بسوی نمی ماند اما جون این یک د و جرهه در ایشان آن قدر بایشرنم یکیدنااین طالب داشم باشد برای نقوست د دوام اثر آن (کان مززَ جُهَا) یعی می باشد آمیزش آن بیاله کربطری**ن مردار دیر** آن پاست ید ف اند (كَانُوْرُاكَ) عنى كافوركى مقوى دوح است و بهم مندح ول وبهم بوي وش داد دو بهم رئات نور الى وبهم دل ر ۱۱ زموزش مایافت و المناسب ما! کن و شوی سرومیکند و بهم صقوبات نیاست قامده و خطرات باطامه را الملاح مین پر شبیخ آبو علی س سبناد ر مفر د است قانون گفیه است کر ما پرکافور د ریدن آدمی و ا رواح اوبیسه چون ما به

به اسهال است دو مالم کرج ش بر چردا فرد می ساندو عنوست رابانکاید زائل منباز و و اصلاح فسادمیکید ومراح روح د ابارومینها پرنجد یکه اصالا فایان وحدت و د ان بهم نمی د حدوقاعد و طعب اسد و ای د ای د اکد مناست آن منصوص مفوى از اعضابا شد نوا مدكر زوور بآن صفور ما نند بادر بضم كريري و مدى ويرنك شدو قوت ا و ضعیف نگر و دیا شرا ب آمنجه تا بدید که در سرعت نفو و د نفتیج مجاری بی نظیر است جوی نور و ا در سراب آ منحه بابنها، اوندب عت مام وررگرو بوست ابشان دوید و اثر آن بکال قوت در دوج: قلب رسید وطالت تجروا رعا أن و لرسيدوي زمث تهبات و تبول نكرون موزش ما يافت آنها استنتر ارو دموخ بيد اكر داماين م فور نه کافور دینوی است کرنا پرا و محض نظا هریدن از اعضاد ا فلاط و ار و اح محدوص است باکه مراد مااز کا فور (عينا) بعي بست مه ابست ور مالم رو ماني كربهمير كيفيات و فواص مراب آن و رماطن آ و مي كم لطالعت نفس وقواى نسايهُ اويديا أيريكند (يَشَونُ بَها) بعي وش يكسر بربيا لأخود را الاه ل آمية بآب آن حبث مد (عيبا حداقيه) یعنی بدران ساس مداکه اصلاطون سد گی کسی در گر دن نداید و در مرکت و مسکون خود نظر بخد امی نایند و د ضای ا د دامی حوید والنَّفات شواب جرا بهم عنگ مدوبراعمال حو، بهم اعتماد ندارند (مِعْجِرُو نَهَا تَعْجِیرُاه) یعی طاری مرك مد ٣ ن جستهم را در برعمل فو د جاري كر في بسر كويا آن بستهم خاص ماك البشان است و و د نصرت ايشان و و رعمل بمرجاره و خلی برقوت اثر آب " _ بست مه را محشید و می جرند د آن قدر از سال سی بیوی و القات جاسوی العد ول سيروشد واندكم اصلااحتماوير اعمل و ملكات محمو وقوه البشان راياحث اظميّان نمي شو، بلكه فوت ومراس نامعهولی آن احمال و اطلاق و رحناب اتهی لازم و قت ایت ان گشد جنابی شاید این حال آن است کر (یو فوق بالنَّنالِ) يعي و بهميك مد مذروط منتسل آن است كما نبر المرّام كروه الدم خو، از يواظل ووظائعت واورا و و صد قات و خرات آن را بهام و کمال با آغرهمرا و ایک نیزه بون این چرار کراز جانب مدا بر استان و اجب ببر و بلكه از طرمن فود آنهار ۱۱ لنزام كروه بوديد شام ، كمال اها كمرده باست. بسس و احباقي را كه از بعانب غدو م اليثان و اجب شده بالا و لي تأم و كمال ا د أكر ، وا ندو باو صيف اين استقامت و ۱ ، اي جي_ن و اجبات اصلي و الرزامي بركر اعتادم ان د ارندود إيما برامان مي باشد (دَ يَخافُونَ مُومَّاكانَ شُوَّا مَسْفَطِيراً ٤) يعي و مي مرسد ازروز بكه حوايد بود مزآن روزمنتسر وبرا كند والند آتشي كه در روزبادا نكر ست عل شود و برخانه را فوت ا حراق بهم دسد و ابن بمراس ابث ن را از آن خبست است کرمباد . را دای و اجبات اربا کمسای و بی نشاطی و اقع شده بأشدو بسبب آن ظلمت طبع باطاعت مخلط شده باش وروز قيامت كرمر آن روز سن كمنانن نزوا بررسیدن است مناه کار ای مل آسمان و زمین و که دو در باوس ماره و آناب ده به ماس آن ظاعت مختلط با ظلمت طبع ناسته ول افتد وموجب صاب وعناب گرود و این قدر بی احتمادی است ان براع ن تود دلیل مربح است بر آنکه فوت بر ایشان خبای مابد دار د عابه فوت دلیل مروی ال اصت که در وقت حرارت قلب جرات وبی با کی و فور میکند بسس این اثر بهمان کافور است که با متراب آمنحه نوش کرده اند

* از س ا ، ون كه ما في ور مي انگه * * حريفان دا مر ماند نه دستار *

؛ به روليل صريح الله من الكه اليشان را يون ما اهما ليكه در شوق مطلوب نؤ دكروه الدطلاف ما ده واز آنها ول مروانه ما لية بين ا ز ملا منی د نیری کم مسانی مضوب ایشان به د نقطاع گان و اومد و این ایر بی خو دی است که مخورون متر اب مجست . "من ما على كرو دايد و شاهر دس من حال آ دميت كر (ويطعمون الطعام) يعي و ميخور المدر طهام رايا. صعف آنكه و راید ن طعام بنید باد از ۱۰ون شده هنسس گران تر میباشد زیر اکر نفسس آومی ما نی قربب النفع است د داسرا!، منعت ' من ' سيد ' نن م مكسرت بيت مآيد از منعنت مقعو وه د و د و اقع است و لهذا دا دن گذم نز ، اکثر مروم سه مل تر وز ول آو واست و واون آر وسهل تر ازوا ون نان است و ور معن اوقات که آ و بی این انجام مسیر حت میکند و از واوی نشد خنسس و آری و زود از ای حجت میباشد کرا زطعام استعاوا دروطه مهدا زنته گار دیگر سهای آدرونن که آیدوز در منتش یگره د و قابل الدونون ، وينه ، كرون من ما كدن هنا بناء و حنسان كروم الارته ما في ست ، بهم فابل الدوسش و ايبره برون ليك إيام، طفام راسمو راسد (تي تا تا مي ما يه دره وسن است آن طعام جهت و مسرع * * شاقي شهر راتار أنام * شرست ما المرت و مايالي فوت مرا و الروتان ميلروويا ترويب شاست و وش دولين آن كه وجوالي العالم عام تر أن دار الأكان وال تعريب بما وعواله زه ده می نور مدیادیگری را که از وی بوقع معدنی عظیمه بر دار می نودا سره از ۱۰۰ رسد است اما را دامی عمر اسرا مسکید می م كدائي و كه از خصيل قوت نو و ما برا ست و بدر الاسن على الما ناسب بدكه بنواد اليدل يكاد و گرفته ما مرد ا ار في الدور المال ميكرود والصدافاي ماه بهم سامد خريش مشاش مبدار الزيانية أان ويتيم را كرا المرام الهم ا المرار المراكزية اقوت من يوفور الرووعة ل عمر السائم أبونيت اور اقت مب منه و فيت الأبكر المرار المراكزية الوت من يوفور الرووعة ل عمر السائم أبونيت اور اقت مب منه و فيت الأبكر سب می و ۱۰ ش در کور با به دند مدر ۳۰ به بعدا بر ۱۰ ه نوایم آد آر و بانیم سعتالی سی و از و و سدی قوی و به مآمیس گداگری ه اد ا د و در افر و و منده و من از آميس السعى و بيريد ال د اكرود إلى مشتحدي الناد ، اصلا مدرست بركسب قوت ندا. ، و این در در م از و نهی توا ، ثه کره ساکه او بنیم و رنظر کسی خو در انمو و از کند تا برحال اور حم کر و داه او عابد و ما و تو د آ که در امد ن طهام این تحسیم است ماص د اما وصف د قست د دران طعام احسالی است عظیم عباد فی است نااس از موسد ، المان بعدم العاس مدار بن على مم العهد مي كنه و مي ترسيد كم مباد الكدايان ويتمان و بغديوامان لعدازور دن طعام سست عاملتيني مسلامي بأساو صعني عاآريد ونفسس مايان جوش شووباز ظهمت طبيع . مين عمل امر منا كر دوو لبدا و و حن عورا مدل صعام منسر يح بالهام أيه مدكر السَّا وطعيم لو له لله إ بعي بتقل ا مي خورايم شهارا مكر محنس مراي وصاصه بي غد ا (كِرْمُو يكُمِيمُمْ حَرَاءً) يبي مي خوجهد ازشها كا دي كربعدا زخودون ابن طعام سلان باتهظیمی، ط آوید با دوحق مادهای تر فهاست بامد از حضرت ام الهمومندس عایت کسدوته و مل موی ا ست چن صدقه ا ۱۱ اناما مینرسد او به ما دمه نو د ر ا می برسسبدید که آنها بید از گرفش په گفید اگر با د مه عرض میکد ۰ مرسها

واسخان مبرخفرات ابل بيهدهم

کم آنهادر حق حضرت این وفادا دند جساب ام الهموسین رض برنهمان وماد رحق مرد م آن حامهم میشد عول میشد و میغرانووند كرى ترسم كرمباوا و عاى ايشان ورعوض صدة يس محسوب شرود تواب صدة من نفصان پذير دوحار ابرعامكا فات كرهم ما تواب مد دبر قرار ماند (و كذشك راه) بعن ومي فوا اسم از شماشكر گراري را كردر بيت مردم ما دم نيت ما كسد بات مدركان بر باحنين ا حسان کرو و جدین طعام حوراید زیرا که اگراین چرنا را ازین کار اقعد کنیم ظلمت طع مرسب مبکد مازحوف در زند کود عود من الدر (النَّافَة الْدُسْنِ رَبَّمَا) يعن سخفين من ترسيم وازيروروكا دخود (يومًا عَبُوسًا مُعَطِّر الله العمد وزي ترش دوني بنایت جین بر حبیه انگده را داین که مت از تمل فهری اتهی است کرد. ان روز نوایر شد بر عامت ادب رو زرام عوم و قهطر پروصف کرده اید و جهانجه شه سعبوس قمطر پرحشهم آلوه امیشود و بحرت سون و حرکت سون سیخاشد و بنحثهم می تید جمیحال آن روز کرموامذهٔ میسرو نظیمه وران و اقع هاید شد بهو لما کسد و ترسانید و است و آین همل ایت ان مام یخ نوب شدید و ایل سریح بسره و چرا ست بهم انقطاع علائق رینوی و بهم خابه ول سسر و هاو بی احتما و ی وروا حدى و ويكم نعا سير مذكوراست. كه حضرت الماسير رنس يمار شد تم تعضرت هم براى جهادت ايشان تقسر يعث آور : يْدُواْمِ الْمَارِينَ مِنْ اللهِ مِنْ سِيارِ آمِرْيُرْ شَخْصَى ازْ انجماعه بحضرت اميه المومنين مرفض على كرم الله وجهد كفت ومن فرز ندان شامه سه است باید که زری مفرر کنید ایشن. گفتید کم سن سسه د و ژه بر ای مدا نابو کر و م حضرت ماتون حسّت ریس بر به به به به انو و بتر رکروند که که ایشان که عه مام وا شت پیزیبین نذرمقر د کر وحق تعالی مل حود فرمود که صفرت امامین دین شام نشد بهرسه کسس مواحق نار در و فروا رشد ندو ور کان روفه ا ز اسب با ب خور و نی این موجو و نبو و حضرت ا میرا لمور سایر الله است جهیه بیت شمعون خبیری بهووی کم ن**عله فروسشس بو دنشسر پیت بر د • فرین خواه شدند و ادبنای** هراویت ملام دیرواون فرنس اسه باده کی کرد آخر عمد ا ز که د کاه ش بسیار ۱۰ دار ۱۰ نار و بایشان وا د بخابه آو رو د صفرت طانون سنت رص جهار آثار جود ر آسیدا ایرا خیر آمي كرويد وكيرك ابث ن بي من بعدوا بيل خانه نحمد يبار كرد جون وقت اظار رسبيد آن بين مان روز آور وه بيث حنى ات كذا ئنت مبخوا سند كرازان أنها تارل فرمايند مالج برورواز ، كداني آمده ايسة و وكنت كرمام مداي معالی برست، ۱۰۱ی ۱۰۰ می ست ممر گدانی در گدایان اسام بهوروردانهٔ شیا آمده است بری مخدر اسد و برج سمس ور حیال دار د شهار احتی نمالی ازخوا نهای جست نو اید خور اید این صاحبان سربهج مان را بآن کداه از کر ، د و خراز آب شب چرى نخور ولدومسے روز ود اور خاصم جون شام شدو ، انظ رطعه معنوم عيدر كر ، وبر وستار خوان بها در ناگاه بشیمی پیداسد آن دوزطعام معلوم دابه ماتیم ۱۰ د در در در مراسست بپداشد طعام آن د ۰ ز با سسیروا د بد جون روز جهارم من بر فلمسد ، ترج زه مانور می لرزید ندر از شدت گرستگر اما طاقت مرکت با ما و و آنمفرت هم: دان دوزبرای دیدن حفرت! من رس سنریت آدر اس مالت رادید: بن تاب شد ندو فرمود د که دخر من کمااست حضرت مرتفی علی کرم! سه دیجه عرص کرد در کرد. مول اید در محراب خو و سشه نول مهاز احت آن حفرت هم بیش در آن مانون مست رس تشهر بعث بروند دیده کرستگر ایشان بازشت

ين و. رياضا ال بفاز دا دن درستانية

در به است و مرد وحمد م بشان فرور فر سب و مدن این طالت آن حفرت عم اشک ریز شد ند ور بهبن اله منرت جریار عم ال مود ، گذت کوگیرای مینمبراس مور در اماک باشد تراه را بل میت تود این آبات جوار ند ۱۰ دار ان مسرت ن ن ن ت بهری میسرمو د و بازیاین شد ت نقیر مبیلا اشد ندگویند که درین به سه شب . بن عم - ورت گدادیشه و اسه سه درای امنیل صرا ۱۸ بست م منیر بن آوروه بود ندوا زمهین مة، م كنّه ايذكر سرت اميراليمو مين عن كرم مد و مهر منك : نيار البيان نود گر فيه امّا و مك « يقبي را مب مان مرمه دامه ماید و دست کا زیر آ دسته سه م میرنو و که در دا و ناکه من واحب سبت ا ماند ریکه مهیست ماهد ، . رصوبیت دا و فکرور و رست میس اکور دریث می و رواست کرمی ندر ان مطمع الله داییطه د و من بل والد العصدي الله علا بعصله عني برك وكنه طاعت بد ار السي ياكر عالود آن طاحت راه بركم زوك مده بت نا ۱۱ اېسان ما پر که زل که این ایمات رادی ایمات ندر ۱۰ دب کروز برنی ست بروا دب . ماشده جود به برایج مصبیت ما مدوای شهیر آن دار نوروایس کند نجالیت کلم اتو کر وه باش واگ باله من زن که کسی احماما رمة من رمعت بنی رآید ما، کومی المور ند و است در ایدو آل، در ایرگر وه نکند ویژر ندر در برای ایت کراز میسی طاعت ۱۰ منل عاریل و روز ٔ طل ۱۰ کرونسی، نیاوت قرآن ۱۰ و ۱۰ و طبح ، عمره و زیارت سه لحین و مطلب علم ۱ بهای و تمهاده مه دینه و حرات ومیراب و دیسه الم چیزیکه از جسس طاعت مست نل خورون قان طعام وسنسس ورآفرت و ایساد ۱۰ مدن وسیس نزنن ورم سامهٔ مامدن بسس و ران بر مذر منه ندنمی شو و و اگر مدوی مهر مر کر دو کلات کرم من ند را سدن اگر اس نه رکهم مردی کهار به صهر و احب بر مذر منه ندنمی شو و و اگر مدوی مهر مرکز دو کلات کرم من ند را سدن اگر اس نه رکهم مردی کهار به صهر و احب ميه و اگر آن کې بند و مين اگرنز ري کړو کو ځا آ و رون آن مارج ا راما مه اين کمه ن است. ريکها ريسهم ا حب مي شوه و سرمايه ۱۰ نست كه از بن آيت معلوم سنو وكم مسكس و بانم و سديوال د اطعام فو د ايد ن مهادت است و ۱ آسکتن و باتیم و بدیون از ایل سه ام باست د وحواه از بل کفیر لکس و اول زگو دو نمیر وكمارات ده فرو رست بايب واكرا سيروكافرو حب المرتم بايد اور افور ابدل برمسوجك أواساس نه ، أكركتن دا حب القبل مگرك بُر الشكر عائز ست و ارجعرت ص بصرى د سرمرو ، است كر پين آن حضرت عم مح فراد. را اسب بر کر ، ۴ می آ ، روندو آن حضرت عم آن اسبران را بمسلامان ما لد ارجوا له مبغیرموو مه واد ناومي كروب كرمااينان السال كبيرساديان محكم آل حفرت عم آن اسيران را بهتر از فود وهيال خو د مبد است مده مخور امد ، ما آب آ ب حضرت عم و رحق آیهانستل ماد اگذار باگر فتی مال یاد ر رق ۱۱ سیس حکم ميغرمو. مدد جميمين كس كرمر: مه و مسام و اجب شد ، ما شد و مستحق نيل گر د په محرشن ۱۰ گر سنگی و مشنگی جا نزا ست د حول درین آبات مرکور بر کرمدگان خاص هرار ااز ارنششار نزر و زنباست و از نریش روی آن و و ی اسبسه ترس ميها، ووجودا بن مسم عمال عد وه اص از شوب ريابرا مان ميا شدلازم شد كرنم ابن ترس واكدور آخرت غوا به مد. پد بیان کرده آید و مد از ال سه بیان جرای الاایشان استال کرده شو در صانح اول و دبیان نمره کرس ایشان

ينمران واشده ان رشاس بر فدير مريد ك يكه ورويا بايم ووسى ميكرو فووروا

منه ما يد (نو قدمهم الله شر ذلك اليبوم) يعني يسس نگاه دار واليشان راحداي ما في إزيز آن د و زياد وور " الله مرآن روز نهایت منتشیر و مسطیرخوا بر بو د و این نگا بداشتن باین و ضع خوا بر بو د گربر ایشان نجلی منت ر منافوا بر فرمو دو ایشان ر است بنول ا سه بغیران و رست ایر و آن بملی خوا بر ماخت جهای در مور و محکوست معرح شده است کر د جو و پومئل نا ضوق الى دو مها فاظرة و جوق جوق مانککر دهمت با بشان درخوا امد خورو وبثاء ت فوا المروا وجنا في ورمور ألبيام كوراست كالايعزنهم المقوع الأكبر وتتنقمهم الملائكة هذا يومكم الذي كستم توهد ون وور مريث قرسس صحيح واقع است المتعليون في جلالي لهم مشابر من نور يغبطهم النبيعون والشهداء يعنى كسائيكه ورديابا بمرووستي ميكر دلدور رادمن ايشان والبراباندازلور وبرحال البشان بيغمبر ان ومشهيدان رمشك بريد زير اكم بيغمبران ومشهيد ان د اكاراد الي مشهاد س برامت واستنخلاش آنها زموا قعنه وابهوال آن روزروخ ابد دا دو در نشویشن خوا بهندیو، و این زمره را هم بالهيج كسي طاقي أست مراعب كلي مبسر فوا بربود وابن المدبسب القطاع علائق دبيوى است كمايشان ه ا در و نیاهٔ مل بو د (وَ لَقَدُهُمْ) بعن و سِنْ آر دا بينان را درعوض ابر از ترش رو بي و جبين شكني آن رو ز ميرسيدند (نَصَرَةً) يعني ماز گي و خند اين جهره كرورظا سركت و ايت ان نمو دارخو ايد بو و (وسُر درآ) يعني وشا د ماني و ل كم در باطن ایشان لبریز خوا برشد در هوس اندو و و خمی کرباست دبن خود د است. و مامیشه و ر فکر هنین میگذر امیدند و برین قدر تعمت که زوال خوب و ایم و و و حصول امن و شا دی است در حق ایشان اکتفاغواید رفت نریر ا کم این مقد ا رخو د نمرهٔ تر من دخوت ایشان بو د بانکه برا عمال ایشان نیز نظرخو ایسد فرمو، دخو ایسد وید که مد ا راهمه جمامهای ايشان بر مبربو وكه از علائق و نبوى ومب ثارًات جسه زل قانی گرو نر و نیزنحمل سٹ فنت طامات و ممشیع ن بایاب و آقات نمو وند بس جراى مبرايشان مظور نوان افتاه (رَجْزَاهُمْ بِيَاصَبْرُوا) يعي و براديد إيشان د ا ب بب مرایشان از ملن بمکافات بافضاد با عاب و ل شمنه عمار ایت مهجت افر از همنگهٔ) یعنی به نیس قراح کم عرض ا و بر ا بر عرض آسسها بهاو ز مین است و تصور و کوستک ۱ی آن ایمه منتشش و رنگین (و حَرِیوَالله) يعني وريشهب باب د اكه ورو وساك ايسان معروف أست وهم ورخش أبشان مبيزل وهم در بوث وروديوار و پر و ه و سه تف سد و آویز نای انات و آلات و آوند بای ایشان بگار م دویاین جرای مبرایشان بر و ند و پوشی د مرقع جا مگی و کو ماه آ سبسی و قصر دامن و اجهاب ازاسس حریر دو . با توابسه و او و و روو ایات آیه و که فروبرین اہل بہشت را ہی وزو ہرم ہضاو وست جامهای مریر کہ ہر بک رنگ تضلف و تنسٹس باور و غرح نو واروغانیان آبور د وبیش خونه به زنهاد با هرچه مرغوب او شود این را ببوشد باریکی هرجامه با سرباریکی برگیمل خواجه بُود (مُنْكِبُيْنَ نِيْهَا عَلَى اْلْأَرِ انِكِ عَ) يعن نكيه زوه نشسه باسنه دران بيشت و نوشكهاي فرير برنحت ماي آ د استه ماید د ارما شد بادشان د باد این جرای مبرایشان است بر بود به نشیسی وسیکوست حجره ای شکار د مّا ریک فانقلات و مدا رنسن و جایا فنن و رصف النمال مجلسس و رس علوم دیدی و رئتهای ذکرو توج

الأيرون يتناشيسا ولا زموريوا قا) يعني غوامه ديدوران بهشت گرمي آنها بوسه دي بله رسسان دا زیر اکی وای آن سندل است گرمی و مروی مدار و و آفناب و را نجانبیت ناب بب نر دیک آمدن آن گرمی معرط شو د وبسسب ؛ در د فن آن مردی مضر بامکه نو د حرش ملی الدوام آن مالم را روسشن میدار د د هرگاه پر د با جو ایند بر . است و و رسیر مح د باجوای مدیر آید و ما زار با قائم خواید شد و ملاقات بهریگر خوای مدنمود و بر ای حدمت و لدان و من ناصرخوایند شده ایند دانست کروز شد د برگاه پر و باخوایند انداخت و ولد قصور و کوشکها يو نهند در آمد وحور العن براي نكذ ؛ وصحبت دائث ما طفرخوا بهند شدخوا بهند و انست كم شب آمد و اين جراي صبرا! مان است کرر گرمی د وزه د ورنم روز جمعه و قت رفن تمسیحه طامع و درست مرکمها و و طالب علم و نه برست بر رکال و صالحال و امذ ویض ظاهرو باطن از سحبت ایشان کر دو بود مد و برمروی خسال و و ضوا نرست آن د و ۱ ت مجد ۱ ما عت ماز فبحر و عشاو و رسب ر حبح و حمر و جهاد و طلب، علم و ریارت رو محل ۱ ، و موسم سرا ر ۱۰ و درو و ردایت نزند و ار داست کرهواء العند سعم لاحر کلوریعی دو ای بهشت درگیل ا هه ال امت به گرم در از در مهر بر در انعب مربی افع طرا گویند وظاهر آن است که سیم ۶۰ در ال ایمانی از به ایکم ا گریکی از به مازاید باند این لاط را و رکام عرب زیبر نباشد ، معللیل نسیا مرموجود است برس مکه صطریس کمدشت و موای و شت ازال جوت من ل است کرماکیان آبی اعمال و اخلاق خو ورا در و ثیا سفول ساخته موه و مشت سور ت بهان اعمال واطلق معد له است و افراط و تفريط و رن زجرا وسعو رشو و (وَدَ يَعِلُمُ عَلَيْدُمْ عَلَالُها) معی و بر دیک شد و باشد مر ایش اس مهای و رخیار آن بهشت واین جرای مبد ایشهان است مر سایه و ادن فر. ال و ساوران و مظلو مان ویمنیمان و ر سایه معمار ات خو د با در سایه ٔ حم ست و عدل ، رحمت خو و و منعسسر بس ر او رینجا اشكالي است سشهور كرون و مهشت آ وناب باشد ما ر بونسم مقور باشد ديرا كرور حنقت ماره ضو ، مان مني النوات بالعرض است كربسب حيله كرنجسم كميت بين الهني و بين ما يا ذبه بيدام بثود جوابث آن است ی سو ون آوبا سے نامزم آل بی شود کم نور ویگر موجود نیاشد و موجب مدوث مایه فشو د آری آنورا زان حنسس میست کر رنیج و بهر ناز دیس بها گریر مدلیکن کابی، رسایهٔ درختان نشستن بر ای نمنز و شعم میشود نه برای و نع از ست گرمی نشستن به شیال در سایهای و رخمان موجهت از دهن قبل خواجه بود و تعفی از مفسیرین مگفته اید کرد رخمان بهست آن مسم بسوی ایث آن میل جوانه کر دو اغصان . اور اق و نمار آن در میآن نر دیک ایث ان خوابر رسیع کراگر بدا ر من و را نجا آ ونات می بو و هایهٔ سن و رخنان برمز و یک میشد و کمسی از منعسدین معنی مر ویک شان ما بهای ، د - مال موست ذکر نکر د ۱ د و طاهراست کواگر مایه شخص را محیطاشد فز دیاب و ۱ د و بر ایر است و اگر مجدا نشد سایه و دوراست دیه ز دبک بنس شوس آن است که در خان باست سنمور و اراه د ارند و به شبان را که در نیت ای آر اسه خود می سده اندیاد رمی اس و صورخود جاگر فنه بیخوا به مد کراز رگرو بارخود ستنع ساز ندباین قسد حرکت ۱ را دی نمود ۴ مز دیک این ن آید دگل وست کو د نو درابراین ن جاو ۴ می د به ند ما ایشان د ار غیبی

مورة الدهر. پید اشو د و نظر کنید و میو و و فوا کوئو د را عرض میکنید تا از آن بحیشد و بخور ند و جمین است. معنی سر دیاست مدن مایه، قاس ورفيان آنجا چنانچشيم أين آيه بآن استعارميك ﴿ وَدُلِّلَتْ تَعُونَهَا مَدُّ لِيلَّا ٥) يعن ورام كراوه شده احب ميوه اي آن بهشت برای بهشت ان رام کردنی کرماند مانورما اوت فو درابار باد ناوند ود میرماند و تقاضای موادی بابازی و استفاع ویگر کرازان جانو د معصود است میکند از بر الین حازب رض مروی است کرمیون سست را اگرخوا دمند ایت تاوه چیده خورند و اگرخوا به مدنسسه و بر پهاو طلیده خورند کرخو و بخو د آن میود در و بن بهشی میرسد د این جرای مبرا بیشان است کرا زمیوه بای دیا بههست تو رع و احتیاط آنکه مباد اور مال کسانیکه این میوه با منجور دید آ میزش و ام وست باشد میکر دید و بر گرار ، شلحم مناعت می و رفید ، دیا ایجا آن نقمت ، ی استبان مذکور ا مت کر بست نحرید وج نبان کل و است نحد ام آن نفسس و رکار ایشان بیداخوا بهند نند و جهانچه و رویا ایت ان را خلافت گری هایست شده و د کرجمیع اجرا و ارکان مالم را تعرف میک و و بآیه مشفع میشد و ربهست نیزار د اح آن ا بحراد ا د کان د ا بر ای او مستحد و ایسد ما حست و مادم او حوایمند بهو د اما فرق د رست حسر و بیوی و تسسحبر بهست می آن است که در و باتسسی برنسسری و فهری بو دمو توب بر کد د کاوش ایت ان و تسسخیر ۴ستی ا را دی و احیاری خوا در او دی ری ری د اوستی است او برنستوبر ونوی مام بود موسن و کافر د دالع و ناانر را وستحیر است و د و ر مقام جرا و اميد است طاس نوايد نوويا اللي أين و صلاح جنا برور آبيت و بگر ، رمود هُ اعراف بهمين منى اشاره وروه والمركر على من حرم زبه في التي احرح لعما دوو الطيمات من الرزى قل حىلل بن آمنوافى الحيرة الدبياء لدة بوم القيمة كدلك نفصل الآيان لقوم يعلمون وريشم بر حد محسب ظا برصوانی معاوم منسر و کرازلها به دوالتیر سنسیج میگرد دام تحقین آن است کرنو لد و بیشه سم از عصارهٔ مرگر در حنان است کم دود انقز برای حود ما مد آمنیا بهٔ حنگوت می مدووود القزرا دران نجرا زمنهمت سنح و نای نیست ۱۰ زا فرا و ۱ بعاض او مدبت با در حیوانیات معد و ۱ شو ، مثل گو شت و پوست و مو ب و بشهم و شیرو روغن و برجه شهدیه جهین نگر وار ولیک مگسس شهد آن را بر ای تعذی مهامیاند سپس میوانی تو دنش عانب است اربان بو دنشن دازیا آن نهمهای بهشتیان مزگور میسود كم نفس كليم معدن و ران حاوم ومستحر شيره مهيانوا جركر ، (ريطًا ف عليم يايية) بعي و باريار آور د و بيشو و بحضور ایشان آ دند ۲ (می فضة) بعنی از نفره و رغونس مبرایشال بر آورون آود ای آب و نبوواستنجا و خسال كه ورونيابار بارمراي، و ام طهاد ف و و ري از ناطع الحاسات ميكر و ندو اگر آوند و ضو و غسل في الجهدستون بيشد آ نر ابر ای اعتباط شحرید و به برل می نمو دنه ، ماین تغریب ایشان ر ادر گوچه د ، ر ار عو ان و گشتن لازم می آمد ا در آنگواچ) یعی و آمخو رای بی نول دبی سب و رعوض میرایشان بر آدر دن آبخورای بن آزبازار کربر ای مرد مرون آب و شربت انطار و رووزی با بستان گرم ماربار میکرونداما ایشان دا آبجوره در به نسبت و بهند که در سبكى ونز اكت وسشفانى (كَانَبَتْ قَوار يُراَه) يعنى شر «باستند تبشه كراربر ،ن آبها ابحدور ورون آبها! ست

بسطرى آبد لكن درامل الم ترسيس بلك (قواريرمن نفية) يعن مشبهاى مصوعى الدكراو فروساف الماسفيدى و استدان و تابشی از وباند وسنهای وصفاوس کیست بشد و آوند ای ایشان را ازان جهت از نفر و ساختند که درعوض آوید بای وضوبایشان مید بهندر آب و ضور دا هنهای ایشان سسفیدی دا نثراق ونو رانیت ها د ث فواید کرو عائد ورديث صحيح آمره است كران منى يأتون يوم القيمة غرامع جلين من آثار الوضور ينى مرآيرامت س جوا مهد ۳ مدرو ز قیامت ماین اینسه کرچهره بای ایشان مهنید در وسشن خوا بربو رو بهرجهار د مت و بای اشال رزستهد و د و مش خوا بد بو دبسس آو دیکه و دعوض آوندای و ضور بایشان و ۱۰۱ شود پربسته و د وسشن باشدانهٔ نفره نه اززر ویهٔ آب و آشایه نی قدری که در آو ندسه فید رونق می پذیر دور آ د ندر رآ نقدر رونق نمی پذیرو و رنگ د د د د د است و دنگ نفره سند و در دو ونی شان شرسد حمی وسد غید رونی نشان مطلب یانی و نفاست نه ۱ از انه ۱۰ د رونیا مین سبب است کم کان زرور و بیا تهمیاب است د کان نقر و بسیاروور ان حالم کممیابی نست ته بن جهت نیمست زر میفراید و تغیمسس گره و و آبخیره ای ایشان د انبز ، ر انجاز نقر «بیان فرمو و و اید نه پر اکر ران اُبخوره با نوشانیدن سرا ب قوی اله یکر بایث بن منطو راست چنانجه می آیدو د رجامع بغمرادی می نویسه كرا لفضة تعلها قريب من نعل اليادون في التقوية و التعريج و افاجعل الشراب في 7 فيه الفضة اسرع السكر و کان سکر؛ ملندا جدا اینتهی و ما بیگه نو شانیدن مراب مطور نابست آجوره بای زربیان فر مود ۱۰ مرانز ورسوم و ز مرت مینم ما مد عطای علیم بصحا ی من دهمه و اکو ات و بون، ر ۲ نورد ی مهیا که فا ، مان می آ رز در ی میاند کرگای از مقد ار طاجت و رعست کم می مامنید دیخان زیا د وبر ای د فع این عبب می فرمایید که (غلار دها تفذَّ بِنَ الميه المار وكروه ما صدار آن آبجو وه اراكار بگران ارواح معادن ار از وكرول نيك ماعياط زيراً لا اين آ بخوره ۱۱ بشان مرار عوص آ بحوره ای آب وسربت انظار مایشان مطاشد و ایشان یاو جو دشد ت ر خبت و ر آن و وت ار اسد اف احتاط ميكر ولد ور ا واحد ال مي سيمو و مرسس باليشان يرزما مله وهد ال والع نوا برشد ما مك در آور کای وصور برزایشان د ما بست احد ال میکروندو از حد اسباغ تشبر می کروند وا مراف بهم نمی نمودند بسس دران آوند ایزر ما بست و حدوال خواج شد (در میشقو ت فیمهاً) یعنی و نوشا بده و امیر شدایشان را دران آ بخور ۱۰ ی شیشه صفت نقر کی (کامه) بعن مزابی و کامل و د استهال عرب بمدی مزا سب پیار می آید اگر جدود امل فام بالااست (كان مِزامُهُ أَزَنْ مُبَيلًا فَ) يعن باشد آميزش آن نزاب زنجبيل كرموصب فوش الفكى نزاب مرا و و و و و و ت ا و علهم نغیل مرا ب ر اسسک میساز و و موجب نظیمت و نقویست مسکر من شود و حراری و ربرن بید اسکه واین آمزش برای آن است برایشان را شوق وید ادخله که مسبب طلهٔ شوق منطش آن نهمت بهم وسائد وجون بایشان حنایست شودالت او تام مرد او مدكه به جدمد ازشوق و طالب بوست می آمد لدیدتر می باشد لیکس آن زیبیل به این فر بخبیل و بهااست کرمایسراه در ظاهر بدن آدهی است فقطبانکه مراد میداریم ازز نمبیل - (هیتنامیها) يقى بسنمهٔ را در بهشت كه (تنسنى سلسبسلانه) يعني نامنيه وميدود سلسبيل واين نام او د ااز ان جهت مقر وكر د والد

كرآن مشمه درا مل جراي متربين احوال است وستربين احمال والقدر آميز كرباز أن سير بهد ومعربين الوالق را دایا شوق فالب می با بعد و برگر و قوت و رحالی پاستامی راگو ارائمی کمید بالکه بهمیشد طالب ارترانی می باست و زبان طال ابشان مد ام باین قرانه مرخم است که سل سببلا بعنی را «معشوق فو و به پرس میس این حب مه را مهمین ما م مسمى ما صدقات ده باشد بآنك بركم از آب اين چشم يكبار خور و بهميشد شون دا و بنوني مناو سربر د سام جمانيم محوه مسيرازد العدا كبرامد كم مركه بالاى آن مى برآيد از بسس بليدى او ابن كلمه بر زبان ميراد والني تفسيدين گفته الدكم ساسبيل مشتق ازملاست است يقال ماء سلس وسلسل وسلسال وسلسبيل ين مزب سبل المساغ في ا فلق والمحلقوم بسس با و باور ينصور ت زالم باستدير اي مبالحد وكلمد بسبب ابن زباد ت خماسي كشت لیکن و ربن وجه طرستم ا بعت زیراکه بانزدایشان از حروت زیاوت تابیت بالهمه و بربن نفسه بر لفظ تسمی ساسیلا برای و فع وهمی است کوانه ذکرنه نجین پیدا میشود یعی چون در راز اب آمیز مشس زنجی بی باشه و رگزومونه ش کمنه وبسبه ولت فرد مرو و برای وقع این تو هم قرمو و ند که آن زنجیبل منافع این فرنجیل وارود عرفت ولداع ندا روبانکه نام جستهماش این است کر باعر تات ولذع نها بست مانی است و بون از بیان طرست د وج سدن و المائيه كهوكل مهادن الديم مشتيان را فارخ شده طالايان محملها أيئه منستخير واست تحدام ارواح كو كميه فنكه ايث ن والصيب خوا برشد شروع مي فرمايند و تصوير اين تستخير آن است كه ارواح كو اكب بين از اجر ام آلهاجدا خو ابه شدا رواح سموا كب قويه الماثير كر نفوس و اسعه وقواى خيالية وافره مجط دار ندياا رواح جشه يان مختلط شده و رعفل و خيال وحركات واعمال ايشنان الدادخوا بهدنموه والرواح نواكب ضيفة انباكير مراي مأمت اليشان الزبهاكل ا نسانچه ود اول سسن نشود نامی باشد و مرهت مرکاست د جامد زیدن و د هر پیسی سادگی و حسین و جال و ما زاکل و دان سس بیشه می شو و بوسشید و تا جنام سشاکلت حسید بخد ست آنها اسی ميد اكمند طاشر أو المند ثد (ويطوف علييهم) على وميكرو مواتد ورفت ميكند بمنور ايشان براي صاحت وآودون و برون آوند ای آب و جامهای مراب (ولگ ان) یعنی طفلان توش رو کر (مُعَلَّدُ رُنَ فَی) یعنی ہمید اند و د حالیف طغولیت باست دمین ایدمی جو آن و پیرنمی شوند و حسین و جهال ایسان سه سب منا بست و آنی دبر فاوت بیری متبهرو تهديل بيدانم كند دوويدن دركاراى حضوروز دوباز گشتن وبهنشاط دانوان سنت و ال مدمت شدن الذ ایشان همیشه مرانجام می مذیر و زیرا کرمد برایدان ایشان ار داح تواکب است کرحفظ کک عالمت دریدی با و فور نور وخياه قوت نهم و فرا مست و سير و وربي النهاويي إحياجي الزاكل ومرب و باك الدول وعاله طو ويگر نفال دوراني ومنا نظت ميكل از فرن وسن وتحال اجراد كوسان و بگرة فات امريه مصريدهاي الحموس حدانيد كارور فيد أن تهااست (إذاراً يتقم) يعني جون برين آن طفهان بوسال داكم باوجو و آن مسس حال وآن راكس د مغاو د رنستند گی و با بیشن برنگ یکی جمیره و دیگری می آید دیکی بر این حدمتی و رطر فی استاد و و دیگری برای موصع ویگروم طرحت ویگر وست ماع بریک در در دارد ویگر منکس سیمود و ما نبای برایای منفایات می ناید

(مسهم و سور سور ۱۰) عن کرن کن آن دندان راد انهای مرداد برا گذه افکانده کربسبب انسکاس شعاع منس، رمض کینیت مرس سرا، و مالانده و نظراز هرجانب نذت هر داشته نگلات وا بهای مروا رید که در ر مشه مث به د مصوم مو د د من کاین کیفیت ندامه و قاه و ظام و تامیت کی ن نجمه پد لذم مظور هو د ه ر ن مده الرحاب و منته و منام ن بايد ماخت مابار باربرسس مت رك واروشوه و نفس بواسطم آل برادس، ال حديد إله و لذب . اردو چون دو ام لذب مقصور گرو و طروئات لذيذه برطاسيد دا محمع و مرحم ۱۰ ما مند ۱۰۰۰ و سه ۲۰۰۰ می افیال و حافظه و و خو و جاواوه بار ماریر نفسیس عریس کنید و او را آن لذب باو سده در بر من مسور محمد ه لذت احد ند وام آن ا د اندا رایت ثم م نعی و اگر مه بهی آنجا را کرمشم. سلسیل دران در مست و ما تکار داد کر عمر من احوال مرورجه مرحه ت نعیسا) یعی به منی تعمسی را مريد الروص عن آيدو ما لار زهم يوم تهاي مورين احمال است كه ما بن كور آن كروه شد (ومُلْمُا كيمبُرا«) به ما ما ما در است عمد در از از من هم او ادر و من اعمال بهم حاکم او و ارب ممه نود بی و اسطه يا . س . آينا ميه ش ارزن ن و ماند من آير مير بن اعمرن و امرار ميزلي و أت على الاملا. في و خلافت كبيرى م مستندی ایند که در دون مدون و سانب براتب و اینات فرششگان جمد حاد مان فرمان مرواد آنها اه بسس يمر روموريس حون مشرن قالم مزيد است ، عمر مقد بين احوال عكم شاد شامن بذت اقايم واين مرب ایساں در دس اسون اتھی و جنہی با نہا و صل ایسنہ کو اسری اتھیہ مناے آسا گئیسہ بلکہ بھو دت لماس آبھا مر شدد را سالسهم ابعی الای اس ای کرم دام ای ویگر ملی ناس منابت حضور پوشیده باشند ا فیماب سند می ما یعی دامهای ا ریشم تا مددر رسند مناسب ناک اسمای لطبه الظبور بصورت آن ط مهامنجای گردند ما مده و درخت مده منت است كرامه ما مد السو حورت آن جام، بحلي كند مد ا رَحلراا ساو رَمِن فضَّد ﴿) يعي و زيور به شانيد ، شو ، ابنان را ، سيا يا ، رند ، برين كدا زحميع معريات آ بحالسل اميف ما د لالت که در صفای د وسسی ایشال که به حن آمای داست . ۱ مراج منه فیات طبع د و و مهم د و یگر کدو رات (رمغاهم ربهم العيوسو ساد الشال و حق في كي و النهاك نودو دست فرست حود سو استطر و فدان و فلمان و قرمن خیان (شرا با طهوراه) بعی مزابیکه پاک میدد! بیت درون مرون دا کهرگر نقایای نسسین دانسی گذار و و مر سیست در است مران و از داست که کسمری امل بهشت د اماوشایست برا دهالدراه خواهید مااز لمرفی مروز مایید در مریث سرنت و از داست که کسمری امل بهشت د اماوشایست برا دهالدراه خواهید واو وا دېمه انجه په ممالکت ا داست ا زمنه م و مدم و است ب نسم و آلات میس از مقام حود نظرخو اېد کر د و آخر م سکت خود دا . مان خوا در د کرا دل م ایک دامی باید و ایج کس از فرث میگان و ، بگر محلویقات بی بر و انگی او درمقد ا د ممامکت ا د د رآمان موامد و هرچه او بحاظر مگذر اند ۲ مان و ا نع شودو بیز و مرحد بیث مثر بیف وار د ا ست که جون بهت از اکل دنمرب فروع نوا کرد اقت ام نمراب فارغ شود جام آغرین او ر ااز حضور حضرت رب انعالمین

سایت فوایه شد که آن مزاب طهوراست و جمرونورون آن به م ما کوزن و سنسرو یات مرورشده بیرون وادیر امرد جمی ت آن عرق بوی سے من عابد بود بازش کم اوا عرفواید گست واشره ی دوم ورب بدا خواجد شده من الم مای گونا کون نمن ويگرعلاوه بر ممه آل الب كر بهت يارداار بالب حق تعالى بيعام نوا به سايد من الكرم جراء) یعی تحفیق این ایمه تعمیها بوده **است** از ای شوای ایمان شو کمست می آن بوده به از دین بایست **کم بی** استعاق أنهل همه اي موسانمووه واو وايم (وكان سفتكم العن وشد سعى عدد مسه سي و مان مواق اوله كي ه صرا زمالا این وسوی مسید درا تول دمفالات را داو مشاور اح) عن در دانی در دسدو از این را زشه بدر ترفید و فيهال هظيم يافيد بسس تنسدن ابن بينهم النها بهم الرو، يرم ورفوانا افرو وولذت آ۴. الهم يد الدور من عسد وابر گشت روقناالله تعالی فلك درنه و كرمه ورونوالدان ن ترك مبدسهای مشب ایران مرترآن محبود روایا ی مقرق مذکود است و استول است ایران در سد ماس از ای مرت مالب بادار در و فركر آن ورسور و كوثر توايد آمر و نهدر مرزيد مين تناس است به تسده ميشوم در شيره بهرا مساكداد سورهٔ محیاه م کوراند و دو وخشتمه ادری دای مل و ساو در دست دا قرای که در مود دارد بر تواند میهمه عبية ال قعرالان وورت مدوريًا بريران المراح من المرين المنت المصاحب به من كريهم الدمه والأياء والديولانية كرا بههاعيدان تصاحدان و سري بريان ماست كره بهوره وماهير مراي بريموع و فرمود وا و وسسمه تسميم . كام المارجين الأكاراني نواليد آميجيب الرائد الأراء الأب الأمراء المام المام المام المرابع المراكز المرابع الم ی فور کور دین سور و برای طریب منتور اینت وارار داران آتی که مورا مدور بردا نیداوی معتبروه و می فور کور دین سور و برای طریب منتور اینت وارار داران آتی که مورا مدور بردا نیداوی يوست است اگر جود ما ادار امل كون، من مون ارد از ان براست اگر جود ما ادار امل بن می واسع پر رای می اینا شری آیمیزش مرداد دیوی و است دید استن آل میسیمه است موی است طلبهم المدارم ومروسلال بان كورتران احواس الموساك ودروا بالأثنال موعودا. ين وم تاس تحفه المركس براب شهو وعرف الهن كرا ملدند السه يوست والمرابع وحورون آل مي ١٠٠١ لوث وجوومانسي دارايها كيكراه السهر وجودهرس مرياه النفرس المناكر الرصنيون آرات مست وي معلوم نمي تواه ن المصرع العلم و قران مي نشياسين ، ١٠٠ ي ١٠ وي د ارو سرر ما ايساهال عمد و سبين شد در محوت آنكه از ان مطالب نمنالت و اور المرور المرور المرور المرار المرار المرار المرار المرار الم آن است کرانسان رامیم از عزم محض پیدا برموره الد میلاب ۱۰ م آنگه ۱۰ ۱۰ سال ۱۰ از نظفانه میلواند ما صدی مواليد نلائد آ فريده الد مطلب سوم ته ما مدايس ته الديوال أديب والتحل و تازيا سن است بخلات مخلوقات وبگر مطاب جهارم آ مكه اسان د انجد . ما انتخار و آز ما بنس صرور د . ه المه باوداوه الدباكه راه هاوك پرزنتان و آه دوليان فرموه و و جهن كه رياسي عفر مانا و مناسب بنجم المبكر . س كار انسان و والت است باشكر يا كقران مللب شنه م كه شنّ بالمنفي جران أب والسالسن وكفري

جب حرای بدوه قاب اطلاب مهم آنکه شاکران در مراسب ادای شکر مختلف ومتعاوت ایدو کمالات رفکار گ د نده بربک از اهل ۱۰ ریس شب و د قرب و منزلت عند انسطای و از و کراز قدر جرای او پیدا است و مظور . نما في الإبيرا بشي النسان و سويد مشرن و آنه ما يشس بااو ظهو مربيان كمالات است ايس مطالب وخت كالمرام رياً، و خيت كواكم وته رقب را مرح وسيط جمين مطالب است وجول ورب مطالب ا منان نظر و تعمل كروه بعمل مسائل سد أومناه وومسط كرهبارت از مربعت ووين است مكستان و بوير البيكروووايد الممووق سے ایس میں ایک چوں آن مخرت عم بیان نعم آبای صنت کرور فرآن محید ماز ل میں می فرمووند و آن آیات . ۱۰ د م بی د نازی و ان مشید دیان می گشد که این مشخص به از عب به تیم و تیم مثن به بداند به که به ریار مد کو د بها لذائد سی که دمه م دانشوع آن نذائهٔ موعود می فربعه و از دین و آئیین حود مرمی گر ۱ ۱۰ بیالید تا اور اور بین لد اند سمین که بر ماشد که زیرهم ۱ و ن وین و آئیل ماز آیا و منصدح و بر مد و و کسس ازم و ایر ای قریش که یکی از آنها مه مین را پیمانن همد النسسون و مرا العث و و مره ایبر من مهیر دمخند و می این ^{این کا} را مرانح**ت** شده به بیمنسو**ر آن** جه ب سر د و کاند که میانو و بست و رسد دار بر اگر شدند و پومست ما د نومنجه احست بوجهی مدایی میست و بر ای ن انگر تر ایشوی زناج مش روه مهمه بای وید و احتران بدیده و النه مسه فاحرد و مرد امیا و نقر دو طه مان فر مهان مرهایم ای خد مت که بار داره که را اینا در که در از را که در است ال نکایت شاره فرد دشه گفت من و حمری و رم که حه ل ۱۰۱ رین شهرزی غوام بود. و ۱۱۰ ۴۰۰ و واسیبات سنیاس شو دکاح که ۱۰ میه ۴ مر و و لبه گفت که مال داری بن ماه م است که از مکه ناد این ۱۰ مانات و رو ساب و مواشی آن است و ماز و آین است کرمن تجارت و و اربد مروع کرو و ام دعواصان رو به ایگرفت کاز ، ریام و این تعیست برین آرند دبشام و مسامی فریستم و منابع مقاس از ان به مبد رم نیمه مل و دوم و اربارخو و اران تو یک م شرطیّه ۱۰ م دا ارست برسه بی منع یکسی ویگو ۹ ش نان ۱۰۰ رمین در بر محاس و محدیل این باری آن اسرت و دست به شد کدایشها آیات قرآنی را برج حمل سو د ه مامن چه سو ال نمو د مه مگر ایشان ر از عرد نوبین می آنم مانهٔ ترابیت د ربیان است و این قسیم سرد ا ربی عها و مرخو و را مالين و سن ۴ و اكم قبوال كرم مطهون فأيله خوشكم وم و أكم فيول كمر اين تمرط فاحدو اين مهمت کا دید امراه آن است در امهن دانت نسرت جریل عم مازل شد مدو این آبات آورو مه كم (امَّا مَعَنَّ نَزَلْنَا عَلَيْكَ الْفَرْ أَنْ تَهٰرِيلًا ٢٠ بعي تقين مانونو ماز ل كرووايم بريواين قرآن را آمس. آمس مدر بج الرا مرور و آستگی حبور برحمان مک و مکون و اطلاع مرحمائق ذات و سنیات و احوال معاو و مرانب کالمین و صمات ممهووهٔ آنهاماصل شو و و فودر ابآن منات منحقی مازی و انجرازیان نعمت ای لدندهٔ بهنسیان در ان مذکور است و په ه و در تسه فريو د ۱ بم تراور بليخ آن جه طارا ست که کلام پر و رومکار خو د را م رسان دا زخو د چری نمی کونی با طمع تو در ان نعمتها سادم شو دو اگر بالنه ض این کافران تر انتهت کند (فا صبیر) یعی بسی مبرکن مر حماد تاست ای ایشان (لیمکیم رقیق) یعنی برای فرمان بر و اری مکم بر درد گار خو دزیرا که فرمان

بر داری کام حاوید خو و باید گر د گو و را ن توست طمع و حرص بهم باشد

* گر طمع فو ایر زمن ساطان دین * * خاک مر د ن عن الداز بر. ۴

و بهر که را فرمان بر واری مجبوب تو دو ر مراه آداد را از عبر موجهای معابدان نابطاری است. * بهر آنکه هشتی یکن در د کشن گرفت قرار * * ر د ابو د کمنحهن کند صفای به . . *

على النيهو ص كم مهم الدين سور وجراى عبر علوالموشيد اوا بخرابت المجام تطاع عان البوري المرارية وبالنه بسال شماه محاری پانام پاسی راگویند کو مراو ز آخم قسر ست کرد. نسس برد مست ر مد ، وهماو ز کاورو لیدا ب که در گفرنها بت شدت می نمو دو باوج واق ت فراه ان که داشت و نر ششکر نهای در ی وفع نوست فرس و طمع از جو وعملی در گارک کر آن مست با بیدر ائل گرد. مایندن وایندین حالی ند در اصلاای سنسیس بیلی ماید نیست : که این لد اندو مهر به مصر مرای بندع قران می میده آن عمل این است که (وَ اَ دَکُوا مُهُمَ و المه) بعی و پا د کن نام پر و رو گارخو و روانوا ۱۰ نیار د نوا در نهایس و نامور د کری یی مگرزو نصیلالا) نعی صیح وشام و مرا دا زیر اوست بر ذکر است کر قاطع محست بر زار با ست و در افن تعبی و ال بعلا کن دینوی مبان است مجرب حا يحدو رعد حث مراحت و اد ، حت كرسدو اعدى المعرد ون قالواد ما المعدود ون قال الدين حنب المدكر عمهم المقالهم و ابنز است أع طريقت رجاع أن الرسك درساء كي د ا وخداكم موقو من بر قطع طلائني و نفی خطرات است ایج عمل بهرار کر نیست ، دسی الّبیل ما سعد آید) سی واز شب بر حاسته سیجمه و کور م ای و دو محدثوو تأثر اقرب آجهاب و حضور آن بسالا رباب و ست و بهزير أندروزو فت جاوت ومشعل است کم حبت. ارود کرمنا سب حبت ست و تنب و قت خاوت ول مشعلی اسب محمد ا و تعطیم منا مدہب آل و تب است کر گویا تحسیر باخر آبیرہ است اوَ منسخهٔ لَبْلًا طَویلاً) ہی ونسب سے کہ پر و ر^د کا د چود اناشب دراز مرابع با سن که در سای ، رسی هم از برجها ، د کعت نر ، یح ما پر کرووو رال مرسسے سٹنوں میاشد و الدانی زامجر بیز مهمین اساوب بدلسیسی سے سول ماره ماید و این سیجات را آماه بل باید کرود چول رور وشب می دا می ووهم معمد را آن بابهها و مخود از سیست تو آغر کند و علا و قراست و , و سبی ایشان با تو منطبع گر ، و زم اکه این نامل ، وسنی ، نرابت ، بمستد جرفراست واوست برای آن مظور میباشد که درگاری مهم کمت و دشو امراد کند و اینها برگر لیافت آن کار مدار مرای هو ۱۰۱ یعنی این گرو و کشار قربیشس کر باتو قرا بست قریدهٔ ار نده امیشد و رمیان ایشان بو و دو ما بشان و مسیما و محبیسهم رمانيد واليَعِبُونَ الْعَاجِلَة) بعن ووست ميد ارند لذتها ي ديارا وانجه مجوب شخص مبشو دمرك آن برحى وار می افتد خصوصا چون بمراه ترکی محبوب تحیل ثقل ما مزخوب بهم باشد که محابرهٔ نفسین دیداوست ، کرد شب بیدای است (وَ يَكُورُونَ) يعن ومبلد ارند (وَ رَاءَهُمْ) يعن بسس است فود الداحة (يَوْمَا تَسَيلاً) يعي روز سحت كران

ار را دا مدلا فكر آن و زير ار حال آنكه آن رو زر ابرجد ايشان بسس بنست مي الداذ نداد بيشس بيمشس ايشان ى آيد (نَعن حَلْفناً بَمِ) عن بابع أكرووا مم الثان راجناني وراول موره كنيم كرانا علقنا الانسان من نطفة مشاج ستلده پس مراست سندا وایشان راسد ایم و بسل و لی نسوی چریکه وا رندو برگ آن بر ایشان د شور سن پر ۱۰۰ م (د شد سا اسر هم ت) معی د استخت و تحکم کروه اسم گرفتادی و با مدی ابت ان و ابالذات فاید ديده ، وسن عن ورو ان آني جنائي وراول مور و كمد ايم كم انا اعتد خالكا در بن سلا سل و اغلا لا بس را بشار درج الداره اسرب ريداد اهاست نقوست من تو كم مداوست ار ذكر و شب بيد ارى و محامره وسين الديه الرين والالششا يعي وچون خواهيم عاصت كمازاين قبله توامداد و نصرت وس ثود ة وست و مستسنده في مرا مل لما أمنا أمنا أمنا أمنا و المان و المراز بمبين قيله كساني و اكرمانه ا ف م م ف مد و و ح سب و مسب ر علو محمت و د کای زی و سرعت فور (قَدْ و بلاً «) يعي بدل آور و يي ظاهر كه بر کسس عواج مدوحوا به ^د میه جنابچه جمین محسم و انعش می**دن** صدراید ل ونیه آورونه و او زمهاحرس اولی شد د ، رو برو تو رع و هوى و بي بره نسس آيى يو ، أر آيات الله ولا لدين الوقيد را ، ل و لباس المنيم ، آور ، نم كو فوح بنهاد ورز مان آل حسرت مدم ، وم بعد ارو فات سريف ازوست ١٠ مرا عام بافت آآك آن حسرت هم او را سعب من سبوف الله لقب و او ما و هاكر مربن الى جهل دا بالوجهل آور و مركر بر، و ٠ رحها و نا بر ر بالن کیا، بی نظیر ما دوآن سرت عم راودهالم مدامله بهشارت شد کربرای اوغوسشهای انگور در بهشت مهیا . . ت. ، ما پر الا الله اس ار اسيس ويله قريشس جو اني دابيدا كردند كه بركاد ديس د مرانجام نمو ديدو ويگر ان دا بسرب شهم ش_{هر د} سبان بیقر برحبحت و برنان و بو عظ دیند مر سررا ه وین آ و ر دنه و عالم را با بوار ظاهر و باطن منو ر سا مدد بحدور آنرموره محمره م مزكور است وان تقولو ایستبدل نوماغیر كم ثم لایكو نوا ۱ شالهٔ مهس مراه آن است کردند شدور گری اسکنن و کنمر و حیاد و سین ماست و ی نحو ایسد بو و واز مماناتی کرد ریجامزکور است و مارت اسب و حد ب و اللا معمو و ووستهامت نفس و مرم قوی و زون ناف مراد است کم محصوص مابن قبیله بو ورب ر، تو ہم ساقیس سے است (اِن هدیم) سی ایس آبات نرآنی (تذکر قام کا) یعنی پذر و نصیحت است کم فوائد قرب آی، مضربها مد ازان جناب ، الآیات مرکورسیو، و لعام شادی وسلوکی برادری نیست کم برکسیدا از سیاه خودانهان عدر سان در " سیم سرو نصیحت و بر بیت دارشا درطایت استعدا دات ورهبات باید نمود (من ساء) سي بس سر كو وابراز ووروز كا و آدرب واجانب (المَعَذَ الَّي رَبِهِ سَبِيلًا) بعي بكروبوي پر ، ر د گار دو د رای داکر از ان را دو صول مآن جناب عاصل شو د نحوا ه ر ز دامر ا رباشدیار ۱ ه عباد اسه کم متر بین اید (وَمَا دَشَاءُونِ) نعني و شما از نود نم بجوا بهيد ماوك اين راه را (إلا أن يشاءً الله ط) نعى مكر و في كم فوا به ث ما ابهم بأشد زیر اکر سٹ بیت شها آنع سٹ بیت اواست فرکن او تعالی در حق محسی نخواسته است کر نواہشیں ماو ک ان راد كان زير اكرا إن الله كان عليبه احكيه الله) يعن تبحقيق مداى تمالى والأى با حكمت است اگربي استعراد TULL

* سورهٔ مرسلان * کی است ، ۱۰ آیت دو حد طاین مور د مور د مرس است که در بیدای سرد به کافران داو هیدشدید فرموو ۱۰، که ما عند ناللحفاظرین الاسل داخلالا رسعدرا دور احرآن به مرای ظالهان وهدهٔ عد اب الير سوره و مرخمفهم ايس و هوه و زان و ظالها رئيسه ممكر و ما زم كرد وبيار انع ميثو و وعالم بر ز_{یار} اسکسن و به دنسلاد نا زوشم بی موره آیاحن مهار دیر به روه قوع آن و عرد را بو که باشسم فرموه و ا رشا و گر، كه وقت وقد تا آن يوم النظر و مت ماه در درج و مدمس منه زرايس مه درد و آن مور ويزمناست وا ياد وارنا و اول آن مورواموال أناب آدني ماس هارت ادشادش الما الافسال من بطيعامله ايتاية فجعلما با سبيعا الصدرا وربل سوده اين عبارت كالم فخلقكم من اءمهين وعفلنا في در ارمنين الى الآسرووران موره ورحن ارارومة بن كرحنا المديب آئدامت قسره ما ذيرون قبها سمسارلا مهوبوا ودانية علىهم ظلالها و ذلك تطوفها أدليلاو ، ريس موره رن مناس ارثاوش مكراك استنيس ني اللال و عيون ومواكد مهايشنهوك و ١٠ ال مود ٠ ورص ، د زنياست ار تا دهد كر يوما عبوسا فعطريوا * و مدر وك وراءهم پوماثنیلاو ، رین سور • ورحق آن روز چین فرموه اید کرلای موم احلب - و بالنصل و ما ادر دلك مايوم العصل * و هذا يوم لا ينطنون * و هذا يوم الفصل حمعداكم و الاولس بسس ور ان مدر مشرح فل وهبوسیت آن دو را من کرودان موره مجبل بودلیس این مود ۱۰ بن حبت نام مشرح ۱۰ د و آل موره مکم مشن و در مرسب قال اقول متن د امر سرح مقدم می کند ، قب کلام مسر محمل سرخ می و یسند ، این مود ادا نسسود ، ه. هلات ازان مهمت نامیده امد کرو را مدای این سرده سی کار بادنسس میر، ه بد کرم کار از ایها سبب انقلاب احسال بانتهام است بس ولل انقلاب معالمه تهي در نن مد مي ماند له ويه ورش و رح .ت واحسان مر گرو و و به تخریب و ایمااک و اسفام و عنسب برواز ، و کار مکدادل آن د ایا و ژبوه ، و برمنات آن د ا تعبير فرمود و اند از جهاد 'آن کار با ي بينکا په سيت موصب و بسب نو مردن و نور شدل عبرام ي باش و آن ر اجر محض میرانند و برگر . تو هم نمی کمند کر این کار منبحر بحر ای ویدی گرد د وجون انعان تنی دا کم باعث انقبال سامالم ازه فی

الی می مت المورد از از است مسابوت ما ۱۱ ماست ولدمذ امی گوید که از بین و و د ه به وای طالم ، گرکون من و باستيد أي المعنى من شودوي و يون أين دوت راقلاني مي مبدلا هرم استدلال با فعال مختلفه كما الم المبديار ساست اف دنااز ال ما در سالها ن البي بي مرما و و قوع و عده استام رام بكر دشو د كرا ضعف المنحلو قات اونیایی که به د است این قسیم م نهمونی د ار د و موجب انقالا بات عمده می گر د و تسسیل این اجهال آنکه با د از جمار ما نعرار الدا لطب وبی رئیاب است وکروپیات او عالمهٔ الع آن جزاحت کر مران می گذردولوپزاگفته اند کرالو بھے آحدن ماده ومعتمامن الغنبس وطيعاس الطيب وابن هم بسبب كمال اطافت وست بخلات آتش كرفي نفسها ك منع ارت وببوست عالم وارووا حراق والهلاك في كدوم اج مكات رابر بهم مى زدويكلات آب د م کرکے است کے دورہ مل کیفیات بحوالات الموالات کو است و الدائد و مرکت و استفال و و سانیدن کندیت بک مهون بنجه بنی ، گرم رابشان مئین نبین هرچند آب بن المحمد نبیر که درین ایر نو قیات و ارو و ما هوا ست بهت من ما بالله باز در آن الله ت به النو است العلمار ، بنام آن حق تعالی این عفر د ابحد مت وسايد الدايات الذي الدروية والمسروس على الله والموردوس والعماس من الما وكسم والصروشام است تهمین دیسه باسا حدر برا کر در که ته میر دین گر اصوات و کرنها ب لاحه اصوات د او صوت مدرک میمود الابه نموح موا ، رسید را آل بسبورات لوش رسیعن آن کیست در صاح وا ، را کی بصر مایست الا محروج مث ماع برمذه ب اقوی من مای د ا مانای عرصه ، ب. بی در مگ سمی تو اید شد د این هسه میست مگری او اور اگ ست مر بوسول مو انبكر مناسعت سرایج می را سیم گشته در ون میدن می رسد و خود را مقبل محل قوت ن منا می دماندور احساس لمسی برامر و و طاحت او بسیار سن زیراً زحر رت وبرود ت ورطو بت و بومث استیار انو د بروانسه ، و سه مام طه نفو میکه بدس ماد ، و و صور المس مدوی ناید اول بآکمه عرارت و مرودت و رطوست دبیو بست اسندی می_{ند} وازیار اسس نهی آن ما رک شدا اسوسط اس مضر و و م آنکه اعضای درونی در اا ظلاع میس کیزیبات نمی شوداله . نظوزی و او بسسام وطلام دم بین جمه مین مرزی حیات موقوف مرین عشراست واین ه در گویا عالی ۱۱ می روح بوان است که حیات بآن قشم است وابهذا گفته اند (ست) « مجعان من عص القلايد بعزن * * والما من مستغنو دون أحناسه *

* رادل انفاس الهواع و كلذى * * نفس عمقتفر الى انفاسة *

وازین است کا گرخاد ار داز بر زمین وفن کسدیا، رآب عوظه دیمد بوخی کریموا بر معد می میرو و نعمس است او منطع میشو دب شهروب شهروب آنها از حهست بشای حیاب و احساس بجواس، رایمین حصراست او منطع میشو دب می کاوفات کیشیات معنی دیگریزکار به مین حصراست. بسس این عشر کال ست بهت وار د و مدفع ساحن بعث می کاوفات کیشیات معنی دیگریزکار به مین حصراست به او ولیل واضح مزیرانقلاب افعال آنهی است ولهذا ور ما برات و افعال حود براست کرده الم

* لــــــمانه انرمدن الرقيم *

(رَا أَرْ مَلَاتَ عُرِداً في) يعي قسم ميخورم باو الميك فرسساً ، وسنو لدبر اي يكي و نفع طن موووجو و نفع طلي العد ور حنبث ما دازان تلا مرتر است كرمخاح به بان باشداول شفسس به جاند اربآن وانبع بيشو و دوم و مول خنکی در باطن بدن و بالمیدن دایه زر احت و من که درحت ونموسسبز و رو نبد گی تطفیل ۱ ما ن ایست سیوم آمدن بار ان بسب آنست جمهارم روار نه ن کشینهاد رور بای مور برای تجارت و سانع و بگر معملق بهمان ا حت بنحم مناما في كرمو تون بروزيد ما ١٠١، ١٠م ما مدرت مي مريد (عا لغاً عيفات عضفالا) عي يسس سد شونده وروزید ن و دشد سندل که تعصب آن نته ب عطیم طادت می گرود و یکی بهدی مبدل می شود و ، ابهای زراعت پرموه می شوندواشجار ازبیخ مرکده باسیده اکدر گیسد و درابدان آدمیان ر باح و نجارات ندر کرو ۶ زیم از سهربو باز دو صد مرگویا این و دیت رسید ۹ و بار آن با لکایه سندم مع کشار و کشت بهار انویت نون سنس آمد دو رسازان را ناج مر ۱۵۰ ستایی افغاد ۵۰ **سپز** پخت کگر و مراویر **گر** ، رختان ریجه ماندستم عربی بی د و بس اید ۱۰ ریگ سب سه و مرح ریز می و مصابی مبیدل شد ۱۰ و و قون امبو ب وباح، وابد ابآن استگی سیده که و مع این در ان سبان و آست آنسین کار در مرابی میکند لفظه و د قالعاصفات آوروه مدگویا به مموع ارو ، ای کرم وزیال و مدرزیان است نسسم سجورند و انقلاب یک طال د الحال دگار می دور مد و اشار سفر اید کرار به س مرام مره نیاد شده نسب بها ما ما در اکر در ن ماد این نام دم میکنید (وَالنَّاشِوَا بِوشُوانْ) ن إنسم ، خ رم م ، ما يزنسه ما يان من مده ما أن وك رعم الله است كم الجزاي الطيغه و ا از برجر بردا شهرا وورمي راز دار عاي يان ي مروكويار و مارت تر احراي برونده ق ست كم ينس نفيس ر افارت کرده می بریده از شهری بیشهری میرساید بریمهٔ اسلانی نیرمهٔ تی یک ملک در افریده ملک ویگر می سیدره و اگر این کارباد ور میان ساشد بهرگر سن نهوق از ایم ای محادی و بگرید با ، و ایفیات بهدر بگراستال نکسدو کار خام جمع و بالیت و نقل وتحويل كيفيات كرها بل آن احرال لطاعه أهر عنون است نسك بدر إدريكر ، و الفار فأت فرفاً إلا اللي بسس فرق وجد ای کنید کان فرق کر دنی در مهان کیوب و فری الیفهت دور: مان لطبعه و کمبیت از اعرای مشنی واحد و جمین فرق وجدا نی است کربسبب آن منگوید کر جزیر حدیک شد و پیرتر م سسر، دینی برم سسح نده دار آناکاه صاف شدوآب از کدورت د بون فرن سفرع و مرسب من سراست ، ریال این بروو نعل بر العصاف آدروند ماً و لالت بر تغرع و مرشب كمد زير اكرفرق و حداني بسب شه ابرا مي محنه مد درين ما است الجديد فت از انجد باقی ما معداشد و منفر ق گشت و این برد و نعل داینزد رک فسسم آورد به داشار اساندا ساعظیم فرموومه که د ر اجرای برشی به مجموع این بهره و فعل و اقع میشو . (ناللقیهٔ اسد کر الا) معی ب سسسسس مبخور م مادانیکه ، کرر االتها پر تاریخ ميك مدوذ كر عبارت از وجو و الفظي كلام اسامت كرآن د اخرآن ما وبرنامد جما بحر جا با ورقرآن مجد به به الفظائر ترآن متبیر فرمو د ۱۰ ندو بر صد ذکر در اصل لغت وجود کفظی بریر را گویدد یا دا در د سایندن وجو د لفظی بریز تفرد

المرز والرحالية امت اگر باد باشدوج د للسي اينج چزور طلم صورت مگيرد ذير اگر لفظ کيفي است کم صوت را عارض مبشود وموت مردوش ١٠ سر رشده لصدخ مرعدا ماوجود لفظي کلام السرار مايدن منصبي است عمده كر محصوص بلين يك روان است وكويان و سرار حمايه و اعرامت رسالت حدادار وكركام اسدابگوش بركسس ميرساند وانكام و خطاب اد را او ای شاح مبدید بعد ازا به عبال بعد از ان بعتل بعد از ان تفاسب و قلب مو افتی است مدا و ازان مناثر میشود يس ابن هسر شعد الريت از شعبها عربشت حربلي ما حبها الصلو ، و از سحا دافع بيشو ، مرآ مك حقيقت جربلي وا بالبن عند. صنّه سن است کورنشرع و او دشد است که جرایل موکل مای الریاح و سبدر کام آنبی در کوش مامع أنعلاني عظه در روح ادبيد امشو ويا بحانب برميره دوسعادت الدي طاصل مبكنديا بحانب مرمبره و دمسرال مرهدي ا المام المام المام المعدوا للى رسام الكام التين يائه به عانواست ماور و قت مازير من الحمل اورا عدوی و سنده بزی باشد که بین این کار داسام فروه و به اگره م واین روانیام فرموو فرا کروم و کی ارصورتی است كرونام الهي السمن المريد والمرون الدياميس التي الت المحيد از ماحد والمد وموات وسورا أولل الله الله المرم ما تعلى و وياعد است الريام من متسمل قصص واف روسه امر ما فدا ست یا منفی احوال قیروسید و مشعرو در راعهار به حور صراط به مربیشید و اموال دونیج سب کرعرت اران محص نخه اهنه و تریسه است و مشارت دا در نبکا بر ای آن بادیه فرمو دید کر مخاطب و رس سوره کنیا را بد و آب در ط مشارت سوومه و برسد راشال است سر و چررانجان از سراب و فرندرجات زیرا کاعل ماحکام اکه ی دساه بر مست کر و و د نیز مت بال دست کا و بر ایرد و امن و راحواید و است و ریابالد دا نست کر دفت د ال ۱۱، د مرسانات ارف اشد شعر الاست ارشه مای تقبنات مریجانس کم مرو درسش اد ان و اصلاح امرز راعت و رران مون ، است ۴ وصت ووم كرما عفات مان شعبه البست از شعبهاى حقبتت عرد البلي كرم بعرزون انظام وتحريب ايدان و سريق احزاي ميمكاوا واست * رصفت موم وجهارم لانا شرات و فار فا ن است شعه ایست اد شعبهای نیفت امرا فیای کمنشهرام واج سنفی صور مادر ایدان خود و رآندو ماز فرق دو ایمل برمزی-ب و ہر مات و ہر غریز نیه و ہر عمل کارموء و ایشاں ست وور و بایار نشیدا رواح باور ایدان اجسونی اطون الامهاب متعلق شور، وفرق و رميان امر واح كريس روح را ما ظلن بدل ما دجسبانيد واين مروح را با ظل مدن كام ایشان اسب * و منت بنعم کو دالملقیات ذکر اعل را او سلر انشر سلعه ایاست از شههای حقیقت حربیای كرر ماندان اخلام اآن و تخويها سه دارات اونعالى مر صب رمول ما زانبا مگوش مروم برسده مست ا بشان است وم ساس صفت حیل مالی مرسر و بلند « راست فای تعقیب بران آور و مرکویا جدین او شاه شد كر معسم ماريا صفت بعدار صنات اربعه مرابقه ميهورم نخاف فاي تنقب كروفا بماصنات و فالهارة ترووش وزم كم آن فالم منب فعل برفيل سان است أمراى في بب قسم بر قسم بس ورين كلام ورحقيقت سم قسم مزكور

مذكور است بريك بدونعل تسم اول بررم وزيدن و مدوزيدن و تسم ووا بدليسروزن و مسم موم بعذاه وادن و تحويف تموون الماقم مروم دا برقسم اول و دوم بفا عطف كروه الم أو البي برتر في دم قسسه عايد و اورد و نعل قسسين او لين داياور يه بحرف و عطف كر ١٥٠ د ما ١٠٠ لاست بر تفرع يك نعل وبكر كدو الردو نعل تسب سوم و آدر اجهال برسك كلمه فرمود و بحرب او نفسس نمود و الد آلات عاركه بانفسام و كرباين و وقسس واسد في لى اعلم ما مرار بهام و منسم بن و اور فين ما موق ابن ا بعال حمد ، مركوره ا حمالات بسيار احت بعني بر باد احمل کنید بدن تعیال کرم ملات مرفاماد ! ی خوش آیید و مدن است و عاصمهات باد : ی سد کرایدان داخرد می که و محتشد بهار اغرق مید؛ ره و مانزات و قارقات و ملفیات با ۲ ی متعلق بهاد این است کم اول ماوهٔ ابر داود جو منتمشسر سب زند معدازان کرامر باریده فارغ می شور آن را تغرین و مربی می مایند و جبسب ارین آموم مذکر آنهی · منه می شوید و ذکرایت بن آن و ۱۰۰ و کی از دو ترص میان پارمجهت مشکر است اگر باد ان ماقع شاب را علاد احث را مرام بی تن این عمرت مرکز است می من خود. است اگر باران منه از و حضرات . هما و مرا و ارع علمات دباخ بديد و محتش من الأه اله مناك عب ما موسى السروال الم عما عليه و موجب عند ت يْهِ فَا وَمَيْكُرُ الْمُومِ الْمُعَامِرِ السَّالِينَ الْمُرَامِ اللَّهِ اللَّهِ اللَّهِ وَمَا مَا مِن يُوامِع الصلي وَاكْرُوشَا عَلَ مه تمنسر مرباز آن مرم از در ماست و روا است آن ایا مه نصب فری و جود مامو ل مینوس و در میان و اج و حفیاتی دو چه و محازی ترد. بیند . د ب ن بوم سارت ار حصول مر تقاد نس بیتو د د سیب آن مستنبدا به مركم مي من منطق ميد والزغرين مساكر مد و أوست بالزراه فوت كرمار ست و وعاطا گورد كرد اوازر الني مراطو لف فر ستيج ن المرب مرسال عدروس مراك مرادس والمست كرد العام أنام كادى فرستاوه منشور و مرفاور من صور مند مه أن المآن و في و دربي آمد ك الي درا ست د استعمال عرسيد مي محويد كههاء واعد عاد المان مجمعين ما أبعين معلى براكسه أو داست ازع مناانه برائه مهمي بال اصب امت وود یال اسپ موبهای مجرمع می بامشید و در نظر بی و مربی می آیند یون حماعه سای کردی مشعر قطام مروان شوید مشابع مآن مویهامی گردندونیزعرب و دهام ازون م برگاری او بد کرهم عامد کعور ، اصبع می ایشدن م این کار آن محمسم بمحوم کرد الد کرگویایان کشار الدوم او از ماصعاب طانعه و رکز ار ومنتان الله کو - بدی و بزی بر ای كارى موج مينو ديام اواز مرسانات مرفاما ككرمت الدوم او إعاميت ما نكره سه منسب كرمراي تخريب نانها مشكري بالمكن مي آيند ومرا، زنام وت ما ندري بگراه از وسننان كريد و و راكشا، و مراي سنبدن وحن والهام واقفيه المن منظرا مستاد ويشرغ بالشدي كمندا وردي منار وادر عالم وررقاوب مناها ومومين ا زانوا د و مرکات و الهامات نیک و مرا، از د د فات بهان طانفه یا ساند. مگر که در میان حق و باطل و مطبع و عاص فرق میکنند با در میان سحره معجراه اسپاز مید امدوم اواز ملتهات و کراها نفه دیگر آمد کروحس را بسوی ایابیات الفامی عاید ما عذبه

باشد ابل من راوم من و بون باشد مطان و بدمذ بهان ر او بعضى از ایشان محویند کم ما سراب آن فرسشیان اند كرر ولا دازند وفوارك روزجشرونار قات آن فرسن كان كرايل محشرد احدا جدا وابسد داند وورميان ا بن بربت و به منهسب نقر ان حوامد نمو دوامل قرآ ، منبن گویلد که مرا داند بن بر نیج صفت آیات قرآنی ست که برای نام مان سه بی در دی نارل شه واندو بر ایل ماطله و اویان فاصده تیزی و شدت میکند و معتقد انت . بت ن را از سیم بر میکنند ما نه باوی مد کرهمار این کوید و انشجام مجوفه را بر هم میرید و آنار پر ایست وانوار مکمت مرو مهای سب به ان و هانهان منتشر میساند برس فرن میکنید و رسیان حق د ما طال و خطاو صواب مازیاوی اوا . ، ل مربوس طایه جمید و این کار بای آیات قرآنی با محبوست هذر است اگریند کون مآنها به سنک ما بدوموا مق آنها سي كهديا بهبت فر ما بدن است أگر از آنها احراض كند وجني آزار بات قصص كفته اند كرم اواز بن صعات ا مياه مرين عمام له العانب عدام مي نفع واحسان حلى السنرس ما عن ما ومحالفان وسام ال راعصف و نهر فرمور، ووهوت الى الدراور طائن الشت رساخيد والربال حق وباطل فرق كروله الروثوجيد اللهي والمروم الك مست. نهو د یا تا علار باش میت از در در رای چنی مایید در رسالست با رسانید ن یا شد گرماه محور ال و متنگر ان را و حماص ر بل شبهرایس سم صفت ر سرموه و فات سفد ۱۶۰ نال ماید و صفت اول به با ۴۶ وسسه صفت ویگر را م فرٹ تیمان کویلد که و هربامع ، رامیان باد ۴ و و پٹ تکال دریس قصم آن است میسرود از اطافت و بی رنگی و سنا ار بظره مسرهن حركت و قدرت براهمان قويد باوج و طافت ميدست بربك درگران ياد و صفت او ان را برياد باي له و سد صفت ویگر رام فرمث تخل و سه فرعطف و رکه ام اتن موله ماین حمل است یا صفت اول د ام ما کمه ژ ، حمت وعدت و ، م را بر ملا كما عد ال و سد و سه و من أن ما را رآيات قرآن من أ بده بالله يون از ما كبه بقسم قاریخ شد ند مد سار ش. می فرهایهٔ که (ا منهاً: و علد را ۱) جی تخسین انچه منسهٔ و عد ، کمر ۱۰ میشو به : کار به ی نیکب و مدحو و که آنها را اعراص غِريا فعه و انت تهاند باد مي فهميد ونهي وانيد كه اين اعما رموجب كدام انعلاب نيم يامزخو الهند شه (نواقع المبایعی المبه واقع شدی است ما مدانقلاب بیروس که برولاموصب آن می گرید و در گهان کسی می آید سم و زيدن باد چ تسم موحب فراي مالهي. سسب منعن طام حواج شد (فا قد النَّهُ وم ظُميستُ لا) يعي بس وقي سرستاره! بی نو رکر د ه شوید و روحی که مرا اجرام کو کب بو د و بورکواکب بنا پسر آن قالمیم بو د بعد از ان ا جرام جدا شو د ما سابعه اشدن روح بعدی دست موست و از جمین حالت جای دیگر باین هیارت تعییر فرمود . إنكران النعوم المدرن بعد إزان احرام كواكب ازامكن فووز الل سشده ميقد وبراكده شوندوازين مان جاى يكر تعمير فرموده الدماين هناد ف كراذ اللكواكب المتثرت وجون ورلفظ محوم بحسب اصل لغت ظهور و ظلوع منهوم ميگر درورمقام بيان طميس و الكدار لفظنجوم ارشاد فرمود و ايد و در لفط كو كب بوت و استرا ربحس وصل لغت منهوم مشود ورمقام بيان پراگده شدن وافعادن مهين لفظ را اختيار فرمووه ما مبا فات طالت لاحقه يا عاليد ما . نفه دوسن مر بود و چن روح كواكب از آنه بعد اشوه اثر آن روح ور شويره اظهار صور مثاليه أعمال سي

آدم رمد ارك عدثيار وخدماليهُ النسال استبلانمايه (و آذاً السّباءُ فيُرحَبُ) يعن وهون الشّمالية بيشكا فهرشو دواين طالمته را حای دیگر با نظار و انت مقاق د مشقنی تعسر فرمو د ۱۰ ند و قبل ازین حالت آسمان ر استنسی و ۱۸ م ماسک ا حرا داری دیسر . - در است را در در و ما در مین عبارت بیان مهوده ایر کم عمی پرمئدن اهیه وب ب افتطاع شوس من کری صادی از مربراحرام آبهاو امرادآن سوس سوس سی آوم راهم مراهم مراد کرهناید نضاعف در سی ما مدوج م قوت و معال غرمها بهدي الهده و الند ما الدر الشان راما صل مود و فبل مبشيد ن حراى الدكر ، مد (وإقدال بيسمت الم یعی وفیکه گوه) د اور دو ایر ایده شه ۰۰ سب عن و راهنت عرب چریر اگویند کممآن طه و ااز کا وخسس و وا ثما ک پاک کند و و رسان نین ، باد آن دا جهام ناسد و درحی کو بهدا، ر قرآن مجید جند عبار ست و انع شد اور سورهٔ طع جمدین معي د ااد شاء ومو و ۱۰ د كريستلونك عن العبال دول سوسهار سي سعاد در مور تهاي و بگر حيادات و بگر است وو و جمع د مرمهامین منه نه آر صارت آن است که اولی سب ز برداز مین و کو بهها بادم نصاوم عابید کو حملت الارض واسعدال مدكما دكد و احده مازكو بهاما مدحو من رنگس معوش گروند بعدا بحدو وموراً فارهم است مار و نید همیا تا پید کر و ر مور و واقعداست د کلامت هماء منبتا برنا و ۱ و ۱ مرکو ۱ ماسط کسرو و این طالب نسب است و کو مهنا را ما که چه و پر بده در مرب با هرکه زرور آ درا بهداگیان کمند کو واست و چون نز و یک مرسد ه اند كه صلابت و اكناز احزاه رآمهاماغان مي ما و مأسد ار ، ۱۰۰ من و د جها بحد و رسور أد عل مد كور احت كم ونرى العدال تعصيبا حامل وهى نمر والسعاد وورم راساء ، روسير تالعمال فكالد دواب از رميى كرورزر كو بهاسمان ومسور او المام، عدد و مورة وست ست او دوم نسير البيدال وقر الارض الرزاد ومست سرون ابن ابت کوم ما جرای صاحبه زیمین ایرون دان به آوم محلط شوه و ماسانهایی سسب السهم آل عرامول مرن و فوت مصابب زار الوحن يدام ارادا آر كُلُ المتعت العلى ووفي كم رسول ا و و صد مقر ركه و شوه السس مس موا ق آن و قد منه رد ، ، ميان حو و ، رحت مركاه آمد وحاصر شوند وحما ب ووزن اعمال ، اس غان تقوق مطاومان أرصر و وكدر اسدن رمل مراط مشها، ت رسولان و حصور آنها صورت با بروسسه کیکه ترجام سو ایا مهول کرده موانی آر امل کو و براز کا بیکه بیعام آمهاد اانگاه م و در مه وحب آن همل کر د که بداشوند و اهر بک معاله که مستحق آن ست و اند می وجوزان فرف مزما کوازا است نقریه 'ما سین محذوب است نعی و ن بن امور و اع شر و بست سر مروبر و انع شر و و آگر و نکر ان قیامت رپر سد کر (لآمی یوم الحلت الله می موای که مهدرایس براور را سر کرده و دواین و دن این پرم و اقع نمي شوه يا و هر في جرانيز تحقى كروووشك وانجاره وعلى و الحاسد كست د ليوم الفصلي الله او . . چر؛ راما چرکر ده شد ه است بر ای آندن ررز نصل و روز نصل اران فبیل مدین که سرما میر آن را به سیبهولت تو اید دریافت چنانجه درسور هٔ نساول بال بنس ازوع ۱۰۰ حرآن، وزی آن اسان سرنهای و ماآندر مل مایوم النصلیط) یعی و چرمیدانی تو که چبیت روز نصل زیر ۱ که عنل از ۱٫ داک آن پاجراست و اگر زر نسب خیسب

آن رابان عابد بسسور بال او مواد بهمین خوادث عظمه و دود ا دع خوامه شد باز اینها دخوا بدرگفت کو يوان و د د د ابران د د موتوسند ، شدان بسان او بي دانسب بهين است كرازان دوز تر هايد ، شود و منه الدر و بال و منید لذیند بین علی عمل مسحت مصیب است آن د و زانکار کمید مکان دا در بسی باید وا است کو سد ١١ آهال والمن واو عب وقوع أن و حدود صلحس بيث خواجر آمراول آك بير بكد موقع آن بوره ما كاه واقع شه، و بغوع آن مد به و متمير گرويد و امن سخسي است كهر منكه واقعه و آيد ه را و فت و قوع آن و انع لار م ا ست و مرا د از مسبه سب ست که در بن آبت مذکورامنت ۶ مین سب دی است و بعیر از ان سسنحی و پگر کم د ص مندا ب درا من دار شمس حوالهد آدور نفر ابن سور ویاد فرسوره اه واشار د باسباب آن سنحیها نموده مسن 'ین آبت دا دبین سوره 'ی قص تاکید کرر نهر، ن'زیسور امعان نظرا ست بسس وحدووم و موم وجهد م ارسسسي آن بست كرايشان ريهل مريس و و دما و من من مرعود نو و كرورا فكار آمدن فياست بسه الناتد المنارة م و سهاره و مام خواد شد. مهورو ش و المطافين أي و آگاه خواد لات و مناو برغو معدّ الدراد ، ندوات ، سنات اسي وروس سركر تسبيق به وواز قدرت ، نابرا ، قمالي بي بر مانديم ---بسن د جدو و م این سرند آن تو اید مدر که این ان عدر ت استفام از جمع کسرحتی تعالی را روبیاند انسسه و ویگفتهد ريام المعلى دا المهاو مرصابين هو إله ازا بهاك وع السران قالمه بيان مركبار و اين معي در عقل أن كسس می آبد که مام بوع اس بی ، ربکو ویت و ما به بروو بلاک عام رو و پر ریر اکر بر طاوند کو در و نیاوا مع میشه د بهسای فراد ا زان طاور بقوت بازویه سند، ست سیال یا بر ور تد بهر و طیله بمات می یا بدو ایسی می ما در و نا جناین اتسان سیفنا دیم سردار ، ریاس طاد نیم و نیم از گرون رشد ، بها ک شده بناستند حن نفایی و ریواب این شهه ایت استهامی قرایه دارشاد می کند کم اسیرن این من و و فع این مشبه مرشما ب یارآسان است زیر اکه بهال که کر ان بک سس و سرار کسس بر ابر است جون مرول کو گرو د بار اور او قایت محتفه دید • و شید دایه پسس قیاس کید کرنی مانوح اسپان دا در یکوقب ملب د وج می تواند شد چنا برد و رجای دیگر فرمو د و آند ما حاقلهم و لا دهستم الأكسيس و احلية و الرّ ربلاك أوك و ٦ إران وراوقات محسنه بم مروو ما بعد كونيم (المريف الله والمن ط) يعي ابه بالك نكروه البح بيث بيال داكازه فت حصرت آوم عم ملايس وم مهمه معلوب الروح مند از (تُم منته علم الأحرين !) بين ماذور بي ايشان من ربم بيث بيان دا زبرا كه در بردفت مرده ميرو مدوچون و ما ك المندر مربع أثير و راوقات مزور ، است شدب ناست سندكر (كدلك رفعل بالمعيوم بدن ه) يعي استاس حوا ۲۰ په کرد و دت سخهٔ اول ورصور ۴ کنه پیمار ان که جمه را رریکو قت ملب روح خوا بدش و میشن از ان و قت که مام بوع انسان د ادر یکو فت ملب ر دع نمیشو د ازان جهمت است که در آنها تیگسان نیز میباست. د جهمی آنه گناه یکاران سسانی سک و رصلب وار ندواز آنها سرفت و هباوت موقع است و و ران وقت که ایمه گناه یکاران بالشند وعريان نسال ومربسبب هنم كرقيل از انوقت جهل مال بي آ دم دالاحق نو الديث مروع نخوا در مأند

والمرملات

بسي برومه ظابل ابلا كه أيه و شرماني در احاديث مني ابن مني و ارداست من المعلق المعلق المعلق المعلق المعلق المعلق صغیدهٔ خود : بر بطلان این سشه به نخو د کمراز المر آمان در دیبانا دی مامل می توانست شد د تکر دید مطاح خواسد شدو و سبت رس غسسر خوا اید کر بد دو جدموم ا نسخی آن روز این خواج بود که کافون در دیا قدرت حق مای را بر زنده کر دن مرد وا ونقاو نمی تا پیرو باورنمی کندیسی گویاد و ام دیوبیت او تعالی ر انسبت بخو د منکر اند د سرگوبید که شما استام آخرت د ا برانقام و باتياس كمروه ما بت كرويد لبكن ابن قباس مع الفارق است زيرِ اكراستنام در و بااز زيد گان ممكن " است كرا بشايراالم وعد اب رساسه دا ملاك كهر واستام ازمره ممكن نيست مكر باعاده صباح ورووميات را مزط است که ماه وه ظابل ندند گی باشدستاگ و چوب مااحیاموان کر دو دن مروکان مآ آمدن رد زفصل بوسیده ریز و ریزه شده کال دوری از قبول میات بیدانوا مرکردا عاد و حیات دروج تسم تصور توان کردحق تعالی اینسان دار خاط فهمی وقصور نظرایث و دین صفیده در م آماه فرمود و اشعار نمود آلکسر و زفصل برفسا داین حقیده و سسسی این مشیره ام مطع خوالهيد شدزير اكداسد اي عنقت خود راميد ابد كداز ، جر النده ، بوبوره است (المر تعليقكم من ماء مهيدي إلى يعي ايبيدا تكروه اليم ماشها را ارز آب حقیرا سبت مال شده و آن نطفه ارست کرازراه بول می بر آید ونسسب آلوده گی مآن جامه و مون نخیس می شودویوی بدا ومشام رامختل میهاز دو آن قدر د ست مال شده است کرجمیع مراسب بضوم راطی کرده فضله منهم مایمرگه نده طبیعت باذن خالقها آن را از برعضو كمشيد مازرا وكايتابن وحديثين بمنعدا طيل بدر الداحيدو آن را قابل متذيه أيدن نيافيه المة وي مستعنى شده منل بول وير از وتظامراست كالكرفي الجيله برياستعداد قبول فيات و دو مي بو وطيبعت ويو پر ما فن آن نجل مع و رزید چ^{ین ن}جه درخون باکد و رویگر اطلط بهم میکند که **برگر** آنها را باین حقارت نمی پر مآبد (فجعلمنا<mark>د</mark> نفي قر ار مَكِيْنَ إلى يعيب كرو نيديم ١٦ن آب مالايق راكال عنايت فوه ورقرار كاه محفوظ قابل مكان بود ن که زیدان مادراست و در زبان عرب اور ارحم نامیدو آن هفهدی است.همهانی که طول و در و قت علو از حمل بقید م • د و ا زدهٔ انگشت بانگشت ساحب آن می باشد وم آن بعید « سفعی شد « زیر سانسه بالای معای مستقیم و و روی و و حامه ماخه الدبر ای تو لد تو امین اگرانهاق شود و هرها اش منتذی دار د و رباسب بات بایسان کرخون بر ای . ه ای پچه و صفی از ان مهاه می آید دیچون بچه در و می بیدامیشو د فراخ میگر ، دو د مرطول د عرض بقید رجمه بچمر می با ند واین عضور ابدیشت برباطات بسندو ممکم کروه اندوبسبب بدان رباطات و روتن برآ هان بردازسشکم تحمشید ه می شودو د بانشس مصل سر د اخ فرج است و دوری تفسیب مردو وست. صاع و احل می نبوو و نطفه از ادر پی فسسم مکان محفوظ موثوق بطنا بهای محکم و انع و رون شکم کر بمنز که خوبای مضبوط و انع در کمر مشهرد رمحله محمصوظ و و كوج مربسة است ذكاه ميداريم (السَّالَدُ رِمُعلُومِ في) يعني الدت معين كر فالبار ماه مبياشد و عن سعبيال المدرة كم وزياده (فقلرنا) يسى بس ار از وكرويم ماومين مدت بريرراكه ورفضان حيات وكال آن مطلوب بودازش لطاد و بوازم (مَنيعَمَ الْقادِ رُونَاطَ) يعيٰ بسس مانيك الداز وكسر واليم زيرا كدورين مرت التي بيم إنه ضرور بات نومت

ارسان والمل أوه ألى . حرى

ن شود الليج چراز زوا دو شوبهدا نمبگر، د بحات الد از د کنيمان ديگر کرورو قت بر آور ومهمي بعض ضرو ريات ا فوت سیک مد و بعنسی له ۱ اندر او دن میسینید و لهمذا چون از کار فارغ مشوید نشاوت بسسیار در بر آور د مقدر و واقع مدو ، ظاہر میشو و د مخسح به ننجه و صریع الله عند و نوج میکر و لد نفسیل این اجمال آنکه چون زید ان منسل بر مسی معدل مری ، دواست بندی شوه و بحزی و رونشس نمیه و و نامنی ر افاسد نکه میسس از حیار منی انجومهاس مسطح آ و می باشد آن دا اسورت برست شهب که در تربی شاو در اسدی جهای ما مندسی گر وا مذما در وی مثرانین نفو زیوا سد کر د و بواسیطهٔ آل موزر سابعن نم ن آمان گر۰ د و این تهان ر اعربان مستیمه گوشد و بهدیان جیهرو د ر و ل این **مر و ه** رسال ه. د ٔ ۱۰ یگر تابعه ۴ دو از ۱۰ سانه بر ای ۱ نع فسطات و در و ای آل پر د ۱ پر د اگر سوم بر ای مفظ رطو بات م و مهان است مرور نرس مسال که و رمور فرزم و اقع شده وانجد خلاصهٔ منی می ماشد. رهم و بری زمران كه منسل، النس مي، منه مي جسد و آبسنه آب منقه هدل ميگير، و جمراه النها و جومشي هم مبر، بسب عراد سب من واران کنی آر م آیا که ور وسط آن قرار میگیرو و آن ول ا سب و بر آمدن این کن ده زیس، م از وق منی مشود و نظهٔ دیگر در بالای آل پید امیشو و دروز چهارم که د ماع است بارد و نشند مطر و بار مید مینود طاسب راست آن نظم لدورو سطاقرار گرفته بود ، آن کیم است و ما این مدان از سال است و عن ای کند منی را در عو و دکت نامید عیدار گذشتن این باغید دعوظ رگیهاور ال کشید د مبله ، و این امرنیالها روز دیم از ، قون من می باشد و رنگ من اوین و قت مسرخی . بر ب پید امیاند ټون د و زیار د ۱۰ من شو . مرحی شدیا ۱۶مم می رسده می را درین وقت علامه نامند زیر اکریمه و آن مرح گشید م مرسه بروه و ما كور دالسدر كر خارج از ال الدولها والمنافقية الأكتية الأكري سه بروه مذكوره ارسي زن مي ماشند ناصة نيداز مني مرد و جون رو زبست و بيزيم مي آبد آن حول سيد كطلقه اش مي باميد ند سنحت يُدن مي كيرد و و ماغ از بردو ، ویش جدامی نبو د و اعضاآ ؛ سبه آیسته متم بیز میشوید آیکه صورتهای محدیف اعصا در ان رو زیجهل ویکم نمو د ار می گروید د رین وقت از اعضای اثیب اعصای ما د مر مبرویند و منزانین پیدا مشوید و در بر د د بای مذکور • • ننو : كر ، • بشير البين و حم مي بب پذو بعد از گذشتن شعت و نجمروز نيزاا : خول گر فنن مثروع مربكند و اعضاي دمویه سنل گوشت و عِره بیداشدن میگیر، واه ره ه و او با و رونه ما در جسبید ه یک مان میشونه و خول را می مکند ما آنکه من از گذشتن بینها در در زیام بدن او پوسٹش گوشت دبوست پیدامیکندر می او بسوی بشت مادرو بهرو و کف وست او بر سرو د زانوی خو دوم د و پای اد برد و جاسب او و مرد رمیان برد د پانگون کر و ۵ می نشید و برقد رخمو میکند ز به آن فراخ ترمیشو، و حرارت در وح طبیعی در وی مث نول کارتشمیه میگر د و تامرت به شاد رو زاز د قوع منی و معد از گذشتن نو در د ز از د قوع می قوای حیوایه در وی پید امیشو مذہب در ماه اول عکم معاد ن و اشت کرا ملا مرکنی سی کروو در ۱۰۰ و م ما نید بیات بو د کربی ار ۱ د و حرکات نمو د و تعذی از وی بظهور می رمسید و و ر ۱ موم حکم ۱ هیوان پیدامیکو د و چون صدر و زمیگذر د قوت حیوانیه ا دید ماغ میر میدو مرکت از ا دی ضبیعت در ان پیدا می شو د

ما ند نقیدی باضعیفی کراصلاتوت مرار د و بعد از یک صدور و زما ند مشخصی میشو کی در مثبان حواب بدا مری ا ست. ما آنکه بعدا زیک صد و بایت رو ز کیال توت عبوا نبه پیدامیکید وانچ در صدیت مر ، کنه و او و احت مربعط ازگد نسن سه بعله منتی روح در جدین مشر ، اثنا ر ، ۲من طالت! مست کر بعد از ان ننیج روح السالی و روی میشو و که ور حقیفت روح مهال است و نیل از ان حوالی بو داز هیو انا ت وج ن ازین حدی در نیمار حرکت او ا**ز** به ون شبم پیرو روی محسوس مبگر د رو تا که در مانه فیم اعذیان اوب بیب د و ام حرکت مسیحت میشو، وقوت مراگیر ناگویا تااین و سه وروش و دیافت می کناسد نا بسی فا در می شو و مرحرق برسه پرو ۱۰ و لا فا و لا مراگیر ناگویا تااین و سه و روش و دیافت می کناسد نا بسی فا در می شو و مرحرق برسه پرو ۱۰ و لا فا و لا و پر قدرت وصل می کنه مربدا کر ان عروق ۱۰۰ زع وی ما در خو و و ازان میمان شنگ می خواید کر ر آید، آنکه، ر ما دخوم می ر آیدوا مل خوم میگویند کرما، و بیکه نطعه نصور ب سب می مانندی ماشد و رفر بیت ز طل وهشه ی می باشد ک سب بر و ۱ سازین ۱ و طوست سندی و فون رنگ تون می گیر ، مر نمو بر ان سسو ی میشود و این به سیدسیار «صاحب او وارحوبلدا به معداز از کو کب مقاریهٔ الدوار سبت اومی کسیم شمیس وز بردو عطامه واید و چول تشاعر و حرمی شود رحیر و مرمی آید تعدا زال ۱۰ رس بیت رسی درد اگر بهم بیت ایسرکه و البقامه است واین مقد از سیس که پان کر ، ه ند ، ر صورتی است که تعدوصات ، یگر ار عرار به از به الدس برحرار ت مني يا ز مان ربع و ما سية ن و ما د خنو من يه صوار بسي صوصيات لا قرنشه ، د الامفعد ار ١٠ ون ور ريم سب این صوصیات کم منو، یازیه دمبگر ، د ، عده اس آن است کرم ارت در دمول د بایر اقوی ار ، و , ت مرباشد ور طوت و ريانيه والنه ل اقول از بوسب بسس أگروالدين ورسسن جو اني و حرارت م اخ ، مثنه و سي ايم ا زشهد و مارد آن بید اشد زم به مون رمان کرمی و ماک مهم گر مرسد حرار به و بیوست کان میشود و در عکسس از شهد و مارد آن بید اشد زم به مون رمان کرمی و ماک مهم گر مرسد حرار به و بیوست کان میشود. ابن رودت و ۱۰ و د ت و محمد اجماع و کفید ارین کا بات اربعمدت حمل مناوت شود ما کمسر از شین ماه و زياو د مراز د د سال الآدار مال ماي احداب ار دايس د ٢٠٠ ان سده و جون زيده كر د ن الماركر و النفي و . بد موئی و جمفارت وبی ایجی ازامان و استخواس م من کرسو اجمار مول مرت ، دیگ ، ررحم مانند ملول « ت دونگ مردی و در زمه می با نه ار بای گو ما گون باس مرسه مان و ۱۰ می کرمه و م اسب سس احیای استخوا . « ت دونگ مردی و در زمه می با نه ار بای گو ما گون باس مرسه مان و ۱۰ می کرمه و م اسب سس احیای استخوا . واحرای مردگان بعد از گذشت مدن در از رزمین چرامستعد ، شده جول اوج نواید شد (بیل بومنل لله کندیدی) بعنی و ای آنر و زیر حال منکران این تدریت ماو معن آنگه انه این قدری را برروز و برشب وربیر آمشد ن T , میان میدید ند و مدینه ترمیث د ما و و هر زهار م از سخی آنی به به این امن است که این ایا فعال آنهی را در فید اسباب مالو ذنخو دسی تهمید و اورا دستری باید اسساب و آلات میداند محویا سباب را ماوها ایمتریک میگر دانید در تأثیرواوتهایی رانتها، دن ا سیاب عامی شریر مین است که میگویند که بهد اکرول آومی ورستكم اوربسبب فاصيت دحم است والاا گر لطفه دارز من اند ار نه په ايش آ د مي از ان نطفه چر خسسم مقورخو البرشد حق تعالی ابن عقید و ایث ان مراهم باطن می دباید و احت عار میکند که روز نصل برین عقید و خود

و مسه ت عظیم خوا مدنمله و علط جهمی خو درد اخوا به دست احت که ما در و نبایا مل نکر دیم و غربیا فسیم کمذمین برنامه وم است الله تجعل الأيس كية المالي) يعي آيا ما نكروا يديم زمين واجع كمند ووفرا بهم آرند (أحيداء) يعن في ندم ال بسيارد أكر خشسران الدويدون دحم مادر مولدم شوند (د آمر آنا لا) سي و حماد است بسيار داكه و روسش د مكى وم س نضع ، كينيات محمو ، أمرعو به كهم از زنه محاق مب سدمن ياقوت و الهام ، زير عد و اقت ام ممك و يگر سا دل كرويها مير به مرازيها باب وحيوالات انديسس جون ورتر بست زمين اين قسم چراد اويده شد ، رتر بیب استخوانهای مروه به است بما دماند و اگر گویند که زمین هر چه رتبت احیاد امو ایت به یکد اما تولد اسان بمربیستها و معود ماست آرنی حشیرات و معاول و روی بعد امی شوند ریه اکم بیسه انسان مرکب است از ا مسام بمنانه أها بدأ المندن بعني اندان دونها يت مهابب دسسحي منل استحوان و بعني ازال ور سایت لهٔ فت در فت ، پدروج موالی و می منجمه و منعقد سل ا عسا ، مدخی سیال و د و ان میل اراط و نفسات از معت الما معود فرسين اين افد، ل معلم و تدوير ، مت ر ذكر ما به قسم ماور كبيم كويم كرآ دى زمين بر . وجو ۱ بی شهری دری ایمن ریاسهٔ و اروزیر آلدرهم و زسین بر دو پیست موراند - نستی انتها ل عامراوهٔ ۱۰ ست ر در در در دیده از دا مین شامهای بی د و گرواندیم ورز میس کونای بسس ماید که صابعت وارتشاع آنها به نهایت مسبده والدندير كونا براويسم ، جارى كرويم (و آساية أكه ساءً دُراقار ايعني و فدشا ، يم ماشهار ااز وامان كوه آ سيت برين و اكت نگل د ا در شكه يسس معلوم شركه ر زمين تربين احراي صاب باين و اجراي اعليب ابن عدمهمكن است و چون ابر اور و اقع خوا پرشدار زيل بومنيند للهند ييس ۱۶ بعي و اي آن د و زير عامل منهمر ان که در د شدن ۳۰ می دا در زمیس انگار میکر و دونمی قهمید نا زیر اکه در زمین اعزای لطبیغه و اجرا ی کشفه ایر دو مونه دا سن و هر.) ادا نها بخاصت طبع زمین مور تی دیگری بوشد بسس موهید است که جنس احرای م د کان ، ر رمین است در ا دندندگی بیدا کند و معنی اعلیت شده ر وج به وانی گروید و مضی کیمن و خاریظ گشامه صور ت اعضاد اعذم والمدمات وغضار يعت بديست، ونفح عارباعث قبل ارواح مجرر وبالدان شود المد نفيح روح دم ؛ مین دو در نجم ارسسی آن رونه ، رحق مناک ان این حواجر بود کرحون در ان روز آفهاب رانز ویک خواهند ۲ د ر و و گر می اتن د و فرخ و فارمستخد و ما آن جمع شد و عرصهٔ کاه به اما ند نبود پر از مشعله و د و و فوا بهند ساخت ومردم بر أي حست وحولي سايد جب وراست خوامدوو بدور راييح طاسايه غوابه يافت ماومي ساسا بدمومنان ی س الا بمان راحق تعالی در معاید ترمش خو و طانواید و او و کافران را ترست بای هراب ، گرز بای آت بن و صور تهای سسهماين نمودا مروام و دو اسد گذت كر (الطلقواالين ماكنتم دو تكد بور) بعي يائد و روان شويد بسوى ، حریکه آیرا ارداری کر دیدو می گذید که آن جر بحرگر و افع شدنی بست و آن جرا مبها زوجدانی دندی و تغر قراست و پاین نیکان و بدان و اول چرنگه از وجو ه امریاز جروو فرقباهم درین روز و اقع شد ه اهمین است کرسامه منیکان ا پي اطان وا و د کو قرب جناب د ب العالممين بسبب آن نصيب ايشان شد • د ما برنسشااين . بي مزگن و ارو کم

بهو و چالم سالات مواهيدويه (انظلَعُواْ المسلطل في مُلَّتِ شَعْبِ في) بعن روان شويد بسوى خايد سه شاط كرشك مطاخ واروو قطوه و منسه ان روایت کروه آم کمبرای مایه کافران و برکار آن و و دی از د و زخ توا بربر ما سن کربرکسس را از مه طرف اطاخ وابركر دياد أوان بالاي مسرسل مايه بان خوابداسساده يارُه ويگر از طرف و سب واست فوا بربود و باد أنسوم از طرف وست جب و البشأن و ربهان ما به فوا بدير و ما و مذبكه از ساساليان فرا نت هو دو مو مهان تیکو کار در مایه موش خوابسر استا د و محاتین کها گمه اید که این ماید ، د و آنشن صورت ما بي طلمت احمال الث ان خوا يدبو و كم انه بن مسلطرت همس البشيان راا ما عمر كرده يو و ظلمت قوت مشیطانیه کرهبارت ا زعقل مشهوب یو بهم است به ممثاً آن اللغ است کرمانیب نو ق مرن است و قوت عندبه كرمانياً آن قلب است كرو و عانب جب برن است و قو شهر دبه كرماناً آن جگر است كر، رجانب داست بدن است ونرد مو فيه قد س السرا مراد بهم قوست، اسبيه ومشوء به برود و رقلب الم الماقوت غضبه متعبق بحانب را ست علمب است و قوت منه، يه يند خون بحنب بحب ازين جهب وووي مهارظاست عنديد برخاب ما تد ماسب، است مرحوا بديودد ويكم رائمت شروت وص وص ماسم باشد جانب جب بدن وابوس امراسهٔ مالی حواله است کرمن و بی ان شرم ست کرآن و و دسسر مفت واروي از الهالا ظابل دوولم لا يغير من اللهب وسوماً ها ترمي رسمر يكالهضور ما، رين مورث ما سيت شمير اتها ما وجورة أبه مرجعت من نلال است. آن مركز است أوحية طاب ما ، ومن نوان كفت كرجون طل مرا نذن أنت مشعب مرصوب فرمووند ميسي جمعيت الأو بطر بسالت دمش ميد آن بيدا كه نيت نظرا الي المعنى مونت فرمو و مركم كل جمع موادر وبعض گفته إلى كرفتم به الهاران كشهب است مد عطو فون از مال ظال مذكور قربو ، نیمکر را بت ننی اید ننیشید و شدهای آث روز این ایر کرد و به تنام معایل آن نظریان نر می ارشاه فرس نگر کم بهرسهرشههان او سراره ای کدانی می بر مأمذ بسس ۲۰۰۰ ظار توخ و شع به نسسه تو ال و ^د شت و بهرتند پر سایع كازان وران روز بر علات سايه موميان تواير و، كم (الأطّليل) سي آن سايه مأخ كري آفياب شوايديو، من قولهم طل ظليل بعني مايد انبه ١٥ ست وروز نها دار وكراران روزنها شيمان آمناب. يده ١٠ م ند أمنايه نفصوان كند (وَلا يُغَيْنَيْ مِنَ اللَّهَ مِنْ عَلَى و وَنع محوا لم كرويرِي را از شعابه ان آنتس با فروح مَّنَى و ول راسبب شهنگی ومناعت مایه جمین دو چرات دج ن آن مایه این برد دم است ، ار ، کو با مایه نبیت که و دا آت ر ووزح است کراز و ور اصورت ماید بان و برنمو دا دمی شد وزیرا در از نهد ترموردشرید) اسی منه بیس آن دو زخ می پراند مزاره می بزرگر را که برمزاره ای معطول و عرض رکانستین این ماند من بارشا دان و کو شکسه امیر ان است کردر ویا بهترین ماید؛ سایهٔ آنها بو و کافران و و ست گر می بولا منای آن بهاه و شابها می نمووند این و قت آن آر زوی ایشان مانیمورت بر آمده و در رنگ و شناب روی و بان در با آمون (کاند) یعی و با که آن سرار ه (حبهالَةٌ صَغْرٌ») بعني قطار سشران زر در نگه است كريا، ربي شابان ميرو ندو كافرال در . ساجو ن

رص در مید دند آرد دسیکر و در کاستی ما برمانند بادشان و امیران نمگیراو خمد بای کلان و ما به بان ارا شر ن با د کر د مال مو ، مید ، انیدیم که برجافر و کمش کنیم ما به و افرموجو دباشد چاچ گفیه اند می بیت * منعم بكورة وشت : بال تربب باست ، معمر ماكر فت حمد زوو بارم و منافت * د این تر زوی ایث آن به در آن دوزیاش مودت خوا پربر آمد و برد دفحسه مهایه کمسنم ی و حضری برای ایشان و دان دو و دهیا حواج شد و حمال جمع جمل است مارابرای ماکید معنی جمع افر و د و است مال میک شد و .هما له میگوید چه بند در حجار و کرمیع حبیراست نیزا فرو د داند درجون در روز نصل اول این نفر دو اسباز نواید شدو انچه در ان روز معه و بود آناز وقوع و عهور خوام نهو و (دریل پیومیّن لله کمید میس ها) یعنی وای باند آن روز بر طال منکر ان زیر اکه اول این بمست و رنج نو اینه نمشید و د دم بن تو ایند بر د کم بیزچه دندین ر د زانه شداند و ایو ال بر ای ا سیاز بیگان و بدان میشنیدیم بهمه و اقعه شدنی است گویا نامین و قت در مسسرت انجاراین مرو نه والله إن العينيد الت أنور مستحي كمشيد ، بو ديد و حالا كار و قائع آن روز كرحبلي جا أنا و است گريال ال حال آنه نو الهر گرنی و سنخی رسنخی نواید افرد او وجهششم ا زسنجی آن د د زور حق منگر ان آن نواید بو د كه سرح و شخصي المرح و رمصيبي و اقع ميشوه و همان سيكند كم بعد اندين معيست مصيبي ديگر شديد تر ازان رسسيدني است ز و ، ر ر وقع آن مصیبت طاخره و متو تعد مصر و ت میگر د و اگر اور ایگناس و خیانینی میگیر ندم مجوا مرکم بیغرم سازی و مسحن چر دازی انگار آن گناه ما مدو اگر ایک رئیب س مرود عذیری همچید کند ناز مرمواحذهٔ او در گذیر ندد بجرب نه بانی خود خلاص باید و او ل بهرین طریق و فنی منوجه مبشور که بهم مسبع لی است و بهم است مانت بغیرو د ان ضرو ر نمی افتد کافران پیزچون آمر آمدر و زردسل و جراخوایند و به ولشمهٔ از آثار آن و ر تفسیم سایه باخوایمند جیشید اد اده خوامد کر دیم هر ری بر ای گذاه ن خو د ته پید نمایند و انگار بعن گذاه ن بیت گیرمه ایشان را ازین مدیسر و نزویر هم ایوس می فر مایند که (صُلّ ۱) یعنی ایس رو زیم مذکور میشو و و رین کلام و از جمهین و ۱۰ او را ط ضرقرار و ا د ۰ المعينة أشاره ورسب ياسوسط تعين ترسوولد (يوم لاينطقون في) يعنى روزى احدت كردران اصلادم مخوابهد زو و تعلیم محوال مدکر و که از اچ مقصر صاور شد که مادا در س سایه و دومی برید و انو اع کلفت و رنج را بماهی تامیر مانع بن الارزق م الرجاي خارجيان بو و از «خبرت ابن هباس رض موال كر : كم ، رين آيت فرمو د ه اند كم آن ر و زمسخن غوابهد تعديه و ورآيات ديگرفال ف اين ارشاد شد و رسور و انهام مي فرايد كر قالو او الله و بناما كفامشركين يعي والمد كفت كو قسم بحدا ما بركر مشرك بود مودة ومودة وم فرس والدكوتم الكم يوم القيامة عدل وبكم تعديد بعنی سشهاای کافران روز قیاست مزوبر و روگار خو دباهم طخاصمت و جعرال خو اهید کر دیابهان پیشو ایان خو د ر ملاست خوا به مدکر د و بیشوایان از ما میمان نو و بیزا رخوا به مد شد و د رآیات دیگر بیز سنحن گفتن کافران و هو ر بای وروز آور دن بسیار مرکور است تطبیق، رمیان این مضامین محملند چفسم توان کرد حفرت این عبامی رفس فرمود مردر قیامت مجلس اومقام ای منحان و مرفد دخوا بهدبیمشی آمدد در بعنی مجالس ومقامات ایمشان بسنجر

ر آبید د بوج کوئی با تابید ود ریضی دیگر ایشیان را ازین بی موده مرائی با ز دا رند پس اختلافت این منها مین جست م مادن از مدواه قات است وحفرت حسن بصرى دم جواب موال آن عاري جدين كند الدكركافران و مماي وان پون حجت ور ست و عذر مسموع نخوا به مد آورو بسس سنحن گفتن إنشان گویا نگفتن است وعذ و کردن إيشان **گويا** مدر نکرون است. نظر بنظامر گفت و گوی ایشهان جای ایشا تر استهم قرار دا ده نقل دا بیات ایشان فرموه ایند و نظیر بحقیقت . ومعنی زموه وجای ویگر ایشهار اگزیگ ولال ارتا دنمود و بس ماقنس نیست (وَ لَأَیْوَفَهُ نَا لَهُمْم) بعی و برو انگی **داوهٔ بخوا بر شد** ۱ بنان ر ۱ در بیان کر دن عدر گیالان زیر اکه معلوم است کرابشان عدری مسلموع به از بدیوج گونی خوا باندگره (تَبِعَقِلَ رُونَ) يعني بس عد ربيان كند زيرا كم عدر صحيح را ايث ان نمي بايد وعدر واجي را درا بحا كسي نمي شنوه وموافق هربیت دربن مقام اشکالی است مشهور و آن آفیت کوفیدتدر و اجرا نفرمود مدناه ن بعبب نصب ساقط میگشت وجواب تعمی میشد چنا بحد ور و لایقض علیهم نیسو تسوا و انبع است و دل این شکال آن است کر گریج: **ب بون ارشاو** مي قرمو د پر معلوم مي شد كريد د انكر دن ايشال احل است سب استين يو د كم پر دانگي نيا فند دا زيد را مي معتول مي كر د يد د Tن مذر با نزوالیشان موجود و مهیال و خال آنکه و خصر جنبی کیست ماکه ایمشان و اور نفسس الام نفذ و می مخواج بود ما بآن تمسک که بسس امراً و در دهار ره ای برای محمد عطف است فاست بیت وجون سسیست متحفق اشد جواب مَني تمي تُوالْهُ شدرير اكرور بي أب ورن سه يت ضرور است بالسِيد كافران الرين نُوغ چاپلومسى وچرب زبل وقر و مراه چم دران روز را برخو ادارت (رَيْل يُومَنَد آلْيَمَكَ بينيَ ١٠ عن واي آن دو دُمنكر ان داكم مَرْير و فع آن رو زو مصائب سن روز پرزنو امریه نست و ما پوس مطلق نو ایسد شدو و صافهم از سنخی آن روز در حق سنگر این آن خوا پر بو و کر ہڑہ واز سسنحن سازی د حیلہ بازی نو دور وفع شدائد آن روز کمایو میں خوا ہند شدیطار ہ كاراز بهي نوع حود خوا به ند جست و خيال خوا به ندكر و كه جنانچه و رويا در و خت ش ت تصيمت و بر بهم شدن مديس وفع آن مدیگران کراز ما قوی مرو دا نامر بو ، مدالنجای مرزیم و گر «کمثانی مشه بهجنان و رین رو فر دم باین حیله شاید ظل عقد وشو وحق تعالى ايث ان داازين لدبير وم ما يوس خو ايد فرمودو بزيان فرست تؤن ايشان دا خطاب نو ايد رسيد كم (هَذَا يَوْمُ الْعَصْلِ ﴾) يعني ابن روز نصل وجد اني است يدان دااز مُيكِن در بهرجرا سيّاز خوا بهم كرود فصل وجد مي يدون جمع كرون بهم مايكان وبدان وريك مكن ويك زنان مسور نيست زراكر سالمه التي ورحق برم كس منهجیکه داقع شود سنه دو د فاص و هام گرو دو پزیمنی از نبیکان و بدان دام بعض دیگر حقوق باست اندهٔ استیمای حتوق بدون طفرشدن مدعی و مدعی علیه در مجسس عکم میک بست و بهزیمنس میکان و بدان ر ابایسنی ویگر طلاقه می قوید واقع است كرباهم نوقع امداروا مانت دسناءت بإس آن ملا فيادار مرمل قراست نصب ومصاهرت و و دستی و پسری و مربدی و استان د و شاگر دی و بیشه وانی دبسس روی و این علاقانها با بال عصور و دوات مد بالبيث يبان بزوات مد بلكه علا و نسب بركس رايااه ل افرا، لوع مشمق است وبسبب آن علاقه منوفع امراه و ا مانت و لهم أوراول وبها جمد خلا أن محضرت آدم عنبه السامام رج ع خوابسد آور دوخوا بهند گشت كرنو بدر ماجمه و نكرى به كمن كرا فربن

الدين منه بالم يسين مدول ترج كري اولين و آخرين وريك مجاسس ويكو نوت ندمل وجد اني ورسيان نيكان و ن بونهن كربار فديد وبديل على مس كسن يدس مرود منها فيست و الهذا (جمعماكم والأوليق، ايعي . ناکر ده ترم داندار او میت به بال مدار تهم و در و مت وائر شدن از وقع مصیبت و آوت آبها دا ماد می کر دید و میگفید مه كريب بالإياد دين و فعت مي و لريس منه ولا من راحل ميها فلد باد شاان و د د قت صحرا زيند وبعت ممك يهور بسب مادر راياد ما مدوور را بسطور زر جمهر ادبهلوامان رستم واست مديار واوطيسان جالمیوس وید اند و بنی نابور کان و ایوست رو و مان بدا القیاس بر فرد گذشت فان خود دا کو سفد کال آنها ميسا ، و ، نت عبنه فوديو و باسد و كرسان بسرسناگي رابقورت ، كسايست آنهاه و رمبيك مد درين وقت مايمه گذستيكال و. شديان المراه مرام واليم بسن ورفكرو مع مصائب: بن و درباً مهار جوع كندو ماهم مساورت ما يمر ' ذا لا كانَ لَيْمُ كَبِلْ ﴾ يعي بسس أحمرُ باشد برسي شها حيار و ككر نَ يُرسسب آن سنحْي اين روازا زسا و فيع شو ٩ (یکیدون ۱۸ میعی نمسس آن صیعه و ۱۸ را بامن خرح کبیر و سربیسد کر بیمشس میه ووب می رو دوچون کافران ماسم بیگ و ووُر روازیں بوع تا ہے ۔ حسد سر عابر و ابعد نداز آل پر سبل تلمدن دلیں ایعی وای باشد آن موز مرکز بن ما ک مطاقه از ندبیرد فع مدست آن رور ماحر شده مایوس گرد ما ودجه تارس آن دوز درحق سکر ان آن خو به بود كرمي لفان و الديد ال البنسال ، أو الطراب بنسال بالواع يوازش محصوص حوابه مد فرمو النسال واحوا ومد كفت كم به نید (اگ السنومیس) نعی محسا بیکد می تر سید به ار خدی بهای و را و زیر ا د ب ب این تر می ار معاصی ه « بهاست « ناب میکه به دو بر به کای و طاحت موا مدت و است. است در ت در این صلالی اور مایهای عمد و مهساند اول در سایه و من رست می این باز وروفت اند نسس اربل سراط درما ما صده سه و برات نود ما آنگه اگر محسی نيم خراور راه ځد ۱۰۱۰ ه. ۲۰ روز ور نيم حاسر رنواو آمدو اور از زبامهٔ دو زخ سايه وسيد خوا پرگشت ماز چون در بهشت حوا سد و آهرمنا به این و انسجی و دیگر برای به فت و چهل و در ساز ل حود در آیند ماید بای قصور و غرفه ای سد و ارا مکاب و ریابه روهیز بر انا نعی ۱۰ رحسیمه ای طاری اید که بهنی از ان جسیمه یا بوی کافو ۱ ار پر و بعض ۸ مه بنوبل و بینی سست می سانسه نیم و ما وجود این بست مهاا مار سب ن ر انشانگی ماید و برنا مناشه کرماید و و و آقش زیا (مرموجسب منواسد ، موختگی در در شها کنامه است (به و اکنه میبایشنهون ۴۶ یعنی ۴ در میوه ۱۱ زان حنس که ایشال دعست بآن دا دیداز نرش وشیرین وسید د ۱ بر ۱۰ مر ۱ سبیری دگرم سیبری و دبیعی وخریهی و عود ۰ و رسیده تا سسب این جوه ایم ن گرسنگی نیز، ریاطی اینهان از نکدبس موای ایشان و آب ایشان د سیوه و ایشنان اسه مه و فع گر می مها ول یک در برا و اقع نموند آنیا ت شد که بخای فو اکومترار و مای آشن ووزخ میخوریدو از در دن و بیرون گری مر شها سید میکند داین اند آذیر قدد اصیاز از ان است که شها گرمی شک و انکار اس و زرا درول و د طوا و پیر دادشان بر ۱۰ ایفین را در دل خو و جاد او ته پسس هر کسس را مهان دسسید کماواه پیار كر دو ملات إدر حق منتبال آن است كرماند مهمانان منظم بأمارم الشان رابار بار ما كيد د تحريك بر خورون و آتاميدن رين فرابند

بنر ما بندور ما ويند (كولوا و الشر أو القبيلة) يعن بوريا ويآشا سد كوارا المشد شار الحلاف الى الرس باكران بع بينه و تقل واسلا و ضرر مي ترسيد أروا بي جورون و آثا ميدن شاد إ (سَا كُذَار تَعْمَارُ لَ ٥٠) يعني و ر موس آن ابست کرسشهٔ عمل مبکر دیه ور روز های گرم روز ، میداست. ، نشسه می د، یدو برای مرا در دوزه محرسته می دوید واطعمهٔ لذینه در اور داه غدام نفرایار بیکری می آن به لطبند را ر وزه و اران دسکیهان می نوشانید بده هر جند عمل شدج مدر و زی سبس بیو و و به سراین ۳۰ و ارد او د صوس نو د نقاضانه یکر دا ما عادت ما به بین است که در متام حرا مصحت اسم رسس ارس سار باشد و باعلی مرساكال برسده فايت ميفرائيم (إيا كليك نعزي المعسيدي الماسي من بهة بق الهين نسسه برس مدا اسال كسد محان راكر ويدل كي چروه وچر بلكه ما د نه صدوا زان مالاري و مي در دان د ني باني و من سه سراز مره و د ه ل ما فص کابل ار دانی میدا دیم ونسب این گفتان منفی ری ریم را مرعدین با اگرام نسسی جمع شد دم و دیر فرو د ا فراید و به اید که در:ی ما جمعه مقبول ا فعاد کماین بار آ ، ردو این سیاست این این به به به ۱۰۱ در باست پدین ارین کلام ارنا، بطام معلوم کسر (ویل یو سیل آلیه که ماندی در در در در در اس در کرستیان اعطار دور عرائس بوارش به فالدو ما دکار آثر و رامی دیج در ل و - امر سیرار در در این این الا الم الرور ويالسبب الكار آمدي أياست المال مي موويد وچون مقيان راميديد مدكر ازخوب آير ، زير نه بيان نه يد رال به بايكو. كرامين عنيد ويا عث محرومي از لذائن وياا منت و انوب ك جيم كرب سب يرعنه بينمند حرم أريم و تعاست اينان دا گفته شو و (کاو او تبعثه وا) یعی مخور پدو بهردمون تر را دیال دیال دیال ۱۰۰۰ ما میاست. وقاعدة عرب است كرجون فعل ما شي را، رسيدي و كاكندكم حود بيان إنات آن در اي او دي باشد آ تر ابسيغه امروس ادا ما پد جنانج شا رگنسا ست

* احرتى لا يمعد و ابد ا * ربلا د الله تد بعال و ،

 عدست سنحى بأستسواق إمها إست ولمهذا وجودهم السنحى آن زوز در حق منكوان اين فوايد بودكم يرسنحن ماستوى فود دست . سيف فو ايمد كريوم سرت افو ايندكر و زير اكر عادت ايشان دير و نياجمين است كم اصلابهم مو و ويمبران و مرسد ان دواعظان کارنمی کنید ماک ماسکس ضد آن بعمل می آدند بحدیکه اگر امرسیهای ایشان د اعفر مایند قبول ندا و ند ﴿ وِ السَّاصِلُ لَيْهِمُ الْرَكْمُعُوا ﴾ يعني وجور محلفه ميفو وايشال راكر ركوع كميْد ورحياد ت نوو مّاد رزم وأمسلما نان واخل شو به زیر اکور کوع در عباد ت خاید مسلمانان است دیگران در عبادت خود قهام و مسبحود می نمایند در کوع مدار ندوحقیقت رکوع انفیا ول است برای تحمل بار امانت اتبی و لهنزااین مورت رادر بن مزیعت عبارت گرو نه هاند با شعاربات بهمه من بارامانت اتهی را بر بشت خود گرفتم واو مرا آ دمی منصب ا لفامت آذ. افرال وا که اسی بادر ایر وارم من محکم او مر استی خامت خود مفرو رنشدم و خو و را باشدسشمر واسبسر وكاوو السبب بشت حم كرد ومحفور او ماضرشدم أهرج خوا بدير بشت من باركنه وادهزا ورقرآن محيد بى ي ويكروم و والدكه اقده والصلوة و آفر اللزكوة و اركفوامع الراكعس بسس وكوع كرون و مأنه طامت مسانانی است و مروال اکرین عذمت را هم محامی آور در دروز قیامت کرودت فصل وجدائی است ماین م ست د زمرهٔ این استهام معدود میشد لیک ایشان (لاً بعر تحقوق) یعنی به گرر کوع می کنید و خودرااز ست است سه، ان دور من دارند و ورحد بت مريف واروا مت كم جون رئيسان بنسي تقييف بخصور سر ست و ما لت ساه مم آمد د و المهاد اسلام كرد مرآن حفرت حم إيشان د ابهار كام فرمووند و آئين ماز ارشاه مود ما شان گفته کرما اسدار کان ماز د اعافو اوسم تور ، مگر دکوع نخو اوسم کرد کر این خیلی موجب مار است آدمی ماد باد جو دوا سس داست و درا ما شد طانور ان بشت خم كر ۱۰۰ اركون مايد آن دخرت هم فرمو و مركز لاحيدوى وي سیمس نیمه رکور عنی . ۴ نوبی میست را به نین ۱۹۸۰ رکوع شاشد زیر اکروین تحقیق معنی انسانیت است و السانیت تقاضان يكند كم يجومات اوامرو بواجي فاوند خوم راماصار اوطاه رعبتره ول عايد وبراي تحمل باراين مثنت بهت خو ور انتم کندوازی است که در عرف عام در مقام تعظیم دمامام بشت مراخم میکسد محویا اشار ه بیکسد که ما با ر منت مار امر بشت ۶ د گر منیم ۱ زحسرت این عهاس و ص منتول است کراین و اقعه در دو زقیا مت نواید شد كم يأى آتهن محشعت ساق يو أيد نمو ، وم دم رائكم خواج شد كمستبحده نابيد مو سنان مدمستجد ه خوا بهند ا فهاد ومحافر ان ه انحد گر دا به مثل آین حوا بد شد بر گر بشت خم غوایند توا نست کر دیصا نجه در سر و دُنون وا گفتلم مذکور است ا ماد رین تغیر د و حد شد نوی است اول آیکه در نبحامد کو رم کوع است و در سود و مور مور سبحو د در کوع را بر سبحو و سوان حمل كردوم آنك لا يركعون ولالت ميكد كم كافران باخيارج وركوع نميكندوو رسور وكنون لا يستطيعون مذكور است كر لالت برى الهارى الشان ميكم بالجمدجون ووز قياست ركوع ومسبح وكدكان رابانواع بوا زست خوابد دیدویاد نوایند کرد کرماه او دونیانیز باین همی مسهل این نواز سشهایه ست می آمد مسخن نام عال سنبريم وإبن المدرامات از دست و ١٠ يم (ويل فو منيذ للديم في يعن ٥) يعن داى باشد آن روزمنكران وا

(عائمة الطيد)

سمن عنایات و بر بکه عروسی آیات فرخان محید الآلی آید ر گرال بهای معال و یا ر زبنت واوه * و شاهر مو د فرآن حمید د ابحوام شاه: ادسینس قیمت بلانست · نصاحت شایان آه ^۱بهث ، د مو و ه و تنسیبر بی نظیم منیر به از تفسیر کمیر * سیبار و نست و بهم حضرت محلام الله مرا با آنزیز *مسمی بفتح الار * تعدیف رئیسس المنصيرين * سبند المحدثين * فا قان ا ذر لم تحقيق * أنه ما ن مالك مد فين * فدو • مقيال من آمانا به قسين اوا، في * ز مدهٔ و افضان امرار ، فی فقد لی « مروح وین متنین شوی «مشبیخ واقظ مو اناشاه هید العریز من شاه و ن است ، به ملوی * مه و فني سياسه يك سرار و دو مد دسسي و مور امري نبوي * على صاحبهاا لعنه المعنه توباسه القوي * لقيها المدلفرة و مرورا *وسيفاها مرا باطهور الله بتسجي فنحرماناي فيول * محرمواج علم منقول و مدنول * انسسان ا حيار القايي * فايني حرمين مشه يفين * الله ي آشته و نضلهم من المشارق و المغارب * يولاً مشرياً جناب حغرت طاحی مولوی ما نظاح مر کبیر صاحب * ومستحرج و قائمتی علوم * قالع منیان ماع و ر موم * ف نوا فن و فرا دُن * مطل برایمین خوارج و روا نف * جانشین قطب فیک مراتب * میسی مولوی محمد مرایصا و الرّبات احنا وحضرت قيوم زمان * اعطم الاوقطب وور ان * ان نظرالي ذكام فهونحم ما بب * جناب مواجد ما عبيب احرصاحب * و والعث رموز كلام أين الص المعتبول باركاه احد المماز جماب يكاله المرمد جماب حفرت مولوي مصوراته ومرجع عاوم ارتي فا على *و محفظ كلام سارك وتما في بعد أب حصرت عافط مولوى محدم تني * و مصعب استفات المنحى * مولوی ظهیراعلی او مهرست بیر: کانه مولوی در الدجی نه و مو^د سه او ماه از مانه طولوی ظهور اعلی نه و مخترع آلا و آئين * مو لومي في الدين * زاد بر السقاى عامانا دما * ورز بم رزفا السما * . بهمام تام ستير يستان مشباه سه واحسان * فانصاحب بور هانان * و با مانت فراو لا نوی سرداد مان * و ملاحبت و سعاد ست ممش مرصين بخس مباه ني يازد بم مشهر شوال كرام *مند ١٩ ٢ جرى . كاعم بكار بروا في ي

* ايبات

* مسر ۱۲۳۱ بحری ندسی فنط ۴
مستسبب المقرلی می می المستسبب المستسبب

(4...)